

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می کند

تابشی از قرآن

(جلد دوم)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فهرست

٢ سورة المائدة
٢ سورة الأنعام
٢ سورة الأعراف
٢ سورة الأنفال
٢ سورة التوبة
٢ سورة يونس
٢ سورة هود
٢ سورة يوسف

سورة المائدة

مدنیة و هی مائة وعشرون آیه

سورة مائده مدنی و دارای ۱۲۰ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَتْلُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ۗ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ۗ إِنَّ اللَّهَ تَحَكَّمٌ مَا يُرِيدُ*

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ای مؤمنین، به عقدها و پیمانها وفا کنید برای شما حلال است زبان بسته چهار پایان مگر آنچه تلاوت شود برای شما در حالیکه حلال ندانید صید را در حالیکه مُحَرَّمٌ به درستی که خدا حکم می کند به آنچه بخواهد. (۱)

نکات: عقود جمع عقد و آن به معنی پیمان است، و این عقود اطلاق دارد شامل است که پیمان با خالق و با مخلوق باشد. بنابراین در آیه واجب شده که به هر پیمانی وفا کنید، و بنابراین عقد معاملات که دو طرف با یکدیگر انجام می دهند واجب الوفاء است، یعنی طرفین باید به آن وفاداری کنند و به قول فقهاء عمل به آن عقد لازم است، و یکی از طرفین نمی تواند آن عقد را فسخ کند مگر جائیکه حق فسخ داشته باشد. و مقصود از مَا يُتْلَىٰ عَلَیْكُمْ آن محرماتی است که در آیه ۲ و ۳ و ۴ ذکر شده.

يَتْلُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا
الْقَلَائِدَ وَلَا ءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ۗ وَإِذَا حَلَلْتُمْ

فَاصْطَادُوا^ج وَلَا تَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
 أَن تَعْتَدُوا^ج وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ^ط وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^ج
 وَاتَّقُوا اللَّهَ^ط إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ*

ترجمه: ای مؤمنین شعائر خدا را حلال و سبک مشمرید و ماه حرام و هدی و قلائد و قاصدین بیت‌الحرام را که از فضل و خوشنودی پروردگار می‌جویند حلال مشمرید و چون از احرام خارج شدید صید کنید، و شما را البته وادار نکند دشمنی قومیکه شما را از مسجدالحرام بازداشتند که تجاوز و ستم کنید، و یکدیگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری و یاری نکنید بر گناه و تجاوز، و از خدا بترسید زیرا عقاب خدا سخت است. (۲)

نکات: شعائر الهی را که فرموده حلال مشمرید یعنی عظمت آنرا مراعات کنید عبارتست از اعمال حج و از نشانه‌های بندگی که خدا قرار داده باشد. مانند: واجبات و آنچه حرام کرده در حال احرام. و ماه حرام همان ذیقعه و ذیحجه و محرم و رجب است. و اَهْدَىٰ عبارتست از شتر و یا گاو و گوسفندی که برای قربانی در حج مهیا می‌کنند، و اَلْقَلْتِدِ آن چیزهایی است که بگردن شتر قربانی می‌آویختند. و قاصدین بیت‌الحرام همان زوآر خانه کعبه می‌باشند که باید آنان را سبک نشمرد و مال و جان ایشان را حلال ندانست. و یکی از قوانین مهمه ادیان الهی هما تعاون برای ابقاء است که مردم در راه بقاء و همزیستی خود باید بهم کمک دهند برخلاف مادیین که قانون تنازع بقاء را قانون خود می‌دانند. و قانون دیگری که از این آیه استفاده می‌شود قاعده عدم خروج از عدالت و عدم تجاوز از تقوی است بواسطه حب و بغض، چنانکه از جمله: لَا تَجْرِمَنَّكُمْ... استفاده می‌شود. یعنی دشمنی با قومی باعث بی‌عدالتی شما نشود.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ
وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى
النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ ۗ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي ۗ وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ۗ فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ
لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ*

ترجمه: بر شما حرام شد مرده و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا به آن برده شود و حیوان خفه شده و زده شده به چوب و از بلندی پرت شده و به ضرب شاخ زده شده و آنچه درنده خورده مگر آنچه را که تذکیه کنید و آنچه برای بتان ذبح شده و آنچه به ازلام تقسیم کنید، اینها تباہکاری است. امروز کافران از دین شما و از دفع آن مأیوس شدند پس از ایشان نترسید و از من بترسید، امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، پس هر کس مضطر شد در گرسنگی بدون تمایل به گناه پس به تحقیق خدا آمرزنده رحیم است. (۳)

نکات: أَلْمَيْتَةُ مطلق است چه مردار حلال گوشت و چه حرام گوشت، و حرمت آنچه در آیه ذکر شده اطلاق دارد؛ چه اکل آنها و چه بیع آنها فرقی ندارد، ولی پشم و کرک و مو و شاخ حیوانات مرده پاک است زیرا این چند چیز روح ندارد و حیات و مومات در آنها نیست. جمله: مَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ دلالت دارد که برای هر کس غیر خدا حیوانی را ذبح کنند جائز نیست چه برای داماد و چه عروس و چه رئیس و چه آیت الله و چه حاجی و چه غیر آن، و فقط حیوانی حلال است که برای خدا ذبح شود. و مقصود از الْمُنْخَنِقَةُ حیوانی است که

خفه شده چه بباد و چه با طناب و چه با دست و چه غیر اینها. و مقصود از **الْمَوْقُودَةَ** حیوانی است که با چوب و یا با چماق و یا با سنگ و یا با آهن آن را بزنند و هلاکش کنند. و مقصود از **وَالْمُتَرَدِّيَةَ** حیوانی است که پرت شود چه از کوه و چه از بالای بام و یا دیوار و یا هر نحو دیگر. و مقصود از **وَالنَّطِيحَةَ** حیوانی است که به سبب شاخ زدن حیوان دیگر بمیرد. و مقصود از **وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ** این است که درنده‌ای؛ شیری یا ببری یا پلنگی او را بدرد، پس اگر درنده‌ای حیوانی را درید و مقداری از آنرا خورد باقی مانده آن اگر حیات مستقره ندارد یعنی طوری شده که زنده نمی ماند حرام است اما اگر دارای حیات مستقره باشد. معالجه کنند و یا غذا به آن بدهند زنده می ماند در این صورت اگر او را ذبح کنند حلال است بدلیل جمله: **إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ** که در آیه ذکر شده. امام محمد باقر علیه السلام فرموده: اگر حیوان مزبور دست و پا و یا دم خود را حرکت می دهد و چشم خود را برمی گرداند حیات مستقره دارد و می توان آن را تذکيه نمود. و مقصود از جمله **مَا ذَكَّيْتُمْ** این است که شما یعنی مسلمین آن حیوان را با کارد و یا چاقوی تیز چهار رگ گردنش را ببرید رو به قبله و نام خدا را هم در آن حال یا قبل از شروع ببرید. و مقصود از **بِالْأَزْلَمِ** چنانکه در تواریخ آمده عبارتست از **عده تیرهای بدون پر و بدون پیکان که ده عدد بوده، بر یکی می نوشتند یک سهم، بر دومی می نوشتند دو سهم و بر سومی سه سهم، و همچنین تا هفت عدد که بر هفتمی می نوشتند هفت سهم، و سه عدد دیگر سهمی نداشت، آن وقت یک شتری را بنام ده نفر که نامشان در آن تیرها بود نحر می کردند و آن تیرها را در صندوق قرعه کشی می انداختند، پس از آن مخلوط کرده و هر تیری بنام هر کس بود یک یک بیرون می آوردند، اگر دارای**

سهم بود همان سهم را به او می‌دادند و اگر تیری بیرون می‌آمد که سهمی ندارد صاحب آن تیر که نام او در آن تیر نوشته شده و سهمی ندارد باید قیمت شتر را بدهد و این یک نوع قماری بود، پس قرعه‌کشی‌هایی که مانند *بِالْأَزْلَمِ* است، شتر باشد و یا ماشین و یا طلا و نقره و یا اسکناس تمام حرام است. ولی اگر کسی و یا شرکتی و یا عده‌ای بعنوان جاززه از مال خودشان قرعه‌کشی کنند و قرعه بنام کسی افتد و چیزی به او بدهند اشکالی ندارد. و مقصود از *الْيَوْمَ يَسِرَ الَّذِينَ كَفَرُوا...* آن روزی است که سورة مائده که آخرین سوره است نازل شده و تمام حجاز در تحت سیطره اسلام درآمد می‌باشد، که کفار یهود و نصاری از خاموش کردن دین اسلام مأیوس شده بودند و نام اسلام شرق و غرب جهان را گرفته بود، پس خدا فرموده: از کفار نترسید و از من بترسید. و مقصود از جمله: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ* ... همان روزها است که سورة مائده نازل شده و دین کامل گشته و خدا از چنین اسلام که دین کاملی است خشنود می‌باشد. بعضی گفته‌اند که این جملات مربوط به روز غدیر خم است و در وسط آیه نازل شده و مربوط به اول و آخر این آیه نیست، و سخن ایشان موافق عقل و فصاحت قرآن نیست زیرا خدای منان آیات را که نازل نموده اول و آخر و وسط آن کاملاً باید بهم مربوط باشد و پراکنده نباشد، ما نباید کلام خدا را از ارزش بیندازیم و با کلام خدا نعوذ بالله بازی کنیم برای خاطر تعصب فرقه‌ای و یا برای روایاتی که ناقلین آنها به تقلید از یکدیگر نقل کرده‌اند. و از جمله: *فَمَنْ أَضْطَرُّ...* قانون اضطرار استفاده می‌شود که قانون و حکم ثانوی است که اگر مضطر شد تمام محرمات برای او حلال می‌شود به شرطی که زیاده‌روی نکند و به قدر اضطرار و رفع اضطرار مرتکب شود.

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ ۖ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ ۚ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ
 مُكَلِّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ ۖ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ ۖ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
 عَلَيْهِ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ *

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند چه چیز حلال شده برای ایشان؟ بگو برای شما حلال شده پاکیزه‌ها و آنچه یاد داده‌اید از حیوانات شکاری در حالیکه سگان را ماهر نموده‌اید یاد می‌دهید آنها را از آنچه خدا به شما آموخته، پس بخورید از آنچه نگاهداشتند برای شما و نام خدا را بر آن یاد کنید و بترسید از خدا زیرا که خدا سریع الحساب است. (۴)

نکات: جمله: وَمَا عَلَّمْتُمْ... دلالت دارد بر اینکه صید با حیوانات تعلیم داده شده حلال و صید با حیوانات بی‌تعلیم حرام است، و این از برکت علم است مگر اینکه صیادی صید با حیوانات بی‌تعلیم را زنده به حیات مستقره ببیند و آنرا ذبح کند و این آیه دلالت دارد که تعلیم حیوانات شکاری و صید با آنها جائز است چه سگ باشد و چه عقاب و چه باز و چه غیر اینها. و مقصود از جمله: تَعْلَمُونَهُنَّ... این است که حیوان شکاری تعلیم گیرد، و تعلیم آن معلوم شود به چند چیز: اول اینکه؛ هر وقت بفرستی برود. دوم؛ چون منعش کردی باز گردد، سوم؛ از گوشت صید نخورد. چهارم؛ همواره چنین باشد و اعتباری به یک مرتبه نیست. جمله: فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ... دلالت دارد که جواز اکل وقتی است که حیوان شکاری چیزی را نخورد بلکه برای صاحب خود نگهدارد، لذا رسول خدا ﷺ به عدی بن حاتم فرمود: " إِنْ أَكَلَ مِنْهُ فَلَا تَأْكُلْ لِأَنَّهُ أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ ". و من از مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ اگر برای تبعیض افراد باشد معنی چنین می‌شود که بخورید بعضی از افراد حیوانات صید شده را به نه بعض دیگر. مانند: شغال صید شده

و یا روباه و یا سوسمار و مانند آن. و جمله: **وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ**، اگر ضمیر علیه برگردد به **وَمَا عَلَّمْتُمْ** معنی چنین می شود که وقت فرستادن حیوان شکاری نام خدا ذکر کنید و إلا حلال نیست، و اگر برگردد به **مِمَّا أَمْسَكْنَ** معنی چنین می شود: که چون حیوان صید شده را درک کردید در ذبح آن بسم الله بگوئید. و جمله: **أَحِلَّ لَكُمْ... و عَلَيْكُمْ...** خطاب به مسلمین است بنابراین صید کافر مباح نیست. و جمله: **مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ** دلالت دارد که برای صید باید قوانین الهی را آموخت، و پایه هر تعلیمی باید تعلیم الهی باشد.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْحَصْنَتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْحَصْنَتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ ۗ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ الْخَسِرِينَ*

ترجمه: امروز برای شما حلال شده پاکیزه ها و طعام آنانکه به ایشان کتاب داده شده برای شما حلال و طعام شما برای ایشان حلال است و زنان پاکدامن از مؤمنات و زنان پاکدامن از آنانکه پیش از شما کتاب داده شده اند (برای شما حلال است) و قتیکه مهریه های آنان را داده باشید در حالیکه پاکدامن باشید نه زناکار و رفیق دار و هر کس به ایمان کافر شود (پس از ایمان کفر آرد) او تباه شده و در آخرت از زیانکاران است. (۵)

نکات: جمله: **أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ** دلالت دارد که هر طعام و غذای پاکیزه حلال است مگر آنکه به خصوصه حرام شده باشد، پس اگر دلیلی بر حرمت نباشد

اصل حلیت است. و مقصود از طعام اهل کتاب مطلق طعام است چه مطبوخ باشد و چه نباشد، چه گوشت باشد و چه غیر آن، ولی شرائطی از دلیل خارج دارد مانند اینکه اهل کتاب در وقت ذبح حیوان نام خدا برده باشد پس اگر نام خدا نبرد نمی‌توان از گوشت او تناول کرد و اینکه از گوشت خوک و شراب بپرهیزد و إلا در این صورت ترک طعام آنان اولی است. و مقصود از جمله: **وَالْحَصْنَةُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** زنان یهود و نصاری است که تزویج آنان برای مسلمان حلال است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*

ترجمه: ای مؤمنین چون به نماز برخیزید صورتهای خود و دستهایتان را تا مرفق‌ها بشوئید و سرهای خود را مسح کنید، پاهاتان را تا دو کعب (بشوئید) و اگر جنب بودید پس خود را پاک کنید و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا به زنان نزدیکی نمودید پس آبی نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورتهایتان و دستهایتان بکشید خدا اراده نکرده بر شما سخت گیرد بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام کند باشد که سپاس‌گزارید. (۶)

نکات: جمله: إِذَا قُمْتُمْ... دلالت دارد که هر وقت انسان برای نماز برمی‌خیزد باید وضو بگیرد ولو اینکه وضو داشته باشد. ولی می‌توان از جمله: يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ که در ذیل آیه آمده دانست که هدف طهارتست، اگر طهارت حاصل بود لازم نیست وضو را تجدید کند و مقصود از وُجُوهُكُمْ همان اندازه از صورتست که وقت توجه نمایان است. و مقصود از کعبی، دو استخوان برآمده‌ایست که در هر یک از پاها در دو طرف قدم، در مفصل ساق و قدم می‌باشد. و کلمه إلی الْمَرَافِقِ دلالت دارد که انتهای ید در وضو مرفق (آرنج) است و چنانکه در سنت آمده باید مرفقها نیز شسته شوند. و ظاهر آیه آن است که شستن، به مرفق ختم شود چنانکه در إلی الْكَعْبَيْنِ نیز ختم نمودن به دو کعب است. ولی سید مرتضی از علمای شیعه در کتاب **انتصار** و عده‌ای دیگر نوشته‌اند وضو گیرنده مختار است از مرفق شروع کند و به انگشتان ختم کند و یا بالعکس. و ایشان گفته‌اند: کلمه إلی المرافق دلالت بر انتهای مغسول (که مرفق است) دارد نه انتهای غسل. و در نظر ایشان شروع از مرفق بهتر و عرفی‌تر است. و مقصود از جمله: يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ، اراده تکوینی که موجب عصمت باشد نیست، بلکه اراده تشریحی است که قانوناً خود مکلف باید خود را پاک کند و همچنین آیه‌ای که در سورة احزاب راجع به اهل بیت آمده است.

وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَقَهُ الَّذِي وَاتَّقُوا اللَّهَ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا^ط وَاتَّقُوا اللَّهَ^ع إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ^ط وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعَدَلُوا^ع أَعَدَلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ^ط وَاتَّقُوا اللَّهَ^ع إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ* وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ*

ترجمه: و یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان و پیمان او را که با شما بست هنگامی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید زیرا خدا به آنچه در سینه‌ها باشد داناست (۷) ای مؤمنین قیام‌کنندگان برای خدا باشید و به عدالت گواه باشید و وادار نکند دشمنی قومی بر اینکه عدالت نکنید، عدالت کنید آن به پرهیزگاری نزدیکتر است و از خدا بترسید زیرا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۸) خدا وعده داده به آنانکه ایمان آورند و عمل شایسته کنند که برایشان آمرزش و اجر بزرگ است (۹) و آنانکه کافرند و تکذیب به آیات ما کردند آنان اهل آتش دوزخند. (۱۰)

نکات: مقصود از نعمت جنس نعمت است، و در اینجا اگر نعمت دین مراد باشد مناسب آیه **وَلِيْتِمَّ نِعْمَتَهُ** می‌باشد. و مقصود از میثاق پیمان بندگی فطری و یا پیمان انصار است در عقبه منی. و مقصود از **قَوْمِينَ** لله قیام در مقابل ظلم است و قیام برای نشر عدالت و مراسم حق و حقیقت. و جمله: **وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ** ... دلالت دارد که با دشمن و با کافران نیز باید به عدالت رفتار کرد.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ*

ترجمه: ای مؤمنین به یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان وقتی که قومی قصد کردند به سوی شما دست درازی کنند پس خدا دست ایشان را از شما بازداشت و از خدا بترسید و بر خدا باید توکل کنند مؤمنین. (۱۱)

نکات: مقصود از جمله: ... هَمَّ قَوْمٌ... قوم یهودند که خواستند رسول خدا ﷺ را ترور کنند وقتی که آن حضرت لشکری فرستاد به بئر معونه همه شهید شدند جز سه نفر، یکی از آن سه نفر عمرو بن امیه بود در مراجعت مدینه بر خورد به دو نفر از کفار بنی سلیم که امانی از رسول خدا ﷺ همراه داشتند و او نمی دانست و هر دو را کشت، قوم ایشان آمدند نزد رسول خدا ﷺ دیه خواستند، رسول خدا ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم حرکت کردند به طرف طائفه بنی النضیر که با رسول خدا ﷺ معاهده کرده بودند که با آن جناب قتال نکنند و هر وقت احتیاجی داشت معاونت کنند، حضرت قضیه را بیان کرد و برای أداء دیه از ایشان کمک خواست، آنان گفتند بنشینید تا طعامی میل کنید و آنچه می خواهید بدهیم، سپس رفتند و تصمیم به قتل رسول و همراهان او گرفتند، جبرئیل به آن جناب خبر داد، پس رسول خدا ﷺ برخاست و فوری مراجعت کرد، و از کید ایشان برست. بعضی از مورخین نوشته اند که؛ یهودیان می خواستند سنگ آسیائی بر سر آن حضرت بیندازند، و بعضی گفته اند: مقصود از هَمَّ قَوْمٌ آن است که رسول خدا ﷺ در جنگی از جنگها که دشمن او به قتل جبال متحصن شده بودند، رسول خدا ﷺ رفت کناری، برای کاری و لباس او از باران تر شده بود، لباس خود را روی درختی انداخت، و خود زیر آن خوابید دشمن او را می دید، بزرگشان دعثور نامی آمد بالای سر حضرت با شمشیر کشیده و گفت: "یا محمد من یمنعک الیوم منی؟" حضرت فرمود: الله، پس ناگهان دستی از غیب به سینه او خورد و شمشیر از دست او خارج شد، حضرت شمشیر او را برداشت و بر سر او ایستاد، و فرمود: و بر سر او ایستاد، و فرمود: «من یمنعک الیوم منی؟». گفت: لا أحد، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله. پس این آیه نازل شد. و ممکن است بگوئیم: مشرکین بسیار

سعی و کوشش کردند برای قتل حضرت و محاصره اقتصادی او و اصحابش، و همه را خدا دفع کرد، و آنان را مبتلا به فقر و گرسنگی و قحطی کرد تا از خیال آن حضرت منصرف شدند، و این آیه را راجع به تمامی اینها است.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٣﴾

ترجمه: و بتحقیق خدا پیمانی از بنی اسرائیل گرفت و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم، و خدا گفت: البته من با شمایم اگر نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به رسولان من ایمان آورید و آنان را یاری کنید و به خدا قرض الحسن بدهید البته گناهان شما را از شما می‌زدایم و البته شما را داخل می‌کنم به بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، پس هر کس از شما بعد از این کافر شود پس به یقین از راه راست گم شده است (۱۲) پس به شکستن آنان پیمان خود را لعنشا کردیم و دلهاشان را قسی نمودیم، کلمات را از جاهای آن می‌گردانند و بهره و قسمتی از آنچه به آن تذکر داده شدند فراموش کردند، و همواره بر خیانتی از ایشان مطلع می‌گردی مگر کمی از آنان، پس از ایشان عفو کن و بگذر زیرا خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۱۳)

نکات: خدا در این آیات پیمان با بنی اسرائیل و نقض پیمان ایشان را ذکر کرده تا مسلمین تنبیه شوند و مانند یهود پیمان‌شکنی نکنند. و مقصود از جمله: ... قُلُوبُهُمْ قَسِيَةً سَخَتْ دَلِي وَبِي رَحْمِي ايشان است. و مقصود از تَحْرِيفُونَ اَلْكَلِمَةَ عَنِ

مَوَاضِعِهِ دُو احتمال دارد؛ یکی اینکه: بعضی از کلمات تورات را برداشته و عقب و جلو یا زیاد و کم کرده باشند. احتمال دوم این است که: برای کلمات تورات معانی بیجا و تأویلات بی‌مورد بمیل خود کرده باشند چنانکه مسلمین تأویلات دلخواهی در کلمات قرآن دارند.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ أَخَذْنَا مِيثَقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا
ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۚ وَسَوْفَ
يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ *

ترجمه: و بعضی از آنانکه گفتند که ما نصاری می‌باشیم پیمانشان را گرفتیم پس بهره و قسمتی از آنچه تذکر داده شدند به آن فراموش کردند، پس بین ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت انداختیم، و به همین زودی خدا خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کنند. (۱۴)

نکات: پس از آنکه پیمان‌شکنی یهود را بیان کرد در این آیه از پیمان‌شکنی نصاری که مدعی نصرانیتند سخن به میان آورده و پیمانی که خدا از نصاری گرفته بود بندگی خدا یکتا و ایمان به محمد ﷺ بود و ایشان هم از توحید دور شدند و هم به نبوت محمد ﷺ ایمان نیاوردند. و اینکه فرموده: فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مقصود این است که بین دستجات نصاری و یا بین یهود و نصاری تا قیامت عداوت باقی است، پس اینکه بعضی گفته‌اند مهدی موعود می‌آید و تمام دینها را برطرف می‌کند و فقط اسلام می‌ماند این گفتار با این آیه مخالف است زیرا باید مذهب یهود و نصاری تا قیامت بماند تا بین ایشان عداوت باشد.

يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ
 تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ
 وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ
 وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ *

ترجمه: ای اهل کتاب به تحقیق آمد برای شما رسول ما که بیان می کند برای شما بسیاری از آنچه مخفی می کردید از کتاب آسمانی را و عفو می کند از بسیاری، به تحقیق آمد شما را از خدا نور و کتاب روشن (۱۵) خدا به سبب آن کتاب هر که خشنودی او را پیروی کند به راههای سلامت هدایت می کند و بیرون می آورد ایشانرا از تاریکیها بسوی نور به اذن و اراده خود و هدایت می کند ایشان را به راه راست. (۱۶)

نکات: یکی از معجزات قرآن همین است که بسیاری از چیزهاییکه یهود و نصاری از کتاب آسمانی خود مخفی کرده بودند این کتاب بیان کرده با اینکه محمد ﷺ سواد نداشت که کتاب آسمانی را خوانده باشد. و مقصود از جمله: وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ، این است که از بسیاری از آنچه پنهان کرده اند گذشت نموده و بیان نکرده چون هدف او رسوا کردن بی جهت نبوده. و جمله «يَهْدِي بِهِ» دلالت دارد که هدایت کننده قرآن است نه رسول خدا ﷺ و رسول خدا ﷺ بوسیله کلمات قرآن باید هدایت مردم کند.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ
 مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي
 الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا تَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
 وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

ترجمه: به تحقیق کافر شدند آنانکه گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است، بگو پس که از طرف خدا اختیاری دارد اگر خدا اراده کند که مسیح ابن مریم و مادر او و تمام اهل زمین را هلاک کند، و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست، هر چه بخواهد خلق می‌کند و خدا بر هر چیزی تواناست. (۱۷)

نکات: جمله: لَقَدْ كَفَرَ... دلالت دارد بر آنکه کسانی که مسیح را خدا دانسته و یا صفات خدائی به او داده کافر شده‌اند، حال اگر کسی بگوید چنین گفتار مخالف عقل را کسی ممکن نیست بگوید، گوئیم ممکن است، زیرا ما در زمان خود دیده‌ایم عده‌ای علی بن ابی طالب علیه السلام را نعوذ بالله خدا و عده‌ای دیگر صفات خدائی به او داده‌اند و به این کفر افتخار می‌ورزند، اگر نصاری راهنمائی مانند قرآن نداشتند اینان راهنمائی مانند قرآن دارند باز به این شرک و کفر می‌نازند، اگرچه بعضی‌ها قائل به حلولند که می‌گویند خدا حلول کرده در عیسی علیه السلام و ناسوت او تبدیل به لاهوت و ذوجنبتین می‌باشد چنانکه غلامه درباره امامان خود گفته‌اند، نصاری فقط در حق یک نفر مسیح غلو کردند ولی مسلمین در حق هزاران نفر.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُرُ ۗ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ
بِذُنُوبِكُمْ ۗ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ
مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ*

ترجمه: و یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان اوئیم، بگو پس چرا به گناهانتان خدا عذابتان می‌کند بله شما بشری از جمله مخلوقید، خدا هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و اختصاص به خدا دارد ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست و بسوی خداست برگشت. (۱۸)

نکات: یهود و نصاری بواسطه بعضی از اخباری که علمایشان برای ایشان جعل کرده و آنان را مغرور می کردند که شما محبوب خدا و نوادگان پیغمبرانید و در حقیقت شما مانند پسران برای خدا می باشید، و آنان به همین جهت و به این سخنان دل خود را خوش کرده و از کتاب آسمانی خود بی خبر بودند. مانند بعضی از مدعیان اسلام در زمان ما که خود را از دوستان خدا و یا دوستان پیغمبرزادگان خود می دانند و به همین دلخوشی از اصل دین و کتاب آسمانی خود بی خبر مانده اند. و عده ای از دکانداران استفاده چی هم باین غرور دامن می زنند، و خدا بواسطه این خرافات یهود را مذمت و مطرود کرده مسلمین باید این آیات را بخوانند و مبتلا به این خدعه شیطانی نگردند و بدانند که خودشان و پیغمبرزاده هاشان همه بشرند مانند سایر افراد بشر.

يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَنْ تَقُولُوا
مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ*

ترجمه: ای اهل کتاب به تحقیق آمد شما را رسول ما که بیان می کند برای شما بدوران نبودن پیغمبران، تا مبادا بگوئید بشیر و نذیری برای ما نیامد، پس به تحقیق بشیر و نذیری برای شما آمد، و خدا بر هر چیزی تواناست. (۱۹)

نکات: دوره فترت پس از زمان حضرت عیسی علیه السلام تا زمان محمد صلی الله علیه و آله است که نزدیک به ۶۰۰ سال می شود و فترت به معنی سستی و سردی از کار است که در این دوره جنب و جوشی از رسل نبوده و اگر پیمبری بوده بدون سیطره بوده است مانند سه نفر رسولی که در سوره یس ذکر شده و مانند خالد بن سنان العبسی.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ۖ يَنْقُومِ أَدْرُكُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا ۖ وَأَتَّكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ * يَنْقُومِ أَدْخُلُوا
الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا
خَسِرِينَ * قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا حَتَّىٰ تَخْرُجُوا
مِنْهَا فَإِن تَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ تَخَافُونَ
أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيَّمَا أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ إِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَىٰ
اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا
فِيهَا ۖ فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا
أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ۖ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا
مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ ۙ أَرْبَعِينَ سَنَةً ۚ يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ ۗ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ *

ترجمه: و چون موسی به قوم خود گفت نعمت خدا را بر خودتان یاد آرید هنگامی که میان شما پیغمبرانی قرار داد و شما را سلطنت عطا کرد و به شما داد آنچه به احدی از جهانیان نداد (۲۰) ای قوم من داخل شوید به زمین مقدسی که خدا بر شما مقرر داشت و برنگردید بر عقب خود که زیانکار خواهید شد (۲۱) گفتند ای موسی به تحقیق در آن قومی هستند سرکش، و محققا ما هرگز داخل آن نمی شویم تا ایشان از آن خارج شوند، پس اگر از آن خارج شدند پس ما داخل خواهیم شد (۲۲) دو مرد از آنانکه می ترسیدند که خدا بر آنان نعمت داده بود گفتند: داخل شوید بر ایشان از دروازه شهر، که هرگاه داخل شوید محققا پیروز شوید و بر خدا توکل کنید اگر ایمان آورده اید (۲۳) گفتند: ای موسی به

راستیکه ما داخل نخواهیم شد مادامی که ایشان در شهرند پس تو و پروردگارت برو و کارزار کنید که ما اینجا نشستیم (۲۴) موسی گفت: پروردگارا بدرستیکه من مالک اختیار نیستم مگر خودم و برادرم را پس جدائی بینداز بین ما و بین این قوم نابکار (۲۵) خدا گفت که این زمین بر ایشان حرام است چهل سال، در آن حیرانند پس افسوس مخور بر این قوم نابکار (۲۶)

نکات: خدایتعالی در این آیات بدی و بی‌ایمانی قوم موسی را برای رسول خدا بیان فروده تا رسول خدا ﷺ از قوم خود تعجب نکند و مایوس نگردد. موسی علیه السلام به قوم خود فرمود: خدا ملک و نبوت و سایر نعمتها را به شما داده که به احدی نداده، اکنون اطاعت خدا کنید و وارد شهر شام شوید و با کفار عمالقه جهاد کنید و از این جهاد رونگردانید که زیانکار خواهید شد. و از زمین شام تعبیر شده به **ارض مقدسه** و گاهی **مبارکه** برای اینکه پر از آب و درخت و نعمت است، به اضافه مسکن انبیاء و اولیاء بوده. یهودیان اطاعت موسی نکردند و به بهانه‌ها از جنگ شانه خالی کردند و از قوم عمالقه که مردمان تنومندی بودند می‌ترسیدند و می‌گفتند: ما نزد آنان چون ملخی می‌باشیم تا اینکه گفتند: ای موسی تو با خدای خود بروید بجنگید ما اینجا می‌نشینیم و هر وقت دشمن مغلوب شد می‌آئیم، حقتعالی درمقابل این عصیان مقرر داشت که در بیابان بین مصر و شام چهل سال حیران و سرگردان باشند تا اینکه موسی و هارون علیهم السلام فوت شدند. و مقصود از **قَالَ رَجُلَانِ** ... می‌توان گفت یوشع بن نون و کالب بن یوفنا بوده اند و می‌توان گفت دو مردی بوده از مردم شام و از عمالقه که خدا ایشان را هدایت کرده بودند و ایشان بنی‌اسرائیل را ترغیب می‌کردند که شما وارد شوید زیرا رعب شما عمالقه را گرفته و به زودی مغلوب و فراری می‌شوند.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ^ط قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ* لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ^ط إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ^ع وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ* فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ^ع قَالَ يَنْوِيْلَتِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوْرِي سَوَاءَ أَخِي^ط فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ*

ترجمه: و بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم را طبق واقع، هنگامی که قربانی را حاضر کردند پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، او گفت: البته تو را می کشم، گفت: همانا خدا می پذیرد از متقین (۲۷) اگر دستت را بسوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نکنم زیرا من می ترسم از خدائی که پروردگار جهانیان است (۲۸) به تحقیق من می خواهم ببری گناه من و گناه خود را که از اهل آتش شوی و این است جزای ستمگران (۲۹) پس نفس او، او را به قتل برادرش میل داد پس او را کشت و از زیانکاران گردید (۳۰) پس خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او بنمایاند چگونه مستور کند جسد برادرش را، گفت ای وای بر من آیا عاجزم که مانند این زاغ باشم که جسد برادرم را مستور سازم پس از پشیمانان گردید. (۳۱)

نکات: چون حق تعالی در مقام بیان صفات رذیله یهود بود و اذیت و آزار ایشان را نسبت به هم نوع خود بیان کرد ضمناً در این آیات بیان کرده که فرزندان آدم

از ابتدا چنین بودند. و قصه فرزندان آدم چنین است که چون حوا در هر شکمی پسر و دختری می‌زائید، در مرتبه اول قابین و توأم او اقلیما متولد شد و در مرتبه ثانی هابین و توأم او لبوذا متولد شد، چون بالغ شدند خدا امر کرد که خواهر هابین را به قابین بدهد و به هابین خواهر قابین را بدهد، پس هابین راضی شد و قابین راضی نشد، زیرا که خواهرش خوشگل‌تر بود، و گفت خدا چنین امری نکرده ولیکن این امر از رأی تو است، و لذا آدم فرمود هر یک برای خدا چیزی قربانی کنند تا معلوم شود خدا قربانی کدام را قبول می‌کند و دختر خوشگل برای کدام است، پس هابین که صاحب گله بود سرشیر و شیری از بهترین گوسفندانش تهیه کرد برای قربانی و قابین که صاحب زراعت بود از بدترین گندمش تهیه کرد برای قربانی، و هر دو بردند قربانی خود را بالای کوه گذاشتند، پس آتشی آمد و قربانی هابین را خورد و این نشانه قبولی قربانی او بود، و حضرت آدم علیه السلام غائب بود و رفته بود به مکه برای زیارت خانه خدا، قابین به هابین گفت زنده نباشی در دنیا، قربانی تو قبول شده و از من قبول نشده و می‌خواهی خواهر خوشگل مرا بگیری و من خواهر زشت تو را، پس سر او را با سنگی کوبید و او را کشت در حالیکه او خواب بود و بسبب اینکه فقیری در آن زمان نبود نشانه قبولی قربانی آمدن آتش بود، پس چون هابین (هابیل) را کشت جسد او را میان بیابان گذاشت و نمی‌دانست چه بکند و مورد حمله درندگان بود و لذا در میان جوالی گذاشت تا بو گرفت و مرغان درندگان منتظر بودند چه وقت قابین (یا قاین چنانکه در تورات ذکر شده) غافل گردد تا او را بخورند، پس خدا دو کلاغ را فرستاد که با یکدیگر زد و خورد کردند و یکی دیگری را کشت و با منقار برای جسد او گودالی کند و او را مستور کرد، قابین نگاه می‌کرد و یاد گرفت و برادرش را دفن کرد و چون آدم فهمید افسرده شد این دو شعر را انشاد کرد:

تغیر البلاد و من علیها فوجه الأرض مغیر قبیح
تغیر کل ذی لون و طعم و قل بشاشة الوجه الصبیح
مَنْ أَجَلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ
فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا
النَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ
ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ *

ترجمه: از همین جهت است که نوشتیم بر بنی اسرائیل که هر که کسی را جز به قصاص یا فسادی که در زمین کرده، بکشد پس گویا همه مردم را کشته و آنکه نفسی را زنده کند پس گویا همه مردم را زنده کرده و به تحقیق برای آنان رسولان ما آمدند با نشانه‌های روشن سپس بعد از آن محقق شد که بسیاری از ایشان در زمین اسراف کارند. (۳۲)

نکات: اگر کسی بگوید چگونه کشتن یکنفر را خدا مانند کشتن همه مردم قرار داده، گوئیم تشبیه چیزی به چیز دیگر لازم نیست در تمام جهات باشد در بعضی از جهات باشد کافی است، در اینجا می‌توان گفت تشبیه قتل یک نفر به قتل همه مردم در عظمت و اهمیت است همانطوریکه کشتن همه مردم گناه بزرگی است کشتن یک نفر نیز بزرگ است، و می‌توان گفت همانطوریکه قاصد قتل جمیع را باید همه مانع شوند قاصد قتل یک نفر را نیز باید ممانعت کنند، پس وجه تشبیه لزوم الدفع می‌باشد، و ممکن است بگوئیم قاصد قتل تابع شهوت و غضب است چه قتل یک نفر باشد چه قتل همه مردم، پس وجه تشبیه تابعیت شهوت است، و همین وجوه در طرف احیای نفس واحد و احیای نفوس جمیع نیز می‌آید.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا
 أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ
 ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِلَّا الَّذِينَ
 تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: همانا مجازات کسانی که با خدا و رسول او جنگ می کنند و می کوشند که در زمین فساد کنند این است که کشته شوند یا بدار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شود یا از زمین خودشان رانده شوند (نفی بلد یعنی تبعید شوند) این است خواری آنان در دنیا، و برای ایشانست در آخرت عذاب بزرگ (۳۳) مگر آن کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کنند، پس بدانید که خدا آمرزنده و رحیم است. (۳۴)

نکات: مقصود از محاربه با خدا و رسول محاربه با مسلمین است، هر کس اسلحه بدست گیرد برای ترسانیدن مسلمین در شب و یا روز چه سر راه مردم را بگیرد در بیابان و یا در شهر اجرای حد بر او به نظر حاکم است، پس محارب اگر کسی را کشته باید او را به دار زنند و اگر نکشته ولی کار او ارباب و سرقت بوده از دست و پایش قطع کنند و اگر کسی را نکشته و مالی را نبرده او را تبعید کنند پس به نظر حاکم است که حکم خدا را بر او منطبق سازد نه آنکه از خود حکمی اجرا کند. و باید دانست که آنچه از قرآن و سنت در این مورد استفاده می شود این است که حاکم شرع و زمامداری که مجری احکام است باید منتخب دانشمندان و اهل حل و عقد تمام مسلمین باشد نه اینکه منتخب یک شهر و یا یک گوشه و منطقه از نواحی ممالک اسلامی باشد، در این صورت اگر زمامداری که او را امام هم می گویند اگر به انتخاب آزاد منتخب جمیع اهل و عقد اسلامی بود و حکم او طبق دستور عقل و قرآن بود او را باید اطاعت کرد،

حال در اجرای حکم محارب باید دانست قرآن چه فرموده و اگر امام و زمامداری طبق آن حکم نماید قابل قبول است و إلا خیر، در توضیح آیه فوق در مجمع البیان جلد ۳ نقل می‌کند که: "قال ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام: إنما جزاء المحارب علی قدر استحقاقه فإن قتل فجزاءه أن یقتل، و إن قتل و أخذ المال فجزاؤه أن یقتل و یصلب، و إن أخذ المال و لم یقتل فجزاؤه أن تقطع یده و رجله من خلاف، و إن أخاف السبیل فقط فجزاؤه النفی لا غیر". و به قال ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و السدی و البیع. و همچنین اکثر علماء و مفسرین دیگر نیز موافق با کتاب خدا و سنت رسول ﷺ چنین عقیده داشته و آنرا ذکر فرموده‌اند. مختصر آنکه در این آیه چهار عقوبت برای محاربین مفسدین در زمین ذکر شده و بکلمه او از یکدیگر تفکیک شده، و این «او» برای تخییر نیست که هر محاربی را محکوم نمایند به یکی از این چهار حکم، بلکه «او» برای تفصیل انواع جزاء و عقاب است، و اگر تخییر باشد باز باین معنی است که امام و مجری احکام منخیر است به اینکه هر یکی از این عقاب‌ها را برای کسی که جرمش مناسب یکی از این عقوبات است همان جزا را در حق آن مجرم اجرا نماید و نمی‌تواند طبق هوا و هوس خود حکم صادر کند، زیرا خدا برای افساد درجاتی از عقاب ذکر کرده زیرا افساد درجات متفاوتی دارد یکی مرتکب قتل و هتک اعراض و غارت اموال و ارباب مسلمین شده، چنین شخصی مساوی نیست با آنکه کاری جز ارباب مسلحانه نکرده، بلکه قتل جرم کسی است که قتل را مرتکب شده و صلب جزاء کسی است که هم مرتکب قتل شده و هم هتک اعراض و هم غارت اموال، و قطع از ید و رجل جرم کسی است که مالی سرقت کرده، و نفی بلد و تبعید مناسب کسی است که مرتکب قتل و غارتی نشده بلکه فقط ارباب با اسلحه کرده و امام عادل که باید مظهر عدل و رحمت باشد نباید کسی را که جرمی جز ارباب نداشته بکشد و یا بدار زند، زیرا اگر عقوبت

محارب فقط قتل و اعدام بود، حق تعالی تبعید و سایر عقوبات را ذکر نمی فرمود. و قول ائمه علیهم السلام نیز مخالفت کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله نیست چنانکه در وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۵۳۴ چاپ جدید راوی به امام صادق علیه السلام عرض می کند که مردم در این باره می گویند: امام در این امر مخیر است هر کاری بکند؟ امام فرمود: خیر، امام نمی تواند هر کاری انجام دهد و نباید هر چه خواست اجراء کند ولیکن هر کس را به قدر جنایتش باید جزا دهد تا آخر حدیث که مانند حدیث قبل بیان فرموده اند. و مقصود از: من خلاف این است که دست راست او را اگر بریده اند پای چپ او را ببرند. جمله: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا...** دلالت دارد که اگر محارب پیش از دستگیری شدن توبه کرد حقوق الهی از او ساقط می شود، ولی حق آدمی از قتل و جرح و بردن مال و کشتن حیوان و آتش زدن خرمن و بریدن درخت و مانند اینها از او ساقط نمی شود، و اگر بعد از قدرت بر او توبه کرد حد الهی از او ساقط نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ *

ترجمه: ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید تا شاید شما رستگار شوید. (۳۵)

نکات: خطاب در این آیه به مؤمنین است و یکی از مؤمنین رسول خدا صلی الله علیه و آله است باید دید رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیز را وسیله می دانسته رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر فرموده: "إلهی وسیلتی الی یک ایمانی بک". یعنی خدایا وسیله من ایمان من است. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه فرموده: "إن أفضل ما یتوسل به المتوسلون: الایمان بالله و برسوله و الجهاد فی سبیل الله..." و امام زین العابدین علیه السلام در دعای روز پنجشنبه به خدا عرض می کند: "إلهی بدمة الاسلام

أتوسل إلیک". ونیز حضرت امیر المومنین علیه السلام در دعای کمیل به خدا عرض می‌کند: "وأتوسل إلیک بر بوبیتک"، و در دعای یمانی فرموده: "فإنی أتوسل إلیک بتوحیدک و تهادیک و تمجیدک و تکیبک و تعظیمک"، و در مناجات دیگر فرموده: "فقد جعلت الاعتراف بالذنب إلیک وسائل علی"، پس از کلمات خدا و رسول و بزرگان اسلام معلوم می‌شود که وسیله ایمان و اسلام و تقوی است نه اینکه اشخاص باشند زیرا خدا مانند سلاطین نیست که از حال بنده بی‌خبر باشد و دعای او را نشنود و از بنده خود دور باشد و محتاج به وسیله و واسطه اشخاص باشد که عرض بندگان را به او برسانند، بعضی از مردمان عوام و نفهم خیال می‌کنند بین خدا و بنده کسی واسطه و یا وسیله می‌باشد و به خیال خود یکی از بندگانی که از دنیا رفته و از دنیا اطلاع ندارند می‌خواند بعنوان وسیله. باضافه خدای تعالی نفرموده وسیله را بخوانید بلکه فرموده: «وَأَبْتَغُوا» یعنی بجوئید، پس وسیله جستنی است نه خواندنی زیرا نفرموده: ادعوا الوسیلة، و مردم نمی‌توانند یکی از بندگان صالحین که از دنیا رفته است بجویند ممکن نیست انسان فلان شخصی را که هزار سال است از دنیا رفته بجوید و پیدا کند و یا تهیه نماید، زیرا او در این عالم نیست و خواندن او شرک است زیرا خدای تعالی در آیات قرآن خواندن غیر خدا را شرک دانسته، وسیله مقربان خدا فضائل نفسانی و اعمال صالحه است چنانکه ذکر شد. (پس همانطور که انسان در امور مادی محتاج وسیله است در امور معنوی نیز چنین است).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ^ط وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٌ* يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ*

ترجمه: محققا آنانکه کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و مانند آن مال ایشان باشد برای اینکه فدیة دهند تا به آن فدا خود را از عذاب روز قیامت برهانند از ایشان پذیرفته نشود و برای ایشان عذاب دردناک است (۳۶) می‌خواهند که از آتش خارج شوند و حال اینکه ایشان از آن خارج‌شدنی نیستند و برای ایشان عذابی پایدار است. (۳۷)

نکات: روز قیامت جز ایمان و عمل صالح پذیرفته نیست و لذا اگر کافر تمام آنچه در زمین است داشته باشد و بخواهد همه را بدهد در مقابل آزادی از کیفر پذیرفته نیست و دستگاه عدل الهی رشوه و فدیة‌پذیر نیست.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * فَمَن تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

ترجمه: و مرد دزد و زن دزد، دستهای ایشان را ببرید به پاداش آنچه کرده‌اند عقوبتی است از خدا و خدا عزیز حکیم است (۳۸) پس هر کس پس از ستم خود توبه کند و اصلاح نماید پس محققا خدا توبه او را می‌پذیرد بدرستی که خدا آمرزنده رحیم است (۳۹) آیا نمی‌دانی که مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و هر کس را بخواهد می‌آمرزد، و خدا به هر چیزی تواناست. (۴۰)

نکات: مقصود از قطع جداکردن و مقصود از ید انگشتان است بدلیل آیه:

﴿ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ﴾ (البقره: ۷۹)

و قدر متیقن انگشت است و زیادتر مشکوک است و نباید قطع شود، و برای قطع ید سارق ۲۳ شرط ذکر کرده‌اند: اول آنکه: چیز قابلی بدزدد که از ربع دینار

کمتر نباشد. دوم: پنهانی باشد نه علنی. سوم: خود سارق سرقت کرده باشد نه دیگری به امر او. چهارم: اگر با شرکت غیر او بوده سهم او به حد نصاب برسد. پنجم: از حرزی برده باشد نه از خیابان و بیابان بدون حرز. ششم: ثبوت حد باید باقرار دو مرتبه سارق باشد و الا بشهادت عدلین و اگر نه حد ساقط است. هفتم: سارق مکلف باشد. هشتم: ناچار و مضطر نشده باشد. نهم: مکره نباشد... و هكذا **إلى تمام الشروط.** و جمله: **فَمَنْ تَابَ** ... دلالت دارد که اگر توبه کند عقوبتی بر او نیست اما قبل از ثبوت نزد حاکم.

يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا مَحْزَنَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا
 ءَامَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ
 لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ سَخِرْفُونَ أَلَكَلِمَ مِنْ بَعْدِ
 مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَأَحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ
 اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ
 يُطَهِّر قُلُوبَهُمْ هُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ*
 سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْثَرُونَ لِلسَّخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ
 أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم
 بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ* وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ
 التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ
 بِالْمُؤْمِنِينَ*

ترجمه: ای پیغمبر محزون نکنند تو را آنانکه در کفر می‌شتابند از کسانیکه گفتند ایمان آورده‌ایم به دهانهایشان و دل‌هایشان ایمان نیاورده، و از کسانیکه یهودیند که

گوش فرادهنده می‌باشند برای دروغ و گوش فرادهنده می‌باشند برای نفع قوم دیگری که نزد تونیا شده‌اند، کلمات را پس از شناخت محل آن تغییر می‌دهند، می‌گویند اگر این کلام محرف به شما داده شده بگیرید و اگر این داده نشده نگیرید و حذر نمائید، و آنرا که خدا آزمایشش را بخواهد تو به نفع او از طرف خدا اختیاری نداری، ایشانند آنانکه خدا نخواست پستی دلشان را، برای ایشان در دنیا خواری و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است (۴۱) گوش فرادهنده کذبند و خورنده رشوه، پس اگر نزد تو آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن، و اگر از ایشان اعراض کنی هیچگونه ضرری به تو هرگز نزنند، و اگر حکم کردی پس بین ایشان بعدالت حکم کن، زیرا خدا مجریان عدالت را دوست می‌دارد (۴۲) و چگونه تو را حاکم قرار می‌دهند و حال آنکه نزد ایشان تورات است که در آن حکم خدا می‌باشد سپس بعد از آن رومی گردانند، و ایشان ایمان آورنده نیستند. (۴۳)

نکات: این آیات راجع به صفات رذیله و بی‌ایمانی یهود است، و موردی نازل شده که زن و مردی از اشراف یهود خیبر زنا کردند و محصن و محصنه بودند و حکم آنان در تورات رجم بود و نمی‌خواستند حکم خدا را اجرا کنند، و لذا نوشتند به یهود مدینه که از پیغمبر از حکم آن سؤال کنند بطمع اینکه شاید حکم رسول خدا ﷺ رجم نباشد و لذا عده‌ای از بزرگان یهود مدینه آمدند نزد رسول خدا ﷺ و از او حکم خواستند، رسول خدا ﷺ فرمود: آیا شما به حکم من خشنودید؟ گفتند: بلی، پس جبرئیل آمد و حکم رجم را آورد، ایشان پذیرفتند جبرئیل آمد که ابن صوری را که یکی از دانشمندان یهود فدک بود حکم قرار دهد، حضرت از ایشان پرسید ابن صوری را می‌شناسید؟ گفتند: بلی، فرمود چگونه مردی است؟ گفتند: داناترین فرد یهود است بر روی زمین به آنچه خدا بر موسی ﷺ نازل کرده. حضرت فرمود: بفرستید بدنبال او بیاید، عبدالله بن

صوريا آمد، حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم به خدائی که لا إله إلا هو الذى أنزل التوراة على موسى و فلق البحر لكم و أنجاكم و أغرق آل فرعون و ظلل علىكم الغمام و أنزل علىكم المن و السلوى، آیا حکم خدا در کتاب شما راجع به زنانی محصنه چیزی هست؟ ابن صوريا گفت: بلی قسم به آن خدائی که ذکر نمودی اگر خوف این نبود که پروردگار مرا بسوزاند اعتراف نمی‌کردم، ولیکن ای محمد بگو ببینم در کتاب تو حکم آن چیست؟ فرمود: چون چهار شاهد عادل شهادت بدهند واجب است رجم، ابن صوريا گفت: در تورات موسی حکم همین است. رسول خدا ﷺ فرمود: پس چه شد که شما حکم خدا را ترک کردید؟ گفت: عادت ما چنین شد که چون شخص شریفی زنا کرد او را رها کردیم، و چون مرد ضعیفی زنا کرد بر او اقامه حد نمودیم تا اینکه به جای رجم جلد آوردیم و قرار بر این شد که چون کسی زنا کرد چهل تازیانه بر او بزنیم و روی او را سیاه کرده و طرفین را بر خری سوار کنیم و روی ایشان را به طرف دم الاغ قرار دهیم و او را در میان مردم بگردانیم، یهودیان بر ابن صوريا اعتراض کردند که چرا حقیقت را بیان کردی؟ ابن صوريا گفت: او مرا قسم به تورات و خدای تورات داد وگرنه نمی‌گفتم، تا اینکه ابن صوريا مسائلی از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و فهمید او رسول خداست براستی، و مسلمان شد، پس این آیات نازل شد. و مقصود از سَمْعُونََ لِلْكَذِبِ این است که یهود جاسوسی می‌کردند و سخنان رسول خدا ﷺ را می‌شنیدند برای آنکه دروغ وارد کنند. و یهود مدینه به نفع خیبر جاسوسی می‌کردند چنانکه در جمله سَمْعُونََ لِقَوْمٍ آخِرِينَ اشاره کرده. و مقصود از تُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ... همین است که فرمان خدا را تغییر می‌دادند و به جای رجم جلد گذاشته بودند. و مقصود از جمله: ... إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ...

این است که یهود خیبر گفته بودند اگر محمد ﷺ برای زنان محصنه جلد را گفت قبول کنید و اگر رجم را گفت قبول نکنید. کما فی مجمع البیان.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ تَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ*

ترجمه: به تحقیق که ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که تسلیم حکم خدا بودند به آن حکم می‌کردند برای یهود و خداپرستان و دانشمندان به آنچه از کتاب خدا حفظ شده بودند به آن حکم می‌کردند و بر آن گواهان بودند، پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای کمی نفروشید، و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند پس ایشان خود کافرند. (۴۴)

نکات: حق تعالی تورات را هدایت و نور خوانده و تمام انبیاء پس از موسی عليه السلام طبق آن حکم می‌کرده‌اند. و جمله: ... الَّذِينَ أَسْلَمُوا دلالت دارد که دین تمام انبیاء اسلام بوده و ممکن است بگوئیم پیغمبر اسلام نیز داخل کلمه النبیون در این آیه می‌باشد و به حکم تورات باید حکم کند در جائیکه از طرف خدا حکم دیگری نباشد. و جمله: ... وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ... دلالت دارد بر مدح دانشمندانی که طبق کتاب خدا حکم می‌کردند و کتاب خدا را حفظ داشتند نه مانند زمان ما که مراجع مسلمین قرآن را رها کرده و به اخباری که گفتار بشری است چسبیده‌اند و حکم خدا و آیات او را برای ثمن قلیلی بیان نمی‌کنند،

پس به صریح قرآن هر کس حکمی غیر از آنچه خدا نازل کرده بگوید کافر است.

وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ
وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ
فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ*

ترجمه: و در تورات بر ایشان نوشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحاتها را قصاصی است، پس آنکه قصاص را عفو کند و بگذرد پس آن کفاره‌ای است برای او، و آنانکه حکم نکنند به آنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود از ستمگرانند. (۴۵)

نکات: این حکم قصاص که در تورات بوده چون نسخ نشده و در اسلام تصویب شده باید اجرا شود، این آیه شامل قصاص جانی و قصاص اعضائی است بطور عموم اما در سنت شرائطی برای اجرای آن ذکر شده، و همچنین باید محل جنایت و صفاتشان در قصاص ملاحظه شود مثلا چشم راست را به عوض چپ و گوش راست را به عوض چپ نمی‌توان قصاص کرد، دندان کرم‌خورده و سیاه را به عوض صحیح و گوش شنوا را به عوض گوش کر نمی‌توان قصاص کرد، و همچنین در قصاص جراحات نیز شرائطی است مثلا اگر بخواهیم قصاص کنیم احتمال خطر و غرر باشد نمی‌توان قصاص کرد بلکه باید دیه گرفت.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ
وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى

وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ^ع وَمَنْ لَّمْ
يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ ^ط فَاحْكُم
بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ^ط وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا
مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا ^ع وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي
مَا آتَاكُمْ ^ط فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ^ع إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا
كُنْتُمْ فِيهِ ^ط مُخْتَلِفُونَ *

ترجمه: و از پی در آوردیم بر آثار ایشان عیسی پسر مریم را در حالیکه تصدیق
می کرد آنچه در جلو او بود از تورات، و به او انجیل را دادیم که در آن هدایت
و نور بود و تصدیق می کرد آنچه در پیش دست او بود از تورات و هدایت و پندی
بود برای متقین (۴۶) و باید اهل انجیل حکم کنند به آنچه خدا در آن نازل
نموده، و آنانکه حکم نکنند به آنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود
فاسقند (۴۷) و نازل کردیم بسوی تو کتاب را براستی و طبق واقع در حالیکه
تصدیق می کند آنچه جلو اوست از کتاب و نگهبان است بر آن پس حکم کن
بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و منحرف مشو
از آنچه برای تو آمده از حق، برای هر یک از شما قرار دادیم شریعتی و راهی، و
اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار داده بود ولیکن برای آنکه شما را
بیازماید در آنچه به شما داده پس در خیرات بر یکدیگر سبقت گیرید، بازگشت
همه شما بسوی خداست. پس آگاه می کند شما را به آنچه در آن اختلاف
می کردید. (۴۸)

نکات: جمله: مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ هم در وصف انجیل آمده وهم در وصف قرآن، معلوم می‌شود آیاتی که در کتب آسمانی بوده مورد تأیید کتب بعدی بوده و هر یک از آنها نور و هدایت بوده و باید علمای هر دینی طبق کتاب آسمانی خود حکم کنند و إلا همانطوریکه آیات فوق بیان کرده هم کافرند و هم فاسق وهم ظالم. جمله: لِيَبْلُوكُمْ... دلالت دارد که خدا به هر کدام از پیغمبران مرسل که شریعتی داده غیر از شریعت دیگر و همه را یک شریعت ننموده برای امتحان و آزمایش، و وظیفه مسلمین این است که در کارهای خیر سبقت گیرند از دیگران طبق جمله: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ

وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ
عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ
بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ* أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ*

ترجمه: و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان حذر کن که مبدا تو را از بعض آنچه خدا به سوی تو نازل کرده فریبت دهند، پس اگر روبگردانند بدانکه خدا می‌خواهد ایشان را به بعضی از گناهانشان بگیرد و به تحقیق که بسیاری از مردم نابکارند (۴۹) آیا پس حکم جاهلیت را می‌جویند، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین. (۵۰)

نکات: جمله: وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ دلالت دارد که تقلید کردن از آراء جایز نیست و دلالت دارد که باید از اهل بدعت و آراء حذر کرد. و مقصود از حکم جاهلیت هر حکمی غیر حکم خدا است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
 وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * فَتَرَى
 الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ خَشِيَ أَنْ تُصِيبَنَا دَآرَةُ
 فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي
 أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ * وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُوا لَوْلَا الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ
 أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین یهود و نصاری را دوست نگیرید بعضی از ایشان دوست و یار بعض دگرند، و کسیکه از شما ایشان را دوست گیرد او از ایشانست، براستی که خدا هدایت نمی کند قوم ستم گران را (۵۱) پس می بینی آنان را که در دلهاشان بیماری است شتاب می کنند در دوستی یهود و نصاری می گویند می ترسیم حوادثی به ما برسد، پس امید است خدا فتوحی بیاورد و یا امری از نزد او بیاید که آنان بر آنچه در پیش خود پنهان کرده اند پشیمان شوند (۵۲) و مؤمنین می گویند آیا ایشان همانانند که به سخت ترین قسمهای خود قسم خوردند که ایشان با شماینند کردارشان هدر شد و از زیانکاران شدند. (۵۳)

نکات: اکثر مردم ایمانشان متزلزل و غیرقطعی است، و لذا بی تفاوتند و در مقابل مؤمن و کافر یکسانند، در زمان رسول خدا ﷺ که اسلام هنوز رونقی نگرفته بود عده ای بودند که هم با مسلمین بودند وهم با یهود و نصاری دوستی می کردند و گاهی هم به نفع کفار کار می کردند، در این آیات حق تعالی خواست ایشان را تأدیب نماید که راه خود را یکسره کنید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
 وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ *
 إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
 وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
 الْغَالِبُونَ * يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ ءَاتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا
 مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارِ أُولِيَاءَ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ
 مُؤْمِنِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین هر کس از شما از دین خود برگردد، پس به زودی خدا قومی را بیاورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان او را دوست می‌دارند، نرم‌دلانند بر مؤمنین، وسختند بر کافرین، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند، این است فضل خدا به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا وسعت‌دهنده داناست (۵۴) همانا دوست شما خداست و رسولش و آنانکه ایمان آورده‌اند آنانکه نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالیکه خاضعند (۵۵) و آنکه خدا و رسولش و مؤمنین را دست‌بدارد پس محققا حزب خدا خود پیروزند (۵۶) ای مؤمنین کسانی را که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند از آنانکه پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (نیز) کفار را دوستان خود مگیرید و از خدا بترسید اگر ایمان دارید. (۵۷)

نکات: جمله: **مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ... دلالت دارد که هر کس از اسلام برگردد و مرتد شود به خدا ضرر نرزد بلکه به خود ضرر زده. و اما ارتداد به این است که خدا و رسول و یا یکی از احکام مسلم اسلام را منکر شود. جمله: مَنْ يَرْتَدَّ... فعل آن مستقبل است و چون سورة مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده و در این آیه خبر داده که عده‌ای مرتد می‌شوند و این خبر صحت داشت زیرا**

عده‌ای در همان سال آخر حیات رسول خدا ﷺ مرتد شدند و عده‌ای نیز پس از وفات او: و اما آنانکه در زمان حیات او مرتد شدند اسود عنسی کاهن بود که در یمن ادعای نبوت کرد و بر بلاد یمن مسلط شد و عمال رسول خدا ﷺ را بیرون کرد تا اینکه بدست فیروز دیلمی کشته شد و خیر قتل او یک شب قبل از وفات رسول خدا ﷺ به مدینه رسید، و دیگر از کسانی که زمان رسول خدا مرتد شدند مسیلمه کذاب بود که به رسول خدا ﷺ نوشت: "من مسیلمه رسول الله إلی محمد رسول الله اما بعد، فإن الأرض نصفها لی ونصفها لک". پس رسول خدا ﷺ در جواب او نوشت: "من محمد رسول الله إلی مسیلمه الکذاب، أما بعد، فإن الأرض لله یورثها من عباده والعاقبه للمتقین".

و این مسیلمه پس از رسول خدا ﷺ نیرومند شد تا اینکه ابوبکر با او جنگ کرده و بدست لشکر اسلام کشته شد و قاتل او وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء بود و لذا می‌گفت: قتلت خیر الناس فی الجاهلیه و شر الناس فی الاسلام. و دیگر از کسانی که مرتد شدند؛ بنو اسد قوم طلیحه بن خویلد بودند که او مدعی نبوت شد و رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را فرستاد به جنگ او و او فرار کرد بسوی شام، سپس مسلمان شد و اسلام او نیکو شد. وهفت طایفه در زمان ابوبکر مرتد شدند که خدا امر ایشان را به بدست ابوبکر کفایت کرد.

و مقصود از جمله: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، هما؛ ابوبکر و لشکر اسلام است.

و یک فرقه در زمان عمر مرتد شدند و آنان طایفه غسان قوم جبلة بن الایهم بودند زیرا جبلة بدست عمر مسلمان شد، و روزی مشغول طواف بود و رداء خود را به زمین می‌کشید، مردی از مسلمین پا گذاشت به روی رداء او، پس او غضب کرد و یک سیلی به صورت او زد، او نزد عمر شکایت کرد، عمر قضاوت

کرد که باید قصاص شود مگر اینکه او عفو نماید، جبله گفت من قصاص او را به هزار درهم می‌خرم، آن مرد مسلمان نپذیرفت، تا این که جبله حاضر شد ده هزار درهم فدیة دهد، آن مرد گفت من نمی‌خواهم جز قصاص، پس جبله مهلت خواست و سپس از ترس عدالت عمر فرار کرد و به روم پناهنده و مرتد شد.

به هر حال پس از وفات رسول خدا ﷺ اکثر عرب مرتد شدند و به همت و سیاست ابوبکر همه سرکوب شدند، چنانکه از عایشه روایت شده که رسول خدا ﷺ وفات کرد و عرب مرتد شد و نازل شد بر پدرم آن قدر گرفتاری که اگر بر کوهها نازل شده بود کوهها را از بین می‌برد. ولی بعضی از نویسندگان شیعه گویند مقصود از جمله فَسَوْفَ يَأْتِي... علی بن ابیطالب عليه السلام می‌باشد، ولی طبق تاریخ این صحیح نیست زیرا مرتدین عرب در زمان حکومت ابوبکر دفع شدند نه در زمان امیرالمؤمنین علی عليه السلام اگرچه امیرالمؤمنین با منافقین زمان خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتد ننماید، به اضافه آنان را از بین نبرد، و لذا بسیاری از مفسرین حتی مفسرین شیعه این آیات و آیات بعد را در مدح ابوبکر می‌دانند تطبیق با او کرده‌اند. و اگر ابوبکر مصداق تَحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ باشد بدگویی اهل زمان ما به او برخلاف کتاب خدا خواهد بود. متأسفانه روحانی نمایان زمان ما مهاجرین و انصار را اشتباه با مرتدین کرده و همه را فحش می‌دهند در حالیکه خود از مرتدین بدترند. و کلمه: أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ از ماده ذل به کسر ذال که به معنی لین و انقیاد باشد که ذلول نیز از همین ماده است و مشتق از ذل به ضم ذال نیست که به معنی ذلت باشد. و جمله: إِنَّهَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ... کلمه ولی را بعضی به معنای ولایت و سلطنت گرفته‌اند و بعضی دیگر به معنای ولایت و محبت گرفته‌اند و هر کدام از قائلین روایاتی برای تأیید قول خود آورده‌اند، ولی ما نباید

تناسب آیات را نادیده بگیریم و آیات الهی را غیر مربوط به یکدیگر فرض کنیم و قرآن را از فصاحت دور کنیم، پس می‌گوئیم: آیات قبل از این آیه راجع به نهی از دوستی با کفار یهود و نصاری است و همچنین آیات پس از این آیه راجع به نهی دوستی با منافقین و کفار است و این آیه در وسط می‌فرماید دوست شما و خیرخواه و یار شما خدا و رسول و مؤمنین می‌باشند. بنابراین ربطی به سلطنت و زمامداری ندارد. حال اگر به معنی سطنت بگیریم به مناسبت آیات قبل می‌توان زمامداری ابوبکر را اثبات کرد چنانکه عده‌ای برای تناسب آیات و برای روایاتی که نقل کرده‌اند همین کار را کرده‌اند. ولی چنانکه عرض شد ولایت در این آیه و آیات قبل و بعد به معنی محبت و نصرت است.

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ *
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا
 أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ * قُلْ هَلْ أُنبِئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ
 اللَّهِ ۚ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِيبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْحَنَازِيرَ وَعَبَدَ
 الطَّاغُوتِ ۗ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ * وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا
 ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا
 يَكْتُمُونَ *

ترجمه: و چون ندا کنید به سوی نماز آن را به استهزاء و بازی گیرند، این به سبب این است که ایشان مردمی بی‌خردند (۵۸) بگو ای اهل کتاب چه عیبی از ما گرفته‌اید جز اینکه ما ایمان آورده‌ایم به خدا و آنچه به ما نازل شده و آنچه از پیش نازل شده و محقق است که بیشتر شما نابکارید (۵۹) بگو آیا شما را خبر بدهیم به پاداشی بدتر از این نزد خدا (یعنی اگر شما مسلمین را بد می‌دانید

چون ایمان به محمد ﷺ آورده‌اند بدتر از مسلمین کسانی که مورد لعن و غضب خدا شده‌اند) آنکه خدا او را لعن نموده و بر او غضب کرده و بعضی از ایشان را بوزینگان و خوکان و بندگان طاغوت قرار داده، جای آنان بدتر و از راه راست دورترند (۶۰) و چون بنزد شما آیند گویند ایمان آورده‌ایم و حال آنکه وارد کفر شده‌اند و با کفر بیرون شدند و خدا دانایانتر است به آنچه پنهان می‌داشتند. (۶۱)

نکات: جمله: **وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...** دلالت دارد بر ثبوت و مشروعیت اذان، و چون یهود و نصاری و منافقین برای اذان و نماز نفعی تصور نمی‌کردند آنرا به استهزاء و بازیچه حمل می‌کردند در حالیکه اذان ندای توحید و دعوت به توحید و عبادت پروردگار است و نماز انجام وظیفه بندگی و راز نیاز با خدا و استمداد از اوست، و اگر ایشان عقل خود را بکار می‌انداختند استهزاء نمی‌کردند و استهزاء کار بی‌خردانست و لذا خدا فرموده **بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ**. و جمله: **وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ** دلالت دارد که در میان کفار مردم صحیح العمل و غیر فاسق پیدا می‌شود، و ممکن است واو «وَأَنَّ...» واو به معنای مع باشد و یا واو حالیه و یا واو عاطفه و عطف شده باشد به جمله **أَنْ ءَامَنَّا...** و مقصود از جمله: **وَجَعَلْ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ** اصحاب السبت می‌باشد که عده‌ای از یهود بودند و مقصود از طاغوت هر رئیس و هر پیشوائی است که به غیر «ما أنزل الله» فتوی بدهد. و مقصود از جمله: **... قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ**، عده نفراتی است که از یهود خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیدند و به نفاق اظهار ایمان می‌کردند ولی از دلائل رسول خدا ﷺ و از آیات الهی و نصایح رسول بی‌اعتنا بودند و همانطور که آمده بودند خارج می‌شدند.

وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْآثِمَ
 وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ*

ترجمه: و می بینی بسیاری از ایشان شتاب می کنند در گناه و ستم و خوردن حرام، البته بد است آنچه می کنند (۶۲) چرا ربانیون (مقدسین) و علماء، ایشان را از گفتار گناهشان و از حرام خوردنشان نهی نمی کنند البته بدکاری می کنند. (۶۳)

نکات: در کار خیر تعبیر به سرعت می شود و در کار شر تعبیر به عجله، حال چرا در کار بد و گناه خدای تعالی تعبیر به سرعت نموده و يُسْرِعُونَ فرموده؟ برای اینکه یهودیان آن کارها را بد نمی دانستند و گویا آن کارها به نظرشان کار خوبی است. و جمله: لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ ... دلالت دارد بر توبیخ و سرزنش مقدسین و علماء که از کارهای بد نهی نمی کنند ولذا گفته اند این آیه سخت ترین آیه است از آیات قرآن، و در این آیه مذمت علماء و مقدسین بیشتر شده از خود مرتکبین منکرات، زیرا در حق مرتکبین تعبیر شده به «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ولی از تارکین نهی از منکر تعبیر شده به «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» و فرق میان عمل و صنعت این است که عمل گناهی است که زائل شدنی است و هنوز رسوخ پیدا نکرده ولی صنعت عملی است که عادت شده و رسوخ پیدا کرده و زوال آن مشکل است، و در حقیقت می توان گفت مرض روحی ارتکاب گناه است و علاج آن علم به خدا و صفات او و احکام اوست و به این علم آن مرض برطرف می شود و اما اگر علم به خدا و کتاب او پیدا کرد مانند علماء و مقدسین و باز مرض او برطرف نشد معلوم می شود مزمن شده و زوال آن مشکل است، پس اگر دانشمندان دینی مرتکب گناهی شدند

معلوم می‌شود مرض روحی‌شان در نهایت شدت و قوت است و زائل شدن آن مشکل شده.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ
مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ
طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا
أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ*

ترجمه: و یهود گفتند دست خدا بسته شده، بسته باد دستهایشان و دور باشند بسبب آنچه گفتند بلکه دستهای او باز است بهر کیفیتی که بخواهد انفاق می‌کند، والبتة آنچه از پروردگارت بتو نازل شده طغیان و کفر بسیاری از ایشان را زیاد می‌کند و در بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت، هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند خدا آنرا خاموش کرده و در زمین برای فساد کوششی دارند و خدا دوست نمی‌دارد فسادکنندگان را. (۶۴)

نکات: چون مسلمین فقیر بودند و گاهی قرض الحسن از یهود می‌خواستند یهود بطعن و مسخره می‌گفتند خدای محمد ﷺ دستش بسته شده! یعنی؛ نسبت به او جود و کرم ندارد، و چون یهود از اکثر مردم مال و ثروتی زیادتر داشتند در زمان تسلط مسلمین امور دنیا بر ایشان تنگ شد و لذا ممکن است گفته باشند خدا دیگر بخششی ندارد زیرا بدیهی است که خدائی که قادر است بر خلق جهانی از نیستی هیچ عاقلی دست او را بسته نمی‌داند زیرا با دست بسته چگونه جهان را حفظ و تدبیر کند، پس مقصود از این قول چه بوده؟ ممکن است همانطوریکه ذکر شد برای تمسخر به مسلمین باشد و یا ممکن است بگوئیم تقلید از فلاسفه کرده باشند، زیرا فلاسفه می‌گویند خدا قادر بر خلقت تمام جهان کثرات نیست

بلکه او یک چیز خلق کرده که عقل اول و یا چیز دیگری باشد و مانند کسیکه دست او بسته شده اختیار ندارد بلکه او فاعل موجب است نه فاعل مختار. و حق تعالی ایشان را رد کرده و مورد لعن قرار داده بواسطه چنین گفتارها. بهر حال مقصود از ید در این آیه و غل و بسط آن عبارتست از بخل و جود و این مجازی مشهور و متعارف است که می‌گویند فلانی دستش گشاده است یعنی بخششی دارد و یا فلانی دستش بسته و یا دست تنگ است یعنی قدرت وجود ندارد.

بنابراین معنی غُلَّتْ أَيْدِيَهُمْ نفرین به ایشان است از جهت فقر و عجز مجازا و یا از جهت دست بستگی در آتش دوزخ حقیقتا. مجسمه استدلال کرده‌اند به این قبیل آیات که خدا دست دارد، در جواب ایشان باید گفت: اولاً مقصود از غل ید بخل است مجازا چنانکه ذکر شد. ثانیاً ید در لغت عرب معانی متعدده دارد یکی همان عضو بدن که معلوم است. دوم به معنی نعمت است چنانکه می‌گویند لفلان عندی ید اشکره علیها. سوم به معنی قدرت است چنانکه می‌گویند هر چه از دستش برآمد کرد یعنی هر چه قدرت داشت، و خدا در سوره ص آیه ۴۵ فرموده:

﴿وَأَذْكُرْ عِبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصِرِ﴾ (ص: ۴۵)

و در سوره فتح آیه ۲۰ فرموده:

﴿وَكَفَّ أَيْدِي النَّاسِ عَنكُمْ﴾ (فتح: ۲۰)

و در حق خدا خودش فرموده: ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس: ۸۳)

بنابراین که به معنی قدرت باشد هر کجا تشبیه و یا جمع آمده مقصود کمال قدرت است مانند آیه ۷۵ سوره ص که راجع به خلقت آدم فرموده:

﴿خَلَقْتُ يَدَيَّ﴾ (ص: ۷۵)

و در همین آیه ما نحن فيه فرموده بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ ، یعنی کمال جود و قدرت را دارد، و در سورة یس آیه ۷۱ فرموده:

﴿ خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا ﴾ (یس: ۷۱)

که مقصود کمال قدرت است چنانکه در فارسی می گویند دست دولت در کار است که مقصود قدرت و نفوذ دولت است. ثالثاً باید گفت دست هر چیزی به مناسب خود آن چیز است مثلاً دست کوزه و دست فنجان و یا دست بیل و دست انسان فرق دارد دست استعمال و دست مرحمت فرق دارد دست استعمار به معنی نفوذ آن می باشد، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ با دست مخلوق فرق دارد اگر صاحب دست جسم شد دست او نیز مانند او جسم است و اگر جسم نشد دست او نیز جسم نیست، پس نمی توان گفت چون خدا يَدُ اللَّهِ فرموده جسم است نعوذ بالله.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ
جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَّبِّهِمْ
لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ
مَا يَعْمَلُونَ * يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ؕ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ؕ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ *

ترجمه: و اگر اهل کتاب ایمان آورند و تقوی پیشه کنند البته گناهانشان را جبران و ایشان را به بهشت‌های پر نعمت داخل خواهیم کرد (۶۵) و اگر ایشان تورات و انجیل و آنچه از پروردگارشان به ایشان نازل شده بر پا داشته بودند هر آینه از بالای سر و پائین پاهایشان (نعمتها) خورده بودند، بعضی از ایشان مردمی معتدل

و بسیاری از ایشان بد می کنند (۶۶) ای پیغمبر برسان آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده و اگر نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده ای، و خدا تو را از مردم حفظ می کند، زیرا خدا قوم کافرین را هدایت نمی کند (۶۷).

نکات: این سوره و این آیات، آخر عمر پیغمبر ﷺ نازل شده و در آن وقت تقریباً تمام حجاز مسلمان شده بودند و اکثر این آیات برای ارشاد و هدایت یهود و نصاری است که دارای دولت و امپراطوری بزرگی مانند روم را داشتند ولی از دین حقیقی منحرف شده بودند و لذا می فرماید: اگر این اهل کتاب حقیقتاً ایمان آورند و از خدا بترسند خدا از سیئاتشان صرف نظر می کند و ایشان را به بهشت خود وارد می نماید، و اگر تورات و انجیل که کتاب خالق ایشان است بپادارند یعنی به آن عمل کنند برکات الهی از آسمان و زمین برای ایشان خدا فراهم کند. مقصود از کلمه: **فَوْقَهُمْ آسْمَانُ** است، و مقصود از **وَمِنْ تَحْتِ أَرْضِهِمْ** زمین است.

رسول خدا ﷺ در طرفیت با یهود و نصاری و دولتهای ایشان مقداری احتیاط می کرد زیرا ایشان هم قدرت داشتند و هم طرفدار داشتند در حجاز، و ممکن بود رسول خدا ﷺ را ترور کنند، و لذا در آیه ۶۷ فرموده: آنچه نازل شده (یعنی راجع به یهود و نصاری بقریه آیات قبل و بعدی که در همین معنی ردیف یکدیگر آمده) برسان و ترس و خدا این کافران یعنی یهود و نصاری را هدایت نمی کند زیرا طالب هدایت نبوده اند. این معنی را که ما ذکر کردیم اکثر مفسرین نوشته اند ولی پس از ذکر این معنی احتمالات دیگر نیز ذکر کرده اند که آیه ظهور در هیچیک ندارد:

۱- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن کوتاهی کرده بود آیه قصاص بود.

- ۲- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن خودداری کرده بود عیب یهود و استهزاء ایشان به مقررات اسلام بود.
- ۳- آنچه نازل شده بود که رسول خدا نرسانیده بود و می‌ترسید اختیار در طلاق زوجات و نگهداشتن ایشان بود.
- ۴- آنچه کتمان کرده بود از ابلاغ قصه زید و زینب بوده.
- ۵- آنچه کتمان شده بود ترغیب بر جهاد بود.
- ۶- آنچه کتمان می‌کرد معایب بتها و سب آلهة مشرکین بود.
- ۷- حقوق مسلمین بود که بیان نکرده بود تا در حجه الوداع بیان کرد برای امر در این آیه.
- ۸- راجع به ترس از قتل خود رسول بود بدست نصاری و یهود.
- ۹- راجع به فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده.
- ولی بطور مسلم می‌توان گفت تمام این احتمالات برخلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از احتمال یک تا احتمال هفتم تمامش در قرآن ذکر شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده بود. و اما احتمال هشتم همان است که ما ذکر کردیم که طبق آیات قبل و بعد به قرینه سیاق همان معنی مقصود است. و احتمال نهم صحیح نیست به چند دلیل: اول اینکه برخلاف سیاق آیات است. دوم اینکه اگر بگوئیم آیاتی راجع به فضل آن حضرت بوده که باید برساند و نرسانیده آن آیات کدام است، آیه‌ای که به خصوص راجع به آن حضرت باشد که پس از این خطاب باید برساند کدام آیه است؟ چنین آیه‌ای که نازل شده باشد که برساند و او نرسانیده بود قبلاً و بعداً رسانده ما نداریم. سوم همین آیه ۶۷ را اگر طبق میل بعضی از مفسرین راجع به آن حضرت بدانیم چند عدد تالی باطل دارد که نه خدا راضی است و نه رسول او و نه خود امیرالمؤمنین زیرا باید بگوئیم چنانکه گفته‌اند مقصود از کلمه ناس اصحاب رسول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان

می‌ترسید، و دیگر اینکه مقصود از قوم کافرین در این آیه اصحاب رسول است که همه کافر بودند چ� سه نفر و گمان نمی‌کنم مسلمان عاقل چنین سخنی بگوید و اسلام و قرآن را از ارزش بیندازد زیرا راویان اسلام همان اصحابند آنانکه خدا مکرر در قرآن مدحشان کرده همان اصحابند اگر آنان همه کافر بودند پس اسلام راوی ندارد جز خبر واحد و آن هم اعتباری ندارد و به اضافه تمجیدهای قرآن همه نعوذبالله دروغ می‌شود، آیاتی که خدا در فضل مهاجرین و انصار نازل کرده تماما بدون مصداق گردیده و خدا اشتباه نموده پس تمام قرآن بی‌اعتبار می‌شود نعوذبالله این چنین سخنان از دشمنان اسلام است و ما نمی‌توانیم باور کنیم. باضافه بر اینکه رسول خدا ﷺ آن وقت که تنها بود در اول بعثت نترسید و آیات خدا را ابلاغ کرد چگونه سال آخر که هفتاد هزار اصحاب دارد و تمام حجاز را مسخر کرده و شرق و غرب آنجا را اسلام فراگرفته حال می‌ترسد آن هم از اصحاب خودش که همه جان نثار بودند و چه قدر برای فرمان او مسابقه داشتند و فداکاری می‌کردند در این حال آیا خدا فرموده نترس از "اصحابت إن الله یعصمک من أصحابک الذین هم القوم الکافرین"! پس قطعاً این نیست بلکه در آخر عمر رسول خدا ﷺ با دولتهای بزرگ کفر و یهود و نصاری طرف بوده و هزاران احتمال خطر برای او داشت از ترور کردن و از مسموم نمودن، خدا فرموده آیات راجع به یهود و نصاری را برسان و از این قوم کافرین مترس. باضافه خدا قوم کافرین را مکرر نموده با الف و لام یعنی همان قوم کافرین که در آیه بعد و قبل ذکر شده و آیات قبل و بعد صریحاً یهود و نصاری را ذکر کرده و قوم کافرین خوانده. باضافه خود امیرالمؤمنین در احتجاجاتش مقابل اصحاب رسول خدا ﷺ استدلال به این آیه نکرده معلوم می‌شود مسلم این آیه راجع به آن حضرت نبوده است، حال یک عده روایاتی که برخلاف ظاهر قرآن شیعه و یا سنی نقل کرده‌اند و قرآن را بی‌اعتبار کرده‌اند نباید قبول کرد خصوصاً

که حتی در این آیه تحریف قائل شده‌اند گویا ناقلین آنها خواب بوده و یا عداوت با قرآن داشته‌اند.

قُلْ يٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَآبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا ٱلتَّوْرَةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ
إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَٰنًا
وَكُفْرًا ۖ فَلَا تَأْسَ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ*

ترجمه: بگو ای اهل کتاب شما بر راهی نیستید و چیزی بدست ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را بسوی شما نازل شده از پروردگارتان بپادارید و البته آنچه از پروردگارت بسوی تو نازل شده سرکشی و کفر آنان را زیاد می‌کند پس بر قوم کافرین افسوس مخور. (۶۸)

نکات: مفهوم آیه چنین است که اگر یهود و نصاری به هزاران صفات کمال و دانش خود را آراسته کنند و هزاران کتاب علمی و بشری را کامل کنند هیچ سودی برای ایشان ندارد و براه الهی قدم برنداشته‌اند مگر وقتی که به کتاب آسمانی خود عمل کنند، این سخن راجع به مسلمین مصداق دارد، مسلمین نیز اگر هزاران کتاب حدیث و شعر و قصه را بخوانند و عمل کنند تا به قرآن عمل نکنند و آنرا به پا ندارند هیچ ندارند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَٱلَّذِينَ هَادُوا۟ وَٱلصَّٰبِغُونَ وَٱلنَّصَارَىٰ مِن ءَامِنٍ
بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*

ترجمه: محققا آنانکه ایمان آورده و آنانکه یهودی شده‌اند و صابئون و نصاری هر کدام ایمان به خدا و روز آخرت آورد و عمل شایسته کند پس بر ایشان نه ترسی است و نه ایشان افسرده شوند. (۶۹)

نکات: از این آیه چنین استفاده می‌شود که اهل ادیان گذشته و فعلی اگر واقعا ایمان به خدا و قیامت داشته باشند و عمل صالح کنند به نجات و سعادت

خواهند رسید پس طبق این آیه ممکن است گفته شود اصول دین سه می‌باشد؛ توحید و معاد و عمل. ولی باید دانست کسی که ایمان به خدا و قیامت داشته باشد و واقعاً به خدا ایمان آورده باشد مطیع اوامر خداست بنابراین وقتی خدا در کتابش فرموده به پیامبران نیز ایمان آورید او به پیامبران هم ایمان دارد، به هر حال این آیه منافات با آیه

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾ (آل عمران: ۸۵)

ندارد. به آیه ۶۲ بقره نیز مراجعه شود.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا ط كَمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ
بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ * وَحَسِبُوا أَلَّا
تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ
مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: هر آینه به تحقیق از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم، هر زمانی که رسولی بر خلاف میل ایشان آمد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتند (۷۰) و گمان کردند که آزمایش و عقابی (برای تکذیب و قتل انبیاء) نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبه ایشان را پذیرفت باز هم بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه می‌کنند بیناست. (۷۱)

نکات: مقصود از اخذ پیمان، پیمان عقلی و فطری و شرعی بر توحید و نبوت انبیاء است. و جمله: ... لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ ... دلالت دارد که انبیاء برای جلوگیری بشر از هوی پرستی آمده‌اند. و يَقْتُلُونَ دلالت دارد که عادت ایشان بر قتل انبیاء بوده، باضافه مستقبل آمده برای مراعات فواصل آیات. و مقصود از کوری و

کری، کوری کری مجازی است زیرا کسی که به راه هدایت نرود و بی‌راهه برود مانند شخص کور است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ
 يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ
 عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ * لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ
 قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا
 يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَفَلَا يَتُوبُونَ
 إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ *

ترجمه: هر آینه به تحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است و حال آنکه مسیح گفت ای بنی اسرائیل خدائی را که پروردگار من و پروردگار شماست بندگی کنید، محقق است که هر کس به خدا شرک آورد پس بدون تردید خدا بر او بهشت را حرام کرده و جای او آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست (۷۲) هر آینه به تحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا سومی سه تاست و نیست الهی جز إله واحد و اگر از آنچه می‌گویند خودداری نکنند البته البته به کفار از ایشان عذاب دردناکی برسد (۷۳) آیا بسوی خدا بر نمی‌گردند و از او طلب آمرزش نمی‌کنند و حال آنکه خدا آمرزنده رحیم است. (۷۴)

نکات: طائفه‌ای از نصاری به نام یعقوبیه گفته‌اند خدا همان مسیح است، حال چگونه به این شرک قائل شده‌اند؟ آیا خدا را حلول داده‌اند در مسیح و یا وجود ناسوتی مسیح را وجود لاهوتی فرض کرده‌اند، بهر حال از گمراهی ایشان باید تعجب کرد و تعجب بیشتر از مشرکین زمان ماست که با داشتن چنین راهنمایی

مثل قرآن باز علی علیه السلام را خدا دانسته و یا می گویند ما علی را خدا نمی دانیم ولی از خدا هم جدا نمی دانیم!

و عجب تر از تمام اینها ملتی است که مدعی اسلامند و در قیام و قعود خود، علی را می خوانند و او را مانند خدا حاضر و ناظر می دانند. باید گفت آیا توبه نمی کنید و از خدا طلب آمرزش نمی کنید و آیا از شرک دست نمی کشید؟ و مقصود از ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ همان تثلیث است که سه قدیم و سه اقوم قائلند و آن اب و ابن و روح القدس است. پس از این آیات خدا برای راهنمایی نصاری و مسلمین دلیل آورده که مسیح و مادرش غذا می خوردند و لازمه غذا خوردن مستراح رفتن است، پس کسی که غذا می خورد و احتیاج به دفع دارد چگونه ممکن است خدا باشد و یا صفات خدائی داشته باشد و یا شریک در کار خدا باشد. و عجب این است که یکی از مشرکین زمان ما که خود را آیت الله العظمی خوانده کتابی نوشته بنام "امراء هستی" و ۱۴ نفر را مانند خدا امیر هستی دانسته.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ
 كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي
 يُؤْفَكُونَ * قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا
 نَفْعًا ۗ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ يَتَأَهَّلِ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
 غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا
 عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ *

ترجمه: نیست مسیح پسر مریم مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته و مادر او زن راستگوئی است که هر دو طعام می خوردند، ببین چگونه برای ایشان آیات را بیان می کنیم باز نظر کن که چگونه بافترا آلوده شده اند (۷۵) بگو

آیا عبادت می‌کنید غیر از خدا چیزی را که برای شما اختیار ضرر و نفعی ندارد و خدا فقط شنوای دانا است (۷۶) بگو ای اهل کتاب غلو در دین خودتان نکنید بدون حق و پیروی نکنید از هوی و هوسهای قومی که قبلاً گمراه شدند و بسیاری را از راه راست گمراه کردند. (۷۷)

نکات: حق تعالی بیان کرده بطور روشن که مسیح و مادرش محتاج به طعام و قوت بودند و مسیح اگر معجزه‌ای داشته دلیل بر خدائی او نمی‌شود، او مانند پیامبران قبل از خود است. همچنین در آیات فوق حق تعالی صریحاً ذکر فرموده که عیسی مسیح علیه السلام برای شما اختیار نفع و ضرری ندارد و پرستش او برایتان مفید نیست و خواندن او برای شما هیچ فایده‌ای ندارد زیرا او پس از مرگ از دنیا بی‌خبر است. در این صورت که مسیح چنین باشد اوصیاء انبیاء و امام و امامزادگان یقیناً چنین خواهند بود.

جمله: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ...** خطاب به تمام اهل کتاب است چه یهود و نصاری و چه مسلمین. و غلو تجاوزکردن است در امور دینی مانند اینکه صفات خدا را به انبیاء بدهی و یا صفات انبیاء را به اوصیاء بدهی. امام صادق علیه السلام فرمود: "احذروا علی شبا بکم الغلاة لا یفسدوهم فإن الغلاة أشر من الیهود و النصارى و المجوس و الذین أشركوا". یعنی اجتناب دهید و دور کنید جوانان خود را از غلاه که ایشان را فاسد نکنند (پای منبر غلاه نروند و سخن ایشان را گوش ندهند و در نماز به ایشان اقتداء نکنند) زیرا غلاه بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین. متأسفانه اکثر مسلمین مبتلا به این مرض شرک و کفر شده و درباره بزرگان خود زیاده‌روی‌هایی که ضد قرآن است می‌شمارند و آنها را فضیلت می‌دانند.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ
 مَرْيَمَ^ع ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ
 عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ^ع لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ
 يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ * وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ^ع وَمَا
 أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا هُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَسِقُونَ *

ترجمه: آنانکه از بنی اسرائیل کافر بودند لعنت شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم، این کفر و لعن ایشان بواسطه این بود که عصیان کرده و تجاوز می کردند (۷۸) یکدیگر را نهی از منکری که خود به جا آورده بودند نمی کردند محققا بد بود آنچه می کردند (۷۹) می بینی بسیاری از ایشان را که کفار را دوست می دارند، بی تردید بد است آنچه برای خود پیش فرستادند که خدا بر آنان خشم نمود و ایشان در عذاب جاویدند (۸۰) و اگر ایمان به خدا و پیامبر و آنچه بسوی او نازل شده می داشتند ایشان را دوستان خود نمی گرفتند ولیکن بسیاری از ایشان نابکارند. (۸۱)

نکات: از جمله: بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ استفاده می شود که بنی اسرائیل برای عقاید باطل و عصیان و تجاوزشان از احکام الهی و دستورات پیامبران و افساد در روی زمین و غلوهائی که درباره بزرگان و انبیاء می داشتند مورد لعن انبیاء خود شدند، و کسانی که چنین می باشند و درباره بزرگان اسلام غلو می کنند قطعاً مورد لعن همان بزرگانند چنانکه از روایات نیز استفاده می شود.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا^ط
 وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي^ع ذَلِكَ

بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ* وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ
إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ
رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ* وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ
الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ* فَأَثْبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا
جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ*
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ*

ترجمه: سخت‌ترین مردم از جهت دشمنی نسبت به مؤمنین البته یهود و مشرکین را می‌یابی، و البته می‌یابی نزدیکترین ایشان به دوستی با مؤمنین آنان را که گفتند ما نصرائیم، این برای این است که بعضی از ایشان کشیشان و راهبانند و محقق است که ایشان تکبر نمی‌ورزند (۸۲) و چون شنیدند آنچه به سوی این رسول نازل شده می‌بینی چشمهایشان از اشک جاری می‌شود از اثر آنچه از حق شناخته‌اند. می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را با گواهان بنویس (۸۳) و چه شده ما را که ایمان نیاوریم به خدا و به آنچه از حق برای ما آمده است در حالیکه طمع داریم پروردگار ما (در بهشت) داخل کند ما را با قوم شایستگان (۸۴) پس خدا به ایشان جزای خوب داد در مقابل آنچه گفتند، بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است در آن ماندگارند و این است جزاء نیکوکاران (۸۵) و آنانکه کافر شدند و به آیات ما تکذیب کردند ایشانند اهل دوزخ. (۸۶)

نکات: پس از آنکه حق تعالی مقداری از صفات ذمیمه یهود را بیان کرد در اینجا محقق ساخته که دشمن‌ترین مردم نسبت به اهل ایمان یهودند زیرا که یهود اهل دنیا و به دنیا حریصند و برای حب دنیا از هر جنایتی روگردان نیستند و با هر

کس عناد دارند، و مال همه کس را برای خود حلال می‌دانند، حق تعالی ایشان را در عداوت با مؤمنین مقدم داشته بر مشرکین.

اما نصاری عداوتشان نسبت به مؤمنین کمتر است، بلکه به دوستی نسبت به مؤمنین نزدیکند زیرا تارک دنیا زیاد دارند و مختصر اینکه مانند یهود حریص به دنیا نیستند، البته نه تمام نصاری، و این آیات که راجع به بعضی از نصاری می‌باشد از جمله ایشانند: نجاشی و اصحابش، وقصه ایشان چنین است که چون قریش در مکه بنا کردند به عذاب اهل ایمان و کار بر مؤمنین سخت شد رسول خدا ﷺ ایشان را به هجرت بسوی حبشه امر کرد، و فرمود سلطان حبشه مرد صالحی است، پس مسلمین پنهانی هجرت کردند بسوی حبشه و اول کسی که هجرت کرد عثمان بن عفان بود با عیال خود رقیه بنت رسول الله ﷺ با ۱۳ نفر دیگر در ماه رجب سال پنجم بعثت. پس از آنان جعفر بن ابی طالب هجرت کرد و دیگران تا جمع مهاجرین حبشه به هشتاد نفر مرد رسید سوای زنان و کودکان. چون قریش فهمیدند عمرو بن عاص را با عماره بن ولید با هدایا فرستادند نزد نجاشی و بزرگان حبشه که ایشان را برگردانند. و عماره بن ولید جوانی بود خوشگل و عمرو بن عاص عیال خود را همراه برداشته بود، چون سوار کشتی شدند و شراب نوشیدند عماره به عمرو گفت به زنت بگو مرا ببوسد، عمرو قبول نکرد، چون عمرو مست شد عماره او را پرتاب کرد به دریا، عمرو چسبید به کشتی و خود را نجات داد، ولی عداوت او را بدل گرفت و خدا بین ایشان عداوت انداخت قبل از آنکه بر نجاشی وارد شوند.

چون وارد بر نجاشی شدند عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه گروهی با ما مخالفت کردند و خدایان ما را بد گفتند و به سوی شما آمده‌اند آنان را به سوی ما برگردان. نجاشی فرستاد نزد جعفر بن ابی طالب او با رفقاء خود آمدند، جعفر گفت: ای پادشاه از اینان سؤال کن آیا ما بنده ایشانیم؟ عمرو گفت: نه بلکه

ایشان احرارند، گفت: پرس آیا از ما دینی طلبکارند؟ گفت: نه، گفت: آیا خونی در گردن ما دارند؟ گفت: نه. جعفر گفت: پس چه می‌خواهید از ما؟! ما را اذیت کردید ما از دیار شما خارج شدیم، سپس گفت: شاه‌ها خدا پیامبری در میان ما فرستاد که ما را از شرک و بت‌پرستی و قمار نهی کرد و ما را به نماز و زکات و عدل و احسان و صلۀ رحم امر کرد و از فحشاء و منکر و ستم نهی نمود، نجاشی گفت: خدا عیسی علیه السلام را برای همین فرستاد، پس نجاشی گفت: از آنچه خدا بر او نازل کرده حفظ داری؟ گفت: بلی. پس سورة مریم را خواند تا رسید به آیه:

﴿ وَهَزِيءٍ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا غَنِيًّا ﴾ (مریم: ۲۵)

این آیات در نجاشی و اهل مجلس او تأثیر کرد بطوریکه همه گریان شدند و صدای گریه ایشان بلند شد.

قول جعفر بس خوش آمد شاه را	گشت جعفر کهربا مر کاه را
پس نجاشی با تمام حاضرین	گریه افتادند ز آیات چنین
شد صدای گریه ی ایشان بلند	شورش و غوغا در آن مجلس فکند
پس نجاشی گفت اهلاً مرحباً	بر شما و آن فرستنده شما
من گواهم او نبی صادق است	بر بشارتهای عیسی طابق است
گر نبد مانع مرا این سلطنت	کفش دار او بدم از مکرمت

و بعضی گفته‌اند این آیات نازل شده راجع به هشتاد نفری که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند در مدینه، چهل نفر از اهل نجران و ۳۲ نفر از اهل شام و هشت نفر رومی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سورة یس را بر ایشان خواند و ایشان مسلمان شدند. جمله: فَأَثْبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا... دلالت دارد که حق تعالی برای اعتقاد و گفتار از روی ایمان، ثواب نیز می‌دهد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تُحْرَمُوْا طَيِّبٰتِ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوْا ۗ اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ * وَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا ۗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيَّ
اَنْتُمْ بِهٖ مُّؤْمِنُوْنَ * لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِىْ اٰيْمٰنِكُمْ وَلٰكِنْ
يُّؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَدْتُمْ ۗ الْاٰيْمٰنَ ۗ فَكَفَرْتُمْ ۗ اِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِيْنَ مِنْ
اَوْسَطِ مَا تَطْعَمُوْنَ اَهْلِيْكُمْ اَوْ كِسْوَتُهُمْ اَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۗ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ ۗ ذٰلِكَ كَفْرَةٌ اٰيْمٰنِكُمْ ۗ اِذَا حَلَفْتُمْ ۗ وَاحْفَظُوْا اٰيْمٰنِكُمْ ۗ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ
اللّٰهُ لَكُمْ ءَايٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ *

ترجمه: ای مؤمنین حرام شمارید چیزهای پاکیزه‌ای که خدا برای شما حلال کرده و از حد مگذرید زیرا خدا دوست نمی‌دارد از حد گذرندگان را (۸۷) و از آنچه خدا روزی شما کرده در حالیکه حلال و پاکیزه است بخورید و از خدائی که به او ایمان آورده‌اید بترسید (۸۸) خدا شما را به قسم‌های بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را مؤاخذه می‌کند به قسم‌هایی که بسته‌اید پس کفاره آن طعام دادن ده مسکین است از وسط‌ترین چیزیکه اطعام می‌کنید خانواده خودتان را و یا پوشانیدن آنان و یا آزاد کردن گردنی، پس آنکه نیابد روزه گرفتن سه روز، این است کفاره سوگندهای شما چون سوگند خوردید، و سوگندهای خود را مواظبت کنید، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات خود را تا شاید شما شکرگزاری‌د. (۸۹)

نکات: جمله: لَا تُحْرَمُوا... احتمال چند معنی را دارد: اول آنچه را خدا حلال کرده معتقد به حرمت آن نشوید. دوم بزبان نگوئید حرام است و حکم حرمت برای آن نتراشید. سوم از آن اجتناب نکنید چنانکه از حرام اجتناب می‌کنید. این سه وجه راجع باعتقاد و قول و عمل بود. **چهارم** با نذر و قسم و مانند آن بر

خود حرام مکنید حلال را. پنجم مخلوط به حرام مکنید که باعث حرمت تمام آن بشود و پاک را مخلوط به نجس ننمائید. آیه احتمال تمام این معانی را می‌دهد، ولی مورد نزول آن همان معنی چهارم است، زیرا وارد شده در حدیث که روزی رسول خدا ﷺ در خانه عثمان بن مظعون اوصاف روز قیامت را بیان می‌کرد و ایشان را ترسانید، ایشان تصمیم گرفتند ترک دنیا کرده و چیزهای پاک و لذیذ را بر خود حرام کنند و روزها را روزه بگیرند و شب‌ها را قائم باشند و روی فرش نخوانند رسول خدا ﷺ خبر شد و به ایشان فرمود: من به این کارها مأمور نشدم، برای شما بر خودتان حقی است، روزه بگیرید و افطار هم بکنید و قائم‌اللیل باشید، خواب هم بکنید، من می‌ایستم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و گوشت و چربی می‌خورم و با زنان نزدیکی می‌کنم، پس هر کس از روش و سنت من اعراض کند از من نیست، و لذا این آیه نازل شد. مقصود از جمله ... بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ، این است که بدون نیت و بدون اراده قسم بخورد که کفاره ندارد. و همچنین هرگاه برای ترک واجب و فعل حرام قسم بخورد که اگرچه خوردن چنین قسمهائی حرام است ولی کفاره ندارد. و جمله: وَأَحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ، دلالت دارد که انسان نباید زود بزود برای هر چیز جزئی قسم بخورد. و اما اگر با اراده و نیت قسم خورد هنگام نقض آن قسم، باید همان کفاره‌ای که در آیه ذکر شد پردازد تا گناه نقض قسم او جبران شود و باید توبه کند.

يَتَأَيُّمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ*

ترجمه: ای مؤمنین جز این نیست که می و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدی و از عمل شیطان است پس از آن اجتناب کنید شاید رستگار شوید (۹۰) جز این نیست که شیطان می‌خواهد بین شما دشمنی و کینه بیفکند در می و قمار و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد پس آیا شما خودداری می‌کنید. (۹۱)

نکات: در ذیل آیه ۳ همین سوره بیان شد که **ازلام** چیست مراجعه شود.

اما در این آیات حق تعالی با ده عدد تأکید حرمت خمر و قمار را تذکر داده:

اول - کلمه **إِنَّمَا** در صدر آیه.

دوم - شراب و قمار را با بت‌پرستی ردیف آورده.

سوم - کلمه **رَجَسَ** که به معنی پلیدی و یا نجاست است.

چهارم - فرموده **مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ**

پنجم - فرموده **فَاجْتَنِبُوهُ** که امر به اجتناب است.

ششم - **لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ** که ترک آنرا موجب رستگاری قرار داده.

هفتم - جمله: **يُرِيدُ الشَّيْطَانُ...** که این چیزها را باعث عداوت و دشمنی

بین افراد قرار داده.

هشتم - جمله: **وَيُضِدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ**

نهم - کلمه: **وَعَنِ الصَّلَاةِ**.

دهم - جمله: **فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ** که تهدید شدیدی است.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا^ع فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا^ع أَنَّمَا عَلَيَّ

رَسُولِنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ* لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا
وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ تَحِبُّ الْحَسَنِينَ*

ترجمه: و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و بپرهیزید از نافرمانی، پس اگر روگردان شدید بدانید که فقط بر رسول ما رسانیدن آشکار است (۹۲) باکی نیست بر آنانکه ایمان آورده و عمل شایسته کردند در آنچه خوردند در وقتی که تقوی و ایمان و عمل صالح داشته باشند باز هم تقوی و ایمان سپس تقوی و احسان پیشه خود کنند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۹۳)

نکات: جمله: **أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَّغُ** دلالت دارد که کار رسول خدا ﷺ فقط ابلاغ است و اما اینکه تصرفاتی در جهان داشته باشد غیر از تصرف معمولی بشری، خیر. و مقصود از نفی جناح در جمله **فِيمَا طَعِمُوا** جواب است از سؤال اصحاب رسول خدا ﷺ که پس از نزول تحریم خمر ابوبکر گفت: یا رسول الله برادران اسلامی ما که شراب می‌خوردند و در راه خدا کشته شدند حالشان چگونه است؟ خدا فرمود: باکی نیست بر آنان که ایمان و تقوی داشتند و از سایر محرّمات پرهیز می‌کردند.

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ ءَأَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ
لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن تَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ۚ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ*
يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ۚ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُمْ مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ تَحْكُمُ بِهِ ءَزَوَا عَدَلٍ مِّنكُمْ هَدِيًّا بَلِغِ الْكَعْبَةَ
أَوْ كَفْرَةً طَعَامٌ مَّسْكِينٍ أَوْ عَدَلٌ ذَلِكِ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهٖ ۗ عَفَا اللَّهُ
عَمَّا سَلَفَ ۚ وَمَن عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ*

ترجمه: ای مؤمنین خدا شما را به چیزی از صید که دست‌های شما و نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند تا اینکه خدا بداند کیست آنکه از خدای بغیب خوف دارد، پس هر که پس از این تجاوز کند برای او عذاب دردناک است (۹۴) ای مؤمنین صید را نکشید در حالیکه شما مُحَرَّمید و کسی که آن را عمداً بکشد پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته، از چهارپایان، بمثلیت آن حکم می‌کند دو نفر عادل از شما، در حالیکه آن را هدیه و به کعبه رساند، و یا آنکه بعنوان کفاره مساکینی را اطعام کند، و یا معادل آن روزه گرفتن، این حکم برای این است که بچشد بدی کارش را. خدا عفو کرد از آنچه گذشته، و کسی که تکرار کند خدا از او انتقام کشد و خدا عزیز صاحب انتقام است. (۹۵)

نکات: جمله: لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ دلالت دارد که کشتن صید (بری) حرام است و از جمله ... مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ، استفاده می‌شود که اگر محرم حیوانی را عمداً کشت باید بمانند آن از چهارپایان هدیه کعبه نموده ذبح و یا نحر کند. مثلاً در صورتیکه شتر مرغی را کشت شتری را هدیه کند، و برای حمار وحشی، گاوی هدیه کند و برای آهو گوسفندی. و جمله: أَوْ كَفَّرَهُ طَعَامٌ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صَيَّامًا دلالت دارد که محرم مخیر است یا حیوانات مزبوره را هدیه کند و یا همان حیوانات را قیمت کند و قیمت آن را گندم بخرد و به مسکین بدهد، به هر مسکینی نصف صاع که دو مد می‌شود که تقریباً یک کیلو و نیم است، و یا به قدر هر نصف صاعی یک روز روزه بگیرد. پس اگر به قیمت شتر گندم خریده و آن گندم به شصت مسکین رسید که بسیار خوب، چون کفاره از شصت مسکین زیادتر نیست. و اگر گندم خریده شده از شصت مسکین زیادتر شد زیادتر را لازم نیست بدهد و اگر کمتر از شصت مسکین رسید همان قیمت شتر را گندم بخرد به هر چند نفر رسید بدهد و اگرچه کمتر

از شصت نفر باشد. و همچنین روزه از شصت روز زیادتر نگیرد. و جمله: تَنَالُهُ يَدِيكُمْ بِاللَّيْلِ أَرِمَا حُكْمُ اللَّهِ دلالت دارد که اگر کسی صید کرد جوجه حیوانات را بدست پس صید جوجه بدست جائز نیست و همچنین تخم آنها را نباید برداشت. و صید جوجه و تخم، کفاره آن یک بز است. و جمله: وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، دلالت دارد که صید مکرر حرام است، ولی جزاء و کفاره آن انتقام الهی است و کفاره ثانی و ثالث بر او نیست، در صورتیکه عمد باشد اما خطاء مکرر هر دفعه کفاره دارد.

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ*

ترجمه: برای شما صید دریا حلال شده است و طعام آن بهره و معاش برای شماست و برای اهل قافله، و بر شما حرام شده است صید بیابان مادمی که محرم هستید و از خدا بترسید آن خدائی که به سوی او محشور می شوید. (۹۶)

نکات: آیه دلالت دارد که صید دریا برای محرم حلال است، چه برای خوردن چه برای فروش مانند لؤلؤ و صدف و چه برای فروختن استخوان و دندانهایش، زیرا آیه اطلاق دارد و چه برای خود صیاد و چه برای سایر اهل قافله بدلیل کلمه: وَلِلسَّيَّارَةِ.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَاهْدَىٰ
وَالْقَلْتِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ* مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ* قُلْ لَا

يَسْتَوِي الْحَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي
الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ*

ترجمه: خدا قرار داد کعبه خانه محترم را قیام برای مردم و (همچنین) ماه حرام و قربانی و گردنبد را (قرار داده قیام برای عبادت مردم و امر معاش)، این برای این است که بدانید خدا می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققا خدا به هر چیزی داناست (۹۷) بدانید خدا شدیدالعقاب و اینکه خدا آمرزنده رحیم است (۹۸) نیست بر این پیامبر مگر رساندن و خدا می‌داند آنچه آشکارا و آنچه کتمان می‌کنید (۹۹) بگو خبیث و پاک یکسان نیست و اگرچه بسیاری افراد ناپاک تو را به عجب آورد، پس از خدا بترسید ای صاحبان خردها باشد که رستگار شوید. (۱۰۰)

نکات: مقصود از جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ، آنست که حرم امن الهی یعنی مکه و اطرافش که کسی در آنجا حق تعرض ندارد موجب قوام امور دین و عبادت و کار و معاش و زندگی است. همچنین ماههای حرام و قربانیها و شترهائی که به گردن آنها قلاده می‌انداختند تا نشانه قربانی باشد همه اینها قیام برای عبادت و بعلاوه برای معاش فقراء و ضعفاء و زندگی آنان است. و از کلمه: كَثْرَةُ الْحَبِيثِ استفاده می‌شود که همیشه مردم پلید خبیث اکثریت داشته‌اند که انسان را به عجب می‌آورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا
عَهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ
سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین از چیزهایی سؤال مکنید که چون برای شما آشکار شود شما را بدآید، و اگر سؤال کنید از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود برای شما ظاهر شود، خدا شما را از آن سؤال‌ها عفو کرده، و خدا آمرزنده و بردبار است (۱۰۱) به تحقیق پیش از شما قومی از آنها سؤال کردند سپس به آن کافر شدند. (۱۰۲)

نکات: روایت کرده‌اند که از رسول خدا ﷺ سؤالاتی بی‌مورد می‌کردند. روزی حضرت در منبر فرمود: از چیزی سؤال نمی‌کنید مگر آنکه جواب می‌دهم، عبدالله بن حذافه برخاست و گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: حذافه بن قیس. سراقه بن مالک برخاست و گفت: هر ساله برای ما حج واجب است یا همین امسال؟ رسول خدا ﷺ از او اعراض کرد تا سه مرتبه همین سؤال را تکرار کرد، حضرت فرمود: چرا سؤالی می‌کنید که برای شما فائده ندارد، هر چه امر کردم بیاورید و هر چه نهی کردم ترک کنید. دیگری برخاست و گفت: یا رسول الله پدر من کجا است؟ فرمود: در آتش است. سپس رسول خدا ﷺ غضبناک شد. عمر برخاست و گفت: "رضی بنا بالله ربا وبلاسلام دینا".

پس سؤال گاهی منجر می‌شود به ظاهر شدن اموری که صلاح نیست و گاهی موجب تکالیف شاقه می‌گردد، هر چه خدا بیان کرده باید فهمید و هر چه خدا بیان نکرده فهم آن را از بنده نخواستند و لذا در این آیه آمده که سؤال مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود شما را بد آید. و مقصود از عفا الله عنها، این است که خدا این سؤالات را از شما نخواستند. و مقصود از جمله: **وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلْ لَكُمْ** این است که وقتی آیاتی نازل می‌شود اگر از کیفیت و کمیت آنها سؤال کنید رسول خدا ﷺ برای شما بیان می‌کند، و اگر امور تکلیفی باشد که سؤال از آن لازم است. و مقصود از جمله: **قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ...** همان سؤالاتی است که اقوام گذشته از انبیاء سؤال کردند و به هلاکت افتادند مانند

سؤال قوم صالح از ناقه، سپس عقر کردند و هلاک شدند و قوم موسی عليه السلام گفتند: أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً، و قوم دیگر گفتند: لِنَبِيِّ لَّهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ... و هكذا.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ خَبِيرَةٍ وَلَا سَابِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ^ط وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا ^ع أُولَئِكَ كَانُوا ءِآبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ*

ترجمه: خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حامی را ولیکن آنانکه کافر شدند بر خدا دروغ بستند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند (۱۰۳) و چون به ایشان گفته شود بیائید بسوی آنچه خدا نازل کرده و بیائید بسوی این رسول گویند کافی است ما را آنچه بر آن پدران خود را یافتیم آیا واگر چه پدرانشان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نشده بودند. (۱۰۴)

نکات: در زمان جاهلیت قوانینی برای بعضی از حیوانات رائج بود از آن جمله بود خَبِيرَةٌ یعنی ماده شتریکه پنج شکم می‌زائید و پنجمین بچه او نر بود گوش آن ماده شتر را می‌شکافتند و آزادش می‌کردند تا به اختیار خود بچرد و سوار شدن بر آن و گوشت آن را بر خود حرام می‌دانستند. دوم سَابِيَةٌ که ماده شتری به نذر آزاد می‌کردند و از سواری‌دادن و بارکشی معاف می‌داشتند. سوم وَصِيلَةٌ که ماده شتری را اگر دو شکم می‌زائید گوشش را بریده و آزادش می‌کردند و یا اینکه در یک شکم دو بچه نر و ماده می‌زائید آنرا وَصِيلَةٌ می‌خواندند. چهارم حَامٍ شتری بود که برای جهانیدن بر ماده نامزد می‌کردند اگر ده سال این کار را می‌کرد سوارشدن بر آن را حرام می‌کردند و خدا چنین احکامی مقرر نکرده. و

جمله: حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا، دلالت دارد که همیشه دین مردم دین تقلیدی از آباء و اجداد و محیط بوده و دین تعقل و تحقیق نبوده مانند زمان ما و چنین دینی باطل است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ
مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةٌ
بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ
ءَاخْرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ
تَحْسِبُوهُمَا مِّنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا
وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْآثِمِينَ * فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ
أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَءَاخْرَانِ يُقِيمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ
الْأَوْلَايَيْنِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدْنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا أَعْتَدْنَا إِنَّا
إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ * ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ تَخَافُوا أَنْ
تُرَدَّ أَيْمَانُ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین به خودتان پردازید هر کس گمراه شد به شما ضرر ندارد وقتی که شما هدایت یافته باشید، بسوی خدا بازگشت همه شماست پس او خبر می دهد شما را به آنچه می کرده اید (۱۰۵) ای مؤمنین گواه بین شما چون مرگ شما برسد هنگام وصیت نفر عادل از خود شما و یا از غیر شماست اگر در سفری بودید که حادثه مرگ به شما رسید، اگر در حق آن دو نفر بدگمان شدید بازشان دارید پس از نماز، قسم بخورند که بگویند باین شهادت متاع دنیا را نمی خریم و اگرچه بسود خویشاوند باشد و کتمان شهادت الهی نمی کنیم زیرا در

این هنگام گنهکار خواهیم بود (۱۰۶) پس اگر اطلاع حاصل شد که شاهدان خیانتی کرده و گناهی مرتکب شده‌اند دو شاهد دیگر جای آنان بایستند که شایسته تر باشند بجای آنان از کسانی که استحقاق برتری دارند و قسم می‌خورند به خدا که گواهی ما از گواهی آنان درست‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود (۱۰۷) این روش به آوردن شهادت بر صورت حقیقی آن نزدیک‌تر است و یا بترسند که پس از قسم خوردنشان قسمهائی رد شود، و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند. (۱۰۸)

نکات: چون لغت عرب دارای مزایا و خصوصیاتی است که مقاصد متکلم از آن خصوصیات به خوبی درک می‌شود یعنی شنونده عرب به خوبی آنرا می‌فهمد، ولی همان جملات عربی اگر فارسی شود به آن مزایا و خصوصیات مفهوم نمی‌شود زیرا آن خصوصیات لغوی عربی از بین رفته. به هر حال ما این آیه را جمله جمله تشریح می‌کنیم تا خواننده مقصد را به خوبی درک کند. تمیم‌داری که مسلمان بود با دو رفیق نصرانی برای تجارت از مدینه به شام رفتند، در شام تمیم بیمار شد و نامه‌ای نوشت و آنچه همراه داشت در آن نامه درج نمود و میان اثاثیه خود گذاشت و به رفقای خود خبر نداد، سپس به آن دونفر نصرانی وصیت کرد و گفت اساس مرا به خانواده‌ام برسانید، و فوت شد، آن دو نفر اساس او را تفتیش کردند و جامی از نقره که مکلل بطلا و جواهر بود و سیصد مثقال وزن داشت با گردن‌بندی از میان اساس او برداشتند و باقی را به اهل او رسانیدند. خانواده او بررسی کردند و نامه او را دیدند که آن جام طلا و گردن‌بند در نامه مندرج است ولی در اساسیه نیست، به این دو نفر رفیق او گفتند: آیا تمیم بیماری طولانی کشید که مخارج زیادی داشته باشد؟ گفتند: خیر، پرسیدند: آیا در این سفر دزدی به او بر خورده؟ گفتند: خیر، پرسیدند: آیا تجارتی که

موجب ضرر باشد کرده؟ گفتند: نه، گفتند: پس بهترین چیزی که با او بوده ما نمی‌بینیم و آن جام طلا و گردن‌بند است، گفتند: آنچه به ما سپرده همان است که به شما دادیم، پس ورثه او نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردند. رسول خدا ﷺ آن دو شاهد را بعد از نماز عصر قسم داد، ایشان قسم خوردند و رها شدند، پس از مدتی جام و گردن‌بند بدست آن دونفر آشکار شد، ورثه نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: مدعای ما نزد آن دونفر پیدا شده، رسول خدا ﷺ منتظر وحی شد و آیات فوق نازل شد، رسول خدا ﷺ امر کرد دو نفر از کسان میت قسم بخورند، ایشان قسم خوردند، سپس جام و گردن‌بند را از آنان گرفت و به ورثه داد. چون مورد نزول بیان شد مفهوم آیه روشن می‌شود.

جمله: **شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ...** دلالت دارد که شاهد گرفتن بر وصیت کار لازم و مشروعی است تا اینکه ماترک انسان ضایع نشود. و کلمه: **ذَوَا عَدْلٍ** دلالت دارد که باید دو شاهد عادل باشند، و کلمه **مِنْكُمْ** دلالت دارد که باید مسلمان باشند. و جمله: **أَوْ ءَاخِرَانِ...** دلالت دارد که اگر در سفری دو شاهد مسلمان پیدا نشد دو شاهد غیر مسلمان بگیرد که در مذهب خود عادل باشند و دروغگو و حقه‌باز نباشند و جمله **فَيَقْسِمَانِ** دلالت دارد که در صورت شک ورثه در صدق شاهدین باید دو شاهد قسم بخورند بهمان نحوی که در آیه ذکر شده. و کلمه: **مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ** دلالت دارد که قسم باید در مسجد و یا مکان مقدس پس از نماز در حضور مردم باشد که عظمت داشته باشد، اگرچه بر شاهد قسم نیست ولی در این مورد شاهد بصورت منکر می‌باشد "و الی‌میں علی من أنکر" صدق می‌کند. جمله: **فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ** دلالت دارد که باید قسم به خدا بخورند نه به مقدسات دیگر بر اینکه ما کتمان شهادت و خیانت نکرده‌ایم.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّا كُنَّا نَعْلَمُ
الْغُيُوبَ*

ترجمه: روزی خدا پیامبران را جمع می‌کند پس از آن می‌گوید چقدر اجابت شدید (امت شما چه مقدار از شما پیروی کردند) گویند برای ما علمی نیست زیرا که فقط تو دانای غیب‌هائی. (۱۰۹)

نکات: مقصود از یوم روز قیامت است، و این یوم مفعول است برای اتقوا الله در آیه قبل. و این آیه دلالت می‌کند که انبیاء علیهم السلام پس از رفتن از دنیا به عالم دیگر از اُمتهای خود خبری ندارند، و خصوصاً به امور غیب و پنهانی آگاه نیستند اگرچه در زمان حیاتشان بر ظواهر امور اُمّت خود مطلع باشند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه نقل کرده از تفسیر حاکم ابوسعید که او نوشته این آیه دلالت دارد بر بطلان قول امامیه که ائمه علیهم السلام علم غیب داشته باشند، سپس طبرسی در جواب او چنین می‌نویسد: من می‌گویم این قولی که به امامیه نسبت داده ظلم است زیرا احدی از امامیه بلکه احدی از مسلمین نگفته که یکی از افراد بشر علم غیب دارد و کسی که مخلوقی را متصف به وصف عالم‌الغیب بداند از دین جدا شده و بی‌دین است، و شیعه امامیه از چنین قولی بیزار است. نویسنده گوید: آری علمای امامیه که معاصر با طبرسی و قبل از او بوده‌اند صفات خدا را به امام نمی‌دادند و آنرا کفر می‌دانستند، ولی زمان ما امام را عالم به غیب می‌دانند، بلکه بعضی از امامزاده‌ها را نیز عالم به غیب می‌دانند، و اگر بخواهی ایشانرا متنبه کنی تکفیر و تفسیق می‌کنند گویا به قول مرحوم طبرسی از دین و قرآن جدا شده و بکلی اعراض دارند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا ۗ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ۗ وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنَفَخُ
فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي ۗ وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي ۗ وَإِذْ نُخْرِجُ
الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ۗ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ *

ترجمه: وقتی که خدا گفت ای عیسیٰ پسر مریم بیاد آور نعمتم را بر تو و بر مادرت وقتی که تو را تأیید کردم به روح القدس با مردم سخن می‌گفتی در گهواره و سن کهولت، و وقتی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل یاد دادم، و وقتی که خلق می‌کردی از گل مانند هیئت مرغ باذن من پس می‌دمیدی در آن پس باذن و اراده من مرغ می‌شد و شفا می‌دادی کور مادرزاد و ابرص را به اذن و اراده من و وقتی که بیرون می‌آوردی مرده‌ها را باذن و اراده من، و وقتی که بازداشتی از تو بنی اسرائیل را چون دلیل‌های روشن برای ایشان آوردی پس کفار از ایشان گفتند نیست این مگر سحر آشکار. (۱۱۰)

نکات: در ذیل آیات ۴۵ تا ۴۹ سوره آل عمران قضایای مذکوره در این آیه ذکر شد و ما مقداری توضیح دادیم مراجعه شود.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنا
مُسْلِمُونَ * إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ
يُنزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ۗ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ مَرْغُوبِينَ * قَالُوا نُرِيدُ
أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْبِخَ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ
الشَّاهِدِينَ * قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ ۗ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ * قَالَ

اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ
أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ*

ترجمه: و در وقتی که وحی نمودم به حواریین و اصحاب خاص تو که ایمان آوردید به من و به رسول من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه ما مسلمانیم (۱۱۱) وقتی که حواریون گفتند ای عیسیای پسر مریم آیا پروردگار تو می تواند که نازل کند بر ما سفره طعمی از آسمان گفت بترسید از خدا اگر ایمان دارید (۱۱۲) گفتند می خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای و بوده باشیم بر آن از گواهان (۱۱۳) عیسی بن مریم گفت خدایا پروردگارا بر ما نازل فرما سفره طعمی از آسمان که برای ما روز عیدی بوده باشد برای اول ما و آیندگان ما و معجزه ای از تو باشد و ما را روزی ده و توئی بهترین روزی دهندگان (۱۱۴) خدا گفت محققا من آن را نازل می کنم بر شما پس هر که از شما پس از آن کافر شود البته او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را چنان عذابی نکنم. (۱۱۵)

نکات: این سوره را سوره مائده گویند زیرا آیات مائده در این سوره نازل شده و روزی که نازل شد روز یکشنبه بوده که نصاری آن را عید گرفتند و آیا عرض و طول آن سفره و طعمی که در آن بوده چه بوده مورد اختلاف است، بعضی گفتند: نان و گوشت بوده و گوشت آن گوشت ماهی بوده و چون نازل شد گویا حضرت عیسی علیه السلام وحشت داشت و به سجده افتاد و گریه کرد و عرض کرد: "اللهم اجعلني من الشاكرين اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها مثلا و عقوبة". مردم از عیسی علیه السلام سؤال کردند که این مائده از غذای دنیا می باشد و یا از طعام آخرت؟ فرمود: هیچکدام، طعمی است که خدا بید قدرت خود ایجاد کرده است. به هر حال هر کس بیمار بود از آن طعام خورد شفا یافت، ولی چون نازل می شد فقراء

و اغنیاء همه جمع می شدند و اغنیاء خوش نداشتند و موجب شک ایشان شد، پس عده ای مسخ شدند و مائده هم موقوف شد.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّٖٓ إِن كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ؕ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ؕ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِن تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ ؕ وَإِن تَغْفِرَ لَهُمْ فإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * قَالَ اللَّهُ هٰذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ ؕ لَهُمْ جَنَّتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خٰلِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ ؕ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

ترجمه: و وقتی که خدا گفت: ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفתי مرا و مادرم را دو اله (یعنی دو مرجع در حوائج) بگیرید بجای خدا (بدون خدا) گفت منزهی تو برای من سزاوار نمی باشد که بگویم آنچه برای من حق نیست، اگر گفته باشم محقق تو آن را دانسته ای، تو می دانی آنچه را در خود من است و من نمی دانم آنچه در ذات توست، براستی که خود دانای غیب هائی (۱۱۶) نگفتم برای ایشان مگر آنچه تو مرا به آن امر کردی که بندگی کنید خدائی را که پروردگار من و پروردگار شماست، و من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم، پس چون مرا وفات دادی تو خود مراقب بر ایشان بودی، و تو بر هر چیزی گواهی (۱۱۷) اگر عذاب کنی ایشان را که محقق ایشان بندگان تو

هستند و اگر بیماری ایشان را پس به تحقیق تو خود عزیز حکیمی (۱۱۸) خدا گفت این روزی است که راستگویان را راستی ایشان نفع می‌دهد برای ایشان است بوستانهایی که جاری است از زیر آنها نهرها همیشه در آن جاوید بمانند، خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند این است رستگاری و بهره بزرگ (۱۱۹) مخصوص خداست پادشاهی و اختیار آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، و او بر هر چیزی تواناست. (۱۲۰)

نکات: بعضی از نویسندگان اعتراض کرده‌اند که هیچکس حضرت عیسی علیه السلام و مادرش الصلوة را خدا ندانسته تا اینکه قیامت خدا عتاب کند و بگوید: **ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ**، این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده‌اند **إِلَهَيْنِ** به معنی دو خدا می‌باشد و **إِلَه** را به معنی الله گرفته‌اند البته هیچیک از نصاری عیسی را الله ندانسته و **إِلَه** در لغت به معنی الله نیست بلکه **إِلَه** از ماده **اله** به معنی **من يقصد إليه في الحوائج** می‌باشد و **إِلَه** به معنی مألوه مصدر به معنی مفعول است. در اینکه نصاری در حوائج خود توجه به عیسای خیالی خود می‌کنند شکی نیست. آیا ندیده‌ای در تمام کلیساها و در تمام بیمارستانهای امریکا و اروپا شفای امراض را از عیسی می‌خواهند و همین معنی است که خدا عتاب به عیسی می‌کند که آیا تو گفته‌ای در حوائج خود به تو توجه کنند و تو را **إِلَه** بدانند؟ حضرت عیسی با کمال عجز و انکسار عرض می‌کند **من نكفتم** و مرا این چنین کفری سزاوار نیست زیرا من پس از رحلت از دنیا از امت خود بی‌خبر بودم چه برسد اینکه سمیع و بصیر حوائج ایشان باشم، و این معنی به خوبی از آیات روشن است، یکجا می‌گوید **رب من و رب شما یکی است یعنی من رب و ارباب شما نیستم به من رجوع نکنید، یکجا می‌گوید: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي**

كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، یعنی من که عیسی باشم مراقب احوال ایشان نیستم و فقط خدا مراقب حال همه و همه جا حاضر و ناظر است نه من. متأسفانه با این آیات روشن قرآنی چگونه مسلمانها خود را به کری زده و هر بنده مقربی را إله یعنی ملجأ در حوائج و باب الحوائج می دانند و می گویند: فلانی باب الحوائج إلی الله است. آیا خدا باب یعنی درب دارد و یا فلان بنده صالح همه جا مراقب و شاهد و ناظر است مانند خدا؟ آیا کسانی که چنین سخنان شرک آمیز را در مجالس و محافل تزریق می کنند به خدا و قیامت عقیده دارند؟ نه والله. نعوذ بالله من مضلات الفتن.

سورة الأنعام

مکىة و هى مائة وخمس وستون آية

سورة أنعام مکى و داراى ۱۶۵ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ۚ ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ * هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ
مُّسَمًّى عِنْدَهُ ۚ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ * وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ ۚ يَعْلَمُ
سِرِّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم ﷻ ستایش مخصوص آن است که آفرید
آسمانها و زمین را و قرارداد تاریکی ها و روشنی را، سپس آنانکه کافرند دیگران
را به پروردگارشان برابر می گیرند (۱) و او خدائی است که آفرید شما را از گل
سپس مقدر کرد مدتی را، و مدت نامبرده شده نزد اوست سپس شما شک
می آورید (۲) و اوست خدای در آسمانها و در زمین، می داند پنهانی و آشکار شما
را و می داند آنچه کسب می کنید. (۳)

نکات: الْحَمْدُ لِلَّهِ جمله خبریه است که حضرت حق حمد کرده ذات خود را و
الف و لام آن برای استغراق است یعنی جمیع ستایشها لایق ذات اوست، و
چون الظُّلُمَاتِ را جمع آورده می توان گفت: ظلمت بیش از نور است چنانچه راه
باطل زیاد و راه حق یکی است. و مقصود از جمله: خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ این است که

شما را از نباتاتی که از خاک ایجاد شده تبدیل به نطفه نمود و نطفه را تبدیل به بشر نمود.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ * فَقَدْ كَذَّبُوا
بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَتُهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * أَلَمْ يَرَوْا كَمْ
أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا
السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ *

ترجمه: و نیامد ایشان را نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان مگر اینکه ایشان به عادت خود از آن معرض بودند (۴) پس به تحقیق به حق تکذیب کردند زمانیکه برای ایشان آمد، پس به همین زودی خواهد آمد اخبار آنچه به حسب عادت به آن استهزاء می‌کردند (۵) آیا ندیدند چه بسیار از امت‌ها را که پیش از ایشان بود هلاکشان کردیم، ایشان را تمکن داده بودیم در زمین آن مقدار که شما را تمکن ندادیم و فرستادیم از آسمان بر ایشان باران پی‌در پی و نهرهایی را از زیر ایشان جاری قرار دادیم پس بواسطه گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از ایشان ایجاد کردیم امت دیگری را. (۶)

نکات: جمله: ... آيَاتِ رَبِّهِمْ... ممکن است آیات قرآن و تشریحی باشد و ممکن است معجزه و آیات تکوینی باشد و مقصود از کلمه: نَبَتُهُمْ ﴿٦﴾ مَا كَانُوا نَتِيجَةُ آن خبرهاست که به ایشان وعده داده شده که در قیامت ظاهر می‌شود.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ
هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ
الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا

يَلِيْسُونَ*وَلَقَدْ آسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ*

ترجمه: و اگر نازل کنیم بر تو نوشته‌ای را در کاغذی که بدست‌های خودشان لمس کنند هر آینه کافران بگویند که نیست این مگر سحر آشکار (۷) و گفتند چرا بر او ملکی نازل نشده، و اگر ما ملکی نازل کرده بودیم کار گذشته بود سپس مهلت داده نمی‌شدند (۸) و اگر او را ملکی قرار دهیم البته او را مردی قرار دهیم و شبهه‌ای که می‌داشتند بر جای می‌گذاشتیم (۹) و به تحقیق به پیامبرانی پیش از تو استهزاء شده پس به استهزاءکنندگان ایشان وارد شد آنچه به آن استهزاء می‌کردند. (۱۰)

نکات: عده‌ای از مشرکین می‌گفتند: یا محمد ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از طرف خدا برای ما نوشته بیاید به همراهی چهار فرشته که شهادت بدهند که آن نوشته از طرف خداست و تو رسول اوئی، خدا می‌فرماید: ما اگر خواسته‌ی ایشان را انجام دهیم خواهند گفت: این سحر است. عده‌ی دیگر گفتند: چرا بر او فرشته‌ای نازل نمی‌شود که ما آن را ببینیم؟ حق تعالی فرموده اگر ملکی نازل کنیم که ایشان ببینند دیگر عذری پذیرفته نخواهد شد برای کفر ایشان و عذاب نازل خواهد شد، و باضافه ملک که جسم مرئی نیست و اگر ملکی را بر ایشان مجسم کنیم باز بر ضعفای خود اشتباه کاری خواهند نمود که این ملک نیست بلکه این بشری است، خدا برای دلداری رسول خود می‌فرماید: به سایر انبیاء نیز استهزاء و اشکال‌تراشی می‌کردند ولی عاقبت، عذاب خدائی همان مستهزئین را فرا گرفت.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَنِيبَةُ الْمُكْذِبِينَ* قُلْ لِمَن
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُنْتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى

يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَ لَهُ
 مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ أَعْيَبَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَلِيًّا فَاطِرِ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ
 مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
 عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ *

ترجمه: بگو در زمین سیر کنید سپس نظر کنید چگونه شد عاقبت تکذیب‌کنندگان (۱۱) بگو ملک کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو ملک خداست، خدا بر خود حتم نموده رحمت را، البته روز قیامت که در آن شکی نیست شما را جمع می‌کند، کسانی که ایمان نمی‌آورند به جان خودشان ضرر زده و زیان کرده‌اند (۱۲) و ملک او و به اختیار او است آنچه در شب و روز ساکن است، اوست شنونده دانا (۱۳) بگو آیا غیر خدا را سرپرست خود بگیرم خدائی که بدون سابقه ایجاد کرده آسمانها و زمین را و اوست که طعام می‌دهد و طعام داده نمی‌شود، بگو براستی که من مأمورم اول کسی که اسلام آورده باشم و البته مباش از مشرکین (۱۴) بگو براستی که من می‌ترسم اگر عصیان پروردگار خود کنم از عذاب روز بزرگ. (۱۵)

نکات: پس از آنکه با دلایل در این آیات ثابت کرده قدرت خود را و اینکه مالک موجودات و صاحب اختیار همه چیز است و بر خود حتم نموده رحمت را و خیر بندگان را می‌خواهد، بعد فرموده پس غیر او را ولی خود بدان یعنی غیر خدا را اگر ولی و صاحب اختیار و سرپرست خود بدانی تکوینا مشرک خواهی بود زیرا ولایت تکوینی و سرپرست حقیقی برای کسی است که همه چیز را بوجود آورده و به همه طعام و روزی داده و از کسی طعام نخواهد، و غیر او چنین

اوصافی ندارد و زینده ولایت تکوینی نیست. و مقصود از **لَّعَلَّ** آنست که **سَلَّمَ** این است که خود محمد **ﷺ** اولین مسلمان است و خود مطیع مقررات الهی است. و جمله: **إِنِّي خَافُ** **ﷺ** **أَنْ** **إِنْ** **عَصَيْتُ** ... دلالت دارد که خود محمد **ﷺ** اگر عصیان کند از عذاب خدا می ترسد، پس دیگران عصیان نکنند.

مَنْ يُصْرَفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ۚ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ * وَإِنْ يَمَسُّكَ
 اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۚ وَإِنْ يَمَسُّكَ خَيْرٌ فَمَا يُخَيِّرُكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 * وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ * قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ۗ قُلْ
 اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ ۚ وَمَنْ بَلَغَ
 أَتَيْنَكُم لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ۚ قُلْ لَا أَشْهَدُ ۚ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ
 وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ *

ترجمه: آنکه عذاب از او بگردد در آن روز پس به تحقیق خدا او را رحم کرده، و این است بهره و کامیابی آشکار (۱۶) و اگر خدا به تو ضرری برساند برطرف کننده‌ای جز او نیست، و اگر خیری به تو برساند پس او به هر چیزی تواناست (۱۷) و او قاهر و مسلط بر بندگان خود است، و او حکیم خبیر است (۱۸) بگو گواهی چه چیز بزرگتر است بگو خدا گواه است بین من و شما و بسوی من وحی شده این قرآن برای اینکه به این قرآن بترسانم شما و کسی را که به او برسد، آیا شما گواهی می‌دهید که با خدا معبودهای دیگر و قاضی الحاجات دیگری است، بگو من گواهی نمی‌دهم، بگو جز این نیست که او ملجأ یگانه است و براستی که من بیزارم از آنچه شریک او می‌کنید. (۱۹)

نکات: جمله: **إِنْ** **ﷺ** **يَمَسُّكَ** **اللَّهُ** ... دلالت دارد بر اینکه هیچ کس غیر خدا نمی‌تواند دفع ضرر و جلب خیر کند و یا شفا دهد و یا حاجت روا کند و یا واسطه

این کارها شود و خدا به کسی چنین اموری را واگذار نکرده. و جمله: **هُوَ الَّذِي** **الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ** .. دلالت دارد بر اینکه خدا به بندگان خود آزادی و قدرت و اختیار داده ولی اختیار از دست خودش خارج نشده بلکه قدرت او غلبه دارد و جلو هر کس را می‌تواند در هر کاری بگیرد. و جمله: ... **لَا تُذِرْكُمْ بِهِ** **مَنْ** **الَّذِي** **بَلَّغَ** دلالت دارد که قرآن حجت است برای هر کس که قرآن به او برسد و اگرچه غیر عرب باشد و رسول خدا **صَلَّى** **وَالصَّلَاةُ** به همین قرآن و بوسیله همین باید مردم را تبلیغ کند. و جمله: **إِنِّي** **وَالَّذِي** **بَرِيءٌ** **مِّمَّا تُشْرِكُونَ** دلالت دارد که حاجت از غیر خدا خواستن و برای غیر خدا کرنش کردن شرک است.

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ*

ترجمه: آنانکه کتاب بر ایشان آمده می‌شناسند این کتاب را چنانکه پسران خودشان را می‌شناسند، آنانکه به خود زیان رسانیده‌اند پس ایشان ایمان نمی‌آورند. (٢٠)

نکات: از این آیه مانند آیه ١٤٧ سورة بقره استفاده می‌شود که یهود و نصاری کتاب خدا و رسول خدا **صَلَّى** **وَالصَّلَاةُ** را می‌شناختند و حقانیت این دو را می‌دانستند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِعَايَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ* وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ* ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ*
أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ*

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آنکه بافتراء بر خدا دروغ ببندد و یا به آیات او تکذیب کند برآستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند (۲۱) و روزی که همه را محشور می‌کنیم سپس به مشرکین می‌گوئیم کجایند شریکانی که شما گمان می‌کردید (۲۲) سپس عذر ایشان نباشد مگر گفتن اینکه قسم به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده‌ایم (۲۳) بنگر چگونه بر خود دروغ گفتند و گم شد از ایشان آنچه افتراء می‌بستند. (۲۴)

نکات: کفار جاهلیت و یهود بر خدا دروغ می‌بستند مانند اینکه خدا بتان را شفیع نزد خود قرار داده و یا خدا ملائکه را دختران خود قرار داده و از قبیل اینها مانند مسلمین بدتر از کفار زمان ما که هر چه بخواهند بنام دین و مقررات الهی به دروغ و افتراء می‌گویند و کارهای بدعتی خود را از دستورات خدا می‌دانند، و خدا چنین اشخاص را از هر ظالمی ظالم‌تر خوانده. و اما آیات ۲۳ و ۲۴ که خدا قول مشرکین را نقل کرده مفسرین قول کفار را قول در آخرت ایشان دانسته‌اند یعنی در قیامت چنین قسم دروغ و چنین افترائی می‌گویند، ولی به نظر ما این قول ایشان است در همین دنیا که در همین دنیا قسم می‌خورند که ما مشرک نیستیم چنانکه زمان ما کسانی که در دعاها و عبادات خود غیر خدا را می‌خواهند و می‌خوانند و بلکه تا نصف شب فریاد می‌کشند و با این حال قسم می‌خورند که ما مشرک نیستیم و خصوصا افعال در این آیه همه ماضی است.

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ^ط وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا^ع وَإِنْ يَرَوْا كُلاًّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا^ع حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ* وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعَوْنَ^ط عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ*

ترجمه: و از ایشان است کسی که به تو گوش می دهد و ما بر دلهایشان پرده ها قرار دادیم که مانع باشد از اینکه بفهمند و در گوشهای ایشان سنگینی و اگر هر آیه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند تا اینکه نزد تو آیند و با تو جدال کنند آنانکه کافرند می گویند نیست این جز افسانه های پیشینیان (۲۵) و ایشان مردم را از ایمان به آن باز می دارند و از آن دوری می جویند و هلاک نمی کنند مگر خود را و درک نمی کنند. (۲۶)

نکات: کسانی که از آیات الهی اعراض دارند چون پرده تعصب بر فکرشان زده شده حق را درک نمی کنند، زمان رسول خدا ﷺ نیز چنین بودند زمان ما نیز چنین است چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته در انتخاب پرده غفلت و تعصب و اعراض از حق و پرده ای را که خود بر دل خود زده اند چون حق تعالی به خودشان واگذار کرده گویا او پرده را آویخته. و کفار پس از مجادله و دفاع از خرافات خود چون دلیلی نداشتند می گفتند این آیات افسانه های سابقین است و خود دوری می جستند و مردم را نیز باز می داشتند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرْدُ وَلَا نُكَذِّبُ بِعَايَتِ رَبِّنَا
وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* بَلْ بَدَا لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا
لِمَا هُمْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ*

ترجمه: و اگر ببینی وقتی که بالای آتش دوزخ بازداشت شده اند که گویند ای کاش ما برگردانیده می شدیم و به آیات پروردگارمان تکذیب نمی کردیم و از مؤمنین می بودیم (۲۷) بلکه ظاهر شود بر ایشان آنچه از پیش مخفی می کردند و اگر برگردانیده شوند محققا به آنچه نهی شده اند برمی گردند و به تحقیق که ایشان دروغ گویند. (۲۸)

نکات: خدای تعالی هر چیزی و هر پیش آمدی را می‌داند قبل از وقوع آن چنانکه در این آیات خبر داده از وقایع قیامت قبل از وقوع آنها که کفار در قیامت چنین می‌گویند و اگر به دنیا برگردند باز بهمان گمراهی خود ادامه دهند.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ * وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُوقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ ۚ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمَلُونَ أَوَازَاهُمْ عَلَىٰ طُهُورِهِمْ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ * وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۗ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ ۗ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ *

ترجمه: و گفتند نیست این مگر زندگی دنیا و ما برانگیخته نشویم (۲۹) و اگر به بینی وقتی را که بازداشت شده‌اند نزد پروردگارشان، خطاب رسد آیا این به حق نیست گویند آری قسم به پروردگاران، خطاب رسد پس بچشید عذاب را به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید (۳۰) به تحقیق زیان کردند آنانکه به ملاقات خدا (ملاقات رحمت خدا در قیامت) تکذیب کردند تا وقتی که ساعت مرگ و قیامت ایشان آمد گفتند ای افسوس بر ما بر آنچه کوتاهی کردیم درباره آن و ایشان گناهان خود را بر پشت خود حمل می‌کنند، آگاه باش بد است آنچه بر دوش می‌کنند (۳۱) و نیست زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی و محققا خانه آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیزکارند آیا نمی‌اندیشید. (۳۲)

نکات: مقصود از بِلِقَاءِ اللَّهِ: چون در قیامت جز از خدا حکومتی و حکمی نیست و قدرت و مدافعی نیست جز خدا هر چه هست از خداست، لذا به کنایه گفته می‌شود لِقَاءِ اللَّهِ. و اما اینکه حیات دنیا را لعب و لهو خوانده برای اینکه: اولاً

انسان همانطوری که عمر خود را صرف لهو و لعب می‌کند همانطور صرف دنیا می‌کند. **ثانیا** چون از لهو و لعب فارغ شد پشیمان می‌شود و حسرت برای او می‌ماند همینطور بعد از اتمام عمر انسان حسرت می‌برد که ای کاش از عمرم بیشتر بهره برده بودم. **ثالثا** همانطوری که لهو و لعب دوامش کم است حیات دنیا نیز چنین است. **رابعا** همانطوری که اکثر اوقات لهو و لعب به نزاع می‌کشد و یا به مکروهی می‌رسد همانطور لذات دنیا کم و عاقبت آن درد و مرض و پشیمانی و آفات دیگر است. **خامسا** همانطوری که عقلاء به بازیچه اطفال به نظر حقارت نظر می‌کنند نیز به آن کسی که مشغول عیش است نظر حقارت می‌کنند. **سادسا** همانطوری که لهو و لعب برای بچه لذت بخش است نه برای انسان کامل همانطور عیش دنیا. **سابعا** لذات دنیا عبارت است از شکم پرکردن و نکاح نمودن و این دو در نهایت پستی است بدلیل اینکه سایر حیوانات و بهائم در این دو کار با انسان شرکت دارند، بلکه آنان قوی تر و کاملترند، آیا نمی‌دانی که گنجشک و خروس بیشتر جماع می‌کنند و گریه درنده تر است و عقرب گزنده تر، **ثامنا** هر چه انسان در این دو لذت بیشتر فرو رود پست تر است، هر کس بیشتر می‌خورد در نظر مردم پست تر است و لذا عقلاء وقت جماع به جای پنهان می‌روند معلوم می‌شود پرخوری و شهوترانی شرافت نیست. **تاسعا** هرگاه می‌خواهند بدی یکدیگر را بگویند یا فحش دهند باین کارها نسبت می‌دهند و الفاظ وقاع را می‌آورند. **عاشرا** لذات دنیا دفع آلام و مخلوط به غصب حقوق است. و اما اینکه فرموده: **لَلدَّارِ الدَّارِ ۖ الْآخِرَةُ خَيْرٌ...** زیرا منافع دنیا مزنون و منافع آخرت مقطوع است. منافع دنیا فانی و منافع آخرت باقی است. و چون کشف این مطالب به عقل است فرموده: **فَلَا يَتَعَقَلُونَ**

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ
بِعَايَةِ اللَّهِ يَتَّخِذُونَ * وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا
وَأُودُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ۗ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَائِ
الْمُرْسَلِينَ *

ترجمه: محققا می‌دانیم که آنچه می‌گویند افسرده‌ات می‌کنند زیرا ایشان تو را تکذیب نمی‌کنند ولیکن ستمگران به آیات خدا انکار دارند (۳۳) و محقق است که پیامبران پیش از تو تکذیب شدند پس صبر کردند بر آنچه تکذیب شدند و اذیت شدند تا برای ایشان یاری ما آمد و نیست تبدیل‌کننده‌ای برای کلمات و فرمان خدا و محقق است که برای تو آمد بعضی از اخبار پیامبران. (۳۴)

نکات: کفاری که رسول خدا ﷺ را تکذیب و معجزه او را سحر و آیات خدا را افسانه می‌خواندند درحقیقت به آیات الهی بی‌اعتناء و بلکه انکار داشتند و لذا خدای تعالی به رسول خود دل‌داری می‌دهد که انبیاء قبل از تو نیز مورد تکذیب بودند. و جمله: لَا يُكَلِّمُكَ اللَّهُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ دلالت دارد که کسی نمی‌تواند مقررات و آیات و کلمات الهی را تغییر و تبدیل بدهد چه کلمات تکوینی و چه فرمانها و کلمات تشریحی زیرا آیه اطلاق دارد. و کلمه: «مِن نَّبَائِیْ اِگر «من» برای تبعیض باشد دلالت دارد بر اینکه اخبار برخی از انبیاء ﷺ برای رسول خدا ﷺ وحی شده و از آنچه وحی نشده بی‌خبر است.

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ
سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِعَايَةٍ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ ۗ فَلَا
تُكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ * إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ

إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ* وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ*

ترجمه: و اگر اعراض ایشان بر تو بزرگ و گران آمده پس اگر می‌توانی سوراخی در زمین بجوئی و یا نردبانی در آسمان که بیاوری برای ایشان آیه و معجزه‌ای، و اگر خدا خواسته باشد ایشان را جمع می‌کند بر هدایت پس البته از نادانان مباش (۳۵) جز این نیست که اجابت می‌کنند آنانکه می‌شنوند و مرده‌ها را خدا برمی‌انگیزاند سپس به سوی او بازگشت می‌کنند (۳۶) و گفتند چرا نازل نشده بر او آیه و معجزه‌ای از پروردگارش، بگو محققا خدا قادر است بر اینکه آیه‌ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند. (۳۷)

نکات: عده‌ای از مشرکین آمدند نزد رسول خدا ﷺ و گفتند چرا معجزاتی که به سایر انبیاء داده شده به شما داده نمی‌شود، ای محمد یک معجزه مانند معجزات سایر انبیاء بیاورد تا به تو ایمان آوریم، خدا برای ایشان معجزه‌ای نیاورد و ایشان اعراض کردند پس این آیه نازل شد اگر می‌توانی به زیر زمین و یا بالای آسمان برو و برای ایشان معجزه‌ای بیاور، یعنی تو نمی‌توانی اتیان معجزه کنی، و خدا اگر بخواهد می‌تواند ولی صلاح نیست. پس بر تو گران نیاید و از جاهلین مباش. آیه ۳۷ نیز صریح و روشن است که معجزه کار خدا و مقدر اوست و به اختیار پیامبران نیست، از این آیات می‌توان استفاده نمود که معجزه رسول خدا ﷺ فقط قرآن می‌باشد.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ*

ترجمه: و نیست جنبنده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که به دو بال خود پرواز می‌کند مگر اینکه اُمتهائی مانند شمایند، ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند. (۳۸)

نکات: این آیه دلالت دارد که تمام حیوانات چرنده و پرنده و خزنده اُمتهائی مانند انسانند، حال سؤالی پیش می‌آید که در چه جهت مانند انسانند؟ می‌توان گفت: در تسبیح و حمد حق تعالی مانند انسانند زیرا خدا فرموده: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾، که تمام موجودات بزبان حال تسبیح خدا گویند، و می‌توان گفت: بهائیم اندیشه‌های عقلی ندارند جز در چهار مورد: در معرفه الله، معرفت رزق، شناخت نر و ماده و مهیاشدن هر یک برای دیگری، و می‌توان گفت: حیوانات اُمته‌ها و جماعتی هستند شبیه به یکدیگر که با هم انس دارند و توالد و تناسل دارند مانند انسان، و هر کس در این مورد به تحقیقاتی که از طرف دانشمندان گردیده مراجعه کند این مطلب را بهتر می‌فهمد چنانکه مثلاً از باب نمونه هر گاه شخصی زندگی حیوان ریزی مانند مورچه را مطالعه کند به حیرت فرو می‌رود مثلاً از تمدن مورچگان در زیر زمین و بناها و جاده‌ها و انبارها و همچنین تعاون و مشارکتشان در زندگی که محیرالعقول است بسیار تعجب می‌کند و درسهای مهمی از خداشناسی فرا می‌گیرد. و همچنین است مطالعه در زندگی سایر حیوانات. و می‌توان گفت مانند انسانند در اینکه خدا به همه ایشان روزی می‌دهد و متکفل روزی و مایحتاج ایشان است. و می‌توان گفت مانند بشر رزق و عمر و عاقبت امرشان همه در علم حق تعالی معین است و همه مورد فضل و عنایت الهی بوده و هستند. و می‌توان گفت صفات حیوانات مانند صفات انسان‌ها و بشرها متفاوت است: بعضی صفت درندگی دارند مانند؛ گرگان، بعضی صفات تملق و چاپلوسی دارند مانند؛ سگ و گربه، بعضی دزدند مانند؛ موش، بعضی می‌گزند مانند؛ مار و عقرب، بعضی بی‌غیرتند مانند؛ خوک و

خنزیر، بعضی با حذر و احترازند مانند؛ کلاغ، بعضی باوفایند مانند؛ سگان و هکذا.

و مقصود از جمله: **مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**، این است که هر چه در دین لازم بوده در قرآن آمده و هر چه نیامده لازم نبوده. اگر کسی بگوید جزئیات مسائل در قرآن بیان نشده، گوئیم چرا وقتی خدا فرموده: **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**، تمام جزئیات مسائل که در زبان رسول خدا ﷺ ذکر شده و یا قولاً و عملاً بیان کرده قرآن همه را تثبیت کرده، و اگر در سورة نساء آیه ۱۱۵ فرموده:

﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۗ جَهَنَّمَ﴾ (نساء: ۱۱۵)

تمام مسائل اتفاقی و اجتماعی بین مسلمین را تثبیت کرده، و اگر فرموده: **﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾** تمام مسائل عقلی دینی را تثبیت کرده و به اضافه قوانین کلی که در قرآن ذکر شده، مانند قانون اضطرار و اکراه و عقاب بلا بیان و امثال اینها هر کدام بر هزاران مسائل جزئی تطبیق می‌شود. پس تمام مسائل جزئیة لازمه در قرآن ذکر شده. و جمله: **﴿إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَتَّبَهُ اللَّهُ حُشْرًا﴾** دلالت دارد که تمام حیوات حشر و نشر دارند و آیه:

﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾ (التکویر: ۵)

نیز دلالت دارد اما حشر حیوانات چگونه است؟ آیا برای تقاص مظلوم است از ظالم و یا طور دیگری است. والله أعلم.

**وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكِّمُوا فِي الظُّلُمَاتِ ۚ مَن يَشَاءِ اللَّهُ يَضِلُّهُ وَمَن يَشَاءِ
يَجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنِ أَنَا أَنَا عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَيْنَاكُمْ**

السَّاعَةَ أَعْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا
تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ *

ترجمه: و آنانکه به آیات ما تکذیب کردند و گنگ در ظلمات، هر که را خدا بخواهد گمراه و هر که را بخواهد او را بر راه راست قرار می‌دهد (۳۹) بگو خبر دهید اگر عذاب خدا برای شما بیاید و یا ساعت قیامت شما را دریابد آیا غیر خدا را می‌خوانید اگر راست گوئید (۴۰) بلکه او را می‌خوانید پس او برطرف می‌کند آنچه را که برای خاطر آن خدا را می‌خوانید اگر خدا بخواهد و آنچه را که شریک قرار داده‌اید فراموش می‌کنید. (۴۱)

نکات: کسانی که این همه آیات الهی را ندیده و نشنیده گرفته و یا تکذیب می‌کنند گویا کر و لال و کورند و در ظلمات غفلت و تعصب گرفتارند و لذا نه حق را می‌بینند و نه می‌شنوند، و خدا آنان را کر و کور و لال خوانده است از جهت اینکه از چشم و گوش و زبان خود بهره نبرده‌اند. جمله: ... غَيْرِ الْمَلِئِكَةِ أَللَّهُ تَدْعُونَ دلالت دارد که مشرکین و بت‌پرستان وقت سختی‌ها و عذاب و وقت مرگ فقط خدا را می‌خواندند و غیر خدا را رها می‌ساختند اما مشرکین زمان ما در سختی و عذاب هم غیر خدا یعنی بندگان صالحین را به قول خودشان می‌خوانند برای واسطه و یا بهانه‌های دیگر که باید از خودشان پرسید. و اینان شرکشان از مشرکین آن زمان بیشتر است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ

أَبْوَابٍ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ
مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: و هر آینه به تحقیق بسوی امت‌های قبل از تو پیامبرانی فرستادیم پس ایشان را به سختیها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که زاری کنند بسوی ما (۴۲) پس چرا وقتی که سختی از طرف ما بسوی ایشان آمد تضرع نکردند ولیکن دلهاشان سخت شد و شیطان بر ایشان زینت داد آنچه را می‌کردند (۴۳) پس چون به آنچه تذکر داده شدند بی‌اعتنائی کرده و نسیان نمودند درهای هر چیزی را بر ایشان گشودیم تا چون شاد شدند به آنچه به ایشان داده شده ناگهان ایشان را گرفتیم پس نومید شدند (۴۴) پس ریشه قومی که ستم کردند کنده شد، و ستایش خدائی را که پروردگار جهانیان است. (۴۵)

نکات: خدا بواسطه گرفتاریها و سختیها بشر را مبتلا می‌کند تا او بسوی خدا توجه کند و تضرع و زاری کند و کسانی که در این احوال به خدا توجه نکنند بسیار غافل و با قساوتند و باید بر حذر باشند که ناگهان عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالیکه از همه جا مأیوس باشند. و حق تعالی برای کنده شدن ریشه ستمگران و هلاکت ایشان خود را حمد نموده و ما نیز باید در این موارد حمد خدا کنیم.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَمَّ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مَنَ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ
يَأْتِيكُمْ بِهِ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرْنَا الْأَيَّتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
أَتَيْنَاكُمْ عَذَابٌ اللَّهُ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ *

ترجمه: بگو خبر دهید اگر خدا گوشها و چشمهای شما را بگیرد و مهر بر دلتان بزند کیست ملجای غیر خدا که بیاورد برای شما آنچه گرفته شده، ببین چگونه به عبارات مختلفه آیات را بیان می‌کنیم سپس ایشان اعراض می‌کنند (۴۶) بگو

خبر دهید که آیا توجه دارید که اگر عذاب خدا ناگهان و یا آشکارا بیاید آیا کسی هلاک می‌شود جز گروه ستمکاران. (۴۷)

نکات: جمله: رَأَيْتُمُ الْمُرْسَلِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ رَأْيِكَ فِيهِمْ وَتَوَجَّهَ دُونَ ذَلِكَ إِلَى مَنْ عَقَلِي وَتَوَجَّهَ دُونَ ذَلِكَ إِلَى مَنْ عَقَلِي وَتَوَجَّهَ دُونَ ذَلِكَ إِلَى مَنْ عَقَلِي است به حقیقت مطلب و بیان آن را از او خواستن که مختصر آن می‌شود خبر دهید، چنانکه ما ترجمه کردیم. حال اگر کسی بگوید عذاب خدا اگر برسد تر و خشک را می‌سوزاند و منحصر به ستمگران نیست؟ جواب این است که اگرچه در مورد عذاب اگر کسی به ستمگران همکاری نکرده باشد و کمک نداده باشد و در مقابل کار ایشان سکوت نکرده باشد خدا او را نجات می‌دهد و اگر تلف شود تلف شدن او مانند هلاکت ستمگران نیست و برای او در مقابل زیان عذاب اجر بزرگ است.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ *

ترجمه: و نفرستادیم پیامبران را مگر بشارت‌دهندگان و بیم‌دهندگان، پس آنانکه ایمان آورده و اصلاح نمایند خوف و حزنی برای ایشان نیست (۴۸) و آنانکه به آیات ما تکذیب کنند ایشانرا عذاب می‌رسد بواسطه آنچه نابکاری می‌کردند. (۴۹)

نکات: از این آیات معلوم می‌شود که وظیفه تمام انبیاء بشارت و انذار و ابلاغ وحی بوده و وظیفه دیگری و یا شأن دیگری ندارند و نباید در حق آنان غلو کرد و آنان را وزیر و امیر در کارهای الهی نمود.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ
 إِن أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ*

ترجمه: بگو برای شما نمی گویم که نزد من است خزائن خدا و غیب نمی دانم و برای شما نمی گویم که من فرشته هستم، پیروی نمی کنم مگر آنچه بسوی من وحی می شود، بگو آیا کور و بینا مساوی و یکسان است آیا چرا فکر نمی کنید. (۵۰)

نکات: این آیه دلالت دارد که خزائن قدرت و علم و حیات و رزق و شفا نزد رسول خدا ﷺ نیست و نباید مانند نصاری در حق رسول خدا ﷺ غلو کرد و نباید از او توقع امور تکوینی داشت چنانکه در سورة اسراء در آیات:

﴿ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً... ﴾ (اسراء: ۹۰)

توقع کرده بودند، در جواب آنان خدا فرموده: سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا. و جمله: لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ صراحت دارد که رسول خدا ﷺ غیب نمی داند و عالم به غیب نیست. و جمله: لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ دلالت دارد که مقام خاتم الأنبياء با اینکه اشرف بنی آدم است از ملک پائین تر است و ملک افضل از انبیاء می باشد. و جمله: إِن أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ از خود حکمی نداشت و مانند بعضی مجتهدین احکامی از خود جعل نمی نمود و رأیی نداشت.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ* وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ*

ترجمه: و آنان را که از محشورشدن بسوی پروردگارشان می ترسند به این قرآن بترسان، نیست برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و نه شفיעی شاید ایشان بپرهیزند(۵۱) و آنان را که پروردگار خود را به صبح و شب می خوانند و قصدشان رضای اوست طرد مکن، چیزی از حساب ایشان بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر ایشان نیست تا ایشان را طرد کنی و از ستمگران باشی.(۵۲)

نکات: عبدالله بن مسعود روایت کرده که اشراف قریش بر رسول خدا ﷺ گذشتند در حالیکه نزد او صهیب و بلال و خباب و عمار و غیر ایشان از ضعفاء مسلمین بودند و گفتند: ای محمد اینان را بر قوم خود ترجیح داده‌ای آیا ما تابع اینان باشیم، اینان را از نزد خود دور کن تا ما نزد تو بیائیم، آن جناب فرمود: مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ. گفتند: چون ما نزد تو بیائیم ایشان را بگو برخیزند تا ما با تو بنشینیم، رسول خدا ﷺ خواست بپذیرد درخواست ایشان را که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ به آن مؤمنین فرمود: "مرحبا بمن عاتبنی ربی فیهم" و گفت: "الحمد لله الذی لم یمتنی حتی أمرنی أن أصبر نفسی مع قوم من أمتی معکم المحی و معکم الممات".

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَن بَدَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا
 أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ* وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ
 سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا
 بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: و این چنین مبتلا کردیم بعضی را به بعضی تا بگویند آیا این جماعتند که خدا از میان ما بر ایشان منت گذاشته آیا خدا داناتر نیست به شکرگزاران(۵۳) و چون بیایند نزد تو آنانکه به آیات ما ایمان می آورند پس بگو سلام بر شما پروردگار شما بر خود لازم نموده رحمت را که هر کس از شما

عمل سوئی کند به نادانی سپس بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید پس محققا او آمرزنده رحیم است. (۵۴)

نکات: این آیات راجع به فقراء و اغنیاء می باشد که حق تعالی هر یک را باعث آزمایش دیگری قرار داده، از این آیات استفاده می شود که هر کس ایمان آورد و گناهی مرتکب شد خدا توبه او را می پذیرد و اگر چنین شخصی نزد رسول خدا ﷺ می آمد آن جناب مأمور بود به او سلام کند یعنی رحمت خدا را به او ابلاغ کند و اگرچه فقیر و بی سواد باشد. و مقصود از جمله: **نَهَرُ الرَّسُولِ** مَنْ عَمَلَ مِنْكُمْ سُوءًا يَجْهَلُهُ این نیست که گناهی را به خطا مرتکب شده باشد و یا ندانسته که گناه است مرتکب شده زیرا خطا و جهل به موضوع گناه نیست بلکه مقصود این است که هر کس مرتکب گناه شد کار جاهلانه کرده ولو اینکه عمدا مرتکب شود زیرا ترجیح داده لذت کم را بر لذت بسیار دائمی آخرتی و او جاهل است به مقدار درجاتی که از دست داده و جاهل است به آثار و مفساد گناهی که مرتکب شده.

وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْأَيَّاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ * قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ * قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصِّلِينَ *

ترجمه: و این چنین تفصیل می دهیم آیات را و برای اینکه ظاهر و روشن گردد راه مجرمین (۵۵) بگو به تحقیق من نهی شده ام از اینکه عبادت کنم آن کسانی را که می خوانید غیر از خدا، بگو پیروی نمی کنم هوی ها و آراء شما را که در صورت پیروی از شما گمراه شده ام و از هدایت جوینان نیستم (۵۶) بگو

براستی که من با خود حجتی از پروردگارم دارم و شما به آن تکذیب کردید نیست نزد من آنچه را به عجله می‌جوئید نیست فرمان مگر برای خدا او حق را بیان می‌کند و او بهترین جداکنندگان حق از باطل است. (۵۷)

نکات: حق تعالی تعبیر کرده از بت‌ها الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ با اینکه الَّذِينَ بر عقلاء اطلاق می‌شود و بت‌ها که از ذوی‌العقول نمی‌باشند، برای اینکه آن بت‌ها مجسمه و تمثالها بوده از کسانی که آنان از ذوی‌العقول و از بندگان صالحین بودند. بنابراین در حقیقت بت پرستان به آن بندگان صالح توجه کرده و صالحین را برای قضاء حاجت و انجام مراد می‌خواندند، و خدا همان را گمراهی شمرده و رسول خود را نهی نموده. و مقصود از جمله: مَا تَسْتَعْجِلُونَ عذابی است که کفار و مشرکین از رسول خدا ﷺ می‌خواستند، و می‌گفتند: ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾، این است که رسول خدا ﷺ مأمور است که بگوید عذاب نزد من و به اختیار من نیست.

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِالظَّالِمِينَ * وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا
رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ *

ترجمه: بگو اگر براستی نزد من بود آنچه را به عجله می‌خواهید هر آینه کار بین من و شما انجام شده بود (شما را هلاک کرده بودم) و خدا داناتر است به ستمگران (۵۸) و نزد اوست کلیدهای غیب و خزائن آن. نمی‌داند آنها را جز او و می‌داند آنچه در خشکی و دریاست و برگی نمی‌افتد مگر آنکه او می‌داند آنرا و

دانه‌ای در تاریکی‌های زمین نیست و تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن است. (۵۹)

نکات: آیه ۵۹ دلالت دارد که خدا به تمام ذرات جهان و خزائن آن داناست، و تقدیم *عِنْدَهُ* دلالت بر حصر دارد یعنی هیچکس نمی‌داند جز خدا. و *مَفَاتِحَ* جمع *مَفْتَح* و *مِفْتَح* آمده و *مَفْتَح* به کسر میم به معنی کلید و به فتح میم به معنی خزینه است، و لذا *مَفَاتِحَ* را به معنی کلیدها می‌توان گرفت و به معنی خزائن نیز می‌توان گرفت و مقصود از *کِتَاب*، ام‌الکتاب یا لوح محفوظ است که علم تمام کائنات و جهان در آن است و ملائکه نیز علم خود را از آن جا دریافت می‌کنند. و قول به اینکه علم حق تعالی باشد به صواب نزدیکتر است، والله العالم.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّنَا بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ * ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ۗ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ *

ترجمه: و اوست خدائی که شما را به شب قبض روح می‌کند (بخواب می‌برد) و می‌داند آنچه بروز کسب می‌کنید سپس شما را در روز برمی‌انگیزاند (بیدار می‌کند) تا مدت معین که عمر شما تمام شود سپس به سوی اوست برگشت شما سپس شما را خبر می‌دهد به آنچه می‌کرده‌اید (۶۰) و اوست خدائی که سیطره قدرتش فوق بندگان می‌باشد و بر شما نگهبانان می‌فرستد تا آنکه مرگ یکی از شما برسد فرستادگان ما روح او را بگیرند و آنان تقصیر نمی‌کنند (۶۱)

سپس برگردانیده شوند بسوی خدائی که واقعا مولای ایشان است، آگاه باش مخصوص اوست حکم و فرمان و او سریعترین حسابگران است. (۶۲)

نکات: قاهریت پروردگار این است که قدرت او بر هستی تسلط دارد عدم را به وجود می آورد و موجود را به عدم می برد و هستی را از او می گیرد و برای هر چیزی ضدی آفریده و داشتن ضد نقص است، و این دلیل است بر اینکه او ضدی ندارد و برای هر موجودی ضدی آفریده تا عجز آن موجود ظاهر گردد که ناتوان است از اعدام ضد خود، برای فوق ضدی است بنام تحت، برای ماضی ضدی است بنام مستقبل، برای نور ضدی است بنام ظلمت، برای حیات ضدی است بنام موت، برای شب ضدی است بنام روز، برای کربن ضدی است بنام اکسیژن، برای حرارت ضدی است بنام برودت و هكذا. و اوست که مقهور کرده تمام اشیا را و جمع نموده بین متضاد آنها. و جمله: **يُرْسِلُ الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً** ، دلالت دارد که هر بشری از طرف خدا نگهدارانی برای اوست که او را حفظ می کند و وقتی مرگ او رسید او را رها می کنند تا فرستادگان الهی او را قبض روح کنند.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيْنًا أَجْنُنَا
مَنْ هَدَاهُ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ تُنَمُّ
أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ *

ترجمه: بگو کیست که نجات می دهد شما را از تاریکی های صحرا و دریا او را به زاری و پنهانی می خوانید و می گوئید که اگر ما را از این نجات دهد البته از شکرگزاران خواهیم بود (۶۳) بگو خدا نجات می دهد شما را از آنها و از هر اندوهی سپس شما شرک می آورید. (۶۴)

نکات: از این آیات روشن می‌شود که مشرکین مکه خدا را قبول داشتند و بزاری و پنهانی در ظلمات صحرا و دریا و پیش‌آمدهای هولناک وحشت‌آمیز او را می‌خواندند، ولی چون از گرفتاریها و خوف‌ها خلاص می‌شدند باز به بت‌ها توجه می‌کردند، و به همان اخلاص خود باقی نمی‌ماندند. پس باید دانست مشرکین زمان ما بدترند که در پیش‌آمدها و گرفتاری‌ها بندگان مقربین او را می‌خوانند و آنان را مهربان‌تر از خدا می‌دانند.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۗ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ * وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ ۗ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ *
لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ *

ترجمه: بگو آن خدا قادر است بر اینکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما و یا از زیر پاهای شما و یا لباس تفرقه به شما بپوشاند و شما را شیعه‌شیعه کند و بچشانند به بعض شما سختی و سطوت بعض دیگر را، بنگر چگونه آیات را بیان می‌کنیم تا باشد ایشان بفهمند و دانا شوند (۶۵) و تکذیب کردند به آن قوم تو و حال آنکه آن حق است بگو من بر شما وکیل نیستم (۶۶) برای هر خبری، وقت وقوع و قراری است و بزودی خواهید دانست. (۶۷)

نکات: مقصود از جمله: ... عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ، عذاب آسمانی و یا از طرف بزرگتر و بالادستها یعنی زورمندان و امراء، و مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، عذاب زمینی و یا عذاب از طرف زیردستان و مردمان پست است. و مقصود از جمله: ۗ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا، فرقه‌فرقه‌شدن و به جان یکدیگر افتادن و همدگر را بدگفتن و لعن کردن و یا کشتارکردن است. روایت کرده اند که چون جبرئیل

این آیه را بر رسول خدا ﷺ آورد، رسول خدا ﷺ افسرده شد و بر او گران آمد و گفت: اگر چنین شود اُمت من چگونه باقی می‌مانند؟ و از خدا خواست که در حق اُمتش چنین مقدر نکند، جبرئیل آمد که خدا ایشانرا ایمن کرده از دو خصلت؛ از اینکه عذابی از آسمان بر ایشان بیاید مانند قوم نوح و لوط و از اینکه عذابی از زیر پایشان بیاید که به زمین فرو روند مانند قارون، و اما از تفرقه و هوی و هوسهای مختلفه ایشان را پناه نمی‌دهد و بعضی با بعض دیگر با شمشیر گرفتار شوند و آسیب بینند. و مقصود از جمله: **كَذَّبَ إِلَهُمُ بِهِ**، تکذیب به قرآن است.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ * وَذَرِ الَّذِينَ أَخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهُمْ وَغَرَّتُهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا ۚ وَذَكَرَ بِهِ ۚ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ۚ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلٌّ دَلَالًا لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا ۗ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ *

ترجمه: و چون دیدی آنان را که درباره آیات ما سخنان نامناسب گویند از ایشان اعراض کن تا به سخن دیگری غیر آن پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد پس از یادآوری با گروه ستمگران منشین (۶۸) و از حساب آنان چیزی بر عهده پرهیزگاران نیست و لیکن تذکری است تا شاید ایشان پرهیزند (۶۹) و رها کن آنان را که دین خود را بازی و سرگرمی گرفته و زندگی دنیا ایشان را مغرور

کرده، و باین قرآن یاد آوری کن که انسان به آنچه کسب کرده گرفتار و محبوس می‌شود، برای او از نزد خدا سرپرست و شفیع نیست، و اگر هر چه را فدا کند از او پذیرفته نشود، ایشانند آنانکه بسبب آنچه کسب کرده‌اند محبوسند، برای ایشان شرابی است از آب جوش و عذابی است دردناک به سبب آنچه کفران می‌کردند. (۷۰)

نکات: چون نهی آمد که با مشرکین وقتی که کلمات نامناسب راجع به قرآن می‌گویند نشینید مسلمین عرض کردند بنابراین ما باید در مسجدالحرام نرویم و طواف نکنیم زیرا کلمات زنده مشرکین را خواهیم شنید، آیه: مَا لِلَّهِ عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ... نازل شد که مفهوم آن این است که مؤمنین با تقوی که پند می‌دهند مشرکین را در مقابل سخنان زنده مشرکین و توهین آنان گناهی ندارند و در حساب ایشان گناه مشرکین ثبت نگردد.

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أَتَيْنَاهُ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لِنُؤْمِنَ
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: بگو آیا چیزی را که به ما نفع و ضرری نرساند بخوانیم و پس از آنکه خدا ما را هدایت نموده به اعقاب خود برگشت داده شده و عقب گرد کنیم مانند کسی که شیاطین او را به سقوط در زمین دعوت کرده و گولش زده و سرگردانش کرده‌اند در حالیکه برای او همراهانی است که او را به هدایت دعوت می‌کنند و می‌گویند بسوی ما بیا، بگو براستی هدایت خدا فقط هدایت است، و ما مأموریم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. (۷۱)

نکات: کسانی که مردم را به شرک و ضلالت دعوت می کنند طبق جمله کَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ کسانی را دعوت می کنند که دارای خصوصیتی باشند که در آیه ذکر شده:

اول: اینکه بدنبال هوی و هوس شیطانی باشند.

دوم: اینکه حیران و در امور دین سرگردان باشند و دین عقلی و منطقی برای خود نداشته باشند.

سوم: اینکه بتوانند با او مصاحبت کنند و بعنوان رفیق و یاور او را گول بزنند چنانکه فرموده «لَهُ صَاحِبٌ مِّنْ دُونِهَا».

چهارم: اینکه بعنوان دعوت به هدایت او را گمراه می کنند مثلاً بعنوان اینکه دعا بخوانیم و با خدا راز و نیاز کنیم دعای ندبه برای او می خوانند و غیر خدا را ندا می کنند و از غیر خدا حاجت می طلبند.

پنجم: اینکه به او می گویند: بیا بسوی ما «أَتْتَنَا» بیا تا ببینی! ولی حق تعالی فرموده: **اول بین بعد بیا.**

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ*

ترجمه: و (به ما امر شده) که نماز را به پا دارید و از خدا بترسید و اوست که بسوی او محشور می شوید (۷۲) و اوست آنکه آسمانها و زمین را بحق آفرید، و روزی که می گوید باش، گفت او حق و مخصوص اوست ملک، روزی که

دمیده شود در صور(شیپور)، اوست دانای غیب و حضور، و اوست حکیم آگاه(۷۳)

نکات: مقصود از خلق آسمانها و زمین به حق، این است که به باطل و لغو نیافریده بلکه برای هدفی بوده و حساب و کتابی در کار بوده است و همچنین قول او حق است یعنی طبق واقع و مصالح است و بیهوده و کذب نیست.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا ءِالِهَةً ۖ إِنِّي أَرِنَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكُوكَبَاتِ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَلْبَسُ الأَفْلَاقَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُنْقِمُ رَبِّيَ ءِ مِمَّا تُشْرِكُونَ *

ترجمه: و ذکر کن وقتی که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت‌ها را معبودها و ملجأها گرفته‌ای، براستی که من تو قوم تو را در ضلالت آشکار می‌بینم(۷۴) و بدین گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمودیم تا به نظر عقلی بنگرد و از یقین‌کنندگان باشد(۷۵) پس چون شب بر او تاریک شد اختری را دید گفت: این است پروردگار من، پس چون غروب کرد گفت: دوست ندارم فروروندگان را(۷۶) پس چون ماه را دید که برآمد گفت: این است پروردگار من پس چون غروب کرد گفت: هر آینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند البته از گروه گمراهانم(۷۷) پس چون خورشید را دید که برآمده گفت: این است پروردگارم این بزرگتر است، پس چون فرو رفت گفت: ای قوم من براستیکه من بیزارم از آنچه شریک او قرار می‌دهید.(۷۸)

نکات: مقصود از ارائه ملکوت آسمانها و زمین پی بردن از قوانین منظم علمی و قدرت نمائی حق تعالی به وجود مقدس حق است و ارائه ارائه عقلی است نه بصری زیرا استدلالات ابراهیم همه عقلی است، باضافه ارائه به بصر مدحی نمی شود و کسانیکه به بصر ملکوت را ندیده اند چگونه از او باور دارند. و حضرت ابراهیم علیه السلام افول و غروب را دلیل بر حدوث گرفته زیرا موجودی که آثار او کم شود و یا تغییر کند و یا دارای حرکت و سکون باشد واجب الوجود نیست و خود محتاج به مؤثر دیگری است و خود محرکی دارد.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحْجُونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ ط
 إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ *

ترجمه: براستی من روی خود را توجه دادم بسوی آنکه آسمانها و زمین را از نیستی بیرون آورده و من از مشرکین نیستم (۷۹) و قوم او با او محاجه کردند، گفت: آیا درباره خدا با من محاجه می کنید و حال آنکه او مرا هدایت کرده، و نمی ترسم از آنچه به او شریک قرار داده اید مگر آنکه پروردگار من چیزی را بخواهد پروردگارم از جهت دانش به هر چیز احاطه دارد آیا متذکر نمی شوید (۸۰) و چگونه از چیزی که شما شریک او قرار داده اید بترسم، و حال آنکه شما نمی ترسید از اینکه شریک برای خدا قرار داده اید، چیزی را که بر

شما دلیلی بر آن نازل نشده، پس کدامیک از گروه سزاوارتر به ایمنی است اگر دانسته باشید. (۸۱)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که دین حق باید با حجت و دلیل باشد، و دین انبیاء از روی حجت بوده نه تقلیدی، و اینکه فرموده: مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مَقْصُودًا و این است که شما دلیلی از طرف خدا ندارید برای توجه به سوی بتان، که بگوئید؛ مثلاً خدا کلامی نازل نموده که بتان را قبله قرار دهد و یا در پیشگاه بت خدا را بخوانید و یا بتان را واسطه قرار دهید مانند آیات: ... هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ*
وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ* وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا
هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ
وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّن
الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى
الْعَالَمِينَ* وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ* ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِن عِبَادِهِ وَلَوْ
أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*

ترجمه: آنانکه ایمان آورده و ایمانشان را به ظلم نیامیختند ایشانند که برایشان ایمنی است و آنان هدایت یافتگانند (۸۲) و این است حجت ما که به ابراهیم دادیم در مقابل قومش، بالا می‌بریم درجات هر کس را که بخواهیم، براستیکه

پروردگارت حکیم داناست (۸۳) و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را، هر یک را هدایت نمودیم، و نوح را از پیش هدایت کردیم و از ذریه او است داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، و این چنین جزا می‌دهیم نیکوکاران را (۸۴) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر یک از شایستگانند (۸۵) و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را برتری دادیم بر جهانیان (۸۶) و بعضی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را برتری دادیم و برگزیدیم ایشان را و هدایتشان کردیم به راه راست (۸۷) این است هدایت خدا، راهنمایی می‌کند به آن هر کس از بندگانش را که بخواهد و اگر شرک آورده بودند هر آینه هدر شده بود از ایشان آنچه کرده بودند. (۸۸)

نکات: مقصود از جمله: **لَمَّا يَلْبَسُوا** اِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ این است که ایمانشان را به شرک آلوده نکردند. و جمله: **تِلْكَ** حُجَّتُنَا... دلالت دارد که استدلال‌ات عقلی ابراهیم **عَلَيْهِ السَّلَام** را خدا تصویب نموده و از إلهام و توفیق خود دانسته است و مردم دیگر نیز باید بواسطه عقل راه را از چاه تمیز دهند. در اینجا عیسی **عَلَيْهِ السَّلَام** از ذریه ابراهیم محسوب البته بتوسط مادر پس اولاد دختری ذریه محسوب می‌شوند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَتُولَاءٍ فَقَدْ
وَكَلَّنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ
أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَمَا قَدَرُوا
اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ
الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ لِيَجْزِيَ قَرَاتِيَسَ تَبَدُّوْنَهَا
وَيُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْمَلُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي
خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ *

ترجمه: ایشانند که کتاب و حکم و نبوت دادیمشان، پس اگر این قوم تو به آن کافر شوند پس به تحقیق گماردیم به آن قومی را که به آن کافر نشوند (۸۹) ایشانند آنان که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن، بگو بر آن از شما اجری سؤال نمی‌کنم نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان (۹۰) و نشناختند خدا را سزاوار شناختن او چون گفتند خدا چیزی بر بشری نازل ننموده، بگو که نازل کرده کتابی را که موسی آورده آنرا در حالی که نور و هدایت برای مردم بود شما آنرا اوراقی قرار می‌دهید مقداری از آن را آشکار می‌کنید و بسیاری از آن را پنهان می‌کنید، و آموخته شدید چیزی را که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، بگو خدا، سپس رها کن ایشان را در بیهوده‌گویی خود بازی کنند. (۹۱)

نکات: مقصود از کتاب همان کتب آسمانی، و مقصود از حکم، حکومت و سلطنت اسلامی است مانند سلطنت یوسف و سلیمان، و یا ممکن است مراد حکمت باشد. و مقصود از نبوت پیامبری است. و آیه ۹۱ دلیل است بر اثبات نبوت، زیرا خدائی که جهان را به حکمت آفریده و مسخر بشر نموده، آیا بشر را یله و رها نموده و سر خود، و او را آزاد کرده که هر جنایتی را مرتکب شود و یا خیر باید او را راهنمایی کند و اگر راهنمایی نکند و او را مشمول هدایت خود ننماید باید گفت یا هادی نیست و یا از هدایت عاجز است و اگر چنین گوید خدا را نشناخته. باضافه چون شناخت تمام اوصاف و اسماء خدا موقوف بر وحی است اگر کسی منکر وحی شود نتواند کما هو حقه خدا را بشناسد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۗ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ مُحَافِظُونَ*
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ

وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ
 الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ ۗ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
 عَذَابَ آلِهَتِهِمْ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ
 تَسْتَكْبِرُونَ*

ترجمه: و این قرآن کتابی است که نازل کردیم آن را کتاب با برکتی که تصدیق می‌کند آنچه جلو اوست و برای اینکه بتسانی (مردم) أم القرى (مکه) را و کسانی که اطراف آن هستند و آنانکه ایمان به آخرت می‌آورند ایمان به آن دارند و ایشان نماز خود را حفظ می‌کنند (۹۲) و کیست ستمکارتر از آنکه بدروغ بر خدا افتراء ببندد و یا بگوید بسوی من وحی شده و حال آنکه چیزی به او وحی نشده باشد و آنکه گفت بزودی نازل می‌کنم مانند آنچه خدا نازل کرده، و اگر به بینی ستمگران را در شدائد مرگ و فرشتگان دستهای خود را گشوده‌اند که: بیرون کنید جانهای خود را، امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید بسبب آنچه بر خدا به ناحق می‌گفتید و از آیات او سرکشی و تکبر می‌کردید. (۹۳)

نکات: قرآن اوصافی دارد یکی از آنها مبارک است زیرا به برکت او بسیاری از اهل عالم هدایت شدند و بسیاری از خرافات را ترک کردند، خود نویسنده پس از آنکه از باصطلاح علوم اسلامی فارغ التحصیل شدم مانند یک عوام غرق خرافات بودم و آن خرافات و مفتریات و فنون مذهبی را به خیال حقایق دینی پذیرفته بودم تا اینکه به حمدالله تعالی به برکت نظر و تأمل در قرآن نجات پیدا کردم و از علم و حکمت قرآنی و اسلامی بهره‌مند گردیدم، و اکثر هموعان من امروز مبتلا به خرافات می‌باشند. و مقصود از «مَنْ بِاللَّهِ حَوْهًا» میتوان گفت تمام جهان است، و اگر مقصود اهالی حجاز باشد الَّذِينَ بِاللَّهِ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اطلاق

دارد و شامل تمام مؤمنین جهان می شود. جمله: **الْمَلٰئِكَةُ بِاللَّيْلِ** بِأَسْطُورًا ... دلالت دارد که برای قبض روح ستمگران و کفار، فرشتگان بسیاری مأمور می شوند و به سختی و عنف جان آنان را می گیرند.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ*

ترجمه: و هر آینه به تحقیق آمدید شما نزد ما در حال تنهایی چنانکه شما را خلق کردیم در اولین دفعه و گذاشتید آنچه به شما عطاء کرده بودیم پشت سرتان، و نمی بینیم با شما شفیعان شما را که گمان داشتید ایشان در میان شما شریکان ما هستند، هر آینه به تحقیق پیوند میان شما قطع شد و آنچه می پنداشتید از شما گم گردید. (۹۴)

نکات: جمله: **لَقَدْ جِئْتُمُونَا** ... را خدا می فرماید و یا ملائکه؟ هر دو احتمال رواست، و فرق نمی کند، ملائکه مأمور خدایند به او می گویند همانطوریکه در اول خقلت تنها به دنیا آمدی فعلا وقت مرگ نیز تنهایی، یار و یاور و شفیع که خیال می کردی با تو همراهی دارند و از تو دفاع می کنند با تو نیست و به مرگ پیوندها قطع می شود.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ ۗ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ ۗ فَإِنِّي تُؤَفِّكُونَ* فَإِلْقِ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ۗ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۗ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَهُوَ

الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَفْقَهُونَ *

ترجمه: محققا خدا شکافنده دانه و هسته می‌باشد، بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون‌آورنده مرده است از زنده، این است خدایتان پس به کجا برده می‌شوید (۹۵) اوست شکافنده صبح و قرار داده شب را برای آرامش و خورشید و ماه را برای حساب، این است اندازه‌گرفتن خدای عزیز دانا (۹۶) و اوست خدائی که قرار داد برای شما ستارگان را تا بواسطه آنها در تاریکی‌های بیابان و دریا راه یابید، به تحقیق تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بدانند (۹۷) و اوست آنکه شما را از یک نفس ایجاد کرد، پس شما را جای قرار و جای امانتی است، به تحقیق تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بفهمند. (۹۸)

نکات: دانه و هسته فرقی دارد، دانه مقصود بالاصل و خوردنی است ولی هسته مقصود بالتبع و غیرخوردنی است، و حق تعالی چنان حبه و هسته را می‌شکافد یکی از طرف بالا که منشأ نمو ساقه است و یکی از طرف پائین که نمو ریشه است، و عجب این است که دو نیروی متضاد در این حبه و هسته بوجود می‌آید یکی میل به بالا و یکی میل به پائین، و اگر کسی بخواهد قدرت حق را ببیند بهتر است به علم گیاه‌شناسی نیز مراجعه و مطالعه کند. و مقصود از فَمُسْتَقَرٌّ مُسْتَوْدَعٌ وَالرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ معانی مختلفیحه احتمال داده شده و با احتمال قوی مستقر صلب پدر، مُسْتَوْدَعٌ وَالرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ رحم مادر است که هر بشری بدین وسیله به دنیا می‌آید. و یا ممکن است بگوئیم مقصود آن است که بعضی عمرها زیاد است و بعضی زود فوت می‌کنند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ ۗ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ۗ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ * بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۗ إِنِّيٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ ۗ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۗ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ *

ترجمه: و اوست آنکه نازل نمود از آسمان آب را، پس بیرون آوردیم به آن رستنی هر چیزی را پس خارج ساختیم از آن سبزی را که بیرون می آوریم از آن دانه بر هم سوار و انباشته را، و از درخت خرما از شکوفه آن خوشه های نزدیک به هم و بوستانها از انگور و زیتون و انار شبیه بهم و غیر شبیه بهم، بنگرید بسوی میوه آن چون میوه داد و برسیدنش، به تحقیق در اینها هر آینه آیاتی است برای قومی که ایمان می آورند (٩٩) و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند در حالیکه خدا ایشان را آفریده و برای او پسرها و دخترها تراشیده اند به نادانی، او منزله و برتر است از آنچه وصف می کنند (١٠٠) پدید آورنده آسمانها و زمین است، کجا برای او فرزندی می باشد در حالیکه او را همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و او به هر چیزی داناست. (١٠١)

نکات: مقصود از جمله: **جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ** ممکن است بت پرستان مکه باشد که بین خدا و جن نسبتی قائل بودند و اجنه را فرزندان خدا می دانستند، و ممکن است قوم مجوس باشند که قائلین به الهی ن می باشند و آنان را ثنوی می گویند. زیرا دو مؤثر قائلند: یزدان و اهریمن، و می گویند: اهریمن دیو است

که باصطلاح ما به دیو شیطان گفته می‌شود، و این دیو را که از جن می‌باشد خالق شرور می‌دانند و یزدان را خالق خیرات می‌دانند در حالیکه بعضی از ایشان اهریمن را مخلوق یزدان می‌دانند و می‌گویند چون خدا فکر کرد در مملکت خود و بزرگی آن، به عجب آمد و بواسطه خود پسندی او اهریمن بوجود آمد و بعضی گویند یزدان در قدرت خود شک کرد و از این شک شیطان، یعنی اهریمن بوجود آمد. بنابراین معلوم می‌شود اهریمن را حادث می‌دانند و چیزی که حادث است شریک واجب‌الوجود قدیم بالذات نمی‌شود. و مقصود از:

خَرَقُوا لِلَّهِ لَهُ بَيْنَ بَنَاتِ رَبِّهِمْ ، نصاری و مشرکین عرب بودند که برای خدای تعالی پسر و دختر قائل بودند و مشرکین عرب ملائکه را دختران خدا می‌دانستند. و بدیع که یکی از صفات الهی است به معنی خلق کردن بدون سابقه، و بدون مانندی از سابق آفریدن است.

ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ* لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْحَبِيرُ*

ترجمه: این است خدا پروردگار شما، نیست ملجأ و معبودی جز او، آفریننده هر چیزی است، پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است (۱۰۲) دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و او دیده‌ها را درک می‌کند و اوست لطیف آگاه. (۱۰۳)

نکات: پس از آنکه حق تعالی اثبات کرد یکتائی و بدون شریک داشتن خود را در این آیه می‌فرماید ملجأ و معبود و قاضی الحاجاتی جز او نیست، و عبادت و کرنش مخصوص او است که خالق هر چیزی و بر هر چیزی وکیل باشد. آیه

بعدش دلیل بر این است که حق تعالی دیدنی نیست زیرا آنچه دیده بشود محدود و دارای مکان است و خدا از حد و مکان منزّه است.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ ۖ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ۚ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۗ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ *

ترجمه: به تحقیق آمد شما را وسائل بصیرت از جانب پروردگارتان، پس آنکه بینا گردد به نفع خود اوست، و آنکه کور باشد پس بر ضرر اوست، و من بر شما نگهبان نیستم (۱۰۴) و این چنین بیان می‌کنیم آیات را به صورتهای گوناگون (تا حجت را تمام کنیم) و تا اینکه بگویند درس داده‌ای و تا بیان کنیم آنرا برای قومی که دانایند (۱۰۵) پیروی کن آنچه به سوی تو وحی می‌شود از پروردگارت، نیست معبود و ملجأی جز او و اعراض کن از مشرکین (۱۰۶) و اگر خدا می‌خواست شریک نمی‌گرفتند، و تو را بر ایشان نگهبان قرار ندادیم، و تو بر ایشان کارساز و وکیل نیستی. (۱۰۷)

نکات: چون هر آیه‌ای از آیات قرآن سبب بصیرت است به خود آیه بصیرت اطلاق شده اطلاق سبب بر مسبب، بنابراین آیات قرآن وسیله بصیرت بلکه عین بصیرت است و باید ملت ما بوسیله قرآن بینا و بیدار گردند و به امور دنیا و آخرت خود بینا باشند و مقصود از جمله: لِيُقُولُوا دَرَسْتَ این است که ما قرآن را به صورتهای گوناگون می‌فرستیم برای ازدیاد کفر ایشان که بگویند به فکر خود و با گفتگوی با دانشمندان و با مدارست این آیات را درست کرده، و

جهت دیگر برای تدریجی بودن قرآن این است که طالبین دانش خوب آن را درک کنند و برای آنان روشن گردد. و مقصود از جمله: **لَوْ رَأَوْا اللَّهَ مَا شَرَكُوا بِهِ** این است که اگر خدا میخواست و سائلی فراهم می‌کرد که مشرکین بزور و به ناچاری موحد شوند، ولی خدا نخواسته اعمال قدرت کند و بندگان را مجبور سازد.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ* وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ
وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰى مَرَّةً وَنَدَّرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ*

ترجمه: و دشنام مدهید آنان را که غیر خدا را می‌خوانند، پس ایشان دشنام می‌دهند خدا را برای عداوت بدون دانش، این چنین زینت دادیم برای هر امتی عملشان را، سپس به سوی پروردگارشان بازگشت ایشان است پس او خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کرده‌اند (۱۰۸) و سوگند به خدا یاد کردند به سوگندهای سختی که اگر برای آنان آیتی بیاید البته به آن ایمان می‌آورند، بگو جز این نیست که آیات نزد خدا (و بقدرت او) است و شما چه می‌دانید که چون آن آیات بیاید (باز) ایمان نمی‌آورند (۱۰۹) و دلها و دیده‌های ایشان را می‌گردانیم چنانکه در اولین بار ایمان نیاوردند و رها می‌کنیم ایشان را در طغیانشان سرگردان بمانند. (۱۱۰)

نکات: یکی از صفات زشت، فحاشی و دشنام‌دادن است. جمله: **لَا تَسُبُّوا...** دلالت دارد که دشنام به مشرکین که بدترین خلق خدایند جائز نیست چه برسد

به دیگران، حال باید تعجب کرد با چنین آیه چگونه مسلمین یک دیگر را سب و لعن و دشنام می‌دهند، این فرقه به آن فرقه، خصوصا کسانی که مدعی پیروی ائمه علیهم‌السلام هستند چگونه به اصحاب رسول و مسلمین اولیه فحش می‌دهند با اینکه آنان هر چه بودند مسلمان بودند. و مقصود از جمله: ... زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ این است که چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته و صفات انسانی و حیوانی و حب و بغض را به او داده و از کار زشت جلوگیری نکرده پس چون خدا ایشان را آزاد گذاشته و منع ننموده، گویا او زینت داده و او خواسته که مختار باشند و هر کاری می‌خواهند بکنند. جمله: قَسُمُوا بِأَنفُسِهِمْ بِاللَّهِ ... راجع به کفاری است که غیر از قرآن معجزات دیگری می‌خواستند و قسم می‌خوردند که اگر آنرا بیاوری ما حتما ایمان می‌آوریم، مثلا می‌خواستند که کوه صفا را طلا کن، خدا می‌فرماید این کارها فقط به اختیار خدا و به قدرت اوست، پیغمبر این کارها را نمی‌تواند انجام دهد، ثانيا: اگر خدا برای تصدیق او این کارها را انجام دهد اینان ایمان نمی‌آورند چون کوه طلا باعث غفلت و طغیان بیشتری برای ایشان است. و جمله: نُقَلِبُ الْقُلُوبَ ... نَذَرَهُمْ بِأَنفُسِهِمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ دلیل است بر اینکه خدا کفار را به ضلالت و طغیان خودشان واگذار می‌کند و این خذلان الهی و سلب توفیق از ایشان است بواسطه طغیان و اعراض خودشان.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا
مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ تٰجِهَلُونَ * وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا
لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شٰٓئِطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ اِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ
الْقَوْلِ غُرُورًا ۗ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۗ فَذَرَهُمْ ۗ وَمَا يَفْتَرُونَ * وَلِتَصْغَىٰ اِلَيْهِ
اَفْعٰدَةُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوْا مَا هُمْ مُقْتَرِفُوْنَ *

ترجمه: و اگر که ما فرشتگان را بسوی ایشان فرو فرستیم و مردگان با ایشان سخن گویند و هر چیزی را محشور کنیم بر ایشان روبرو و عیان، ایمان نمی‌آورند مگر اینکه خدا بخواهد ولیکن بیشتر ایشان نادانند (۱۱۱) و این چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنانی (از) شیاطین انس و جن که وحی می‌کند برخی از ایشان به برخی گفتار باطل خوش‌ظاهر را برای مغرور کردن، و اگر پروردگار تو خواسته بود به جا نیاورده بودند پس ایشان را رها کن با آنچه بافتراء می‌گویند (۱۱۲) و تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن میل کند و تا آن را بپسندند و تا کسب کنند آنچه را کسب‌کنندگانند. (۱۱۳)

نکات: تا کسی طالب هدایت نباشد هدایت نمی‌شود و اگرچه صدها معجزه ببیند. خواسته‌ها و سخنان خوش‌ظاهری را که با رسول خدا ﷺ می‌گفتند تمامش بهانه بود. و مقصود از شیاطین الانس شامل رؤساء شرکست که حيله‌گر و دکاندار بودند و با رسول خدا به عداوت می‌پرداختند برای حفظ دکان و حسد و خودخواهی، و لذا بافتراء می‌پرداختند و تهمت می‌زدند و دیگران را گول می‌زدند و مغرور می‌کردند، چنانچه ظاهر آیات فوق صراحت دارد، و زمان ما نیز دکانداران خرافات دینی با حق‌گویان همین معامله می‌کنند.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ
 آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
 الْمُمْتَرِينَ * وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ * وَهُوَ
 السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *

ترجمه: آیا پس غیرخدا را برای حکم‌کردن بجویم و اوست آنکه نازل کرده بسوی شما این کتاب را به تفصیل: و آنانکه به ایشان کتاب داده‌ایم می‌دانند که این نازل شده است از پروردگارت به حق پس از شک‌کنندگان مباش (۱۱۴) و

سخن پروردگار تو از جهت راستی و عدالت تمام است، هیچ تبدیل‌کننده برای سخنان او نیست و اوست شنونده دانا. (۱۱۵)

نکات: مقصود از الَّذِينَ الرَّسُولُ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ ظاهراً مؤمنین یهود و نصاری می‌باشند که مصدق و گواه حقانیت قرآن به اهل مکه و خود پیامبر هستند و بعضی گفته‌اند مقصود بزرگان صحابه رسولند. و مقصود از «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ» این است که هیچ کس نمی‌تواند حکم خدا را عوض کند و آیات قرآن را تحریف و کم و زیاد کند و یا یک کلمه آن را بردارد و به جای آن کلمه دیگر بگذارد، پس قائلین به تحریف لفظی گویا این آیات را در قرآن ندیده‌اند.

وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ* إِنْ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ*

ترجمه: و اگر از بیشتر آنانکه در زمینند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌گردانند، پیروی نمی‌کنند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر سازنده دروغ (۱۱۶) بدرستی که پروردگارت او داناتر است به آنکه گمراه است از راه او، و او داناتر است به هدایت یافتگان. (۱۱۷)

نکات: این آیات دلالت دارد بر بطلان اکثریت و پیروی آنان گمراهی است، پس انسان راه حق را باید پیدا کند ولو اینکه روندگانش کم باشند، و جمله: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ دلالت دارد بر بطلان ظن و عدم حجیت آن.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِعَايَتِهِ مُؤْمِنِينَ* وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ

وَإِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ*
 وَذُرُوا ظَهْرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا
 يَفْتَرُونَ* وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ
 الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجْدِلُوكُمْ^ط وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ
 لَمُشْرِكُونَ*

ترجمه: پس، از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده بخورید اگر شما به آیات او ایمان دارید (۱۱۸) و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و به تحقیق تفصیل داده شد برای شما آنچه بر شما حرام شده مگر آنچه را به آن ناچار شوید، و براستی که بسیاری (از مردم) به هوی و هوس خود ندانسته گمراه می‌کنند، به درستی که پروردگارت او داناتر است به تجاوزگران (۱۱۹) و گناه آشکارا و پنهان را رها کنید، براستی آنانکه گناه کسب می‌کنند به زودی جزاداده خواهند شد به آنچه کسب کرده‌اند (۱۲۰) و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید و براستی که آن گناه است و براستی که شیاطین وحی می‌کنند به دوستان خودشان تا با شما جدال کنند و اگر ایشان را اطاعت کنید محققا شما مشرک خواهید بود. (۱۲۱)

نکات: عده‌ای از کفار فرس پیغام دادند به مشرکین مکه که محمد ص از گوشت حیوانی که خود کشته می‌خورد و از آنچه خدا کشته یعنی مرده نمی‌خورد، این سخن عده‌ای از مسلمین را به شک انداخت که پس باید از آنچه بدست خودمان کشته شده به طریق اولی نخوریم، و لذا خطاب شده: مَا ص لَكُمْ لَا ص تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، یعنی مناط حلیت و حرمت این است که وقت

ذبح نام خدا برده شود و یا نشود. و مقصود از جمله: **إِنَّ الشَّيْطَانَ** لِيُوحُونَ... همان مشرکین فارس می باشند و یا مقصود رؤسای همه کفار باشند.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ
 فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا
 يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ* وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ
 حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ
 الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ*

ترجمه: آیا و کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که به آن نور در میان مردم برود، مانند کسی است که در تاریکی ها مانده و از آن خارج شونده نیست؟ این چنین زینت داده شده برای کافران آنچه عمل می کردند (۱۲۲) و این چنین قرار دادیم در هر قریه ای بزرگتران گناهکار آن را تا در آن مکر و نیرنگ زنند و مکر نمی کنند مگر بخودشان و نمی فهمند (۱۲۳) و چون برای ایشان آیتی بیاید، گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا به ما داده شود آنچه به رسولان خدا داده شده، خدا داناتر است کجا قرار بدهد رسالت خود را، به زودی به آنانکه نافرمانی کردند برسد از جانب خدا خواری و عذاب سختی بسبب آنچه همواره مکر می کردند. (۱۲۴)

نکات: مقصود از جمله: **مَنْ كَانَ مَيِّتًا...** کسی است که کافر بوده و خدا او را هدایت کرده به اسلام مانند: حمزه سیدالشهداء. که حق تعالی در این آیه تشبیه کرده کافر را به مرده و مؤمن را به زنده. و **كَبِيرًا مُّجْرِمِيهَا**، بزرگان هر شهر و مملکتی باشند که کارشان نیرنگ و نافرمانی و حيله گری و استثمار مردم است،

و اگر آنان به راه حق بروند مردم دیگر نیز به راه هدایت می‌روند، و مورد نزول: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عدی بن قیس، اسود بن عبدالمطلب و اسود بن عبدیغوث بودند که رسول خدا ﷺ را به رنج افکنده بودند و اینان بودند که می‌گفتند لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا تَىٰ ﷺ أُرْسِلُ اللَّهُ، و معجزاتی مانند معجزات سایر انبیاء علیهم السلام می‌خواستند و همه به ذلت مبتلا شدند.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، تَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ تَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ * هُمْ دَارُ الْإِسْلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: پس آنکه خدا هدایتش را بخواهد سینه او را برای پذیرش اسلام بگشاید و آنکه خدا گمراهیش را بخواهد سینه او را تنگ و سخت قرار می‌دهد که گویا به آسمان بالا می‌رود، این چنین خدا قرار می‌دهد پلیدی را بر آنانکه ایمان نمی‌آورند (۱۲۵) و این است راه پروردگار تو که مستقیم است، به تحقیق تفصیل دادیم این آیات را برای قومی که متذکر شوند (۱۲۶) برای ایشان است سرای سلامت نزد پروردگارشان و اوست یاور و سرپرستشان بسبب آنچه انجام می‌دادند. (۱۲۷)

نکات: در جمله: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ... و مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ... حق تعالی معلوم نکرده هدایت چه کس را می‌خواهد و ضلالت چه کس را می‌خواهد. اما در آیات دیگر بیان شده که هدایت کسی را می‌خواهد که طالب باشد و اعراض نکند و آنکه از هدایت الهی اعراض کند خدا ضلالت او را

باختیار خود او خواسته است. و مقصود از جمله: **نَمَا لِلَّهِ كَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ** این است که همانطوری که رفتن به بالای کوه سخت و موجب نفس تنگی می‌شود همانطور هم برای کسی که از حق اعراض دارد رفتن به راه هدایت برای او مشکل است. و از جمله: **هُمَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ** استفاده می‌شود که مردمان پاک با ایمان چون از دنیا بروند به **دَارُ السَّلَامِ** خواهند رفت که **عِنْدَ رَبِّهِمْ** آن جاست، پس معلوم می‌شود آیه شهادت که خدا فرموده **أَحْيَاءَ عِنْدَ رَبِّهِمْ**، همان دارالسلام است نه دنیا و نه عند قبرهم.

وَيَوْمَ تَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ
 مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ
 النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَكَذَلِكَ
 نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ
 يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا
 قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ
 كَانُوا كَافِرِينَ *

ترجمه: و روزی که همه ایشان را محشور کند (یعنی شیاطین جن و انس و یا همه کفار را) گفته شود ای گروه جن به تحقیق بسیار از آدمیان را، و دوستان ایشان از آدمیان گویند پروردگارا بهره‌مند گردید بعضی از ما به بعضی دیگر و رسیدیم به آن مدتی که برای ما معین کرده بودی، خدا گوید آتش جای شماست در آن می‌مانید مگر آنکه خدا خواهد، به راستی که پروردگار تو حکیم داناست (۱۲۸) و این چنین بعضی از ستمگران را متولی بعض دیگر قرار می‌دهیم بسبب آنچه کسب می‌کردند (۱۲۹) ای گروه جن و انس آیا رسولانی از

شما برایتان نیامد که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از برخورد این روزتان بترسانند گویند (آری) ما بر ضرر خود شهادت می‌دهیم و زندگی دنیا ایشان را فریب داد و شهادت دهند بر ضرر خود که ایشان کافر بوده‌اند. (۱۳۰)

نکات: رَبَّنَا اسْتَمَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ دلالت دارد که جن و انس از یکدیگر بهره‌دنیوی برده‌اند و اما بهره‌جن این است که آدمیان از ایشان اطاعت کردند و برای آدمیان فرمانفرما شدند و اما بهره‌آدمیان همان معاصی و حيله‌گری بوده که بامر شیاطین جنی انجام می‌دادند. و جمله: لَمَّا رَأَى الْكُفْرَ أَيَّاتِكُمْ رُسُلٌ ... دلالت دارد که رسولان آدمیان از جنس آدمیان بوده و رسولانی از طرف خدا بر جن فرستاده شده که از خود جن بوده است، و جمله قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ نَفْسِنَا أَنْبِيَاءَ، دلالت دارد که چون در دنیا برای جن و انس رسولانی مبعوث گشته و آنان به تبلیغات و اندازات رسولان نشان اعتناء نکردند و فریب دنیا را خوردند، لذا در آن روز بر علیه خود گواهی خواهند داد.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ * وَلِكُلِّ
دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا * وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ * وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو
الرَّحْمَةِ * إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَّا يَشَاءُ كَمَا
أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ * إِنْ مَّا تُوْعَدُونَ لَأَتِيَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ
بِمُعْجِزِينَ * قُلْ يَتَقَوَّمِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ * فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ * مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِيبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ *

ترجمه: این بعثت رسل برای این است که پروردگار تو به ستم قریه‌ها را هلاک نکرده در حالیکه اهل آنها غافل باشند (۱۳۱) و برای هر کس درجاتی است از اثر آنچه کرده‌اند و پروردگار تو از آنچه می‌کنند غافل نیست (۱۳۲) و پروردگار

تو بی‌نیاز صاحب رحمت است، اگر بخواهد شما را می‌برد و جانشین شما می‌گرداند پس از شما آنچه را بخواهد آن چنانکه شما را از نسل قوم دیگری ایجاد کرد (۱۳۳) براستی آنچه وعده داده شده‌اید آمدنی است و شما عاجزکننده حق نیستید و گریزی ندارید (۱۳۴) بگو ای قوم من به قدر توانائی خود عمل کنید براستی که من عمل کننده‌ام، پس بزودی خواهید دانست که سرای عاقبت برای کیست بدرستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند. (۱۳۵)

نکات: جمله: ن وَاللَّهِ أَ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ ... دلالت دارد بر قبح عقاب بلا بیان و بیعت رسل اتمام حجت شده، دیگر پس از رسل حجتی نیست. رَبُّكَ بِاللَّهِ الْغَنِيُّ دلالت دارد بر بی‌نیازی حق تعالی از تمام مخلوقات و از عبادت آنها. و بعضی در جمله أَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ استدلال کرده‌اند که تکلیف به قدر تمکن است و حق تعالی بیش از تمکن تکلیف نخواستہ است. ولی ظاهر آن است که این آیه مربوط به تکلیف نیست بلکه راجع به توییح است که خطاب به مشرکین مکه می‌باشد، یعنی؛ ای پیغمبر به ایشان بگو هر چه از دستتان برآید کوتاهی نکنید که مرا از انجام وظیفه رسالت و تبلیغ باز نخواهید داشت.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ
وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا
كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ *
وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ
شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ
وَمَا يَفْتُرُونَ * وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعُمهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ

بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَمْتُ ظُهُورُهَا وَأَنْعَمْتُ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً
عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ *

ترجمه: و برای خدا از آنچه ایجاد کرده از زراعت و چهارپایان بهره‌ای قرار دادند پس گفتند: این برای خدا به گمانشان و این برای بتان ما، پس آنچه برای بتانشان بود به خدا نمی‌رسد، و آنچه برای خدا بود می‌رسد به بتانشان، بد است آنچه حکم می‌کنند (۱۳۶) و این چنین شرکاء ایشان (یعنی شیاطین و خدام بتها) زینت دادند برای بسیاری از مشرکین کشتن اولادشان را تا هلاک کنند ایشان را و تا دینشان را بر ایشان ملبس کنند، و اگر خدا خواسته بود این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را رها کن با آنچه به دروغ می‌بندند (۱۳۷) و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمی‌خورد اینها را مگر آنکه ما بخواهیم بگمانشان و چهارپایانی که پشتهاشان حرام شده و چهارپایانی که نام خدا را بر آنها نمی‌برند برای افتراء بر خدا، بزودی جزا می‌دهد ایشان را به سبب آنچه بدروغ می‌بستند. (۱۳۸)

نکات: در زمان جاهلیت قوانین و احکام غلطی بوجود آورده بودند و متولیان بتکده از آن احکام سوءاستفاده می‌کردند و جاعل آن احکام خود متولیان بودند، از آن جمله این بود که هر چه خدا به ایشان داده بود از زراعت و چهارپایان مانند جو و خرما و بز و میش و گاو و شتر یک سهم و قسمتی از آنها را بنام خدا قرار می‌دادند و یک سهم برای بت و متولی بتکده و اگر سهم بتکده هلاک و یا فاسد می‌شد از آنچه سهم الله بود می‌زدند به حساب بتکده و می‌دادند به متولی آن، ولی اگر از سهم الله فاسد می‌شد و از بین می‌رفت چیزی به جای آن نمی‌گذاشتند و اگر به قحط گرفتار می‌شدند سهم الله را تصرف می‌کردند ولی به سهم بتکده کاری نداشتند، و اگر سهم الله نمو می‌کرد و یا می‌زائید آنرا به حساب

بتکده می آوردند و می گفتند: این بتان خرج دارند. به هر حال از سهم بتان به حساب خدا نمی آمد ولی از سهم خدا خرج بتکده می شد.

قسم دوم: از احکام فاسده ایشان این بود که دخترهای خود را از ترس فقر و تزویج زنده زنده دفن می کردند و پسرهای خود را نذر و قربانی بتها می کردند، و این اعمال جنایتکارانه در نظرشان تسویل و تزیین شده بود.

قسم سوم: از احکام باطله ایشان بود که مقداری از چهارپایان و زراعتی که کنار می گذاشتند می گفتند این ممنوع و حرام است، لَّا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ، هیچکس نباید از آن بخورد جز متولیان بتکده.

قسم چهارم: از احکام باطله ایشان این بود که حیواناتی را بنام بحائر و سوائب و حوامی آزاد می گذاشتند و می گفتند بر پشت آنها سوارشدن حرام است: حُرِّمَتْ ظُهُورُهُا.

قسم پنجم: نَعْمُ الرَّبِّ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ لَا نَ وَاللَّهِ يَذُكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا أَفْتِرَاءً عَلَيْهِ، بر پشت حیوانات معینی حج نمی کردند و نام خدا یعنی لَبِيكُ اللَّهُم را نمی بردند و همچنین در ذبح، نام خدا را بر آنها ذکر نمی کردند. و اقسام دیگری از احکام داشتند که در آیه ذیل خواهد آمد:

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحْرَمٍ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا
وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءَ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ ۚ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ*
قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً
عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ*

ترجمه: و گفتند آنچه در شکمهای این چهارپایان است مخصوص مردان ما و حرام است بر زنان ما، و اگر آنچه در شکم مرده بود پس مرد و زن در آن

شریکند، بزودی جزا دهیم ایشان را بر سخنشان، براستی که او حکیم داناست (۱۳۹) محققا زیان کردند آنانکه اولاد خود را به بی‌خردی بدون دانش کشتند و حرام کردند آنچه خدا روزی ایشان نموده با افتراء بر خدا، به تحقیق گمراه شدند و طالب هدایت نبودند. (۱۴۰)

نکات: قسم ششم: از احکام فاسدهٔ ایشان این بود که هر چه در شکم حیوانات بود اگر زنده متولد می‌شد می‌گفتند این خالص برای مردها می‌باشد و بر زنان حرام است و اگر مرده متولد می‌شد می‌گفتند همه در آن شرکت دارند. و این احکام را بر خدا افتراء می‌بستند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا
 أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مِثْلَهَا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ ۚ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا
 أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ ۚ وَلَا تُسْرِفُوا ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ *
 وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا ۚ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ
 الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * ثَمَنِيَةَ أَزْوَاجٍ ۚ مِنَ الصَّانِئِينَ وَمِنَ
 الْأَمْعَانِ ۚ قُلْ ۖ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ
 الْأُنثَيَيْنِ نَبُؤُنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَمِنَ الْإِبِلِ الْأُنثَيَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ
 الْأُنثَيَيْنِ ۚ قُلْ ۖ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ
 ۚ قُلْ ۚ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهِذَا ۚ فَمَنْ ظَلَمَ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
 كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ *

ترجمه: و او آن خدائی است که ایجاد کرد بوستانهای با داربست و بی‌داربست و درخت خرما و کشتزار در حالیکه میوه‌ها و خوراکیهای آن گوناگون است و زیتون و انار شبیه به هم و غیر شبیه به هم، از میوهٔ آن چون میوه داد بخورید و

حق آن را بدهید، روز درو کردن آن (و چیدن) و اسراف مکنید زیرا او دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را (۱۴۱) و از چهارپایان برای بارکشی و فرش، بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده و گامهای شیطان را پیروی مکنید زیرا او برای شما دشمن آشکاری است (۱۴۲) هشت جفت، از گوسفند دوتا، و از بز دوتا، بگو آیا آن دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه رحمهای آن دو ماده بردارد، بدانند خبر دهید مرا اگر راست می‌گوئید (۱۴۳) و از شتر دو تا، و از گاو دوتا (آفرید) بگو آیا آن دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه در رحم آن دو ماده در بردارد، یا اینکه شما حاضر بودید چون خدا سفارش کرد شما را به این، پس کیست ظالم‌تر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء ببندد تا مردم را بدون علم گمراه کند، به راستی که خدا هدایت نمی‌کند قوم ستمکاران را. (۱۴۴)

نکات: طبق این آیات حق تعالی تمام میوه‌جات و حبوبات را آفریده که انسان بهره برد و باید حق هر میوه را چه انار و چه زیتون و چه میوه‌جات دیگر و حبوبات دیگر همه را وقت درو و چیدن بدهد یعنی زکات را بپردازد زیرا **ءَاتُوا اللَّهَ حَقَّهُ** امر است و امر حقیقت در وجوب است، پس زکات واجب منحصر به ۹ چیز که فقهاء گفته‌اند نمی‌باشد. و مقصود از آیات **مَنْبِيَةَ** تا **حِجْ** ز... تا آخر این است که اهل جاهلیت گاهی نر و گاهی ماده این حیوانات را بر خود حرام می‌کردند و گاهی توی شکمی را حرام می‌کردند، خدا این آیات را نازل نموده برای رد حکم آنان.

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً
أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَعَلَى الَّذِينَ

هَادُوا حَرَمَنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ ط وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ
شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ
جَزَيْنَهُمْ بِبَعْثِهِمْ ط وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ
وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ *

ترجمه: بگو نمی یابم در آنچه بسوی من وحی شده حرام شده باشد برخوردارند ای
که می خورد مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا آن
پلیدی است و یا حیوانی که بعنوان فسق نام غیرخدا به آن برده شده باشد، پس
هر کس ناچار شد بدون ستم و سرکشی و نه بیش از حد پس براستی که
پروردگار تو آمرزنده رحیم است (۱۴۵) و بر آنانکه یهودند هر جانور ناخن داری
را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند پیه آنها را بر ایشان حرام کردیم مگر پیهی
که بر پشت آنها باشد و یا روده ها و یا آنچه با استخانی آمیخته باشد این چنین
جزا دادیم ایشان را به سبب ستمشان، و بدرستی که ما راستگوئیم (۱۴۶) پس اگر
تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما صاحب رحمت و اسعه است، و غضب
و سطوت او از گروه گنهکاران رد نمی شود. (۱۴۷)

نکات: حکم ناچاری و اضطرار که در این آیات آمده حد و حدود آن در سوره
بقره آیه ۱۷۳ بیان شد.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن
شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ
عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَّا ط إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ * قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ ط فَلَوْ شَاءَ لَهَدْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ *

شریک می‌گیرند (۱۵۰) بگو بیایید بخوانم آنچه را پروردگار شما بر شما حرام کرده که به او چیزی را شریک نکنید و به والدین احسان نمائید و اولاد خود را از جهت فقر مکشید، شما و ایشان را ما روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار آن و چه سری آن نزدیک نشوید، و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر بحق، این‌ها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما بیندیشید. (۱۵۱)

نکات: جمله: **لَا يَتَّبِعْ هُوَآءَ الَّذِينَ هُمْ أَ...** دلالت دارد که پیروی آراء مردم جائز نیست، آراء مردم غالباً یا عقاید پدر و مادری است، و یا چون بزرگان به نظر ایشان، گفته‌اند و به آن توجه دارند، و یا بواسطه شبهاتی به چیزی معتقد شده‌اند و حاضر نیستند عقل خود را بکار اندازند و عقل را قاضی کنند، و یا به عقید ای نشو و نما کرده و به آن الفت گرفته و جدا شدن از آن برای ایشان مشکل است، و امثال اینها که تماماً بدون مدرک الهی می‌باشد و نباید انسان پیروی کند.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۗ وَأَوْفُوا
 الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۗ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۗ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
 وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۗ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ۗ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
 تَذَكَّرُونَ * وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۗ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ
 بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ *

ترجمه: و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به وجهی که نیکوتر باشد تا به رشد خود برسد، وکیل و ترازو و میزان را تمام بدهید عادلانه، کسی را مکلف نمی‌کنیم مگر باندازه و سعهش و چون سخن گوئید بعدالت گوئید و اگرچه درباره خویشان باشد و به پیمان خود وفا کنید، اینها را خدا سفارش کرده به آن تا شما

متذکر گردید (۱۵۲) و محققا این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا پیروی کنید، و راههای دیگر را پیروی نکنید که شما را از راه او جدا و پراکنده می‌کند، این است آنچه خدا به آن سفارش کرده تا شما پرهیزگار شوید. (۱۵۳)

نکات: آنچه در این سه آیه امر ونهی شده مجموعه‌ای است از وسائل سعادت که حق تعالی آنها را راه راست خود معرفی کرده و پیروی آنها از بندگان خواسته. اما کسانی که قرآن را به میل خود تأویل و تحریف کرده‌اند در زیارتی بنام زیارت عید غدیر نوشته‌اند: هَذَا صِرَاطِي، در این آیه یعنی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ است، سخن ایشان بازی با قرآن و بدون قرینه است. و مقصود از: لَا يَتَّبِعُونَكَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ همان راههای غیر قرآنی و راههای خرافاتی یعنی راه عرفان و فلسفه‌های بشری و مذاهب من درآوری است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ
 وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
 فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ
 مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ
 الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً
 فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ
 عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ *

ترجمه: سپس به موسی کتاب دادیم برای آنکه نعمت را تمام کنیم بر آنکه نیکوکار است و برای تفصیل و بیان بودن بر هر چیزی و برای آنکه هدایت و رحمت باشد، تا باشد ایشان به ملاقات پروردگارش ایمان بیاورند (۱۵۴) و این (یعنی قرآن) کتابی است که با برکت نازل کردیم آنرا پس آنرا پیروی کنید و

پرهیزگار باشید تا باشد که مورد رحمت شوید (۱۵۵) تا اینکه مبدا بگوئید همانا کتاب بر دو طائفه پیش از ما (یهود و نصاری) نازل شد و حقا ما از خواندن ایشان غافل بودیم (۱۵۶) و یا بگوئید اگر بر ما کتاب نازل شده بود البته ما از آنان بهتر هدایت می‌شدیم، پس به تحقیق شما را از پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمتی آمد، پس کیست ظالم‌تر از آنکه تکذیب کند. به آیات خدا و از آن روی بگرداند، به زودی آنان را که از آیات ما روی می‌گردانند جزاء خواهیم داد ببدی عذاب بسبب اینکه رومی گردانیدند. (۱۵۷)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که تورات کتاب مفصلی بوده که بیان هر چیزی از امور دین بوده و اگر قوم یهود از آن پیروی می‌کردند به هدایت و سعادت می‌رسیدند. و جمله: *يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ* دلالت دارد که عذاب دنیا و آخرت اهل کتاب و مسلمین بواسطه اعراض و بی‌خبری ایشان از کتاب آسمانی می‌باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ *

ترجمه: آیا منتظرند و ایمان نمی‌آورند مگر اینکه فرشتگان برای ایشان بیایند و یا پروردگار تو بیاید و یا بعضی از آیات پروردگار تو بیاید، روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا با ایمان خود کار خوبی نکرده باشد فائده ندارد، بگو منتظر باشید که ما منتظریم (۱۵۸) براستی

آنانکه فرقه فرقه ساختند دین خود را و شیعه شیعه شدند در هیچ مورد تو از ایشان نباشی، فقط امر ایشان بسوی خداست سپس خدا خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کرده‌اند. (۱۵۹)

نکات: در جملات: ن تَاتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ۗ رُوۡسُۡمًا ۙ اٰتٰٓيَةً رَّبُّكَ ۗ ... ظاهراً آمدن پروردگار اشاره به آمدن عذاب او می‌باشد، و شاید این آیه اشاره باشد به توقعاتی که اصحاب موسی از موسی علیه السلام داشتند و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نیز همین توقعات را از او داشتند، گاهی می‌گفتند: برای هر یک هر یک ما ملائکه نازل کن، و گاهی چیزهای دیگری را می‌خواستند و جمله: فَرَقُوۡا دِيۡنَهُمۡ كَانُوۡا يٰۤاٰتِيۡنَ شِيۡعًا... دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق تعالی بیزارند از این فرقه‌های اسلامی بنام شیعه فلان و شیعه فلان و رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچکدام ایشان نیست بلکه رسول خدا مسلمان بود و اسلام نام دین او بود نه سنی بود و نه شیعه و نه جعفری و نه حنفی و نه غیر اینها.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا ۗ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا تُجْزَىٰ اِلَّا مِثْلَهَا
وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ * قُلْ اِنِّیْ هَدٰنِیْ رَبِّیْۤ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ دِیۡنًا قَدِیۡمًا مِّلَّةَ
اِبْرٰهٖمَ حَنِیۡفًا ۗ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیۡنَ * قُلْ اِنَّ صَلٰتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحٰیۡاَیَ
وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیۡنَ * لَا شَرِیۡکَ لَهٗ ۗ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَاۤ اَوَّلُ الْمُسْلِمِیۡنَ *

ترجمه: کسیکه کار نیکی بیاورد جزای او ده مقابل است، و کسیکه کار بد بیاورد جزا داده نمی‌شود مگر مانند آن و ایشان مورد ستم نمی‌شوند (۱۶۰) بگو برآستی که پروردگارم مرا هدایت کرده به راه راست بدین استوار پابرجا کیش ابراهیم حق جو و او از مشرکین نبود (۱۶۱) بگو که نماز و آداب حج و زندگی و

مما تم برای خدای پروردگار جهانیان است (۱۶۲) نیست شریکی برای او و به همین مأمورم و من اولین مسلمانم. (۱۶۳)

نکات: مقصود از حسنه چون مطلق است باید هر کار نیکی باشد و همچنین سیئه هر کار بدی است. از کلمه کُسِبِ معلوم می‌شود که باید قربانی که یکی از مناسک حج است فقط برای خدا باشد. و جمله: **نَأْتِيهِمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَعَبْرَةٍ لِيَعْلَمُونَ** **أَلَمْ نَسْمِعْ** دلالت دارد که خود رسول خدا **ﷺ** مأمور بوده که اسما و رسما مسلمان و نام او مسلمان باشد.

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ*

ترجمه: بگو آیا غیر خدا پروردگاری بجویم و اوست پروردگار هر چیزی، و هیچ کس کاری نمی‌کند مگر برای خودش، و هیچکس بار گناه دیگری را عهده‌دار نیست، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت شماست پس او خبر می‌دهد شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید. (۱۶۴)

نکات: رب به معنی پرورش‌دهنده است و ارباب از همین ماده است یعنی کسی که پرورش‌بندگان و حوائج ایشان را اداره کند جز خدا نیست نه ملائکه و نه انبیاء و نه غیر ایشان. و **لَا تَزِرُ**... دلالت دارد که هر کس کار بدی و یا خوبی کرده بر عهده خودش می‌باشد و بدیگران مربوط نیست، خصوصا گذشتگان از این امت هر کاری کرده‌اند مسؤولیت برگردن خودشان است و آیندگان نباید کار آنان را مورد بهانه قرار دهند و خود به کاری نپردازند جز ذکر آنان.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلِيفَةَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَاءِ اتِّكُمُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ*

ترجمه: و او خدائی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را به درجات برتر از بعض دیگر نمود تا شما را در آنچه به شما داده بیازماید، به درستی که پروردگار تو سریع العقاب و براستی که او آمرزنده رحیم است. (۱۶۵)

نکات: جَعَلَ لَكُمُ خَلِيفَةَ الْأَرْضِ دلالت دارد که تمام این امت خلیفه هستند برای گذشتگان نه اینکه خلیفه خدا باشند مانند حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام که او نیز خلیفه گذشتگان بود. و جمله: رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دلالت دارد که حق تعالی در عقل و مال و رزق بعضی را بر بعض دیگر برتری داده اما نه به جهت عجز و یا جهل و یا بخل بلکه برای اینکه بندگان خود را باین وسائل آزمایش کند. در گلشن قدس گفته‌ام:

همه افعال او با چند و چونست	ولی از فهم ما وجهش برونست
اگر گوئی چرا عقلی که داده است	ببعضی کم به آن دیگر زیاد است
جوابت آنکه دادش چون زداد است	چرا و چون ما جمله زیاد است
خدائی که حکیم و اصل داد است	به هر کس هر چه قابل بوده داده است
بشر از ابتدا نی هست قابل	که حق بخشد ورا یک عقل کامل
یکی حق جو شد و شد عقل کامل	بتدریجش تکامل گشت حاصل
یکی دیگر به شهوتهای تن رفت	بدنبال هوای خویشتن رفت
به ضد عقل و طبق نفس راندی	خرد مستور واندر نقص ماندی
اگر عقل همه می بود کامل	یکی بهر دگر نی بود عامل

تمام کار عالم بود تعطیل	نبودی کارها را نظم و تشکیل
نبودی کارگر نی کار فرما	نگشستی در جهان حل معما
اگر می شد مساوی عقل قسمت	نمی شد رام حیوانی به خدمت
بشر با گرگ و سگ بودند همدوش	بدی یکسان همه انسان و خرگوش
و گر درندگان با عقل بودند	زانسان راحتی را می ربودند
مسلم هست نزد هر خردمند	که کس نی آگه از کار خداوند
ندانند بنده اسرار خدا را	نزیبند گفتن چون و چرا را

سورة الأعراف
مکىة و هى مئتان وست آيات

سورة أعراف مكى و داراى ۲۰۶ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَصِّ * كَتَبْنَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذَكَرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ * أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ
قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ *

توجه: بنام خدای کامل الذات والصفات رحمن رحیم * المص (۱) کتابی که به سوی تو نازل شد پس در سینه تو از آن فشار و تنگی نباشد تا به آن بترسانی و برای مؤمنین تذکری باشد (۲) پیروی کنید آنچه را که به سوی شما نازل شده از پروردگارتان و غیر او اولیای دیگری را پیروی نکنید، پند گیرندگان کمند. (۳)

نکات: در اینجا چون از عظمت و خصوصیات قرآن یادى شده باز حروف هجاء آمده برای توجه دادن مخاطبین. جمله: وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ دلالت دارد که از غیر قرآن و خدا نباید پیروی کرد، و ولی و سرپرستی جز خدا نیست.

وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ * فَمَا كَانَ
دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ
أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ * فَلَنَقْصُنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا
غَائِبِينَ *

ترجمه: و چه بسا قریه‌هائی که آنها را هلاک کردیم که عذاب ما بر آنان آمد در شب و یا در حالیکه ایشان در خواب نیم‌روز بودند (۴) پس هنگامی که عذاب بسویشان آمد سخنی نداشتند جز اینکه گفتند محققا ما ستمگر بودیم (۵) پس البته ما سؤال می‌کنیم آنان را که به سویشان رسول فرستاده شد و البته سؤال می‌کنیم پیغمبران فرستاده شده را (۶) و البته سرگذشت آنان را به دانش بخوانیم بر ایشان و ما غائب نبوده‌ایم. (۷)

نکات: جمله: فَلَنْسَأَلَنَ... دلالت دارد که از تمام امت‌ها و از خود پیغمبران سؤال و مؤاخذه خواهد شد، پس کسی به خبر مجعولی اعتماد نکند و نگوید شیعه فلان و پیرو فلان سؤال و جواب ندارد. جمله وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ دلالت دارد که خدا همه جا حاضر و ناظر است، و از اعمال بنده مطلع است.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ *

ترجمه: و سنجش اعمال در آن روز حق است، پس هر کس ترازوهای او سنگین درآید همانان رستگارند (۸) و کسی که ترازوهای او سبک درآید ایشانند آنانکه زیان وارد کردند به خودشان به سبب آنکه به آیات ما ستم می‌کردند. (۹)

نکات: حقیقت میزان و کیفیت و کمیت آن بر ما مخفی است، ولی به طور اجمال باید ایمان داشت. و کلمه مَوَازِينُهُ دلالت دارد که هر کس چندین میزان دارد، با یکی اعمال او وبا دیگری ایمان او، و با دیگری رفتار او سنجیده می‌شود.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَةً قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ *
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ^ط
 قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا
 يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ
 يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ *

ترجمه: و به تحقیق که ما شما را در زمین تمکن دادیم و برای شما در آن
 وسائل معاش قرار دادیم چه کم شکر می گزارند (۱۰) و به تحقیق ما شما را خلق
 کردیم آنگاه صورت بخشیدیم سپس به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید
 پس سجده کردند جز ابلیس، که از سجده‌کنان نبود (۱۱) گفت چه مانع شد تو را
 که سجده نکردی چون امرت کردم، گفت: من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی
 و او را از گل (۱۲) گفت: پس فرود آی از آن مقام و درجه که تو را نرسد در آن
 بزرگی نمودنت پس بیرون رو که تو از خوارشدگانی (۱۳) گفت: مرا مهلت ده
 تا روزیکه برانگیخته شوند (۱۴) گفت: محققا تو از مهلت یافتگانی (۱۵)

نکات: جمله: مَكَّنَّاكُمْ... دلالت دارد که زمین را خدا در اختیار بشر و
 وسائل معاش به او داده تا او زمین را آباد کند و معاش خود را اداره کند. در
 جمله: خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ... چون ضمیر مخاطب جمع است دلالت دارد
 که مقصود خلقت فردی نیست بلکه خلقت نوعی است، و ملائکه در پیشگاه
 نوع بشر باید متواضع باشند. مقصود از اسجدوا، همان فروتنی برای بشر است
 نه سجده عبادتی و شیطان که از تکبر و کفر گفت: أنا خیر منه بقیاس عقلی
 تمسک جست که آتش فروغی دارد و بهتر از خاک تیره است و بهتر برای
 پست‌تر نباید سجده کند، ولی غافل از اینکه قیاس باطل است، زیرا اگر قیاس
 صحیح بود ملائکه باید به قیاس عقلی تمسک جویند زیرا ملائکه از نورند و نور

به طریق اولی بهتر از خاک است. و شیطان به ظاهر آدم و به بدن خاکی او نظر کرد و اگر به روح او نظر می‌افکند چنین قیاسی نمی‌کرد. پس بنده حقیقی آن است که مطیع امر پروردگار باشد و به قیاس عقلی که اول من قاس ابلی‌س، تمسک نجوید:

بنده آن باشد که بنده خویش نیست	جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست
گر بگوید چاکر این باش و آن	بر زند از بهر خدمت او میان
همچو آن روحانیان کز امر رب	سجده کردند و نگفتند از سبب
زان میان شیطان که خاکش بر دهن	گفت ناید سجده آدم زمن
من از آن خاکی نسب بالاترم	او ز خاک پست و من از آذرم
من ز نار نورانی بود	او ز خاک و خاک ظلمانی بود
خاک بر فرق وی و بر نور او	ای تفو بر او و چشم کور او
نی از آتش هر چه زاید خوش بود	دود و دوده زاده آتش بود
گر نبودی دیده آن کور کور	دیدی از آدم همه اشراق و نور
جان آن دیدی که نور مطلق است	زاده قدس است و پرورده حق است

مقصود از جمله: فَأَهْبِطُ، آیا هبوط از مقام قرب و مقام قبلی است و یا هبوط از آسمان؟ و آیا ضمیر مَنَهَا به کجا برمی‌گردد؟ ذکر آسمان قبلا نشده تا ضمیر را به آن برگردانیم، پس می‌توان گفت: مقصود از درجه قرب است به قرینه مقام. جمله مِّنَ الْمُنظَرِينَ دلالت دارد که خدا مدت مهلت را برای شیطان معین نکرده تا اینکه خاطر جمع و مغرور به حیات خود نباشد و هر آن احتمال فنای خود را بدهد.

قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ^ط وَلَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا ^ط لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ *

ترجمه: گفت بسبب آنچه مرا گمراه کردی البته بر سر راه راست تو برای ایشان بکمین می‌نشینم (۱۶) سپس بسوی ایشان از جلوشان و از پشت سرشان و از راست و چپ ایشان می‌آیم، و اکثرشان را شکرگزار نمی‌یابی (۱۷) گفت: خارج شو از آن درجه در حال نکوهیده و رانده شده و محققا هر کس از ایشان تو را پیروی کند البته دوزخ را از همه شما پر می‌کنم. (۱۸)

نکات: شیطان در جمله: أُغْوَيْتَنِي، إغواء خود را به خدا نسبت داده و جبری شده ولی در آیات دیگر خود را مغوی مردم دانسته، گویا مذهب مستقیمی نداشته است.

وَيَتَقَادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوسَّوسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِئِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ ^ج فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ^ط وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ *

ترجمه: و ای آدم سکنی گزین تو و زنت در بهشت، پس، از هر چه خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید (۱۹) پس شیطان آنان را وسوسه کرد تا ظاهر سازد بر ایشان آنچه از ایشان از عورت‌هایشان مستور بود و گفت: پروردگار شما نهی نکرده شما را از این درخت مگر اینکه مبدا شما دو ملک شوید و یا جاودان بمانید (۲۰) و برای آنان قسم خورد که به راستی من برای شما از خیرخواهانم (۲۱) پس آنان را به فریب به طمع و جرئت انداخت پس چون از آن درخت چشیدند عورتشان برای ایشان پیدا شد و شروع کردند از برگهای بهشت بر خودشان چسبانیدن، و پروردگارشان ندا کردشان آیا نهی نکردم شما را از این درخت و نگفتم به شما که شیطان برای شما دشمنی آشکار است. (۲۲)

تکات: مَا وَدِرِي عَنْهُمَا مِنْ سَوْءٍ تَهْمَا دَلَالَت دارد که عورتین آدم و حوا مستور بوده حال مستور به نور بوده و یا به چیز دیگری معلوم نیست، و از این آیه معلوم می‌شود کشف عورت از اول خلقت قبیح و زشت بوده و ستر آن لازم بوده. و جمله: ... أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ دَلَالَت دارد که ملائکه افضل از نوع انسان است و آدم و حوا میل داشتند دو ملک باشند و گرنه گول شیطان نمی‌خوردند و عداوت آشکار شیطان از سجده نکردنش معلوم شد.

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ*

قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ*

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ*

ترجمه: آن دو گفتند: پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر برای ما نیامری و رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود (۲۳) گفت: پائین بروید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است و برای شما در زمین جای برقرار و مایه

زندگی است تا مدتی (۲۴) گفت: در آن زندگانی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن خارج می‌شوید. (۲۵)

نکات: جمله: رَبَّنَا ظَلَمْنَا دِلَالَتِ دَارِدْكَهْ آدَمْ و حوا مبادرت کردند به توبه و اظهار ندامت، و آن کلماتی که خدا به ایشان یاد داده که فرموده: فَتَلَقَى آدَمْ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فُتَابَ عَلَیْهِ، همین کلمات و جملاتی است که در اینجا آمده نه آنچه در کتب حدیث ذکر شده که در قرآن نیست و احتمال جعل دارد. جمله: اِلَى حِیْنٍ دِلَالَتِ دَارِدْ که زمین تا مدتی مورد استفاده بشر است و ممکن است از مورد استفاده خارج شود، همانطوریکه انرژی کروات دیگر تمام می‌شود. اَهْبِطُوا دِلَالَتِ دَارِدْ که از مقام خود پائین رفتند و یا از بهشت خارج شدند، و ظاهر این است که بهشت روی زمین بودند و از آنجا به جای دیگر منتقل شدند چنانکه خدا به یهود فرموده: اَهْبِطُوا مِصْرًا.

يَبْنِي ءَادَمْ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ تِكُمْ وَرِيشًا وَّلِبَاسُ التَّقْوَى
ذَالِكْ خَيْرٌ ذَالِكْ مِنْ ءَايَتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ*

ترجمه: ای فرزندان آدم به تحقیق ما نازل کردیم بر شما لباسی که پوشانند عورات شما را و لباس زینت، و لباس تقوی را این خوب است، این از آیات خداست تا شاید شما پند گیرید. (۲۶)

نکات: جمله: يُورِي سَوَاءَ تِكُمْ دِلَالَتِ دَارِدْ که خدا منت گذاشته ولباس ساتر برای بشر فرستاده، پس برهنه‌بودن برخلاف آئین الهی است و بشر نباید برهنه زندگی کند. و أما جمله: اَنْزَلْنَا... معنی آن چنین نیست که از آسمان لباس نازل شده باشد بلکه مقصود نزول از مقام خالق برای مخلوق است، مانند جمله: اَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَطْنَا بِهِ الْبُسْبُوسَ فَجَعَلْنَا لَكُمُ الْوُجُوهَ حَرَامًا وَ لِكُمُ السُّبُوحَ حَرَامًا وَ لِكُمُ الشَّجَرَةَ حَرَامًا وَ لِكُمُ الْوُجُوهَ حَرَامًا وَ لِكُمُ السُّبُوحَ حَرَامًا وَ لِكُمُ الشَّجَرَةَ حَرَامًا وَ لِكُمُ الْوُجُوهَ حَرَامًا وَ لِكُمُ السُّبُوحَ حَرَامًا وَ لِكُمُ الشَّجَرَةَ حَرَامًا

گیاه بدهد و از گیاهان انسان لباس بسازند. اما لباس زینت که ریش باشد چون ریش به معنای پر است، چون پر پرندگان برای آنان زینت است، پس مقصود لباس حریر و لباس زینت است. اما لباس تقوی اگر لباس به معنای حقیقی خود به معنی ملبوس باشد پس ممکن است همان لباس ساتر باشد که تکرار شده برای اهمیت آن که خلع آن برخلاف تقوی است، و ممکن است لباس تقوی، لباس پرهیز از دشمن باشد که در جنگ باید در برکرد مانند زره و خود و جوشن. و ممکن است لباس پاک حلال برای عبادت باشد و ممکن است مجموع اینها باشد. اما اگر لباس به معنای مجازی باشد پس مقصود آن صفات حسنه‌ای است که ساتر صفات رذیله باشد مانند ایمان و عفت و تقوی و حیا که اینها لباسهای روحی و باعث قرب الی الله است.

يَبْنِيْءَ اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اَبْوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ اَتَمِّمَاۗ اِنَّهُ يَرٰكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْۗ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاۗءَ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ * وَاِذَا فَعَلُوْا فٰحِشَةًۭ قَالُوْا وَجَدْنَا عَلٰیۤهٖۤاۡ اٰبَاۗءَنَا وَاللّٰهُ اَمْرًاۙ بِهَاۗ قُلْ اِنَّ اِلٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِۙ اَتَقُوْلُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ *

ترجمه: ای فرزندان آدم شیطان شما را البته نفریبد چنانکه والدین شما را از بهشت خارج کرد و باعث شد بکند از آن دو لباسشان را تا بنمایاند عورات ایشانرا بدرستی که شیطان و قبیلۀ او می‌بینند شما را از جائیکه نمی‌بینید ایشان را، براستی که ما شیاطین را دوستان و یاوران مردم بی‌ایمان قرار دادیم (۲۷) و چون کار زشتی کنند گویند ما پدران خود را بر این کار یافتیم و خدا ما را به آن امر کرده، بگو براستی که خدا امر به زشتی‌ها نمی‌کند، آیا بر خدا می‌گوئید آنچه نمی‌دانید. (۲۸)

نکات: إِنَّهُ يَرَبُّكُمْ... دلالت دارد که شیاطین انسان را می‌توانند به بیند اما انسان آنان را نمی‌بیند زیرا انسان جسم کثیف و ایشان اجسام لطیفه می‌باشند. جمله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ رد است بر قول جبرین که کارهای زشت خود را باراده خدا و امر خدا می‌دانند. کفار کار زشت خود را مستند به دو چیز قرار می‌دادند: یکی تقلید از آباء و دیگر اینکه خدا ما را امر کرده، حق تعالی جواب سخن اول ایشان را نداده زیرا تقلید واضح البطلان است و هر ملتی تقلید می‌کند از آباء خود و اگرچه دو طریقه ضد یکدیگر باشد، اگر بگوئیم تقلید باطل نیست باید بگوئیم دو قول متضاد هر دو صحیح است و این چیزی است که عاقل نمی‌پذیرد. و اما خدا جواب سخن دوم را داده که شما وحیی قائل نیستید زیرا مشرکین مکه منکر وحی بودند پس بدانید خدا امر به فحشاء نمی‌کند. مخفی نماند آنان کار زشت خود را زشت نمی‌دانستند، بلکه به امر خدا می‌دانستند مانند برهنه طواف کردن را، مانند ملت ما که زنجیرزدن و تصنیف خواندن و رقصیدن در عزا را عبادت و به امر خدا می‌دانند. جمله: أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ دلالت دارد بر بطلان فتوای ظنی که مجتهدین ملت ما فتوای ظنی خود را برای مقلد حجت می‌دانند و می‌گویند هذا ما أدي إليه ظني و كل ما أدي إليه ظني فهو حكم الله! گویا از این آیه خبر ندارند که فرموده آنچه نمی‌دانید یعنی علم به آن ندارید بر خدا نگوئید.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ *

ترجمه: بگو پروردگرم امر نموده به عدالت و به اینکه روهای خود را راست بدارید در هر زمان سجده و مکان سجده (یعنی در زمان نماز و مکان نماز که مسجد باشد روی خود را به قبله متوجه سازید) و او را بخوانید در حالیکه خالص کرده باشید برای او دین را همچنانکه شما را بوجود آورد بازمی گردید (۲۹) گروهی را هدایت کرد و گروهی ثابت است بر ایشان ضلالت زیرا ایشان شیطان را سرپرستان خود گرفتند در مقابل خدا و خیال می کنند که هدایت یافتگانند. (۳۰)

نکات: اگر مسجد را اسم مکان بگیریم، مقصود این است که در مساجد یعنی در هر مسجدی توجه به خدا کنید زیرا تمام مساجد از خداست و اگر اسم زمان گرفتیم مقصود اوقات نماز است. جمله: **وَحَسْبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ** راجع به مشرکین است که کارهای شرک و زشت را عبادت و هدایت می دانستند عینا مانند امروزه و ملت ما، که جمع می شوند بنام عادت توجه به غیر خدا کرده و بندگان صالحین را می خوانند بنام دعای توسل و یا ندبه و مانند آن و خیال می کنند اینها هدایت است.

يَبْنِي ۚ أَدَمَ خُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ ۚ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ *

ترجمه: ای فرزندان آدم زینت خود را با خود بگیرید نزد هر مسجدی (و یا در هر زمان سجده و نمازی) و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید زیرا خدا دوست نمی دارد اسراف کنندگان را (۳۱) بگو که حرام کرده زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده (از زمین)؟ و که حرام کرده رزقهای پاکیزه را؟! بگو اینها

در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند در حالیکه روز قیامت خالص برای مؤمنین است، این چنین بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که دانا می‌باشند. (۳۲)

نکات: مردم جاهلیت برهنه حج می‌کردند، خدا فرموده: **خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**، یعنی لباس خود را که زینت انسان است با خود بگیرید، و باید گفت آیه مطلق است در هر وقت نماز و مکان نماز که مسجد باشد خود را زینت کنید یعنی لباس فاخر بپوشید و عطر بزنید.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَنًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ*

ترجمه: بگو جز این نیست پروردگارم حرام کرده زشتی‌ها را آنچه ظاهر از آنست و آنچه نهانست و گناه و گردنکشی به ناحق را و اینکه برای او شریک بیاورید آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و اینکه بگوئید بر خدا آنچه را نمی‌دانید. (۳۳)

نکات: مقصود از فحشاء کار زشت و محرمات است چه آشکارا باشد مانند دروغ‌گفتن و فحاشی و چه باطنی باشد مانند زنا و سرقت، و مقصود از **الْإِثْمَ** هر گناهی است و بعضی گفته‌اند مقصود شراب است چنانکه خدا فرموده: **وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ**. مقصود از جمله: **وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ**، فتواهای ظنی و گفتارها و حدیث‌های مذهبی ضدقرآنی است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ*
يَبْنَئِ أَدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِعَايَتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ*

ترجمه: و برای هر امتی مدت معینی است پس چون اجل ایشان آمد نه ساعت و لحظه‌ای تأخیر کند و نه پیش بیفتند (۳۴) ای فرزندان آدم هرگاه شما را رسولانی از خودتان برایتان آمد که بر شما آیات مرا بخوانند پس آنکه پرهیزکار باشد و به صلاح آید، پس خوفی بر ایشان نیست و نه محزون شوند (۳۵) و آنانکه تکذیب کنند به آیات ما و از قبول آن تکبر ورزند ایشان اهل آتشند و آنان در آن ماندگارند. (۳۶)

نکات: این خطابات با بنی آدم وقتی شده که ابتدای خلقت بوده چنانکه در تورات نیز چنین خطاب موجود است زیرا سخن در این سوره شروع از خلقت آدم شده و سپس هبوط به زمین و سپس خطابات و تکالیف فرزندان آدم، و این آیه خطاب به رسول خاتم و امت او تنها نیست که خدا گفته باشد ای امت محمد اگر پس از این رسولی آمد به او ایمان آورید زیرا گر چنین باشد خاتم بودن او معنی ندارد، پس اگر کسی پیدا شود ادعای رسالت کند و بگوید خدا به این امت گفته اگر رسولی آمد ایمان آورید، باید فهمید که چنین کسی معنای آیه را درک نکرده است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِعَايَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَآهُمُ
نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوهُمْ قَالُوا إِنَّا مَا كُنَّا
تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا
كَافِرِينَ* قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي
النَّارِ ۗ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا ۗ حَتَّىٰ إِذَا آدَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ

أُخْرِئَهُمْ لِأَوْلَادِهِمْ رَبَّنَا هَتُّوْا أَعْيُنَنَا عَنْ مَفَاظِنَ الْبُيُوتِ الَّتِي كُنَّا نَعْبُدُكَ فِيهَا وَكُنَّا كَنُفُوسٍ مُّضْتَرَّةٍ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ قَالَتْ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ* وَقَالَتْ أَوْلَادُهُمْ لِأَخْرَجْتُمَنَا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ* عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ فِدْوِقُوا الْعَذَابِ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ*

ترجمه: پس کیست ستمکارتر از کسیکه به دروغ بر خدا افتراء زند و به آیات او تکذیب کند، ایشانند که می‌رسد به خودشان نصیب ایشان از کتاب، تا وقتی که فرستادگان ما بیایند که جانشان را بگیرند گویند کجاست آنچه می‌خواندید غیر از خدا، گویند از ما گم شدند و از دست ما رفتند و بر خودشان گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند (۳۷) خدا گوید داخل شوید در امتی که پیش از شما گذشتند از جن و انس در آتش، هر زمانی که داخل شود امتی لعن کند همانند خود را، تا وقتی که یکدیگر را درک کنند در آتش و همه جمع شوند، پیروان نسبت به پیش‌قدمان خود گویند: پروردگارا ایشان ما را گمراه کردند پس ایشان را دو چندان از عذاب آتش بده، خدا گوید: برای هر کدام دو چندان است ولیکن نمی‌دانید (۳۸) و پیش‌قدمان به پیروان گویند: شما را بر ما فضیلتی نبوده (شما بهتر از ما نبوده‌اید) پس عذاب را بچشید به جزای آنچه بودید کسب می‌کردید. (۳۹)

نکات: بدنبال اجتماع رفتن و یا پیروی گذشتگان نمودن نتیجه‌ای ندارد جز اینکه در قیامت در آتش دوزخ باید با آنان شرکت‌کردن، بدانکه گمراه کردن سابقین لاحقین را و گمراه شدن پیروان بواسطه پیشروان باین است که آنان به باطل رفته و باطل را برای اینان زینت داده‌اند و یا دلیل‌های بر بطلان را پنهان کرده‌اند و یا متأخرین آنان را بزرگ شمرده و به باطل آنان اقتداء کرده و تقلید نموده‌اند. به هر حال عقل خود را بکار نینداخته و به سخن خالق گوش نداده‌اند،

چنانکه فعلا در میان مردم، هزاران زیارت خرافی و بدعت‌ها به تقلید از بزرگان گذشته مانده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِعَايَتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ^ع وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ* هُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ^ع وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ*

ترجمه: به تحقیق آنانکه به آیات ما تکذیب کرده از قبول آیات ما تکبر ورزیدند درهای آسمان بر ایشان باز نگردد و داخل بهشت نشوند تا اینکه شتر داخل در سوراخ سوزن گردد و مجرمین را این چنین جزاء می‌دهیم (۴۰) برای ایشان از دوزخ بستری است و از بالای ایشان پوششها (رواندازهای آتشین) است و این چنین جزاء می‌دهیم ستمگران را. (۴۱)

نکات: حق تعالی تشبیه کرده محالی را به محال دیگر، و می‌فرماید همانطوریکه محال است شتر به سوراخ سوزن وارد شود همانطور هم چون مکذبین و مستکبرین به راه باریک حق و حقیقت نمی‌روند محال است به بهشت وارد شوند، چون در عرف عرب چیزی از شتر بزرگتر نبوده و چیزی هم از سوراخ سوزن در نظرشان کوچکتر نبوده لذا خدا این مثل را زده و بهشت رفتن مکذبین و مستکبرین به آیات الهی را تعلیق به محال نموده است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ^ط هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ

هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَيْنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: و آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند (بقدر توانائی خود) ما کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر به قدر وسعتش، ایشانند اهل بهشت که در آن ماندگارند (۴۲) و بیرون آوریم آنچه در سینه‌های ایشان است از کینه، از زیر کاخ ایشان نهرها جاری شود و گویند ستایش مخصوص خدائی است که ما را به این هدایت کرد و ما هدایت نیافته بودیم اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد، به تحقیق رسولان پروردگار ما به حق آمدند، و ندا شوند که این است همان بهشتی که شما ارث داده شدید به سبب آنچه عمل می‌کردید. (۴۳)

نکات: وسع به معنای توانائی به آسانی و وسعت است نه توانائی به فشار و سختی. ومعنی اینکه اهل بهشت گویند اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نیافته بودیم این نیست که هدایت ما از خود ما نیست بلکه معنای آن این است که چون ما را به آیات تکوینی و آیات کتاب آسمانی خود راهنمائی کرد و ما خود توجه کردیم و اعراض نکردیم این است که هدایت یافتیم، زیرا بر خدا لازم است خود را به توسط وحی و ارسال کتب معرفی کند و به اسماء و صفات خود بندگان را راهنمائی و هدایت کند سپس معرفت خود و هدایت را از بندگان بخواهد.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ
وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
كَافِرُونَ*

ترجمه: و اهل بهشت ندا کنند اهل آتش را که به تحقیق ما آنچه پروردگارمان وعده کرده بود حق یافتیم پس آیا شما آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید گویند: آری، پس اعلام کننده‌ای میان ایشان اعلام کند که لعنت خدا بر ستمگران (۴۴) آنانکه بازمی‌دارند از راه خدا و کجی آنرا می‌خواهند و ایشان به آخرت کافرند. (۴۵)

نکات: غرض از این ندا توبیخ اهل آتش و زیادکردن غم آنهاست و با اینکه بین اهل بهشت و اهل دوزخ مسافتی وجود دارد، معذک صدای یکدیگر را به قدرت حق می‌شنوند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ ۗ وَنَادَوُا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا ۖ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ۗ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۗ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَتِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ۗ أَهْتُمُ لَا الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ۖ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۗ

ترجمه: و بین اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ پرده‌ای است و بر اعراف (مکانهای بلند) مردانی هستند که همه را بسیمایشان می‌شناسند و اهل بهشت را ندا کنند که سلام بر شما (و اهل بهشت هنوز) داخل بهشت نشده‌اند در حالیکه ایشان طمع دارند (۴۶) و چون دیده‌های ایشان (اهل بهشت) متوجه شود بطرف اهل آتش گویند پروردگارا ما را با قوم ستمگران قرار مده (۴۷) و اصحاب اعراف مردانی را که به سیمایشان می‌شناسند ندا کنند گویند شما را بی‌نیاز نکرد و کفایت از شما نمود جمع شما و آنچه به آن تکبر می‌کردید (۴۸) آیا

ایشانند (اشاره به اهل بهشت) آنانکه قسم می‌خوردید که خدا رحمت خود را به ایشان نمی‌رساند، داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما محزون می‌شوید. (۴۹)

نکات: الْأَعْرَافُ به جاها و مکانهای بلند و تپه‌ها گفته می‌شود سی‌ما بمعنای علامت است، از این آیه استفاده می‌شود که در صحرای محشر مکانهای بلندی است که در آن مردانی بزرگ مانند انبیاء و اوصیاء و شهداء و صالحین ایستاده‌اند و مردم بهشت و دوزخ را بوسیله علامتهائی که خدا در اهل بهشت و دوزخ قرار داده، می‌شناسند و با اهل بهشت و دوزخ سخن می‌گویند و اینان به اهل بهشت سلام کرده و مژده می‌دهند. زیرا چنانکه اینان در زندگی دنیای خود ناظر اعمال مردم و احکام خدا را ابلاغ می‌کردند در قیامت نیز مردم را می‌شناسند و رحمت خدا را به اهل بهشت ابلاغ می‌کنند، و بعضی گفته‌اند در همان اعراف عده‌ای بلامتکلیف نیز با ایشان هستند که امیدوار به رحمت حق می‌باشند و مردم دنیا ایشان را قابل رحمت حق نمی‌دانسته‌اند ولی بالأخره وارد بهشت می‌شوند. و این قول ضعیف است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ أَخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتَّهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَلُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِعَائِتِنَا تَجْحَدُونَ *

ترجمه: و اهل آتش اهل بهشت را ندا کنند که بر ما مقداری از آب و یا از آنچه خدا روزی شما کرده بریزید، گویند به تحقیق خدا حرام کرده اینها را بر کافران (۵۰) آنانکه دین خود را بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده بود، پس امروز ما فراموش می‌کنیم ایشان را چنانکه ایشان ملاقات

چنین روز خود را فراموش کردند و چنانچه به آیات ما انکار و اعراض داشتند. (۵۱)

نکات: از این آیات معلوم می‌شود اهل بهشت و دوزخ از دور یکدیگر را می‌بینند و ندا می‌کنند. مقصود از جمله: **فَالْيَوْمَ نَنْسُهُمَّ** این است که ما جزای نسیانکاری ایشان را می‌دهیم و ایشان را مشمول رحمت نمی‌کنیم و مانند فراموش شده ترکشان می‌کنیم و گرنه خدیا تعالی نسیان ندارد و منزّه است از آن.

وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ ۗ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۗ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ *

ترجمه: و به تحقیق که ما به ایشان کتابی دادیم که بیان کرده و تفصیل دادیم آنرا بر دانش در حالیکه هدایت و رحمت است برای مردمی که ایمان بیاورند (۵۲) آیا منتظرند و انتظار تأویل آن را می‌کشند، روزی که تأویل آن بیاید آنانکه از پیش آن را نسیان کرده بودند می‌گویند: به تحقیق رسولان پروردگار ما براستی آمدند پس آیا شفیعانی که شفاعت کنند برای ما می‌باشند و یا برگشت داده می‌شویم که عمل کنیم غیر آنچه عمل می‌کردیم، به تحقیق زیانکار کردند خود را و از ایشان ناپیدا شد آنچه به دروغ بسته بودند. (۵۳)

نکات: کلمه **عَلَىٰ عِلْمٍ** دلالت دارد که بیان قرآن بر پایه علم است نه بر شک و ظن، و تأویل در آن به معنای تحقق خارجی و مرجع حقیقی است که وجود خارجی و حقائق واقعی آیات دیده شود، و آن روزی که تحقق خارجی بوجود آید قیامت است که منکرین آیات و معرضین، آن روز یکی از دو چیز را

می‌خواهند یکی شافع و دیگری برگشت به دنیا که هیچیک را نیابند. به مقدمه ۱۹ رجوع شود.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى
 الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ
 مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * أَدْعُوا رَبَّكُمْ
 تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ
 إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ *

ترجمه: براستی پروردگار شما خدائی است که در شش روز آسمانها و زمین را آفرید سپس بر سلطنت و ملک خود مستقر شد، می‌پوشاند شب را بروز می‌جوید شب روز را شتابان، و خورشید و ماه و ستارگان رام‌شده بفرمان اویند، آگاه باشید که اختصاص به او دارد آفرینش و فرمان، با برکت است خدای پروردگار جهانیان(۵۴) پروردگار خود را بخوانید بزاری و در پنهان، زیرا او دوست نمی‌دارد تجاوزگران را(۵۵) و در زمین فساد مکنید پس از اصلاح آن و بخوانید او را از ترس و از طمع، براستی که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران.(۵۶)

نکات: خلقت تدریجی آسمان و زمین در شش روز بیشتر دلالت دارد بر قدرت حق، و باضافه بطلان سخن فلاسفه که گفته‌اند: لا یصدر من الواحد إلا الواحد که می‌گویند از خدا یک چیز بیشتر خلق نشده و خدا خالق یک چیز است! جمله: أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً دلالت دارد که در دعا داد و فریاد جایز نیست.

اشکال شده بر دعا که: اگر مطلوب از دعا معلوم الوقوع فی علم الله است، پس شدنی است و دعا فایده ندارد. **دوم:** اگر خدا در ازل اراده کرده وقوع مطلوب را واقع خواهد شد و اگر اراده نکرده تغییر در اراده و مقدرات ممکن نیست. **سوم:** اگر مطلوب دارای مصلحت است خدا عطا خواهد کرد چه دعا بکند و چه نکند زیرا خدا بخیل نیست.

چهارم: دعا مانند ارشاد کردن پروردگار و سوءادب است. **پنجم:** اقدام بر دعا دلیل بر عدم رضایت به قضای الهی است زیرا آنکه راضی است به قضاء، چیزی نمی‌طلبد. **ششم:** اقدام بر دعا به خیال نفع مطلوب است و حال آنکه گاهی مضر است. **هفتم:** توجه دادن قلب به مطلوبی غیرخدا بر خلاف معرفت است. **هشتم:** روایت است که فرموده: من شغله ذکرني عن مسئلتی أعطیته أفضل ما أعطی السائلین. **نهم:** علم حق محیط به حاجت عبد است و بنده اگر خدا را عالم به حاجت خودش بداند ساکت می‌شود و حاجت را ذکر نمی‌کند، و لذا خلیل خدا گفت: حسبی من سؤالی علمه بحالی.

جواب تمام این اشکالات این است که:

اولا: این اشکالات در تمام عبادات وارد است زیرا اگر سعادت مند است در علم خدا دیگر احتیاج به عبادت ندارد و اگر شقی است عبادات فائده ندارد. پس تمام عبادات را باید ترک کرد مانند دعا!

ثانیا: اگر انسان در علم خدا گرسنه باید باشد پس خوردن غذا چه فائده دارد، و اگر در علم خدا سیر خواهد بود پس باید غذا نخورد، و هكذا.

ثالثا: مقصود از دعا شناختن ذلت عبودیت و عزت ربوبیت و معرفت با احتیاج به مطلوبیست و بداند خود عاجز از تحصیل آن و خدای او قادر، و بداند که خدا حاضر و ناظر و شنوا و قادر و عالم به حاجات اوست است. پس در حقیقت در

دعا جمیع معارف و خصوصاً ذلت عبد و عزت مولا است و لذا برای چنین مولائی تضرع و زاری می‌کند، زیرا او کامل و خود فاقد و ناقص است، و لذا برای دعا آن همه تأکید شده و آن همه فضیلت دارد. مراد از جمله ... بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، آن است که پس از آمدن انبیاء و ارشاد مردم، شما مردم را گمراه نکنید.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا
ثِقَالًا سَقَنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ ۖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۗ
كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ
بِإِذْنِ رَبِّهِ ۗ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُهُ إِلَّا نَكِدًا ۗ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَشْكُرُونَ *

ترجمه: و او آن خدائی است که بادها را بشارت دهنده جلو رحمت خود یعنی باران می‌فرستد تا آنکه بادها ابرهای سنگین را بردارند آنرا به سرزمین مرده رانندیم پس آب آنرا به زمین فرو ریختیم و به آن از همه گونه میوه‌جات بیرون آوردیم، این چنین مردگان را بیرون می‌آوریم تا شاید شما متذکر شوید (۵۷) و زمین پاک گیاه خود را بیرون می‌دهد به فرمان پروردگارش، و آنکه ناپاک است گیاه آن بیرون نیاید مگر اندک بی‌فائده، این چنین بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که سپاسگزارند. (۵۸)

نکات: مقصد از مثال وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ... این است که زمین شوره‌زار نفع آن کم است و زحمت برای آن زیاد ولی با این حال صاحب آن نباید مأیوس شود و خود را به زحمت می‌اندازد برای نفع کم، پس اگر کسی برای آخرت که بهره زیاد دارد خود را به زحمت افکند جا دارد، و ممکن است بگوئیم این مثل را

برای مؤمن و کافر زده است که آیات الهی بذری است: در دل مؤمن منافع بسیار دارد ولی در دل کافر نتیجه ندارد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ
 إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي
 ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالَ يَنْقُومِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ *
 أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * أَوْعَجِبْتُمْ
 أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ
 تُرْحَمُونَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
 بِعَايَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ *

ترجمه: به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت: ای قوم من خدا را عبادت کنید برای شما الهی (ملجای) نیست غیر او، براستی که من می‌ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (۵۹) اشراف از قوم او گفتند: بدرستی که ما تو را درگمراهی آشکار می‌بینیم (۶۰) نوح گفت: ای قوم من، گمراهی با من نیست ولیکن من پیغمبری از پروردگار جهانیانم (۶۱) پیغامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را پند می‌دهم و از خداوند می‌دانم چیزی را که نمی‌دانید (۶۲) و آیا عجب کرده‌اید که آمده است شما را ذکری و تذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بترساند شما را و تا بپرهیزد و تا شاید رحم شوید (۶۳) پس او را تکذیب کردند پس او را و کسانی که با او بودند در کشتی نجات دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم زیرا ایشان قومی بودند کوران. (۶۴)

نکات: حق تعالی برای تسلی دل رسول و تقویت او و سایر مؤمنین قصه انبیاء گذشته را آورده. مقصود از اَلْمَلَأُ، سادات و اشراف قوم او می باشد. از این آیات معلوم می شود که تمام انبیاء کارشان دعوت به توحید بوده چنانچه نوح می گوید: **أَعْبُدُوا اللَّهَ...** و علت آنرا ذکر می کند که غیر خدا ملجأ و مقصد و پناهی در حوائج شما نیست، پس سزاوار نیست که غیر او را بپرستید. جمله: **ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ**، دلالت دارد که انبیاء برای تذکر آمده اند و گرنه خداشناسی فطری است.

وَالِیٰٓ عَادٍ اٰحَاہُمْ هُوْدًاۙ قَالَ یٰٓقَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِّنْ اِلٰہٍ غَیْرُهٗۙ اَفَلَا تَتَّقُوْنَۙ * قَالَ اَلْمَلَاُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ قَوْمِہٖۙ اِنَّا لَنَرٰکَ فِی سَفَاہَةٍ وَاِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکٰذِبِیْنَۙ * قَالَ یٰٓقَوْمِ لَیْسَ بِیْ سَفَاہَةٍ وَّلٰیٰکِنِّیْ رُسُوْلٌۙ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَۙ * اُبَلِّغُکُمْ رِسٰلَتِ رَبِّیْ وَاَنَا لَکُمْ نٰصِحٌ اٰمِیْنٌۙ * اَوْعَجِبْتُمْ اَنْ جَآءَکُمْ ذِکْرٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ مِّنْکُمْ لَیْنَدِرْکُمْ وَاذْکُرُوْا اِذْ جَعَلْکُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ وَّرٰدْکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصۜطَةًۙ فَادَّکُرُوْا ؕ اِلَآءَ اللّٰهِ لَعَلَّکُمْ تَفْلِحُوْنَۙ *

ترجمه: و فرستادیم بسوی عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من عبادت خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی در حوائج) نیست غیر او آیا نمی پرهیزید (۶۵) اشرافیکه کافر شدند از قوم او گفتند: براستی که ما تو را در سفاهت می بینیم و براستی که ما تو را از دروغگویان گمان می کنیم (۶۶) گفت: ای قوم من سفاهتی با من نیست ولیکن من پیامبری از پروردگار جهانیانم (۶۷) پیغامهای پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما پندگوی امینم (۶۸) و آیا عجب کرده اید که برای شما آمده تذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا شما را بترساند، و به یاد آرید که خدا شما را جانشینان روی زمین نموده پس از

قوم نوح و شما را در خلقت اندام زیادتی داد، پس نعمتهای خدا را یاد آرید شاید رستگار شوید. (۶۹)

نکات: حق تعالی برای جلب توجه و پذیرش مردم عاد فرموده: **أَخَاهُمْ هُودًا...** برادرشان را فرستادیم و او گفت: ای قوم من، مقصود آنکه برادر خیرخواه است و از خود شماسست و بد شما را نمی‌خواهد، ولی مردم را عادت چنین است که هر کس خلاف سلیقه و برخلاف عقاید خرافاتی ایشان سخن گوید او را سفیه می‌خوانند و او را هو می‌کنند. مقصود از **وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً** این است که ایشان قوی هیکل و بلند بالا و پر نیرو بودند.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ، وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ * قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَجْئِدْلُونَنِي فِيْ أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ ۚ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ * فَأَجْحِنُهُ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِءَايٰتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِیْنَ *

ترجمه: گفتند آیا تو بسوی ما آمده‌ای که ما خدای یکتا را پرستش کنیم و رها کنیم آنچه را پدران ما همواره می‌پرستیدند، پس بیار برای ما آنچه ما را وعده داده‌ای (یعنی عذاب را) اگر از راستگویانی (۷۰) هود گفت: به تحقیق از پروردگار شما بر شما عذاب و غضب حتمی شده، آیا با من مجادله می‌کنید درباره نامهایی که شما و پدرانتان نامیده‌اید که درباره آنها دلیلی خدا نازل ننمود، پس منتظر باشید برآستی که من با شما از منتظرانم (۷۱) پس نجات دادیم او و کسانی که با او بودند به رحمت خودمان و بریدیم ریشه آنانکه به آیات ما تکذیب کردند و ایمان آورنده نبودند. (۷۲)

نکات: کفار یاور خدایان خود هستند. مقصود از: **أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا** نامهای بزرگی بود که بر بتان خود گذاشته بودند مانند إله و معبود و مانند آن، پس مسلمین باید گول نامهای بزرگ را که وسیله گمراهی است نخورند، مانند آنکه فلان آیت‌الله، فلان مجتهد و یا فلان شاعر بزرگ، فلان مطلب را گفته، در صورتیکه همان مطلب باعث گمراهی پیروان شده است.

وَالِیْ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَنْقَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ
 قَدْ جَاءَ تَکْمَ بَیِّنَةٌ مِّنْ رَبِّکُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَکُمْ اٰیَةٌ فَذَرُوْهَا تَاْکُلْ
 فِیْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ فَاِخْذُکُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ * وَاذْکُرُوْا اِذْ
 جَعَلْکُمْ خُلَفَاءَ مِنْۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْکُمْ فِی الْاَرْضِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُولِهَا
 قُصُوْرًا وَتَنْحِتُوْنَ الْجِبَالَ بُیُوْتًا فَاذْکُرُوْا اِلَّاۤءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْتَوْا فِی الْاَرْضِ
 مُفْسِدِیْنَ *

ترجمه: و فرستادیم بسوی قوم ثمود برادرشان صالح را، گفت: ای قوم من بندگی خدا را کنید نیست برای شما الهی (یعنی ملجأ در حوائج) غیر او، به تحقیق برای شما از طرف پروردگارتان دلیل روشنی آمد این است شتر خدا برای شما آیتی است، پس رها کنید او را بخورد در زمین خدا و او را آسیبی مرسانید که عذاب دردناک شما را فرا گیرد (۷۳) و بیادآرید که پس از قوم عاد شما را جانشینان قرار داد و در زمین جایتان داد که در قسمتهای سهل آن قصرها گرفتید و در کوهها خانه‌ها می‌تراشید، پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین خرابکار و فسادکننده نباشید. (۷۴)

نکات: جمله: **جَاءَ تَکْمَ بَیِّنَةٌ مِّنْ رَبِّکُمْ** دلالت دارد که تقلید جائز نیست و باید دین را با دلیل روشن پذیرفت. قوم صالح پس از مدتی به او گفتند: ما روز عید

بیرون می‌رویم و بتهای خود را می‌بریم تو از إله خود و ما از آلهه خود سؤال می‌کنیم، اگر اثر دعای تو ظاهر شد ما پیرو تو می‌شویم و اگر اثر دعای ما ظاهر شد تو پیرو ما باش، پس حضرت صالح علیه السلام با ایشان بیرون رفت و هرچه ایشان از آلهه خود خواستند اجابت نشد، پس از صالح خواستند که برای ایشان شتر ماده بزرگی از سنگ معینی بیرون آورد، پس حضرت صالح علیه السلام از ایشان پیمان گرفت که اگر چنین کاری شد ایمان آورند ایشان پذیرفتند، پس او دو رکعت نماز خواند و گفت: خدایا هر کاری برای تو آسان است و قوم من چنین خواسته‌اند، ناگاه آن کوه سنگ نالید مانند زنی که می‌خواهد وضع حمل کند و شکافت و شتر ماده‌ای از وسط آن خارج شد. و چون آب ایشان کم بود پس آب یک روز را برای شتر قرار دادند و روز دیگر را برای خودشان، و آن شتر می‌چرید و به قدری که برای همه کافی باشد، شیر می‌داد، و روز دیگر که ایشان آب داشتند نزد قوم نمی‌آمد بلکه با کره خود می‌چرید، پس نه نفر از جوانان شراب‌خور روزی می‌خواستند شراب بخورند و آنرا به آب ممزوج کنند، آنروز آب نبود چون نوبت شتر بود، این برایشان سخت آمد و به یکدیگر پیشنهاد پی‌کردن شتر را دادند، یکی از آنان که جوانی بود حمله کرد به آن شتر، آن شتر فرار کرد به پشت سنگی، پس او را دو کردند و آن جوان را پی کرد و شتر افتاد چنانکه خدا فرموده: **فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ،** که خواهد آمد. و آیه بودن این شتر از جهاتی معلوم و روشن است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنْ صَلِحًا مَّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِءُ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِءُ كَفُرُونَ *
فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ اتِّتْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَنِيمِينَ * فَتَوَلَّى
عَهُمْ وَقَالَ يَنْقُومِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ
الْنَّاصِحِينَ *

ترجمه: اشراف از قوم صالح که تکبر می‌ورزیدند به آن مؤمنینی که بنظرشان ضعیف می‌آمد گفتند: آیا شما می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ ایشان گفتند: براستی که ما به آنچه به او فرستاده شده ایمان داریم (۷) آن متکبرین گفتند: بدرستی که ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم (۷۶) پس شتر را پی کردند و از امر پروردگارش سرکشی کردند و گفتند: برای ما بیاور آنچه را به ما وعده می‌کنی اگر تو از مرسلین بوده‌ای (۷۷) پس زلزله شدیدی ایشان را فرا گرفت پس بوقت صبح در خانه خودشان به زانو درآمدند (۷۸) پس صالح از ایشان روگردانید و گفت: ای قوم من به تحقیق رسانیدم به شما پیغام پروردگارم را و شما را نصیحت کردم ولیکن دوست نمی‌دارید نصیحت‌کنندگان را. (۷۹)

نکات: لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا همان فقراء بودند که به نظر اغنیاء و قدرتمندان و اشراف ناتوان می‌آمدند. از این آیه استفاده می‌شود که ثروت خطرناکتر از فقر است، و با اینکه ناقه را یک نفر پی کرده بود خدا به همه ایشان نسبت داده عقر را، برای اینکه پس از پی کردن، گوشت ناقه را عده‌ای بردند و باقی همه سکوت کردند و نهی نکردند.

وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِمْ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ
الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
مُّسْرِفُونَ * وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ

قَرَيْتِكُمْ^ط إِنَّهُمْ^ط أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ* فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُرْ كَانَتْ مِنَ
 الْغَابِرِينَ* وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا^ط فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَنُقَبَةُ
 الْمُجْرِمِينَ*

ترجمه: و فرستادیم لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا کار زشتی را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آنرا مرتکب نشده (۸۰) شما به جای زنان بشهوت با مردان می‌آمیزید بلکه شما قومی تجاوز کارید (۸۱) و جواب قوم او جز این نبود که گفتند: بیرون کنید ایشان را از شهر خودتان زیرا اینان مردانی طهارت مآبند (۸۲) پس او و اهلش را نجات دادیم جز زنش را که او از هلاک‌شدگان بود (۸۳) و بر ایشان بارانی باراندیم (از سنگ) پس بنگر که چگونه بود سرانجام گنهکاران (۸۴)

نکات: از این آیات معلوم می‌شود قبل از قوم لوط اقوام دیگر مرتکب این کار زشت نمی‌شدند و یا اگر می‌شده‌اند بندرت بوده زیرا این کار به نزد تمام عقلای عالم، کاری برخلاف فطرت و زشت بوده و باعث قطع نسل می‌شده است. مقصود از جمله: إِنَّهُمْ^ط أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ، تمسخر بوده، چنانکه اراذل و اوباش زمان ما نیز اگر کسی ایشان را از اعمال زشت نهی کند، همین جملات را می‌گویند.

وَالِى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا^ط قَالَ يَنْقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ^ط
 قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ^ط فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخُسُوا
 الْبِئْسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا^ط ذَلِكُمْ خَيْرٌ
 لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ
 وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَن ءَامَنَ بِهِء وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا^ط وَأَذْكُرُوا إِذْ
 كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ^ط وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَنُقَبَةُ الْمُفْسِدِينَ* وَإِن كَانَ

طَآيِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ ءِ وَطَآيِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ
تَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ۗ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن
قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي
مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أُولَٰئِكَ نَكْرِهِينَ * قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّا عَدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ
بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ
رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۚ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا ۗ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ
خَيْرُ الْفَاتِحِينَ * وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لِبَنِ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ
إِذَا لَخَسِرُونَ * فَأَخَذْتُهُمُ الرِّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثِيمِينَ * الَّذِينَ
كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۗ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ
الْخَاسِرِينَ * فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي
وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ *

ترجمه: و فرستادیم به سوی مدین برادرشان شعیب را، گفت: ای قوم من
بندگی خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی) غیر او نیست، به تحقیق برای
شما آمد دلیل روشنی از پروردگارتان، پس کیل و میزان را تمام بدهید، و
چیزهای مردم را کم مدهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد روا مدارید، این
خوبست برای شما اگر ایمان داشته باشید (۸۵) و به سر هر راه منشینید که مردم
را تهدید کنید و کسی را که ایمان آورده از راه خدا بازدارید و کجی راه خدا را
بجوئید، و بیاد آرید که شما کم بودید خدا شما را زیاد نموده و بنگرید چگونه
بود عاقبت فسادکنندگان (۸۶) و اگر طائفه‌ای از شما ایمان آورده‌اند به آنچه من
به آن فرستاده شده‌ام و طائفه‌ای ایمان نیاورده‌اند پس صبر کنید تا خدا حکم کند

بین ما، و اوست بهترین حکم‌کنندگان (۸۷) گروه اشرافی که خود را بزرگ می‌شمردند از قوم او گفتند: ای شعیب البته تو را با همراهانت از شهرمان بیرون می‌کنیم یا اینکه برگردی در ملت ما، شعیب گفت: و آیا اگرچه ما نخواسته باشیم (۸۸) اگر برگردیم در ملت شما به تحقیق افتراء و دروغ بر خدا بسته‌ایم پس از آنکه خدا ما را نجات داده از آن، و ما را نرسد که برگردیم در ملت شما مگر خدا پروردگار ما بخواهد، پروردگار ما از جهت علم فراگرفته هر چیزی را، بر خدا توکل کرده‌ایم، پروردگارا بین ما و بین قوم ما راهی بگشا به حق و تو بهترین گشایندگانی (۸۹) و بزرگان قوم او که کافر بودند گفتند: البته اگر از شعیب پیروی کنید محققا در این هنگام شما از زیانکارانید (۹۰) پس زلزله ایشان را فراگرفت پس صبحگاه در خانه خودشان بر زمین افتادند (۹۱) آنانکه تکذیب شعیب کردند گویا هرگز در آنجا نبوده‌اند، آنانکه تکذیب شعیب کردند همانان زیانکار بودند (۹۲) پس، از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم من به تحقیق پیغامهای پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما نصیحت کردم، پس چگونه افسوس خورم بر قوم کافران. (۹۳)

نکات: قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ دلالت دارد که دلیل روشنی به توسط شعیب برای قومش بوده و اما معجزه بوده و معجزه چه بوده معلوم نیست. هر پیغمبری که مبعوث می‌شد باید نهی کند از هر منکری، خصوصا منکری که میان قوم او متداول بوده، چون در قوم شعیب کم‌فروشی معمول بوده و لذا او از آن به خصوص نام برده.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَضُرَّعُونَ* ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءَابَاءَنَا
الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ* وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ

ءَامِنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا
فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ* أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيِّنًا
وَهُمْ نَائِمُونَ* أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ*
أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ^ج فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ* أَوَلَمْ يَهْدِ
لِلَّذِينَ يَرْتُوتِ الْأَرْضَ مِّنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ^ح
وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ*

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را در هیچ شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختیها ورنجها دچار ساختیم تا باشد که بزاری پردازند(۹۴) سپس تبدیل کردیم به جای بدی نیکی را تا زیاد شدند و گفتند: به تحقیق پدران ما نیز به سختیها و خوشیها مبتلا شدند(و این عادت دنیاست و مربوط به خدا نیست) پس ناگهان ایشان را بگرفتیم در حالیکه نمی فهمیدند(۹۵) و اگر اهل شهرها و قریه ها حقیقتا ایمان آورده و تقوی پیشه کنند البته بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان وزمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به سبب آنچه کسب می کردند(۹۶) پس آیا اهل این قریه ها ایمنند از اینکه بیاید برای ایشان عذاب ما بشبانگاه در حالیکه خفته باشند(۹۷) و آیا ایمنند اهل قریه ها از اینکه بیاید ایشان را از عذابی در چاشت در حالیکه ایشان به بازی مشغولند(۹۸) آیا پس، از مکر خدا ایمنند پس ایمن از مکر خدا نمی شود مگر مردمان زیانکار(۹۹) و آیا برای آنانکه این زمین را پس از هلاک اهلس به میراث بردند، روشن نشد که اگر بخواهیم به سزای گناهشان می گرفتیم، و بر دلشان مهر می زدیم که ایشان شنوا نباشند.(۱۰۰)

نکات: مقصود از جمله: وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ... این است که همواره در هر زمان که خدا رسولی فرستاد برای اینکه مردم به خدا ایمان آورند و از کفر و فسق دست بردارند ایشان را به سختیها و رنجها و کم‌نعمتی و گرانی مبتلا کرده تا بیدار شوند و این اختصاص به زمان محمد ﷺ ندارد، چون کفار می‌گفتند از وقتی که محمد ﷺ مدعی نبوت شده هزاران سختی و قحطی به ما روی کرده. جمله: أَوْلَمَّا يَهْدِ لِلَّذِينَ... فاعل يَهْدِ جمله أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ می‌باشد، یعنی این خواست که ما که ایشان را مبتلا می‌کردیم باعث هدایت ایشان نشد و چرا نباید بشود، چون استفهام، استفهام توییخی و تقریعی است. مقصود از فَهَمَّ لَا يَسْمَعُونَ گوش سر نیست بلکه گوش دل است:

گوش سر با جمله حیوان همدم است گوش دل مخصوص نسل آدم است
قل تعالوا قل تعالوا گفت: رب ای ستوران رمییده از ادب
گوش بعضی زین تعالوها کر است هر ستوری را صطبلی دیگر است

تِلْكَ الْقَرْيُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا^٤ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا
كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ^٥ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ
الْكَافِرِينَ* وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ^٦ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ
لَفَسِقِينَ*

توجه: این قریه‌ها را بر تو از اخبارشان می‌خوانیم، و به تحقیق پیامبرانشان با دلیلهای روشن به سویشان آمدند، پس ایمان آورنده نبودند بسبب آنچه از پیش تکذیب کرده بودند، این چنین خدا می‌زند مهر بر دل‌های کافران (۱۰۱) و نیافتیم برای اکثر ایشان پیمانی و براستی که یافتیم بیشتر ایشان را نابکاران. (۱۰۲)

نکات: مقصود از جمله: ... بِمَا كَذَبُوا مِن قَبْلُ این است که چون قبل از آمدن انبیاء خرافاتی را پذیرفته بودند و لذا بدین واسطه پس از آمدن انبیاء به تکذیب خود باقی ماندند و یا پس از اینکه ابتداءً به انبیاء تکذیب کردند، نخواستند بطلان خود را اقرار کنند و به همان تکذیب روی تکبر باقی ماندند، مانند زمان ما که اکثر مردم اگر بطلان عقاید خرافی خود را بفهمند باز از خرافات دست برنمی‌دارند. مقصود از عهد پیمان فطری است که اکثراً از آن منحرف شدند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ
 كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ * وَقَالَ مُوسَىٰ يَنْفِرَ فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ
 الْعَالَمِينَ * حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن
 رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * قَالَ إِن كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ
 مِنَ الصَّادِقِينَ * فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ
 بِيضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ
 أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ * فَمَاذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي
 الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُولَكِ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٌ *

ترجمه: سپس موسی را با آیات خودمان پس از انبیاء گذشته بسوی فرعون و کسان وی فرستادیم و ایشان بسبب آن آیات به مردم ستم کردند (هر کس ایمان به آنها می‌آورد در شکنجه می‌گذاشتند) پس بنگر چگونه بود عاقبت مفسدین (۱۰۳) و موسی گفت: ای فرعون به تحقیق من رسولی از پروردگار جهانیانم (۱۰۴) سزاوار است بر من که نگویم بر خدا مگر به حق، به تحقیق آوردم برای شما دلیل روشنی از پروردگارتان پس رها کن با من بنی‌اسرائیل

را(۱۰۵) فرعون گفت: اگر معجزه‌ای داری بیاور آنرا اگر از راستگویانی(۱۰۶) پس انداخت عصای خود را که ناگاه ازدهائی آشکار شد(۱۰۷) و بیرون کشید دست خود را که ناگاه دست او نورانی شد برای بینندگان(۱۰۸) اشراف قوم فرعون گفتند: محققا او ساحریست دانا(۱۰۹) می‌خواهد شما را از زمینتان بیرون کند چه فرمان می‌دهید(۱۱۰) گفتند: او و برادرش را مهلت ده و بفرست در شهرها جارچیان(۱۱۱) که برای تو حاضر سازند هر ساحر دانائی را.(۱۱۲)

نکات: جمله: فَظَلَمُوا بِهَا را ما طبق لغت ترجمه کردیم و ممکن است چنین ترجمه شود؛ پس کافر شدند به آن آیات، که ظلموا را به معنی کفروا بگیریم اگرچه نتیجه دو ترجمه یکی است. حضرت موسی عليه السلام ابتدا دعوتش آزادی بنی‌اسرائیل از اسارت فرعونیان بود و لذا گفت: فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، اما فرعون بعنوان خیرخواهی با قوم خود حقه‌بازی می‌کرد، و لذا می‌گفت: يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ "موسی می‌خواهد زمینهای شما را بگیرد از شما"، و مردم دنیاپرست به همین سخنان گول می‌خورند.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * قَالُوا يَمْوَسِيَّ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ * قَالَ أَلْقُوا ^ط فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ * وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ^ط فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ * فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فُغْلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ * وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدِينَ * قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ *

ترجمه: وساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا برای ما مزدی است اگر ما غلبه کردیم؟ (۱۱۳) فرعون گفت: آری و محققا شما از مقریین باشید (۱۱۴) گفتند: ای موسی یا تو بیفکن و یا ما بیندازیم (۱۱۵) موسی گفت: بیفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشانرا ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند (۱۱۶) و بسوی موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن، پس ناگهان فرو برد (بلعید) آنچه به دروغ می ساختند (۱۱۷) پس حق ثابت و آنچه می کردند باطل گشت (۱۱۸) پس همانجا مغلوب شدند و به خواری برگشتند (۱۱۹) و جادوگران به سجده افتادند (۱۲۰) گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۱۲۱) پروردگار موسی و هارون. (۱۲۲)

نکات: لَأَجْرًا تنوین تنکیر دارد که دلالت بر بزرگی اجر دارد، ساحران میل داشتند که خود اول سحر خود را بکار برند تا شاید نوبت به موسی نرسد و لذا گفتند: وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ خُنُومًا الْمُلْقِينَ، وضمیر فصل بعد از ضمیر مستتر آوردند، ولی چون ادب کردند، حق تعالی موفقشان کرد برای هدایت، جمله: سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ... دلالت دارد که سحرشان واقعیتی نداشت و به چشم مردم چنین نمودار کردند که کار مهمی کردند باصطلاح چشم بندی کردند، و لذا حق تعالی از عمل آنان تعبیر به يَأْفِكُونَ کرده و فرموده: تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ. و أَسْتَرْهَبُوهُمْ نیز دلالت دارد که عملشان حقیقتی نداشت، ولی بر دل مردم رعب می افکندند که مردم خیال کنند ایشان کار مهمی کرده اند، مثلا می گفتند: آهای بروید عقب پامال نشوید.

قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَأَذَنَ لَكُمْ ۗ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوُهُ فِي
 الْمَدِينَةِ لِيُتَخَرَّجُوا مِنْهَا ءَأَهْلَهَا ۗ فَسَوْفَ تَعْمَوْنَ * لَأَقْطَعَنَّ ءَأَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ

مَنْ خَلَفَ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْعَبِينَ * قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * وَمَا نَنْقُمُ
 مِنَّا إِلَّا أَرْبَءٌ آمَنَّا بِقَائِتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبِّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا
 مُسْلِمِينَ *

ترجمه: فرعون به ساحران گفت: ایمان آوردید به او پیش از آنکه اذن بدهم شما را، براستی که این مکرری است که شما مرتکب شده‌اید در این شهر تا اهل آنرا از آن بیرون کنید، پس بزودی خواهید دانست (۱۲۳) البته البته قطع می‌کنم دستهای شما و پاهای شما را از خلاف سپس البته شما را به دار می‌آویزم همگی را (۱۲۴) گفتند: به تحقیق ما بسوی پروردگاران برگشته‌ایم (۱۲۵) و دلیل کینه‌ای که موجب انتقام باشد از ما نداری جز اینکه ایمان آورده‌ایم به آیات پروردگاران زمانیکه آیات برای ما آمد، پروردگارا صبر را بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران. (۱۲۶)

نکات: ساحران آن دشت را پر کرده بودند از چوبها و طنابها و وسائل سحر، ولی یک مرتبه آن ازدهای عظیم الهی به جنبش آمد و هر چه بود بلعید و مردم پا به فرار گذاشتند به طوریکه عده‌ای از وحشت و ترس مردند. مقصود از خلاف ممکن است به معنی مخالف باشد یعنی چون با من مخالفت کردید شما را به دار می‌زنم و ممکن است خلاف در قطع دست و پا باشد یعنی اگر دست راست را بریدم پای چپ را می‌برم. جمله: وَمَا نَنْقُمُ مِنَّا... دلالت دارد که فرعون نتوانست عیبی و کار خلافی از ایشان پیدا کند جز اینکه ایمان به خدا آورده بودند و این اگر چه در نظر فرعون گناه بود ولی در واقع بهترین ثواب می‌بود. جمله: وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ دلالت دارد که دین حضرت موسی و پیروانش اسلام بوده است.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرُكَ
 وَءِ الْهَتْلِكَ^ع قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ
 قَاهِرُونَ * قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا^ط إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ
 يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ^ط وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ
 تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا^ع قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ
 وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ *

ترجمه: واشراف قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می گذاری تا در زمین فساد کنند و تو و إله های تو را رها کنند (بتهائی که ملجأ و مقصد در حوائج بودند) گفت: بزودی می کشیم پسران ایشان را و زنده می گذاریم زنانشان را و محققا ما بر آنها چیره ایم (۱۲۷) موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری بجوئید و صبر کنید که زمین از خداست، آنرا به هر کس بخواهد ارث می دهد، و عاقبت برای پرهیزکاران است (۱۲۸) اصحاب موسی گفتند: ما اذیت شدیم قبل از آنکه نزد ما بیائی و پس از آنکه نزد ما آمدی، موسی گفت: امید است پروردگار شما دشمن شما را هلاک کند و شما را جانشین در زمین کند تا بنگرد شما چگونه عمل می کنید (۱۲۹).

نکات: جمله: أَتَدْرُ مُوسَى... دلالت دارد که اشراف قوم فرعون ترسیدند از ازدیاد قوم و پیروان موسی. جمله: قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ دلالت دارد که حضرت موسی پیروانی پیدا کرده بود بطوریکه مجزا شده بودند از قوم فرعون. ابن عباس گفته: چون ساحران به حضرت موسی عليه السلام ایمان آوردند، ششصد هزار نفر به موسی ایمان آوردند. ولی باز اکثریت ملت با فرعون بودند. جمله: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ، نویدی از طرف خدا بوده که موسی به قوم

خود گفته: فرعونیان هلاک و شما جانشین ایشان می شوید. کلمه **ءَالِهَتِكَ** دلالت دارد که فرعون بت پرست بوده و بتان متعددی داشته است. جمله: **فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ** اشاره به این است که چون شما غالب و جانشین فرعونیان شدید باید مواظب باشید که مانند آنان عمل نکنید و اتفاقاً هیچ بدی نرفت که بهتر بیاید.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ *
 فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ ۗ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَئِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ ءَايَةٍ لِنَتَسَحَّرَ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ
 الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ ۗ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا
 وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ * وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
 بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِيُخْرِجَنَا ۗ كَشَفْتَنَا عَنْهُمُ الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلَغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ *

ترجمه: و به تحقیق ما گرفتار کردیم پیروان فرعون را به قحطی سالها و نقص میوه جات تا باشد ایشان پند گیرند (۱۳۰) و چون نعمت و نیکی برای ایشان آمد گفتند: اینها برای خاطر ما است و اگر بدی و رنجی به ایشان می رسد فال بد به موسی و همراهانش می زدند آگاه باش و سائل خیر و شرشان نزد خداست ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۱۳۱) و گفتند: هر آیتی برای ما بیاوری تا ما را به آن جادو کنی پس ما به تو ایمان نیاوریم (۱۳۲) پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و کنه و قورباغه ها و خون، آیات جداگانه پس سرکشی کردند و قومی گنهکار بودند (۱۳۳) و چون عذاب بر ایشان فرود آمد گفتند: ای موسی

پروردگارت را برای خاطر ما بخوان (دعا کن) به آن عهدی که نزد توست که اگر عذاب را از ما برطرف کنی البته البته به تو ایمان می آوریم و البته با تو روانه می کنیم بنی اسرائیل را (و آزاد می گذاریم) (۱۳۴) پس چون برطرف کردیم از ایشان عذاب را تا مدتی که ایشان به آن رسیدند ناگهان خود پیمان شکن بودند. (۱۳۵)

نکات: قوم فرعون به چندین بلا گرفتار شدند تا بلکه ایمان آورند بالأخره هوی و هوس مانع ایمانشان گردید:

- | | |
|---------------------|------------------|
| ۱- به قحطی و گرانی. | ۲- نقص میوه جات. |
| ۳- طوفان. | ۴- ملخ. |
| ۵- کنه. | ۶- قورباغه. |
| ۷- خون. | |

پس هر دفعه که مبتلا به یکی از بلاها گرفتار می شدند می آمدند و می گفتند: دعا کن از خدا بخواه این بلا برطرف گردد ما ایمان می آوریم، و چون بلا رفع می شد عهد خود را می شکستند، و تفصیل آن چنین است که چون طوفان آمد بواسطه کثرت باران و آمدن سیل آمدند که ای موسی دعا کن، چون برطرف شد باز به همان طغیان و سرکشی خود ادامه دادند، پس خدا ملخ را فرستاد که تمام حبوبات و زراعتها را حتی درها و سقفهای خانه را خورد، باز آمدند، حضرت موسی علیه السلام دعا کرد باز به پیمان خود وفا نکردند، سپس کنه را فرستاد که رختخواب و لباس ایشان را فرا گرفت و خون ایشان را مکید، باز به نزد موسی آمدند، دعا کرد و باز به پیمان ایمان خود وفا نکردند و گفتند: به ما ثابت شد که تو ساحری، خدا قورباغه را بر ایشان فرستاد که آبها و خانهها و رختخوابهای ایشان را فرا گرفت، گفتند: این مرتبه دعا کن ای موسی ما توبه کردیم و دیگر بر نمی گردیم از قول خودمان، باز حضرت موسی علیه السلام دعا کرد خدا آنرا برطرف کرد، چون ایمان نیاوردند خدای تعالی خون را برای ایشان

فرستاد، آبهای ایشان مملو از خون بود تا بیست سال این قبیله آیات را دیدند و ایمان نیاوردند تا خدا نابودشان کرد.

فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَبُوا بِعَايَتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ * وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا ۗ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ * وَجَوَّزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامِهِمْ ۗ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ۗ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم بِفِيهِ وَيَطِلُونَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ آبَعِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ *

ترجمه: پس، از ایشان انتقام گرفتیم و ایشان را در دریا غرق ساختیم به سبب اینکه به آیات ما تکذیب کردند و از آنها غافل بودند (۱۳۶) و مشرقهای آن زمین و مغربهای آن که در آن برکت داده بودیم به ارث دادیم به قومی که ضعیف شمرده می‌شدند و فرمان نیک پروردگارت تمام شد و راست گردید بر بنی اسرائیل به سبب آنچه صبر کردند و زیور کردیم آنچه فرعون و قومش ساخته بودند و آنچه داربست کرده بودند (۱۳۷) و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا، پس، آمدند بر سر قومی که بر بتان خودشان معتکلف و پابند بودند، گفتند: ای موسی برای ما الهی (ملجای و معبودی در حوائج) قرار بده چنانکه برای ایشان الههائی هست، موسی گفت: براستی که شما قومی نادانید (۱۳۸) براستی که اینان تباه است آنچه در آن هستند و باطل است آنچه می‌کنند (۱۳۹) گفت: آیا غیر از خدا برای شما الهی بجویم و او شما را برتری داد بر جهانیان. (۱۴۰)

نکات: مقصود از کلمه فی الْيَمِّ رود نیل است که مانند دریا است و عرب به آب زیاد دریا نیز می‌گفته، چنانچه این تقسیمات جغرافیائی از قبیل دریا و دریاچه و رود و غیره ظاهراً در زمان حضرت موسی عليه السلام نبوده بلکه بعداً تعیین و وضع گردیده است. و مقصود از مَشْرِقِ الْأَرْضِ وَمَغْرِبِهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا، سرزمین مصر و فلسطین و یا فقط فلسطین است که با برکت و پر از انهار و اشجار بوده و در آنها همه‌گونه میوه می‌روید. و مقصود از مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ... همان کاخهای اداری و بناهای رفیع و سلطنتی است. و چون مردم یهود و قوم موسی دینی تحقیقی و علمی نداشتند تا قومی را دیدند که بر بتان خود معتکفند و از بتان خود حاجت می‌طلبند و در حوائج آنها را نزد خدا وسیله می‌دانند، اینان هم خیال کردند که خوبست برایشان نیز الهی باشد که حوائج خود را به او عرضه کنند ولذا موسی به ایشان گفت: شما نادانید و به ایشان تغییر کرد که منصرف شدند و گرنه مشرک می‌شدند، زیرا غیر خدا، الهی و ملجأی در حوائج نیست.

وَإِذْ أَخْبَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ*
 وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ
 لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ
 الْمُفْسِدِينَ* وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أُنظِرْ
 إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرْنِي وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
 تَرْنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ

قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ * قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي
 أَصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَاخْذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُن مِّنَ
 الشَّاكِرِينَ * وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ
 شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفٰسِقِينَ *

ترجمه: وبیاد آرید وقتی را که شما را از آل فرعون که شما را عذاب می‌کردند به عذاب بدی نجات دادیم، پسران شما را می‌کشتند و زنان شما را زنده می‌گذاشتند و در این برای شما بلای بزرگی بود از پروردگارتان (۱۴۱) و وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا به ده شب تمام و کامل نمودیم پس وقت مقرر پروردگارش به چهل شب تمام شد، و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من باش در قوم من و اصلاح کن و پیرو راه مفسدین مباش (۱۴۲) و چون موسی برای وقت مقرر ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا بنما مرا که نظر کنم به تو، گفت هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر بسوی کوه پس اگر در جایش قرار گیرد بزودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگار او تجلی به کوه نمود آنرا ریزه‌ریزه کرد و موسی بیهوش افتاد، پس چون به هوش آمد گفت: منزهی تو به سوی تو توبه کردم و من اولین مؤمنم (۱۴۳) خدا گفت: ای موسی براستی که من تو را برگزیدم بر مردم به پیامهایم و به کلامم، پس آنچه به تو دادم بگیر و از شکرگزاران باش (۱۴۴) و برای او در الواح تورات نوشتیم از هر گونه پند و بیان هر چیزی، پس آنرا به تصمیم جدی بگیر و قوم خود را امر کن بگیرند نیکوتر آنرا، بزودی سرای فاسقان را به شما بنمایم. (۱۴۵)

نکات: مقصود از جمله: *أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ* این است که: کوه باین عظمت ممکن است ذره ذره شود ولی رؤیت خدا امکان ندارد. و تجلی پروردگار به کوه، نشان

دادن ذات و یا صورت نیست بلکه تجلی امر است. و مقصود از دَارَ الْفَاسِقِينَ در دنیا است و یا در برزخ.

سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلاًّ
آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ
الْغِيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ*
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*

ترجمه: بزودی منصرف می‌کنم از آیات خود آنانکه در زمین بناحق تکبر می‌ورزند و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه حقی را ببینند آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه می‌گیرند، این بسبب این است که ایشان به آیات ما تکذیب کردند و از آن غافل بودند (۱۴۶) و آنانکه به آیات ما و ملاقات آخرت تکذیب کردند اعمالشان تباه (و یا هدر) است، آیا جزا داده می‌شوند جز به آنچه می‌کرده‌اند؟ (۱۴۷)

نکات: از این آیات معلوم می‌شود که گمراهی مردم همه از جهت غفلت از کتاب آسمانی است و چون از آیات الهی بی‌خبرند به موهومات و راههای کج گرفتارند و چون تکبر ورزیده و به کتاب خدا و فرمان او بی‌اعتناء شدند خدا ایشان را به گمراهی خودشان وامی‌گذارد. و معنای سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي ... همین است که چون اعراض و تکذیب کرده سزای او خذلان الهی است.

وَأَخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ
أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ* وَلَمَّا سَقَطَ

فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ *

ترجمه: و قوم موسی پس از رفتن او از زیورهای خودشان گوساله بیجانی گرفتند (و ساختند) که صدائی داشت، آیا نمی‌دیدند که آن جسد بی‌جان با ایشان سخن نمی‌گوید و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند، آنرا گرفتند درحالیکه ستم کردند (۱۴۸) و چون افکنده شد در دستهای ایشان و دیدند که محققا گمراه شده‌اند گفتند: اگر پروردگار ما ما را رحم نکند البته از زیاناکاران می‌باشیم. (۱۴۹)

نکات: بنی‌اسرائیل پس از غرق‌شدن فرعون و اتباعش زیورهایی را تصاحب کردند و سامری که مردی صنعتگر بود از آن زیورها گوساله‌ای بی‌روح ساخت ولی طوری ساخته بود که گاهی صدائی از او صادر می‌شد. چون برگشتن موسی از طور به تأخیر افتاد او برای اینکه دکانی برای خود درست کند به بنی‌اسرائیل گفت: موسی از شما بیزار شده و نیامده ولی خدای او - نعوذبالله - آمده و گوساله را خدای موسی خواند و خود سجده کرد. چون او به سجده افتاد تمام مردم به سجده افتادند و گوساله را سجده کردند و پس از وجد مشغول رقص شدند و - نعوذبالله - برای دیدن خدا رقصیدند و این کار برای جهل مردم بود به توحید حقیقی و خدای منزله از مکان و حد و حدود را درست درک نکرده بودند یعنی دین تحقیقی نداشتند و لذا به این شرک مبتلا شدند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي
أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّيْلِ اللَّوَا حَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۗ قَالَ ابْنَ أُمَّ
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي ۗ فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ*

ترجمه: و چون موسی به سوی قوم خود برگشت در حال غضب و تأسف، گفت: بد شد جانیشینی شما از من، آیا تعجیل کردید در امر پروردگارتان، و الواح را افکند و موی سر برادرش را گرفت و بسوی خود کشید، برادرش گفت: ای پسر مادر براستی که این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را به شماتت من شاد مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده (۱۵۰) موسی گفت: پروردگارا مرا و برادرم را بیامرزد و ما را در رحمتت داخل کن و توئی رحم کننده ترین رحم کنندگان. (۱۵۱)

نکات: موسی چون از طور برگشت و وضع قوم خود را دید که به شرک مبتلا شده اند در نهایت غضب شد و تأسف می خورد به طوریکه الواح تورات را انداخت و موی سر برادرش را گرفت و کشید و به او تغییر کرد که چرا ایشان را نهی نکردی؟ هارون گفت: من در اقلیت بودم و نزدیک بود مرا بکشند چون با ایشان موافقت نکردم. در هر دوره اکثریت با جهال بوده و حقه بازان از جهل مردم سوءاستفاده کرده و مردم را به خرافاتی بنام خدا و دین کشیده اند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَاهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ* وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا
وَأَمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ* وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ
أَخَذَ الْأَلْوَاْحَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْتَابُونَ* وَأَخْتَارَ
مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ
شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّيَّ أَهْلَكْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا

فِتْنَتِكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا
وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ*

ترجمه: براستی آنانکه گوساله را معبود خود گرفتند بزودی خشمی از پروردگارشان وذلّتی در زندگی دنیا به ایشان می‌رسد وچنین کیفر دهیم دروغ‌سازان را (۱۵۲) و آنانکه کارهای بد کردند سپس بعد از آن توبه کردند وایمان آوردند براستی پروردگار تو پس از آن آمرزنده رحیم است. (۱۵۳) و چون خشم موسی فرو نشست الواح را گرفت در حالیکه در نسخه آن هدایت ورحمت بود برای آنانکه نسبت به پروردگارشان ترسان می‌باشند (۱۵۴) و موسی از قوم خود هفتاد مرد برای وعده‌گاه مقرر ما برگزید پس چون ایشان را صاعقه گرفت گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی ایشان را و مرا از پیش هلاک کرده بودی آیا ما را بکار سفهاء هلاک می‌کنی، نیست این مگر امتحان تو، هر که را خواهی به آن گمراه و هر که را خواهی به آن هدایت می‌کنی، توئی یاور و سرپرست ما پس ما را بیامرز و ما را رحم کن و تو بهترین آمرزندگان. (۱۵۵)

نکات: مقصود از غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا همین است که به غضب خدا و ذلت و در بدری و اخراج از بلدشان مبتلا شدند، باضافه بر اینکه باید جزیه پردازند. و جمله: ثُمَّ تَابُوا دَلَالَتِ دَارِهِمْ عَدُوِّهِمْ پس از گوساله‌پرستی فوری توبه کرده بودند و مشمول رحمت خدا شدند. وَأَخْتَارَ مُوسَىٰ.... تا آخر دلالت دارد که حضرت موسی عليه السلام هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد برای اینکه با او بروند در طور و کلام خدا را بشنوند و چون به طور آمدند و سخن خدا را شنیدند خواستار رؤیت خدا شدند و گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم». پس

صاعقه آمد و ایشان هلاک شدند و موسی افتاد و بیهوش شد. چون بهوش آمد زبان به تضرع و زاری گشود و از سفاهت قوم خود نالید.

وَأَكْتَبَ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيَ
أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ^ط وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^ج فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ
الَّذِي الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ
الْحَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^ج فَالَّذِينَ
ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ^ز أُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ*

ترجمه: و بنویس برای ما (یعنی مقدر کن) در این دنیا نیکی (عافیت و زندگی پاکیزه) و در آخرت نیکی، براستی که ما هدایت شدیم بسوی تو، خدا گفت: عذابم را می‌رسانم به هر کس بخواهم و رحمتم فراگرفته هر چیزی را، پس بزودی مقرر می‌دارم برای آنانکه پرهیزکارند و زکات می‌دهند و آنانکه به آیات ما ایمان می‌آورند (۱۵۶) آنانکه پیروی می‌کنند این پیامبر خبرگیر بی سوادی که می‌یابند او را که نوشته شده نزد ایشان در تورات و انجیل که ایشان را به کار خوب امر و از منکر نهی می‌کند و حلال می‌کند بر ایشان پاکیزه‌ها را و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را و برمی‌دارد از ایشان بار سنگین و بندهایی که بر ایشان بود، پس آنانکه به او ایمان آورند و تأییدش کنند و یاریش نمایند و نوری که به او نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران. (۱۵۷)

نکات: جمله: **وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** چون دلالت دارد بر اینکه رحمت حق هر چیزی را فراگرفته ممکن است اشرار و کفار باین جمله مغرور شوند لذا پس از آن فرموده: **فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...** یعنی این رحمت واسعه به همین زودی محدود می‌شود و اختصاص داده می‌شود به متقین و فقط برای ایشان حتمی است طبق وعدهٔ الهی، و برای دیگران چون حتمی نیست باید مغرور نگردند. مقصود از جمله **وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**، همان تکالیف شاقه‌ای بود که بر دوش مردم سنگین می‌باشد و آخوندهای یهود برای ایشان وضع کرده بودند مانند سوزانیدن غنایم، و تحریم کسب در روز شنبه و مانند اینها، و مراد از اغلال همان بند و زنجیرهای عادات و آداب و قیودی است که فعلا نیز مانند آنها در میان مسلمین زیاد است، هر کس بمیرد چه قیود سختی برای او گذاشته‌اند از ایام ثلاثه و هفته و چله و سال، و دادن وجوه شرعیه از قبیل خمس و سهم امام که در اصل شرع نبوده و به آن اضافه کرده‌اند و بار سنگین شده، و مانند آنکه هر کس بخواهد دو رکعت نماز بخواند باید پنج هزار مسئله را فراگیرد، و هکذا... .

قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي ۚ وَيُمِيتُ ۚ فَتَمٰنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ ۚ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ * وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَّهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ *

ترجمه: بگو آهای مردم براستی که من رسول خدایم به سوی همه شما آن خدائی که برای اوست ملک و سلطنت آسمانها وزمین، نیست الهی (ملجأ حوائج) جز او زنده می‌کند و می‌میراند، پس ایمان آورید به خدا و رسول او آن

پیامبر بی سوادى که ایمان می آورد به خدا و کلمات او و او را پیروی کنید تا باشد هدایت یابید (۱۵۸) و از قوم موسی جماعتی هستند که به راه حق هدایت می کنند و به او توجه می نمایند. (۱۵۹)

نکات: يَتَأْتِيهَا النَّاسُ دلالت دارد که محمد ﷺ مبعوث به تمام مردم است و مخاطب خدا مردمند و خطاب حق قابل فهم است، و مقصود از جمله: ... يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ، ایمان رسول خدا ﷺ است به فرمانهای الهی که در کتب آسمانی می باشد و اگرچه از پیامبران قبل از خودش باشد.

وَقَطَعْنَهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ
 أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ
 كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ ۖ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَمَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ
 وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ۖ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا
 أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ
 شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ ۖ سَازِدُ
 الْمُحْسِنِينَ *

ترجمه: و امت موسی را قطعه قطعه کردیم به دوازده سبط در حالیکه امتها شدند وحی نمودیم به موسی وقتیکه قوم او از او آب خواستند که بزین عصایت را به سنگ، پس جاری شد از آن دوازده چشمه که هر دسته مردم دانستند محل آبخور خود را و ابر را بر ایشان سایبان کردیم و من و سلوی بر ایشان نازل نمودیم بخورید از طیبات آنچه شما را روزی دادیم و ما ستم نکردیم ولیکن ایشان به خود ستم می کردند (۱۶۰) و چون به ایشان گفته شد در این قریه ساکن شوید و هر چه از آن خواستید بخورید و بگوئید خدایا گناه ما را بریز و به

دروازه شهر در حال فروتنی درآید ما برای شما گناهانتان را می‌آمرزیم و بزودی پاداش نیکوکاران را زیاد می‌کنیم. (۱۶۱)

تکات: سبط به معنی نواده است از اولاد یعقوب دوازده جماعت بوجود آمد از نواده‌های او که هر یک امتی بزرگ شدند و این جماعات در بیابان از موسی علیه السلام آب خواستند، خدا به او خطاب کرد عصای خود را به سنگ معینی بزن، آن جناب عصای خود را به سنگی زد و از آن دوازده چشم جوشید که هر یک از اسباط از چشمه‌ای آب برمی‌داشتند. و حق تعالی در آن بیابان بتوسط ابر بر آنان سایه افکند و من و سلوی بر ایشان نازل نمود (که مرغ بریان و ترنجبین باشد) و خطاب رسید که باید جمیعا وارد شهر بیت المقدس شوید در حال فروتنی و بگوئید خدایا گناه ما را بریز، ولی بنی اسرائیل با این همه اَلطافِ إلهی سرکشی کردند و وقت ورود به بیت المقدس آن کلماتی را که امر شده بودند بگویند تغییر دادند و در عوض حطه (گناه ما را بریز) بطور مسخره حنطه (گندم) می‌گفتند.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا
 مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ * وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ
 حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ
 شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَفْسُقُونَ * وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ
 عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا
 دُكِّرُوا بِهِ أَجِئْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا

بِعَذَابِ بَعِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا مُهُُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ
كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ *

ترجمه: پس آنانکه ستم کردند از ایشان، گفتار را به غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند پس عذابی از آسمان بر ایشان نازل کردیم به سبب آنچه ستم می کردند (۱۶۲) و سؤال کن ایشان را از آن قریه‌ای که نزدیک دریا بود چون در شنبه تجاوز کردند چون ماهیان ایشان روز شنبه ایشان زیاد برای ایشان می آمد و روزی که شنبه نبود نمی آمد، این چنین ایشان را آزمایش کردیم بواسطه اینکه نافرمانی می کردند (۱۶۳) و چون جماعتی از ایشان گفتند: چرا موعظه می کنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا عذابشان کند به عذاب سختی، گفتند: برای اینکه ما را نزد پروردگارتان عذری باشد و شاید ایشان پرهیز کنند (۱۶۴) پس چون فراموش کردند آنچه را به آن تذکر داده شد بودند آنان را که از بدی نهی می کردند نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به عذاب سختی بگرفتیم به سبب آنچه نافرمانی می کردند (۱۶۵) پس چون از آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند به ایشان گفتیم بوزینگان دور از رحمت باشید. (۱۶۶)

تکات: عده‌ای از بنی اسرائیل معروفند به اصحاب سبت که ایشان نزدیک دریا منزل داشتند و کار ایشان ماهیگیری بود و ماهی فروش بودند. دستور دینشان این بود که روز شنبه تعطیل کنند و به عبادت مشغول شوند، اتفاقاً روزهای شنبه ماهی بیشتر می آمد، از آنجائیکه خدا می خواست ایشان را امتحان کند، ماهیان لب دریا جمع می شدند و ایشان نتوانستند صرفنظر کنند و بدنبال امر خدا بروند، آمدند حيله‌ای کردند و نزدیک دریا گودالها کنده به طوریکه آب دریا به آن گودالها جاری شود و روز شنبه ماهیان دریا بسوی گودالها بروند و سپس راه ماهیها را به توسط بته و هیزم قطع می کردند که ماهیان در گودالها بمانند تا اینکه

روز یک شنبه صید کنند و در جواب خدا بگویند ما روز شنبه ماهی صید نکردیم، حق تعالی ایشان را به صورت بوزینه مسخ نمود، و قبل از اینکه مسخ شوند عده‌ای از اهل ایمان، ایشان را از این حيله نهی کردند و عده دیگر ساکت بودند و می‌گفتند: ایشان را نهی نکنید که فائده ندارد و خدا ایشان را عذاب خواهد کرد. حق تعالی فقط عده ناهین از منکر را نجات داد و باقی را عذاب نمود. پس مؤمن در مقابل منکرات نباید ساکت شود و یا اگر کسی نهی از منکر نمود او را مایوس کند که مثلاً بگوید نهی شما چه فایده دارد و یا بگوید چون مردم گوش نمی‌دهند خود را خسته مکن، و از این قبیل سخنان یأس آور: که در این صورت با مجرمین شرکت کرده و با آنان محشور و معذب خواهد شد.

وَإِذْ تَأَذَّرَ رَبُّكَ لِيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفَيْصَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالْأَفْرَافُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ *

ترجمه: و یادآور آنگاه که پروردگارت اعلان کرد که بر ایشان تا روز قیامت کسی را برانگیزد که ایشان را به عذاب بدی عذاب کند، بدرستی که پروردگارت سریع العقاب و برآستی که او آمرزنده رحیم است (۱۶۷) و پراکندید ایشان را گروه‌گروه در زمین، بعضی از ایشان شایستگان و بعضی از ایشان غیر این می‌باشند و آزمایش کردیم ایشان را به نعمتها و بلاها (یا بکارهای خوب و بد)

تا باشد ایشان بازگردند (۱۶۸) پس جانشین ایشان شد بعد از ایشان جانشینانی که وارث کتاب الهی بودند متاع این دنیا را می‌گیرند و می‌گویند به زودی آمرزیده خواهیم شد و حال آنکه اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد آنرا نیز می‌گیرند (یعنی عادت کرده‌اند به خوردن مال دنیا) آیا در کتاب آسمانی از آنان پیمان گرفته نشد که بر خدا جز حق نگویند و حال آنکه آنچه در آن کتاب بود خوانده بودند و سرای آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیز کنند آیا نمی‌اندیشید. (۱۶۹)

نکات: مقصود از جمله: لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ... این است که کسی را بر ایشان مسلط کند که تا قیامت ایشان را شکنجه کنند چنانکه مجوس را خدا مسلط بر یهود کرد که از ایشان جزیه می‌گرفتند و پس از مجوس مسلمین از ایشان جزیه می‌گرفتند. و ممکن است مقصود بخت‌النظر و سایر سلاطین مانند هیتلر باشد که همواره بر یهود مسلط بوده‌اند و تا قیامت چنین خواهد شد. جمله وَقَطَعْنَاهُمْ... دلالت دارد که یهود همواره پراکنده بودند در اطراف جهان، و در هر گوشه‌ای عده‌ای از دیگران جدا بوده‌اند. و مقصود از يَأْخُذُونَ عَرَضًا هَذَا الْأَدْنَى گرفتن رشوه است که از مردم می‌گرفتند و احکام تورات را عوض می‌کردند و به ناحق به خدا می‌بستند. و کلمه الْأَدْنَى مشتق از دنی و پست می‌باشد چون متاع دنیا بی‌وفا و پست می‌باشد. شاعر گوید:

چونکه دنیا مؤنث ادنی است هر که ادنی است طالب دنیا است

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكَتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ*

وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ

بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ*

ترجمه: و آنانکه به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را برپا دارند براستیکه ما ضایع نمی‌کنیم مزد اصلاح کنندگان را (۱۷۰) و چون کوه را بالای سر ایشان گویا ساییانی بالا بردیم و گمان کردند که بر ایشان خواهد افتاد، گفتیم آنچه شما را داده‌ایم به جدیت بگیرید و آنچه در آن است به یاد آرید و فراموش نکنید باشد شما پرهیزکار شوید. (۱۷۱)

نکات: جمله: **يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ** دلالت دارد که تمسک به کتاب الهی موجب اصلاح هر امتی است. جمله: **وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ** دلالت دارد که هر امتی باید آنچه در کتاب آسمانی ایشان می‌باشد به ذهن خود بسپرنند و از یاد مبرند، جائیکه تمسک به تورات و تذکر مطالب آن موجب اصلاح و تقوی باشد تمسک به قرآن و یاد گرفتن مطالب آن به طریق اولی موجب نجات و درستکاری است.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ *

ترجمه: و چون پروردگارت از اصلاص بنی‌آدم گرفت ذریه ایشان را و بیرون آورد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهیم، تا مبادا روز قیامت بگوئید که ما از این ربوبیت غافل بودیم (۱۷۲) و یا بگوئید همانا پدران ما از پیش شرک آوردند و ما ذریه پس از ایشان بودیم آیا که ما را هلاک می‌کنی به آنچه اهل باطل کردند؟ (۱۷۳)

نکات: بعضی از نادانان این آیه را دلیل بر ثبوت عالم در و یا به قول شعرای جبریه عالم **أَلَسْتُ** گرفته‌اند، در صورتیکه این آیه دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و

صریح است برخلاف ایشان. اینان چون دلیلی بر مطلب خود نداشته‌اند خواسته‌اند بتوسط این آیه مطلب موهوم خود را با مدرک نشان دهند، زیرا ایشان می‌گویند عالم در همان اجتماع ذرات نطفه هاست در پشت حضرت آدم که خدا از آن ذرات پیمان به یگانگی خود گرفته. باید گفت: پیمان از ذرات بی‌شعور معنی ندارد، انسان تا به حد رشد و تکلیف نرسد پیمان با او اعتبار ندارد. ثانیاً: پیمانیکه احدی آنرا یاد ندارد اعتباری به آن نیست. ثالثاً: عبارت آیه اجتماع ذرات در پشت آدم را نمی‌رساند زیرا خدای تعالی فرموده: **أَخَذَ رُبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ وَ بَر ذرات صدق بنی آدم نمی‌کند و دیگر فرموده: مِنْ ظُهُورِهِمْ، و اگر پشت آدم مقصود بود باید بگوید من ظهره زیرا آدم مفرد است و یک پشت دارد، بلکه مقصود از اصلاب بنی آدم است نه صلب آدم عليه السلام، و ضمیر ظهورهم برمی‌گردد به بنی آدم، و این آیه **وَأَشْهَدُهُمْ** تمثیل معقول است به محسوس، یعنی خدایتعالی با نصب دلیل و دادن عقل و وجدان از بنی آدم درحالیکه صدق بنی آدم بر ایشان بکند و مصداق بنی آدم بشوند و عاقل گردند پیمان فطری و عقلی بسته است و عقل و وجدان ایشان را بر خودشان گواه گرفته که هر مخلوقی خالق دارد و هر اختراعی مخترعی دارد و هر نقشه علمی نقاشی دارد و تمام عقول بر این گواهی می‌دهد. و مقصود از **ظُهُورِهِمْ** از اصلابهم می‌باشد و خدا از این عهد و پیمان در چند جای دیگر قرآن یادآوری کرده و یکجا فرموده: **﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾** **﴿وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾** **﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾** (یس ۶۰-۶۲) که این از خطابهای خدا به عقلاست و لذا فرموده: **﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾** پس در حال عقل پیمان بسته شده نه در حال جمادیت ذرات.**

وَكَذَلِكَ نُنْصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ
 آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا
 لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
 إِنْ حَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا
 بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
 بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ *

ترجمه: و این چنین آیات را روشن و بطور تفصیل بیان می‌کنیم که شاید ایشان بازگردند (۱۷۴) و بخوان بر ایشان خبر آن کسی را که آیات خود را به او دادیم پس، از آن آیات جدا شد و سرپیچی کرد پس شیطان او را بدنبال خود برد و از گمراهان بود (۱۷۵) و اگر می‌خواستیم به آن آیات او را به مقام بالا می‌بردیم ولیکن او بسوی زمین دل بست و هوای نفس خود را پیروی کرد که مثل او مانند مثل سگ شد اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و یا او را رها کنی زبان از دهان درآورد، این است مثل آنانکه به آیات ما تکذیب کردند، پس این قصه‌ها را بر ایشان بخوان شاید که ایشان فکر کنند (۱۷۶) بد است مثل آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند و به جان خود ستم می‌کردند. (۱۷۷)

نکات: سه آیهٔ اخیر راجع به **بلعم باعور** و کسانی است که مانند او عالم باشند به امور دین ولی به توسط میل به دنیا و هوی و هوس از آیات خدا صرفنظر کنند و ملازم دنیا گردند. حق تعالی مثل ایشان را به سگ لاهت زده که متملق‌ترین سگ‌هاست و عادت کرده که زبان خود را از دهان خارج کند چه در حال عطش و چه در حال سیرابی، اما حیوانات دیگر اگر تشنه شوند زبان را خارج و به دور دهان می‌گردانند. و وجه شبه عالم بی‌عمل به سگ لاهت از چند

جهت است: اول: از جهت تملق که عالم بی عمل از هر کس و ناکسی تملق می گوید برای ربودن از دنیای او. دوم: از جهت حرکت زبان، عالم بی عمل متصل بیانات علمی دارد برای جلب توجه دیگران و عادت دارد که هر کجا دم از دانش خود بزند چه سیر باشد و چه گرسنه مانند سگ لاهت که در حال عطش و غیر عطش عادت کرده به زبان حرکت دادن. سوم: از جهت لغت و لیس که همواره به فکر لیسیدن شیرینی دنیا است از مردم پست. به هر حال هواپرستان که به دین و هدایت پشت کرده آیات الهی را عملاً تکذیب و جیفه دنیا را هدف قرار داده اند خوی حیوانیت دارند و لو به مقاماتی در علم هم برسند خوی حیوانیت را ترک نمی کنند و در هر دو حال به خاطر دنیا و هواهای خود عوعو می کنند. حکایت شده که طفلی به معلمش گفت: خوابی دیده ام بیان کنم؟ گفت: بگو، گفت: دیشب خواب دیدم که بدن من غرق نجاست است و بدن شما غرق عسل است، معلم گفت: خوب خوابی است، گفت: صبر کنید بقیه خواب را عرض کنم، گفت: بگو، گفت: شما بدن مرا می لیسیدید و من از عسل شما می لیسیدم. معلم عصبانی شد. و در واقع این خواب او واقعیت دارد زیرا متعلم از عسلی که شفاء است یعنی علم معلم استفاده می کند ولی معلم از مال دنیای او که بمنزله نجاست است بهره می برد.

گویند: بلعم، عالمی بود عابد، ساکن شهر شام، چون سلطان شهر شام مطلع شد که موسی علیه السلام به جانب شام برای فتح شام می آید، و فهمید در مقابل موسی که پیغمبر خداست نمی توان قد علم کرد، آمد متوسل به بلعم شد که دعا کند علیه موسی علیه السلام و عدم توفیق او، او نپذیرفت. سلطان شام رشوهای برای او و رشوهای برای عیال او فرستاد تا که او را وادار کند به نفرین بر موسی. به هر حال بلعم گول مال و عیال را خورد و به دنیا مایل شد و علیه موسی دعا کرد و

زبان خود را مانند سگ از دهان خارج ساخت، و اگر خدا می‌خواست او را بواسطه علمش بالا می‌برد ولیکن چون به دنیا میل کرد خدا او را وا گذاشت.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيٌّ وَمَنْ يُضَلِّلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَلَّا نَتَّعَمِرُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ *

ترجمه: هر کس را خدا هدایت کند او راه یافته و طالب هدایت است و هر کس را گمراه کند پس ایشان همان زیانکارانند (۱۷۸) و به تحقیق بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم برای آنان دل‌هایی است که به آن نمی‌فهمند و برای ایشان دیده‌هایی است که به آن نمی‌بینند و برای ایشان گوش‌هایی است که به آن نمی‌شنوند، ایشان مانند چهارپایانند بلکه ایشان گمراه‌ترند، ایشان همان غافلانند. (۱۷۹)

نکات: خدا هیچکس را بی‌جهت گمراه نمی‌کند بلکه هرکس خود گمراهی را انتخاب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد، چنانکه کلمه **الْمُهْتَدِيٌّ** در آیه دلالت دارد، زیرا **الْمُهْتَدِيٌّ** به معنی طالب هدایت است و هر کس طالب هدایت باشد خدا از هدایت او دریغ ندارد. و اینکه فرموده: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ** ... «برای دوزخ آفریدیم» چون خدا دانسته که اکثر جن و انسان از حق اعراض و به هوی و هوس می‌روند و لذا اهل دوزخ می‌شوند و با این حال خلقشان کرده پس برای همان هدف خودشان خلقشان کرده وگرنه حق تعالی تمام را برای عبادت و سعادت آفریده چنانکه فرموده: **﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾** (الذاریات ۵۶)

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ
 سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ
 يَعْدِلُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ *
 وَأُمَلِي لَهُمْ إِبْرَٰهِيمَ ۖ أُولَٰئِكَ يَتَفَكَّرُونَ * مَا بَصَّحْتُمْ مِّنْ حِينٍ ۚ إِنَّ هُوَ
 إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ *

ترجمه: و برای خداست نامهای نیک پس خدا را به آن نامها بخوانید ورها کنید آنان را که در اسماء او انحراف می جویند بزودی جزاء داده شوند به آنچه می کرده اند (۱۸۰) و بعضی از کسانی را که خلق کردیم امتی هستند که بحق هدایت می کنند و به او توجه می کنند (۱۸۱) و آنانکه تکذیب کردند به آیات ما بتدریج هلاکشان می کنیم از آنجا که ندانند (۱۸۲) و ایشان را مهلت می دهیم زیرا کید من متین است (۱۸۳) آیا فکر نکردند که همنشین ایشان (محمد صلی الله علیه وسلم) جنون ندارد، نیست او مگر ترساننده آشکار (۱۸۴).

نکات: یکی از مشرکین شنید که یک نفر مسلمان می گوید: یا الله و یا رحمن، او گفت: این مسلمان را بنگرید دو خدا دارد، خدای تعالی در جواب او فرموده: این الله و رحمن و سایر اسمای خدایتعالی نامهای یک ذات است که باید آن خدای یکتا را به این اسماء خواند. یعنی اگر چه الفاظ متعدد است ولی معنی یکی است، باید معنی را خواند به توسط این اسماء. و الحاد در اسماء خدا این است که اسماء خاصه او را به غیر او اطلاق کنی و یا نامهایی که لائق ذات خدا نیست بر آن ذات بگوئی، و لذا اسمای خدای تعالی توقیفی است، یعنی تا از وحی وارد نشود نامی بر او اطلاق نگردد، و متوقف بر وحی است. مقصود از استدراج و املاء این است که خدا همه گونه نعمت می دهد و قدرت و صحت و سایر چیزهایی که موجب غفلت از حق و توجه به دنیاست به بنده عطاء

می‌کند و او عذاب خود را زیاد می‌کند و خدا او را مهلت می‌دهد و این کید الهی است زیرا به ظاهر احسان است.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ
 أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ^ط فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ* مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ
 فَلَا هَادِيَ لَهُ^ج وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ* يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ
 مُرْسَلُهَا^ط قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا تُحِيطُ بِلَوْقِهَا إِلَّا هُوَ^ج ثَقُلَتْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً^ط يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ^ط عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا
 عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*

ترجمه: آیا نظر نکردند در فرمانروائی آسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده از هر موجودی و در اینکه شاید اجل آنان نزدیک شده باشد، پس به کدام حدیثی پس از قرآن ایمان می‌آورند (۱۸۵) هر که را خدا گمراه کند او را راهنمایی نیست و رها می‌کند ایشان را در طغیانشان سرگردان باشند (۱۸۶) از تو درباره ساعت قیامت سؤال می‌کنند که چه وقت وقوع آن است؟ بگو علم آن فقط نزد پروردگار است بوقتش آشکار نمی‌کند جز او، سنگین است وقوع آن در آسمانها و زمین، نیاید شما را مگر ناگهانی، از تو می‌پرسند گویا تو از آن جستجو کرده و مطلعی، بگو فقط نزد خداست علم آن، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند. (۱۸۷)

نکات: جمله: وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ دلالت دارد که گمراه کردن خدا به این معناست که بنده خود سرکش می‌شود و راه طغیان را پیش می‌گیرد و خدا او را بهمان طغیانش رها می‌کند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ
لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ*

ترجمه: بگو مالک نیستم برای خودم نفعی و نه ضرری را مگر آنچه خدا خواسته و اگر می دانستم غیب را هر آینه خیر بسیاری می اندوختم و بدی به من نمی رسید، نیستم من جز ترساننده و بشارت دهنده برای قومی که ایمان بیاورند. (۱۸۸)

نکات: از این آیه و آیه قبل که تذکر داد علم ساعت قیامت را ندارم معلوم می شود حدیث "إنا نعلم علم ما كان و ما یكون و ما هو کائن" دروغ است. قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ... دلالت دارد که من چنان بنده ضعیفی هستم که اختیار نفع و ضرر خود را ندارم و مالک آن نیستم مگر آنچه که خدا بخواهد نفعی به من برسد و ضرری از من دفع شود و اگر علم غیب داشتم از ضررهای بعدی اجتناب می کردم و یک روز غالب و یک روز مغلوب نمی شدم و در معاملات خود مغبون نمی شدم و هر چه نفع داشت می خریدم و ذخیره می کردم. حال با این آیات عده ای بی خبر از دین، فرزندان این پیغمبر را عالم به غیب می دانند، نعوذ بالله.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا
تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ ۖ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ
ءَاتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ* فَلَمَّا ءَاتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَ لَهُ
شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَتْهُمَا ۖ فَتَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ* أَيْتُرْكَونَ مَا لَا تَخْلُقُ شَيْئًا
وَهُمْ يُخْلَقُونَ* وَلَا يَسْتَطِيعُونَ هُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ* وَإِنْ

تَدْعُوهُمْ إِلَىٰ الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَلُّتُونَ*

ترجمه: و او آن خدائی است که شما را از یک نفس آفرید و جفت او را از او قرار داد تا به او آرام و انس گیرد، پس چون با او در آمیخت باری سبک برداشت و به آن بار مستمر بود، پس چون سنگین شد پروردگارش را خواندند که اگر فرزند صالحی به ما بدهی البته از شکرگزاران خواهیم بود (۱۸۹) پس چون به ایشان فرزند صالحی داد برای او شریکانی در آنچه به ایشان داده قرار دادند، پس خدا برتر است از آنچه شریک او می‌گردانند (۱۹۰) آیا شریک می‌کنند آنچه را که چیزی خلق نمی‌کنند و آنان خود مخلوقند (۱۹۱) و نتوانند ایشان را یاری کنند و نه خودشان را یاری می‌کنند (۱۹۲) و اگر ایشان را به هدایت دعوت کنید بدنبال شما نیابند، مساوی است بر شما چه بخوانید ایشان را و چه ساکت باشید. (۱۹۳)

نکات: آیه و جمله: خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ... با حضرت آدم تطبیق نمی‌شود و این آیه خطاب به مشرکین قریش است. البته نوعی است زیرا هر طائفه ای را خدا از نفس واحده آفریده و با آل قصی نیز تطبیق می‌شود که قصی زن قرشی گرفت و آن دو از خدا فرزند صالحی خواستند و خدا به ایشان فرزندان داد و آنان در عوض نام عبدالله، نام عبدمناف و عبدالعزی و عبدالدار و عبد قصی بر اولاد خود گذاشتند و فرزندان خود را بندگان بتها خوانده و بتها را شریک خدا قرار دادند. در صورتیکه آن بتان نه کسی را یاری می‌کنند و نه خود را یاورند و اگر آنها را بخوانی نمی‌شنوند.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ* أَلَمْ أَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا

أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا
شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ* إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ* وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ
وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ*

ترجمه: براستی کسانی را که می خوانید بجز خدا بندگانی امثال شما نیستند پس بخوانیدشان تا به شما جواب دهند اگر راستگو می باشید (۱۹۴) آیا برای ایشان قدمهائی است که به آن راه روند و یا برای ایشان دستهائی است که با آن حمله کنند و یا برای ایشان دیدگانی است که با آن ببینند و یا برای ایشان گوشهائی است که به آن بشنوند؟ بگو بخوانید شریکان خود را سپس مکر کنید با من و مهلتم ندهید (۱۹۵) بدرستی که ولی من آن خدائی است که نازل کرده این کتاب را و او متولی امور صالحین است (۱۹۶) و آنان را که می خوانید غیر او نتوانند شما را یاری کنند و نه خودشان را یاری می کنند. (۱۹۷)

نکات: این آیات دلالت دارد که خواندن غیر خدا جائز نیست و در واقع شرکست و حتی انبیاء و اولیاء را نباید خواند زیرا آنان مصداق عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ می باشند و خصوصا چون از دنیا رفته اند در دنیا نیستند و خواندن ایشان لغو است زیرا گوشهائی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند.

اگر کسی بگوید از کلمه **الَّذِينَ تَدْعُونَ...** و هم از ضمائر جمع که اطلاق بر عقلاء می شوند استفاده می شود که بت پرستان بتان را عاقل می دانستند! و یا می گوئید: اولیاء و عقلائی غیر بتان خود را می خواندند این چگونه است؟ جواب این است که در بیشتر آیات قرآن از معبودها و مدعوهای بت پرستان تعبیر شده به کلماتی که اطلاق بر عقلاء می شود، برای اینکه بت پرستان بت را

می‌خواندند و عبادت می‌کردند و از بتها حاجت می‌خواستند اما نه بالاستقلال بلکه مرآتا و آله، یعنی بتان مجسمه‌های اولیاء خدا و یا بزرگانی بودند که این مجسمه‌ها را مظاهر آن اولیاء و یا آن بزرگان می‌دانستند که در حقیقت آن بزرگان را می‌خواندند و توجهشان به آن بزرگان بود، مانند زمان ما که به عکس امام و یا قبر و یا به قبر او توجه دارند، اما نه بالاستقلال بلکه عکس و یا قبر و یا مجسمه امام را مرآة و آله للتوجه إلى الامام قرار می‌دهند و در حقیقت خود بت را نمی‌خواندند بلکه آن بزرگی را می‌خواندند که این بت مرآت (آینه) او بود، و معلوم است که آن بزرگان از عقلاء بودند و لذا جمع موصول عاقل و یا ضمیر عاقل برای آنها آورده شده است.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَىٰ الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا^ط وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ* خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ* وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَافٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ* وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ*

ترجمه: و اگر ایشان را بسوی هدایت بخوانی نمی‌شنوند و می‌بینی که ایشان به تو می‌نگرند و حال آنکه نمی‌بینند (۱۹۸) و بگیر عفو را و امر به معروف نما و از نادانان اعراض کن (۱۹۹) و اگر از شیطان و سوسه‌ای به تو رسید پس پناه ببر به خدا زیرا او شنوای داناست (۲۰۰) براستی آنانکه پرهیزکارند چون حالتی از شیطان به ایشان برسد متذکر شوند پس ناگهان بینا گردند (۲۰۱) و برادرانشان در گمراهی می‌کشندشان و کوتاهی نمی‌کنند. (۲۰۲)

نکات: مقصود از جمله: خُذِ الْعَفْوَ این است که با مردم سختگیری مکن، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: **یسروا ولا تعسروا**، یعنی از افعال و اخلاق مردم بگذر. روایت شده که چون این آیه نازل شد جبرئیل آمد که؛ **یا رسول الله ان الله یأمرک ان تصل من قطعک وتعطى من حرمک و تعفو عن ظلمک**. جمله: **وَأَمَّا یَنْزَغَنَّکَ** ... دلالت دارد که شیطان رسول خدا ﷺ را نیز وسوسه می کند و رسول خدا خود دفع شر شیطان نتواند و باید به خدا پناه برد. جمله **إِذَا مَسَّهُمْ طَیْفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَكَّرُوا**... دلالت دارد که اهل تقوی و ایمان باید تا مبتلا به یکی از حالات شیطانی می شوند فوری نهی خدا را متذکر شوند مثلاً اگر غضب کردند فوری یاد غضب خدا کنند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآیَةٍ قَالُوا لَوْلَا آجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي
هَذَا بَصَائِرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ*

ترجمه: و چون نیاوری بر ایشان معجزه ای گویند چرا آنرا اختیار نکردی و نیاوردی، بگو فقط پیروی می کنم آنچه از پروردگرم بسویم وحی می شود، این که وحی شده بصیرت‌هاست از پروردگارتان و هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند. (۲۰۳)

نکات: از رسول خدا ﷺ معجزه های تکوینی می خواستند از قبیل اینکه چرا کوه را طلا نمی کنی و چرا ایجاد باغ و بستان در مکه نکردی؟ حق تعالی در جواب ایشان فرموده بگو من تابع وحیم و ایجاد معجزه با من نیست.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* وَأَذْكُرْ رَبَّكَ
فِي نَفْسِكَ ضَرْعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا

تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ* إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
وَسَبَّحُوهُ وَهَمْدُهُ يَسْجُدُونَ*

ترجمه: و چون قرآن قرائت شد پس گوش بدهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت گردید (۲۰۴) و پروردگارت را در قلبت در حال زاری و خوف و پائین تر از گفتار آشکار به صبحها و شبها یادکن و از غافلین مباش (۲۰۵) براستی آنانکه نزد پروردگارت می باشند از عبادت و بندگی او تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می کنند (منزه از صفات نقص می دانند) و فقط برای او سجده می کنند. (۲۰۶)

نکات: ظاهر امر فَاسْتَمِعُوا... برای وجوب است یعنی واجب است وقت قرائت قرآن انسان گوش بدهد و ساکت باشد و سخن نگوید، ولی مسلمین زمان ما از این امر الهی بی خبرند. جمله: **وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ** ... دلالت دارد که باید هر دعا و تسبیح و ذکری از توجه قلب و بدون سروصدا باشد و خصوصا **وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ** دلالت دارد که ذکر و دعا بلند نباشد، ولی ملت ما بعکس این در دعا و ذکر به صوت بلند دم می گیرند و گویا با آیات الهی و فرمان او لجبازی می کنند. **وَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ** ... فرشتگانند، مقصود این است که آنان با مقام قربی که دارند از بندگی خدا تکبر نمی ورزند پس بشر به طریق اولی باید تکبر نورزد. و از این آیه ممکن است استفاده شود که ملائکه اشرف از انسان می باشند.

سورة الأنفال

مدنیة و هی خمس و سبعون آیه

سورة انفال مدنی و دارای ۷۵ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. سؤالت می‌کنند از انفال، بگو انفال اختصاص به خدا و رسول دارد، پس از خدا بترسید و میان خود اصلاح کنید و خدا و رسول او را اطاعت نمائید اگر ایمان دارید. (۱)

تکات: انفال عبارتست از هر چه از کفار حربی بدون قتال گرفته شود و زمین‌هایی که اهل آن اعراض کرده‌اند بدون قتال، و زمینهای موات بائر و نی‌زارها و شکم‌وادیها و تپه‌ها و جنگلها و قطعه‌هایی که مال حکام و مخصوص آنان بوده و مال بدون وارث که خرید و فروش اینها برای کسی جائز نیست و باید در زمان رسول خدا ﷺ با اختیار او باشد و صرف منافع مسلمین نماید و پس از او بدست زمامدار مسلمین است و باید صرف منافع و مصالح مسلمین شود.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ*

ترجمه: همانا مؤمنین کسانیند که چون ذکر خدا شود دلهاشان بترسد و چون آیات او بر ایشان خوانده شود ایمانشان زیاد شود و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند (۲) آنانکه نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند (۳) ایشانند همان مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی‌منت. (۴)

تکات: وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ بِا جملهُ ﴿وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ...﴾ که در سورة رعد است منافات ندارد زیرا اطمینان در اثر یقین به قدرت و عظمت اوست، و ترس در اثر حضور و عقاب اوست. جمله زَادَهُمْ اِيْمَانًا دلالت دارد که ایمان قابل نقص و زیاده است و این آیه درباره مؤمنین کامل‌الایمان نازل است. مقصود از وَرِزْقٍ كَرِيمٍ: روزی بی‌منت و بهشت ابدی مدت است.

كَمَا اَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰرِهُونَ*
تُجٰدِلُوْنَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسٰقُوْنَ اِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُوْنَ*
وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اَللّٰهُ اِحْدٰى الطّٰيِفَتَيْنِ اَنْهٰا لَكُمْ وَتَوَدُّوْنَ اَنْ غَيْرَ ذٰتِ
الشّٰوِكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ وَيُرِيْدُ اَللّٰهُ اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمٰتِهٖ وَيَقْطَعَ دَابِرَ
الْكٰفِرِيْنَ* لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ*

ترجمه: چنانکه ترا پروردگارت از خانهات به حق بیرون آورد و به تحقیق گروهی از مؤمنین کراهت داشتند (۵) با تو مجادله می‌کنند درباره حق پس از آنکه آشکار شد گویا به سوی مرگ رانده می‌شوند در حالیکه می‌نگرند (۶) و چون خدا وعده می‌داد شما را به یکی از دو گروه که از آن شما و به نفع شماست و دوست داشتید که گروه بدون اسلحه برای شما باشد و خدا

می‌خواست حق را به فرمانهایش پابرجا کند و ریشه کافران را قطع نماید (۷) تا حق را ثابت و باطل را زائل کند و اگرچه گناهکاران خوش نداشتند. (۸)

نکات: مقصود از **أَحْرَجَكَ رَبُّكَ**، بیرون رفتن پیغمبر است از مدینه برای جنگ بدر، اگر چه خود بیرون رفته ولی چون بامر خدا بوده خدا فرموده پروردگارت تو را بیرون آورد. به هر حال اگر بخواهیم جملات آیات فوق و آیات بعدی روشن شود باید قضیه بدر را ذکر کنیم تا خواننده آیات را به آسانی درک کند.

بدانکه بدر در ۱۵۰/ - کیلومتری مدینه میان راه مکه است، و در آن چاههای آب است و آب فراوان است و آن چاهها را بدر نامی احداث کرده که بنام او مانده است. در سال دوم هجرت در ماه رمضان جبرئیل خبر آورد که کاروان تجارت قریش از شام برمی‌گردد با هزار شتر بار و هفتاد سوار به ریاست ابوسفیان. رسول خدا ﷺ با ۳۱۳ تن از مهاجر و انصار حرکت کرد به قصد عیبر یعنی کاروان قریش، و ندانستند که جنگی پیش می‌آید و لذا بدون اسلحه و وسائل، فقط دو شتر در میان آنان بود از مقداد و مصعب بن عمیر، و با همه لشکر بیست شمشیر بود و باقی با چوب و چماق بودند. رسول خدا ﷺ با دو نفر قبلا به بدر رفتند برای خبرگیری از قافله و معلوم شد قافله در راه است. از آن طرف منافقان مدینه قاصدی پیش ابوسفیان فرستادند که محمد از مدینه بیرون شده با اصحاب، قصد شما دارد. ابوسفیان مرد کاردانی بود، جلوتر از قافله آمد به بدر برای خبرگیری، اهل بدر به او گفتند: ما خبری نداریم جز اینکه دیروز دو شتر سوار آمدند فلان محل، شتران را خوابانیده و بسوی ما آمده و از ما خبر کاروان را پرسیدند، ابوسفیان پشکل شترها را بهم مالید اثر هسته خرما دید و گفت: دو تن از اصحاب محمد بوده‌اند. وفوری برگشت و قافله را از کنار

دریا عبور داد، و ضمضم غفاری را فرستاد به مکه تا خبر کند که محمد قصد کاروان ما دارد، ما را دریابید.

پیش از آنکه ضمضم به مکه برسد عاتکه بنت عبدالمطلب در خواب دید سواری آمد به طرف مکه به صدای بلند گفت: یا آل غالب أخرجوا إلی مصارعکم، آنگاه سنگی از کوه بکند و در مکه انداخت و در تمام خانه‌های مکه از پاره آن بیفتاد، آن خواب در مکه نشر شد، ابوجهل با عده‌ای در سایه کعبه نشسته بودند، چون عباس را دید او را صدا زد بیا با تو سخنی دارم، چون عباس آمد گفت: یا آل عبدالمطلب کفایت نکرد شما را که مردی از شما دعوت نبوت کرد اکنون زنی مدعی نبوت شده و چنین خواب دیده، به لات و عزی قسم که اگر آن خواب راست نیاید خواهیم نوشت که آل عبدالمطلب دروغگترین عربند، عباس گفت: روز دیگر مهیا شدم که بروم جواب ابوجهل گویم، چون قدم به مسجدالحرام نهادم آواز ضمضم را شنیدم که گوش شتر خود را بریده و جامه بدریده و وارونه بر شتر نشسته و خاک بر سر می‌کند و صدا می‌زند: یا معشر قریش؛ المستغاث من محمد، کاروان و تجارت قریش را دریابید. در مکه جنبشی شد و مردم به عجله به جمع سلاح و مرد پرداختند تا هزار مرد. چون از مکه خارج شدند قاصد ابوسفیان رسید که کاروان به سلامت رسید. لشکر گفتند: به حرب یتیم ابوطالب رفتن فائده ندارد، و خواستند برگردند ولی اخنس بن شریق و ابوجهل مانع شدند، سراقه کنانی آمد که یا معشر قریش اکنون که بیرون آمده‌اید بروید شر محمد را کفایت کنید، تا به بدر بروید، اگر محمد را دریابید او را به قتل رسانید و اگر نه به لهو و طرب پردازید. جبرئیل، رسول خدا ﷺ را خبر داد که کاروان جستند و لشکر قریش پیش آمدند، دل بر حرب بنه که خدا شما را یاری کند. رسول با اصحاب مشاوره کرد و فرمود کاروان گذشت و لشکر قریش آمد چه باید کرد؟ ابوبکر گفت: تن و جانم فدای تو و فرمان خدای تو، هر

چه فرمائید به جان حاضرم تا یکی از ما بماند حرب می‌کنیم. رسول خدا فرمود: جزاک الله خیرا، بنشین. دو مرتبه فرمود: چه نظر دارید؛ اشیروا علی. عمر برخاست و گفت: یا رسول الله رأی ما آن است که ابوبکر گفت. باز رسول رسول خدا ﷺ تکرار کرد، سعد بن معاذ از انصار برپاخواست و عرض کرد: مقصود از خطاب مائیم؟ فرمود: نعم یا سعد، عرض کرد ما با تو عهد بسته‌ایم و پایداریم به خدائی که تو را به خلق فرستاده **لو استعرضت هذا البحر لاتبعناک** و همه انصار بر قول منند. رسول خدا ﷺ شاد شد و انصار را دعا کرد. مقداد بن عمرو برخاست و گفت: یا رسول الله ما مانند قوم موسی نمی‌گوئیم **فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ**، لیکن ما می‌گوئیم: سمعا و طاعة لله و لرسوله.

به هر حال چون مهیای جنگ نبودند از جنگ کراهتی داشتند، حباب بن منذر برخاست و گفت: یا رسول الله حرب با ایشان به امر خدا می‌کنی یا به رأی خود؟ فرمود: به فرمان خدا، حباب گفت: صواب آن است که ما برویم بدر و چاههای آب را در تصرف گیریم، رسول خدا ﷺ فرمود: رأی، رأی حباب است. چون به بدر رسیدند، دو غلام از قریش آمده بودند، اصحاب رسول ایشان را بگرفتند در حالیکه رسول خدا ﷺ در نماز بود، به ایشان گفتند: لشکر قریش چند نفرند؟ گفتند: هزار سوار، اصحاب گفتند: دروغ می‌گوئید، می‌خواهید ما را بترسانید و ایشان را بزدند، ایشان گفتند: دروغ گفتیم تا دست از ایشان برداشتند. رسول خدا ﷺ سلام نماز را بداد و فرمود: واعجبا! تا راست گویند ایشان را می‌زنید و چون دروغ گویند دست برمی‌دارید نزد من آرید. پس به ایشان فرمود: راست بگوئید، گفتند: لشکر بسیار است و ما به تفصیل ندانیم و دروغ نگوئیم. رسول خدا ﷺ فرود: روزی چند شتر می‌کشند؟ گفتند: گاهی ده بکشند و گاهی نه شتر. رسول خدا ﷺ فرمود: الله اکبر میان هزار و نهصد

می‌باشند و در واقع ۹۵۰/ نفر بودند. اصحاب شب را به بدر ماندند، در آنجا آب کم و ریگ نرم بسیار بود چنانچه پای بشر به آن فرو رفتی و در موقع جنگ حمله نتوانستند. خدایتعالی بارانی بفرستاد که در آیه ۱۱ همین سوره ذکر شده و بسبب آن گودالها پر آب شد و زمین زیر پای ایشان سخت گردید. مسلمین شادی کردند و به نصرت خدا امیدوار شدند.

آنگاه لشکر مشرکین رسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: **هذه مكة قد ألفت أفلاد كبدها**. مسلمین ایشان را دو برابر خود دیدند و لشکر مشرکین ایشان را اندک دیده و دلیرتر شدند. یکی از مشرکین به تاخت برگرد لشکر اسلام و بازدید کرد برگشت و گفت: **هؤلاء قوم لا کمین لهم ولا مدد إلا سیوفهم**. عتبه گفت: یا معشر قریش می‌دانید که من شما را ناصحم، صواب نیست که با این مرد حرب کنید، یا نبی است، یا سلطان و یا کذاب، اگر نبی است ما اولی‌ترین بوی هستیم و اگر سلطان باشد اگر پیش برد ما در سایه وی بهتر باشیم، و اگر کذاب است بیگانگان او را کفایت کنند، ما اگر مغلوب وی شویم بدنام عرب گردیم و اگر غالب شویم غلبه بر مثنی برهنه و گرسنه فخری نباشد. ابوجهل گفت: قد انتفخ سحره، (شش او بادکرده)، یعنی ترسیده است. عتبه گفت: یا مصفراسته! بمانند منی چنین گوئی، به تو نشان دهم که مرد کیست، این بگفت و مهبای حمله شد، لشکر اسلام در میان آفتاب بودند، برای رسول خدا ﷺ عریشی از چهارچوب برپا کردند. رسول خدا ﷺ در آنجا دعا کرد تضرع نمود. و نصرت خواست، جبرئیل رسید با سه هزار فرشته به یاری مسلمین و فرمود: **الجبار می‌قرئک السلام ویقول أنت فی الظل و أصحابک فی الشمس!** رسول خدا آن عریش را واژگون کرد.

از مشرکین عتبه بن ربیع و جیه قریش و برادرش شیبه و ولید بن عتبه سه تن پیر و کامل و جوان به میدان آمده و مبارز خواستند. از انصار سه تن؛ پیر و کامل و جوان بنام معوذ و معاذ و پدرشان حارث به میدان آمدند. مبارزان قریش گفتند:

من اَنتُم، شما کیستید؟ ما قوم خود را می‌خواهیم. رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه مهاجرین جواب گوئید. ابوبکر برخاست برود رسول خدا ﷺ او را نشانید، عمر برخاست، رسول او را نیز نشانید، پس حمزه و علی و عبیده بن الحارث برخاستند. و حمزه در مقابل عتبه و علی در مقابل ولید و عبیده در مقابل شیبه آمد، پیر با پیر و جوان با جوان. علی رضی الله عنه ولید را فرصت نداد و سرش را پرانید و حمزه عتبه را درنگ نداد و عبیده با شیبه بماندند و بر یکدیگر حمله کردند و جولان می‌دادند، آخر شیبه ضربتی زد پای عبیده را قلم کرد و عبیده ضربتی بر دوش او زد که هر دو بیفتادند، حمزه و علی رضی الله عنهما برجستند و کار شیبه را تمام کردند. و عبیده را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، رسول خدا ﷺ سر او را در دامن گرفت و او به هوش آمد و چشم باز کرد و گفت: اولست علی الاسلام؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی، و **علی الشهادة**، عبیده دو شعری گفت و بر کنار رسول خدا جان داد. رسول خدا ﷺ فرمان حمله بداد، وریگی بر گرفت و در روی لشکر مشرکین پاشید و گفت: شاهت الوجوه، خدای تعالی چنان تقدیر کرد که هر یک از مشرکین را ریگی به چشم فرو رفت، مسلمانان همی کشتند و بستند و مشرکین پا افتادند و یا کشته و یا فرار کردند.

در آن جهاد هفتاد نفر از مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر و هفتاد نفر مجروح شدند و از مسلمین ۱۴ نفر کشته شدند و رؤسای مشرکین اکثرا کشته شدند. جمله **وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ دَلَالَةٌ** دارد که مسلمین میل داشتند قافله تجارت بدست ایشان بیفتد، ولی خدا اراده کرده که جنگی واقع شود و مسلمین عزیز و سربلند شوند. جمله: **لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَطْلَ** دلالت دارد که جنگ باعث شد بر پیروزی ابدی اسلام و شکست شرک و ضلال، ولی مسلمین چون عده نداشتند در وحشت بودند.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ
 مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ * وَمَا النَّصْرُ إِلَّا
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ * إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ
 عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ
 عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ *

ترجمه: هنگامی که شما مسلمین پروردگارتان را به فریادرسی خواندید پس برای شما اجابت کرد که من شما را مدد می کنم به هزار فرشته ردیف یکدیگر (۹) و خدا این مدد را قرار نداد جز بشارتی و برای اینکه به آن دلهای شما آرام گیرد، و نصرتی جز از جانب خدا نیست، براستی که خدا عزیز حکیم است (۱۰) هنگامی که خدا برای ایمنی شما را به چرتی فرو برد و نازل می کرد بر شما آبی از آسمان تا شما را پاک کند و آلودگی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را بهم پیوند دهد و بسبب آن قدمهای شما را ثابت بدارد. (۱۱)

نکات: تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ همان وقتی بود که رسول خدا ﷺ نظر به قلت مسلمین و کثرت مشرکین استغاثه می کرد. جمله فَاَسْتَجَابَ لَكُمْ، همان وقتی بود که جبرئیل با سه هزار ملک آمد. و بعضی گفته اند: إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ دلالت دارد که ملائکه عبارت بودند از صفات حسنه مسلمین از قبیل توکل و طمأنینه و شهامت و شجاعت و امن و مانند اینها (!)

مقصود از جمله: إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ همان شبی است که در بدر روی شنها بودند و پای ایشان فرو می رفت و لذا خدا باران را فرستاد زیر پای ایشان سخت و روح ایشان شاد شد و به یاری خدا دلگرم شدند زیرا شیطان وسوسه

می‌کرد که شما آب ندارید و کافران در زمین سخت هستند و خدا باران را فرستاد و وسوسه شیطان رفع شد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَأَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا ۖ سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ * ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۗ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ *

ترجمه: هنگامیکه پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما ایم مؤمنین را ثابت بدارید به زودی در دلهای کفار ترس می‌اندازم پس بزنید بالای گردنهای را و بزنید از کفار همه سرانگشتان را (۱۲) این برای آن است که ایشان با خدا و رسول او مخالفت کردند و هر که با خدا و رسول او مخالفت و عداوت ورزد پس محققا خدا شدیدالعقاب است (۱۳) این است شما را پس بچشید آنرا و محققا برای کافران عذاب آتش است. (۱۴)

نکات: یکی از علل پیروزی مسلمین با اینکه نه عدد زیادی داشتند و نه وسائل و نه مال زیاد، همانا ایمان و ثبات قدم بود و علت دیگرش بی‌ایمانی و ترس کفار بود چنانکه فرموده: فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا... و مقصود از فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ، زدن بر سر و دست و پای کفار بوسیله ملائکه است در جنگ بدر. و مقصود از جمله ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ، یعنی این اسیری و قتل و جراحت، در دنیا است آنرا بچشید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ ۗ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ ۗ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ ۗ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ

قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً
حَسَنًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * ذٰلِكُمْ وَاَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ ٱلْكَافِرِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین چون کافران را ملاقات کردید در حالیکه زیاد بودند و به شما رو آورند پس به آنان پشت مکنید (۱۵) و هر کس در آن روز جز برای بازگشت و آماده شدن ویا برای مکان گیری و ملحق شدن به گروه دیگر از مجاهدین به ایشان پشت کند پس به تحقیق پذیرفته غضب خدا را و جای او دوزخ و بد بازگشتی است (۱۶) پس شما ایشان را نکشتید ولیکن خدا ایشان را کشت و تو نینداختی در وقتی که انداختی ولیکن خدا انداخت و تا اینکه مؤمنین را بیازماید از آن قتل و رمی ببلاء نیکو بدرستی که خدا شنونده داناست (۱۷) این است و خدا سست کننده مکر کافران است. (۱۸)

نکات: حق تعالی منزه است از کارهای بشری و کار بشری مستند به او نیست، ولیکن معجزات و کارهای خارق العاده را نسبت به خود داده و اما معجزات پس مسلم است که کار خدا و به ایجاد اوست برای تصدیق او به رسالت رسولانش و اما کارهای دیگری مانند قتل عده قلیلی عده کثیری را بدون وسائل جنگی و یا انداختن یک مشت ریگ و رسیدن آن ریگها به چشمان تمام کفار، این هم چون به مدد ملائکه و فرشتگان و مأمورین الهی بوده نسبت آنرا به خدادادن اشکالی ندارد، چون به مدد خدا بوده است و لذا خدا فرموده: وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ.

إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ ٱلْفَتْحُ ۖ وَإِن تَنْتَهُوا فهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَعُودُوا
نُعَدُّ وَلَن تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ * يٰٓأَيُّهَا
ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ * وَلَا
تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَابِّ عِنْدَ ٱللَّهِ

الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ* وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ^ط وَلَوْ
أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ*

ترجمه: اگر فتح و گشایش بخواهید پس به تحقیق فتح برای شما آمد و اگر خودداری کنید پس آن بهتر است، و اگر بازگردید ما باز می‌گردیم، و شما را هرگز بی‌نیاز نکند گروهتان از چیزی و اگر چه بسیار باشد، و به تحقیق که خدا با مؤمنین است (۱۹) ای مؤمنین خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او رونگردانید و حال آنکه می‌شنوید (۲۰) و نباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند (۲۱) محققا بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانیند که نمی‌اندیشند (۲۲) و اگر خدا خیری در ایشان می‌دانست هر آینه ایشان را شنوایده بود و اگر به ایشان می‌شنوایید محققا روگردانیده بودند در حالیکه اعراض داشتند. (۲۳)

نکات: خطاب *إِنْ تَسْتَفْتِحُوا...* با کفار است و یا با مؤمنین، به نظر می‌آید که خطاب با کفار باشد. و اگر خطاب با مؤمنین بگیریم آن هم اشکالی ندارد.

يَتَّيَّبُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا تَحْيِيكُمْ^ط
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُدَّ إِلَيْهِ يُحْشَرُونَ* وَأَتَّقُوا
فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً^ط وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ*

ترجمه: ای مؤمنین اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما را دعوت کنند به آنچه شما را زنده می‌کند و بدانید خدا حائل می‌شود بین مرد و دل او و محققا بسوی او محشور می‌شوید (۲۴) و بپرهیزید از فتنه‌ای که به خصوص

ستمگران از شما نمی‌رسد (بلکه همه را فراگیرد) و بدانید که خدا شدیدالعقاب است. (۲۵)

نکات: اَسْتَجِيبُوا دَلَالَتِ دارد بر وجوب اجابت اوامر إلهی زیرا امر برای وجوب است، و طبق این آیه روایتی آمده که رسول خدا ﷺ بر درب خانه ابی بن کعب عبور کرد و او را ندا کرد، او مشغول نماز بود، نماز خود را به عجله تمام کرد و آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا دیر اجابت کردی؟ عرض کرد: مشغول نماز بودم. فرمود: مگر خبر نداری که خدا فرموده: اَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ. و مقصود از جمله: لِمَا تُحْيِيكُمْ دعوت به جهاد و یا مطلق دعوت است چه به اسلام و ایمان باشد و چه به امر جهاد و یا سایر خیرات که بواسطه تمام اینها دلها زنده می‌شود و از موت کفر نجات پیدا می‌کند، و مقصود از جمله: اَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، این است که خدا به دل انسان نزدیکتر از خودش است و از باطن و خیالات او مطلع است و معنی دیگر این است که قلب انسان باختیار خداست به هر جا و به هر چه خدا بخواهد متوجه می‌سازدش، البته معانی دیگری نیز ذکر کرده‌اند.

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ
الْإِنْسَانُ فَآوَىٰكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصِرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ*
وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ*

ترجمه: و بیاد آرید وقتی که شما کم بودید و در زمین ضعیف شمرده می‌شدید ترس داشتید که مردم شما را بربایند پس خدا جایتان داد و بیاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد تا شکرگزار باشید (۲۶)

ای مؤمنین خدا و رسول را خیانت مکنید و امانات خود را خیانت مکنید و حال آنکه می‌دانید (زشتی و بال آن را) (۲۷) و بدانید که جز این نیست اموال شما و اولاد شما فتنه است و محققا که نزد خداست اجر بزرگ. (۲۸)

نکات: مقصود از مُسْتَضْعَفُونَ این است که شما مؤمنین حجاز مغلوب و ناتوان بودید و از تمام ذلیل‌تر و زندگانی شما سخت‌تر و گرسنه و برهنه بودید و اقویا شما را می‌خوردند، پس خدا شما را تمکن داد و بر ممالک دنیا مسلط کرد. و مقصود از فتنه سبب فتنه است و یا اینکه اموال و اولاد برای امتحان و آزمایش است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِنْ تَتَّقُوْا اللّٰهَ تَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقٰنًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ
سَيِّئٰتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ*

ترجمه: ای مؤمنین اگر از خدا بترسید او برای شما امتیازی قرار می‌دهد و جبران می‌کند از شما بدیهای شما را و برای شما می‌آمزد و خدا صاحب فضل بزرگ است. (۲۹)

نکات: فرقان نیروئی است که می‌توانید به آن فرق بین حق و باطل بگذارید و هر کدام را امتیاز بدهید. و چون ملت اسلام در زمان ما از خدا نمی‌ترسند نیروی امتیاز بین حق و باطل را ندارند. و روز جنگ بدر را خدا یوم الفرقان خوانده زیرا در آنروز مسلمین از مشرکین جدا شدند و در مقابل هم صف کشیدند و فرقان را می‌توانیم به معنای شرح صدر و قوه‌ای ذهنی بدانیم که انسان به آن قوه، ممیز بین خوب و بد است. و فرقان در این آیه امتیازی است که خدا متقین را می‌دهد از تمام اهل زمین.

وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِيُثْبِتُوْكَ اَوْ يَقْتُلُوْكَ اَوْ يُخْرِجُوْكَ وَيَمْكُرُوْنَ وَيَمْكُرُ
اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَكْرِۙرِيْنَ*

ترجمه: و بیاد آور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر می کردند تا تو را زندانی کنند و یا ترا بکشند و یا بیرونت کنند و ایشان مکر می کنند و خدا مکر می کند و خدا بهترین مکرکنندگان است. (۳۰)

نکات: این آیه راجع به شورای دارالندوه است و دارالندوه مجلس شورایی بود در مکه که برای امور خود در آن جمع می شدند برای مشورت، پس در سال ۱۳ بعثت مشرکین مکه یعنی بزرگان قریش در آن جمع شدند برای دفع رسول خدا ﷺ و پیرمردی از نجد که گویند شیطان بوده مجسم شده، بر ایشان وارد شد، پس بعضی گفتند: محمد را غل و زنجیر کنید تا مرگش برسد، پیرمرد گفت: صلاح نیست زیرا فامیل او برای او غضب می کنند تا او را نجات دهند. بعضی گفتند: او را از مکه خارج کنید تا از شر او راحت شوید، پیرمرد گفت: صلاح نیست زیرا هر جا برود مردم را جمع می کند و در مقابل شما به جنگ می پردازد، ابوجهل گفت: رأی این است که از هر قبیله مردی حاضر شود و همگی با شمشیرهای خود به ضربه واحده او را بکشند که خون او در میان قبائل پخش شود تا بنی هاشم نتوانند با همه طرف شوند و بگرفتن دیه راضی شوند. پیرمرد گفت: رأی صواب همین است. پس خدا به رسول خود وحی نمود که از مکه خارج و بسوی مدینه هجرت کن و در خوابگاه خود مرو و علی را بگو بخوابد بجای خودت. پس رسول خدا ﷺ علی را امر فرمود که برد یمانی مرا بروی خود بکش و در جای من بخواب. از آن طرف مشرکین با شمشیرهای خود کمین کردند که شبانه بریزند میان خانه و او را بکشند. رسول خدا ﷺ شبانه مشت خاکی بر هوا ریخت و خود از میان غبار بیرون رفت و با ابوبکر به غار ثور تشریف برد و پس از سه شبانه روز بطرف مدینه هجرت کرد.

وَإِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَذِهِ حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ نُجُومًا لَّيُسَّرَ عَلَيْنَا أَن نَّحْمِلَهُنَّ إِنَّا نَافِلُونَ * وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ؕ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ *

ترجمه: و چون آیات ما بر ایشان قرائت شود گویند به تحقیق شنیدیم اگر بخواهیم بمانند آن خواهیم گفت نیست این مگر افسانه‌های گذشتگان (۳۱) و هنگامی که گفتند خدایا اگر این قرآن حق است از نزد تو پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک (۳۲) و خدا چنین نبوده که ایشان را عذاب کند در حالیکه تو در میان ایشان و خدا عذاب‌کننده ایشان نبوده در حالیکه ایشان طلب آمرزش می‌کنند. (۳۴)

نکات: جمله لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ... از سخنان نضر بن حارث مشرک است که در میان اهل فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار و کتاب کلیله و دمنه را آورده بود. و می‌گفت: کلام محمد مانند همین هاست و از افسانه‌های مردم گذشته است و ما اگر بخواهیم مانند آن می‌گوئیم و همان بود که می‌گفت: خدایا بر ما سنگ بباران. ولی خدا او را جواب داده که تا محمد میان شماست خدا کسی را عذاب نمی‌کند. و علی علیه السلام در نهج البلاغه در کلمه ۸۸ کلمات قصار می‌فرماید: "کان فی الأرض أمانان من عذاب الله و قد رفع أحدهما فدو نکم الآخر فتمسکوا به: أما الأمان الذی رفع فهو رسول الله صلی الله علیه و آله و أما الأمان الباقی فالستغفار". یعنی در زمین دو امان از عذاب خدا بود و به تحقیق یکی از آنها برداشته شد، پس چنگ بزنید به امان دیگر، أما أمانی که برداشته شد رسول

خدا ﷻ بود که از دینا رفت، و اما آن آمانی که باقی مانده پس استغفار است. سپس حضرت اشاره به این آیه نموده است.

در اینجا به اهل خرافات که دعای توسل می خوانند و به رسول خدا ﷺ و یا ائمه علیهم السلام متوسل می شوند باید گفت: این بیچاره ها نمی دانند که رسول خدا ﷺ را خدا برده است. پس باید متوسل به توبه و تقوی و جهاد و امثال این امور شوند تا نجات پیدا کنند.

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا
أَوْلِيَاءَهُمْ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاةً وَتَصَدِيَةً ۚ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ *

ترجمه: وایشان را چه باشد که خدا عذابشان نکند در حالیکه ایشان مردم را از مسجدالحرام منع می کنند و ایشان دوستان خدا نبودند، دوستان خدا به جز پرهیزکاران نباشند ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۳۴) و نماز ایشان نزد خانه خدا نبود جز صغیری و دست زدنی، پس بچشید عذاب را بسبب آنچه کافر بودید. (۳۵)

نکات: مقصود از يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ واقعه سال هفتم هجرت است که رسول خدا ﷺ با اصحاب خود عازم حج شدند و در حدیبیه لشکر مشرکین رسیدند و سد راه رسول خدا ﷺ شده و نگذاشتند که مسلمین وارد مکه شوند. در جمله وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُمْ اگر ضمیر اولیاء به خدا بگردد معنی چنان می شود که ذکر گردید، ولی ممکن است ضمیر را برگردانیم به مسجدالحرام، یعنی سرپرستان و متولیان مسجد نیستند مگر پرهیزکاران، و

مشرکین نباید متولی مسجدالحرام باشند، چرا برای دو جهت: یکی اینکه پرهیزکار نیستند و دیگر اینکه نمازشان و عبادتشان یک نوع سفاهت است که دست زدن و سوت کشیدن باشد چنانکه رسم بود زن و مرد گاهی که لباس احرام نداشتند برهنه به دور خانه کعبه طواف می‌کردند و دست می‌زدند و سوت می‌کشیدند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا
ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ
مُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ
بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * قُلْ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ
سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ *

ترجمه: براستی آنانکه کافرند مالهای خود را انفاق می‌کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند، پس بزودی آنرا انفاق کرده سپس بر ایشان حسرت و افسوس خواهد شد سپس مغلوب شوند، و آنانکه کافر شدند بسوی دوزخ محشور گردند (۳۶) تا اینکه خدا ناپاک را از پاک جدا گرداند و خبیث را روی خبیث قرار دهد پس همه را جمع کند و در دوزخ قرار دهد. ایشانند همان زیانکاران (۳۷) بگو به کفار اگر خودداری کنند (از کفر و عداوت) آنچه گذشته برای ایشان آمرزیده شود و اگر به کفر و عداوت برگردند پس به تحقیق روش پیشینیان گذشت. (۳۸)

تکات: جمله: الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ... راجع به اهل مکه است که اموال خود را در راه کوبیدن اسلام و مسلمین خرج می‌کردند. ولی به تجربه

رسیده همواره اهل باطل برای پیشرفت باطل خود اموال خود را انفاق می‌کنند ولی اهل حق چنین نیستند! در زمان ما بار نشر خرافات و موهومات و باظلهای مذهبی و بدعتها روزی میلیونها خرج می‌شود ولی برای نشر توحید انفاق نمی‌شود حتی موحدین از انفاق مال خود دریغ دارند! جمله **يُغْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ**، دلالت دارد که اگر کافری و یا مرتدی مسلمان شد خدا او را می‌آمرزد و می‌گذرد از کارهای سابق او، و رسول خدا ﷺ فرموده: **«الاسلام يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»**. و جمله: **فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ**، این است که همان معامله‌ای که خدا با کفار سابقین کرده با ایشان خواهد کرد چنانکه درباره آنان فرموده: **﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾**. (المجادله ۲۱) و **﴿وَإِن جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾**. (الصافات ۱۷۳).

وَقَتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ آنتَهُوْا
 فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانَكُمْ نِعَمَ
 الْمَوْلَىٰ وَنِعَمَ النَّصِيرِ* وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
 وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ
 ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ
 عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*

ترجمه: و کارزار کنید با ایشان تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد، پس اگر خودداری کردند پس محقق است که خدا به آنچه می‌کنید بیناست (۳۹) و اگر روگردان شدند (از ایمان و توبه) پس بدانید که خدا مولای شماست خوب مولا و خوب یآوری است (۴۰) و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید پس محققا پنج یک آن برای خداست و برای رسول و برای صاحب قرابت و یتیمان و مسکینان

و راه‌گذر اگر مؤمن به خدا هستید و به آنچه ما نازل کردیم بر بنده خودمان روز
جداشدن روزی که دو جماعت بهم رسیدند و خدا بر همه چیز تواناست. (۴۱)

نکات: حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، دلالت دارد که تا فتنه
کفر در جهان هست باید جهاد باشد و مسلمین مجهز باشند. جمله: وَأَعْلَمُوا...
عطف است بر جمله: قَتَلُوهُمْ... و دلالت دارد که مقصود از غنائم در قتال است،
و چون غنائم جنگی قبل از تقسیم مالک ندارد خدا فرموده: وَأَعْلَمُوا (بدانید و
نفرموده بدهید) و اگر مالک داشت باید بگوید: و آتوا خمسة که این دلیل دیگری
است بر اینکه خمس، خمس ارباح مکاسب نیست زیرا ارباح مکاسب مالک
دارد و باید به آنان «آتوا» گفته شود. مانند أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، که در قرآن
مکرر آمده، پس این قرینه‌ای است که این خمس غنائم جنگی است فقط **اولا**. و
ثانیا: عطف وَأَعْلَمُوا بر قَتَلُوهُمْ. و **ثالثا:** سیاق آیات که تماما در جنگ است.
رابعا: ذیل آیه صریح است در قتال و غنائم قتال که فرموده: يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ
الَّتَقَى الْجَمْعَانِ. و **خامسا:** آیه بعد که فرموده: إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا... که خواهد
آمد. **سادسا:** در قرآن هر جا کلمه «غَنِمْتُمْ» و «مَغَانِمٌ» آمده مربوط به غنائم جنگی
آمده. عجب است با این همه قرائن و سیاق و صراحت چگونه مدعیان دانش و
دین این خمس را تعمیم داده‌اند در تمام ارباح مکاسب. با اینکه رسول خدا ﷺ
و امیرالمؤمنین از ارباح مکاسب خمس نگرفتند! و اگر تعمیم داشت باید ایشان
عمل کنند و از مرم آنرا بگیرند.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ
وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ

مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: هنگامی که شما بکنار وادی نزدیکتر بودید و ایشان بکناره وادی دورتر و قافله پائین‌تر از شما بود، و اگر وعده می‌کردید البته اختلاف می‌کردید در وعده‌گاه، ولیکن خدا خواست انجام دهد آنچه‌شدنی است، برای اینکه هلاک شود هر کس هلاک می‌شود از دلیل روشن و هر کس زنده شود زنده شود از دلیل روشن، و براستی که خدا شنوای داناست. (۴۲)

نکات: در این آیه حق تعالی بیان می‌کند غنائم چه روزی راه، و بر مسلمین منت می‌گذارد، و فرموده: هنگامیکه شما در وادی نزدیکتری به آب و طرف مدینه بودید ولی کفار آن طرف بدر که از مدینه دورتر است بودند. و مقصود از جمله: وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ... این است که مسلمین برای ضعف و قلت نفراتشان اگر برای جنگ وعده‌گاهی قرار داده بودند خود اختلاف می‌کردند در تعیین روز و در اینکه حاضر شوند و یا خیر.

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا ۗ وَلَوْ أَرَأَيْتَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنْزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّمَيُّتِ فِي آعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي آعْيُنِهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *

ترجمه: هنگامیکه در خوابت خدا ایشان را به تو کم نشان داد و اگر به تو ایشان را زیاد نشان داده بود البته سست می‌شدید و در کار جنگ نزاع می‌کردید ولیکن خدا سلامت داشت شما را، زیرا او به آنچه در سینه‌ها باشد داناست (۴۳)

و هنگامی که ملاقات کردید ایشان را در چشم شما کم می نمود و شما را در چشم ایشان کم می نمود تا اینکه خدا بعمل آورد امری را که شدنی بود، و بسوی خدا کارها بازگردانیده می شود (۴۴) ای مؤمنین چون گروهی را ملاقات کردید پس ثابت باشید و بسیار یاد خدا کنید تا باشد شما رستگار شوید. (۴۵)

نکات: جمله: **يُرِيكُمْ اللَّهُ...** دلالت دارد که خدا جمعیت کفار را در خواب به رسول خدا ﷺ نشان داده بود و به نظر رسول خود عدهٔ خیلی آورده بود و اگر چنین نبود رسول خدا ﷺ و سایر مؤمنین در اقدام به جنگ کوتاهی می کردند و همچنین در روز بدر طبق جمله: **فِي آعْيُنِكُمْ قَلِيلًا...** لشکر مسلمین، کفار را کم و نفرات خیلی می پنداشتند و به نظر ایشان زیاد نمی آمد و همچنین جمعیت مسلمین به نظر کفار کم آمد که طرفین به کارزار دلیر شدند. خدا طرفین را به یکدیگر کم نشان داد تا جنگ واقع شود.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَرَعُوا فِتْفَشُلُوا وَتَذْهَبَ رِجُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ
مَعَ الصَّابِرِينَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ
وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ * وَإِذْ زَيْنٌ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ
لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي
أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ۗ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ *

ترجمه: و خدا و رسول او را اطاعت کنید و نزاع مکنید که سست می شوید و عظمت شما می رود و صبر کنید که خدا با صابرين است (۴۶) و نباشید مانند آنانکه از شهر و دیار خود خارج شدند برای خوشگذرانی و سرکشی و وانمودن به مردم و منع می کردند از راه خدا، و خدا به آنچه می کنند محیط است (۴۷) و

هنگامیکه شیطان برای ایشان زینت داد اعمالشان را و گفت امروزه کسی از مردم بر شما پیروز نشود و من محققا پناه می‌دهم شما را، پس چون دو گروه ملاقات یکدیگر کردند به عقب برگشت بر دو پاشنه خود و گفت محققاً من از شما بیزارم برآستی که من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید برآستی که من از خدا می‌ترسم و خدا شدید العقاب است. (۴۸)

نکات: لشکر مشرکین با دم و دستگاه برای عیش و نوش و تفاخر از مکه بیرون آمدند ولی لشکر اسلام برای جهاد در راه خدا. لشکر کفار از محمد صلی الله علیه و آله وحشت داشتند با اینکه از هر جهت برتری داشتند زیرا پیشرفت محمد صلی الله علیه و آله را در امور دیده بودند. و ضمناً از طائفه بنی‌کنانه که سر راهشان بود و قبلاً یک نفر از ایشان را کشته بودند واهمه داشتند، شیطان به شکل سراقه بن مالک که از اشراف بنی‌کنانه بود به ایشان رسید و گفت: من شما را امان می‌دهم از شر طائفه خودم ولذا دل ایشان را از این جهت خاطر جمع نمود، ولی در ضمن جنگ فرار کرد و باعث شکست مشرکین بدر شد و گفت: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید.

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَتُولَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَصْرَبُونَ وَجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ *

ترجمه: هنگامیکه منافقان و آنانکه در دلشان مرض بود می‌گفتند: دین ایشان، ایشان را مغرور کرده، و هر کس توکل بر خدا کند پس محققاً خدا عزیز حکیم است (۴۹) و اگر ببینی هنگامیکه ملائکه قبض روح کفار می‌کنند به صورتها و

پشتهای ایشان می‌زنند و گویند بچشید عذاب سوزاننده را (۵۰) این بسبب اعمالی است که انجام داده‌اید و براستی که خدا به بندگان ستمگر نیست. (۵۱)

تکات: منافقین و کفار جرئت مؤمنین بی‌خانمان را که در اقدام به جنگ و جهاد می‌دیدند می‌گفتند: اینان نه بودجه دارند و نه اسلحه و نه نفرات، پس ایشان مغرور شده‌اند و دین باعث غرور ایشان شده و محمد ایشان را گول زده است!

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
بِذُنُوبِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ * ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً
أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ *
كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ۖ وَكُلُّ كَاثِبٍ ظَلِيمٍ *

ترجمه: مانند عادت آل فرعون و آنانکه پیش از ایشان بودند، به آیات خدا کافر شدند پس خدا بسبب گناهانشان ایشان را گرفت زیرا خدا نیرومند شدیدالعقاب است (۵۲) این بسبب این است که خدا نعمت خود را بر قومی که به ایشان داده تغییر نداده تا آنان خودشان را تغییر دهند و براستی که خدا شنوای داناست (۵۳) مانند شیوه آل فرعون و آنانکه قبل از ایشان بودند، به آیات پروردگارشان تکذیب کردند پس به گناهانشان هلاکشان کردیم و آل فرعون را غرق نمودیم و همه ستمگر بودند. (۵۴)

تکات: حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ دلالت دارد که مردم تا خود را تغییر ندهند خدا نعمت‌های خود را تغییر ندهد و از ایشان نگیرد و تا ملتی عملاً خواستگار چیزی نباشند خدا به ایشان ندهد، وقتیکه ملتی قدر عقل و قدرت خود را

ندانست و آنها را صرف هوی و هوس کرد، خدا هم ایشان را مبتلا می‌کند به آثار هوی و هوس و چون صرف علم و هدایت و صنعت کرد خدا هم آنها را نصیبشان گرداند. و این آیه رد است بر کسانی که به نعمتهای عقل و هدایت پشت کرده و معتقدند باید خدا به مدد غیبی و فرستادن امامی بزور مردم را تغییر و اصلاح دهد و مردم را به وعده‌های جعلی مغرور و منتظر داشته‌اند. جمله: **وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ** دلالت دارد که به ظلم به هلاکت و نابودی رسیدند. اللهم اهلك الظالمين فقد طغت فنتهم و کثر شرهم و لا یقدر أحد علی دفعهم إلا أنت فادفعهم یا قهار!..

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مِرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ * فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * وَإِنَّمَا تَخَافُونَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ * وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِيَّاهُمْ لَا يُعْجِزُونَ *

ترجمه: براستی که بدترین جنبنده‌ها نزد خدا کسانی‌اند که کافر شدند که ایمان نیاورند (۵۶) آنانکه از ایشان پیمان گرفتی سپس پیمان خود را در هر مرتبه شکستند و ایشان پرهیز ندارند (۵۶) پس اگر در جنگ بر ایشان پیروز شدی پس بسبب ایشان پراکنده ساز کسانی را که پشت سر ایشانند باشد که ایشان پند گیرند (۵۷) و البته اگر از قومی ترس خیانتی داشتی پس بینداز بسوی ایشان پیمانشان را بطور منصفانه، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خیانت‌کاران را (۵۸) و البته گمان مبر آنان که کافر شده‌اند از قدرت ما بدر رفته‌اند، بدرستی که ایشان (ما را) عاجز نمی‌کنند (یعنی گریزی ندارند). (۵۹)

نکات: مقصود از جمله: فَشَرَّدَ بِهِمْ ... این است که ایشان را چنان در تحت شکنجه بگذار که کفار پس از ایشان بترسند و هوس فتنه نکنند. و مقصود از تَخَافُ ... این است که اگر علائم و آثار نقض پیمان کفار بر امام مسلمین ظاهر شد باید پیمان ایشان را جلو ایشان بیندازند.

وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ *

ترجمه: و مهیا سازید برای کفار هر چه می‌توانید از نیرو و از اسبان مهیای بسته‌شده که به آن نیروها بترسانید دشمن خدا و دشمن خود و دیگران غیر ایشان را که شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید خدا ایشان را می‌شناسد، و آنچه در راه خدا انفاق کنید هر چه باشد به شما رد می‌شود و بر شما ستم نشود. (۶۰)

نکات: مسلمین باید هر چه می‌توانند بر نیروی جنگی خود بیفزایند. جمله: ... لَا تَعْلَمُونَهُمْ، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ دشمنان دیگری داشته غیر از کفاری که با او جنگ می‌کردند ولی آن حضرت نمی‌دانسته. پس آنانکه می‌گویند فلان بنده صالح از همه چیز اطلاع دارد بیایند این آیه را بخوانند و بروند از غلو خود توبه کنند!

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ ۗ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۗ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ *

ترجمه: و اگر به سلم و صلح میل کردند، تو به آن میل کن، و بر خدا توکل نما زیرا او شنوای داناست (۶۱) و اگر با تو اراده خدعه کنند پس محققا خدا ترا کافی است، اوست آن خدائی که ترا تأیید کرده بیاریش و بسبب مؤمنین (۶۲) و الفت انداخت بین دلهای مؤمنین که اگر انفاق کرده بودی تمام آنچه در زمین است الفت بین دلهایشان نمی انداختی ولیکن خدا بین ایشان الفت انداخت، براستی که او عزیزی حکیم است. (۶۳)

نکات: مَا أَلْفَتْ ... دلالت دارد که رسول خدا ﷺ در کائنات و تکوینات فاعلیتی ندارد و فقط خدا مقلب القلوب و مؤثر و مکون است.

يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِضُ
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ
 وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
 يَفْقَهُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ عَنَّا وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ
 مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ
 اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ *

ترجمه: آهای پیغمبر: خدا کافی است ترا و هر کس از مؤمنین را که پیروی تو کنند (۶۴) آهای پیغمبر؛ مؤمنین را بر کارزار ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر صابر باشد بر دویست نفر غلبه کنند و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کفار پیروز می گردند بواسطه اینکه این کفار قومی نفهمند (۶۵) اکنون خدا از شما سختی را برداشت و تکلیف شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد نفر باشد بر دویست نفر غلبه کند و اگر هزار نفر باشد بر دو هزار غالب آید باذن خدا و خدا با صابری است. (۶۶)

نکات: صدر اسلام در اوائل هجرت؛ حکم الهی این بود که هر یک نفر از مؤمنین در مقابل ده نفر مقاومت کند ولی مؤمنین ضجه کردند و بر ایشان سنگین آمد و چون مسلمین زیادتر شدند آن حکم تخفیف داده شد و یک نفر مسلمان باید در مقابل دو نفر مقاومت کند و این نسخ نیست بلکه فقدان شرط است زیرا شرط مقاومت، صبر و دانش بود چون نداشتند با وصف عدم شرط باید یک نفر در مقابل دو نفر ایستادگی کند.

مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثَخَّرَ فِي الْأَرْضِ تَرِيدُونَ
عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ
لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ *

ترجمه: هیچ پیغمبری را نشاید که برای او اسیرانی باشد تا در زمین قتل بسیار کند، شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا برای شما آخرت را می‌خواهد و خدا عزیزی حکیم است (۶۷) اگر از خدا در پیش مقرر نشده بود هر آینه در آنچه گرفتید به شما عذاب بزرگی می‌رسید (۶۸) پس از آنچه در جنگ به غنیمت گرفته‌اید بخورید در حالیکه حلال پاکیزه است و از خدا بترسید زیرا خدا آمرزنده رحیم است. (۶۹)

نکات: پس از آنکه مسلمین هفتاد نفر از مشرکین را در جنگ بدر اسیر گرفتند، رسول خدا ﷺ دربارهٔ اسراء با اصحاب خود مشورت کرد، ابوبکر گفت: از ایشان فداء بگیر و آزادشان کن، عمر گفت: همه را به قتل رسان. رسول خدا ﷺ پیشنهاد ابوبکر را پذیرفت، و بنا شد هر کدام از اسیران فدائی بدهند و آزاد شوند، جبرئیل این آیات را آورد. از این آیات معلوم می‌شود اسیر گرفتن

وبواسطه فداء آزاد کردن باذن الهی نبوده و لذا جمله: لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، نازل شده است.

يَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا
يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ* وَإِنْ يُرِيدُوا
خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: آهای پیامبر بگو به آن کسانی که در دست شما هستند از اسیران که اگر خدا بداند در دلهای شما خیر را خیری بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می دهد و شما را می آمرزد و خدا آمرزنده رحیم است (۷۰) و اگر بخواهند با تو خیانت کنند پس به تحقیق قبلا با خدا خیانت کردند پس خدا تمکن و تسلط داد تو را بر ایشان، و خدا دانای حکیم است. (۷۱)

نکات: چون رسول خدا ﷺ در جنگ بدر از اسیران فداء گرفت حق تعالی برای جذب قلوب اسیران این آیات را نازل نمود. از جمله کسانی که اسیر شدند عباس عموی پیغمبر ﷺ بود با عقیل و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب. و چون بنا شد فدیة بدهند و آزاد شوند، عقیل و نوفل چیزی نداشتند ولی عباس داشت، بیست و قیه طلا داشت که تقریباً صد و بیست دینار می شد که همراه خود آورده بود برای اینکه لشکر کفار را طعام بدهد و او یکی از ده نفری بود که باید هر روز به نوبت خودشان یک نفر مخارج لشکر را بدهد و ده شتر قربانی کند و نوبه به عباس نرسید تا اسیر شد و پول او گرفتند و از غنائم شد. عباس خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد من مسلمان بودم ولی کفار مرا به اکراه آوردند. حضرت فرمود: اگر این سخن تو راست باشد خدا تو را جزاء خواهد داد اما ظاهراً علیه ما بوده ای، پس عباس گفت: دینارهای مرا پس بدهند، حضرت فرمود: نمی شود و تو باید فدیة خودت و عقیل و حارث را بپردازی تا هر سه

آزاد شوید. عباس گفت: مرا میان قریش محتاج می‌کنی؟ حضرت فرمود: کجاست آن طلاهایی که به ام‌الفضل عیالت دادی در وقتی که از مکه خارج می‌شدی و گفتی: من نمی‌دانم از این سفر برمی‌گردم یا نه، اگر حادثه‌ای برایم رخ داد این دینارها مال تو و عبیدالله و عبدالله و فضل. عباس گفت: از کجا دانستی، حضرت فرمود: پروردگارم به من خبر داد. عباس گفت: پس من شهادت می‌دهم که تو راستگوئی و شهادتین بر زبان جاری نمود و گفت: غیر خدا احدی بر این مطلع نبود، زیرا من دینارها را در تاریکی شب به عیالم دادم و من در رسالت تو شک داشتم، پس چون چنین خبری به من دادی شک من برطرف گردید. و بعدها عباس ببرکت اسلام ثروت بیشتری پیدا کرد و چنانکه خدا فرموده: **يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ** گردید. مقصود از جمله: **وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ** ... این است که این اسیران که آزاد می‌شدند طبق رسم باید تعهد کنند که دیگر به جنگ رسول نیایند و با مشرکین معاهده علیه مسلمین نبندند و اسیران تعهد می‌کردند. در اینجا خدا می‌فرماید اگر عهد خود را بشکنند و وفا نکنند خدا باز رسول خود را بر ایشان تمکن دهد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ
ءَاوُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا
لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ
النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ*

ترجمه: براستی آنانکه ایمان آورده و هجرت نموده و بمالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کردند و آنانکه مأوی داده و مهاجرین را یاری کردند ایشان بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و آنانکه ایمان آورده و هجرت

نکرده‌اند شما را از دوستی ایشان بهره‌ای نیست تا هجرت کنند، و اگر از شما در دین یاری خواستند بر شما یاری ایشان لازم است مگر علیه قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی است، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۷۲)

نکات: حق تعالی مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ را بر چهار قسم نموده: **قسم اول:** آنانکه با رسول خدا ﷺ از مکه هجرت کردند بسوی مدینه. ایشان مهاجرین اولی می‌باشند و اینان چهار امتیاز داشتند: ۱- ایمان به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی و روز قیامت و تمام تکالیف الهی را پذیرفته و تمرد نکردند. ۲- از وطن و خویشان و همسایگان خود صرف نظر کرده و برای رضای خدا مفارقت کردند و این کار عدل قتل نفس است زیرا خدا فرموده: ﴿اقتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ﴾. ۳- با جان و مال جهاد کردند به هر غزوه‌ای که می‌رفتند از مال خود خرج می‌کردند، و حتی بدون وسائل جنگی مانند جنگ بدر با مشرکین می‌جنگیدند. ۴- سبقت در دین و در هجرت و جهاد داشتند که خدا در حق ایشان فرموده:

﴿... لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (الحديد ۱۰)

و در آیه دیگر در وصفشان فرموده:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة ۱۰۰)

تا آخر آیه که اینان مقتدای مسلمین هستند تا قیامت.

قسم دوم - انصارند که چون رسول خدا ﷺ با اصحابش بسوی ایشان آمدند از بذل مال و جان و مسکن مضایقه نکردند و به اصلاح مهمات مهاجرین پرداختند و اگر ایشان نبودند کار تمام نمی‌شد ولی مهاجرین اولین از ایشان

مقدم و افضلند زیرا ایشان سابقین در ایمان و فضائلند و دیگر اینکه روزگاری زحمت و سختی کشیدند و دیگر اینکه از خانه و زندگی صرفنظر کردند.

قسم سوم - مؤمنینی که ایمان آورده ولی هجرت نکردند و در مکه ماندند.
قسم چهارم - آنها که پس از مؤمنین اولین مهاجرت کردند که فرموده:

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ* وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ*

توجه: و کفار برخی دوستان بعضی دیگرند، اگر شما دوستی مؤمنین را رعایت نکنید در این زمین فتنه و فساد بزرگی خواهد بود (۷۳) و آنانکه ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد در راه خدا کردند و آن کسانی که مأوی داده و یاری کردند، ایشانند همان مؤمنین حقیقی و واقعی، برای ایشانست آمرزش و روزی کریم. (۷۴) و آنانکه ایمان آوردند پس از آنان و هجرت کرده و جهاد کردند با شما پس ایشان از شمایند و صاحبان خویشی (خویشاوندان) بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی دیگر در کتاب خدا، براستی که خدا به هر چیزی داناست. (۷۵)

نکات: اولیاء و ولایت (به فتح واو) را به معنی؛ دوستی گرفتیم. ولی بعضی بر خلاف ظاهر به معنی؛ سرپرستی و قیمومیت، و یا به معنی؛ ولایت ارث گرفته‌اند. و مقصود از جمله: إِلَّا تَفْعَلُوهُ... این است که: ای مؤمنین اگر به آنچه

ذکر شد از هجرت و دوستی و تعاون و تبری از کفار عمل نکنید فتنه و فساد شما را در برگیرد و بواسطه تفرقه و قلت عدد و ضعف: کثرت پیدا نخواهید کرد و مورد رغبت دیگران نمی شوید و دیگران به شما ملحق نمی شوند. و مقصود از جمله: وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا... کسانیند که پس از نزول این آیات هجرت کنند و با سایر مهاجرین و انصار جهاد کنند، ایشان نیز از مهاجرین محسوب می شوند. و مقصود از جمله: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ، این است که در ارث خویشان مقدم بر دیگرانند و خویشان از یکدیگر ارث می برند. لیکن قبل از نزول این آیه ارث به اخوت و برادری بوده چنانچه رسول خدا ﷺ بین مؤمنین اخوت و برادری را برقرار نمود و چون عده مؤمنین قلیل بودند بأخوت از یکدیگر ارث می بردند ولیکن مسلمین زیاد شدند ارث برای خویشاوندان مسلمان برقرار شد.

سورة التوبة

مدنیة و هی مائة وتسع وعشرون آیه

سورة توبه که آنرا سورة براه نیز گویند و آن مدنی و دارای ۱۲۹ آیه می باشد

در آغاز این سوره «بسم الله الرحمن الرحیم» دیده نمی شود، که نوشته اند این سوره با سوره قبلی که انفال باشد یک سوره بوده و دیگر اینکه این سوره در رفع امان و قتل مشرکین و عذاب ایشان نازل شده نه برای رحمت و این سوره بضمیمه سوره انفال از سوره های طوال است و رسول خدا ﷺ دستور گذاشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در اول آن نداده است.

بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُوا فِي
الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ * وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ *
وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ * إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ
الْمُشْرِكِينَ * وَرَسُولُهُ * فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ * وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ
غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ * وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ * إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ * أَحَدًا فَأَتِمُوا
إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ * إِنَّ اللَّهَ مُحِبُّ الْمُتَّقِينَ *

ترجمه: این، بیزارى از طرف خدا و رسول اوست بسوى مشرکینی که با ایشان پیمان بسته اید (۱) پس چهار ماه به آزادی در زمین سیر کنید و بدانید که شما عاجزکننده خدا نباشید و خدا خوارکننده کافران است (۲) و اعلامی است خدا و

رسول او بسوی مردم در روز حج اکبر که خدا و رسول او بیزار است از مشرکین، پس اگر توبه کردید آن برای شما خوب است و اگر اعراض کردید پس بدانید که عاجزکننده خدا نیستید و با خدا ستیزه نتوانید و کافران را به عذاب دردناک بشارت ده (۳) غیر آن مشرکینی که با ایشان پیمان بستید سپس از پیمانتان چیزی کم نکرده و علیه شما تظاهر نکرده و به یکی از دشمنان شما مدد نمودند پس پیمان ایشان را به اتمام برسانید زیرا خدا دوست می‌دارد پرهیزکاران را. (۴)

نکات: کلمه برآءة خبر مبتدای محذوف است که هذا باشد و می‌توان آن را مبتداء گرفت و خبر آن جمله: **إِلَى الَّذِينَ ...** باشد. بدانکه فتح مکه در سال هشت از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، واقع یافت و رسول خدا ﷺ عتاب بن اسید را فرماندار مکه قرار داد و این سورة توبه در سال نه از هجرت نازل شد و چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ چهل آیه اول آن را به ابی‌بکر داد با امارت حاج و فرمود: این آیات را در موسم حج بر مردم قرائت کن، پس از آنکه ابوبکر بطرف مکه حرکت کرد، علی را مأمور نمود که برود و آن آیات را به اهل موسم قرائت کند. به حضرت رسول ﷺ عرض شد اگر این سوره و مأموریت ابلاغ آنرا به ابوبکر واگذار می‌کردید خوب بود؟ فرمود: این سوره را ادا نمی‌کند جز کسی که از خود من باشد. پس علی رضی الله عنه حرکت کرد و به ابی‌بکر ملحق شد. پس ابوبکر در ایام حج روز ترویه برای مردم خطبه خواند و آداب و مناسک حج را به ایشان تعلیم داد زیرا او امیر حاج بود. و أما علی رضی الله عنه در روز عید قربان در منی نزدیک جمره عقبه ایستاد و این آیات را برای مردم قرائت نمود و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ فَرَسْتَادَهُ رَسُولَ خَدَائِمِمْ**. گفتند: بچه چیز؟ پس این آیات را بلند قرائت نمود و فرمود: **لَا يُطَوِّفَنَّ بِالْبَيْتِ عَرَبِيٌّ وَلَا يَحْجُنُّ**

البیة مشرک بعد عامهم هذا و من کانت له مدة فهو إلى مدته و من لم یکن له مدة فمدته أربعة أشهر. چون زنان مشرکه قبل از نزول این آیات می آمدند و برهنه طواف می کردند، و چون رسول خدا ﷺ می خواست برای سال دیگر، حج نماید دستور اعلان داد که برهنه طواف نکنند، و چون در سال ششم که رسول خدا ﷺ با اصحاب خود به قصد عمره تا حدیبیه تشریف آوردند و اهالی مکه مانع ورود او به مکه شدند و حضرت با ایشان پیمان بست برای عدم تعرض مشرکین به مسلمین و عدم تعرض مسلمین به مشرکین با شرایطی که در جای خود خواهد آمد، مشرکین به پیمان خود وفا نکرده و نقض نمودند و با هم پیمانان خود از مشرکین بنی بکر به طایفه خزاعه که از هم پیمانان رسول خدا بودند حمله کردند و کسی از آنان را کشتند، ایشان نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردند از نقض عهد مشرکین، پس در سال نهم طبق سوره براءه مقرر شد که به تمام مشرکین ابلاغ شود که آنانکه نقض عهد کرده اند تا چهار ماه مهلت داده شده یا مسلمان شوند و یا تن به کشته شدن بدهند و اما آنانکه نقض عهد نکرده اند و عهده با رسول خدا ﷺ دارند مهلت ایشان تا وقتی است که مدت عهدشان تمام شود و پس از آن دیگر امان و علاقه ای بین ایشان و مسلمین نخواهد بود باید یا مسلمان شوند و یا مقتول گردند و معنی بیزاری خدا و رسول همین است.

فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ^ج فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا
الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ^ح إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مَأْمَنَهُ^د ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
يَعْلَمُونَ*

ترجمه: پس چون ماههای حرام منقضی شد بکشید مشرکین را هر جا ایشان را یافتید و ایشان را دستگیر کنید و حبسشان نمائید و بهر رهگذری در کمین ایشان بنشینید، پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند راهشان را باز کنید و رهانشان سازید زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۵) و اگر یکی از مشرکین از تو پناه جوید او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امن خودش برسان، این برای این است که ایشان قومی نادانند. (۶)

نکات: مقصود از ماههای حرام، همان چهار ماهی است که خدا به ایشان مهلت داده، از دهم ذیحجه تا دهم ربیع الآخر، اگرچه قول دیگری نیز گفته‌اند که از اول شوال باشد تا آخر محرم. ولی همین قول اول صحیح است زیرا ابتدای چهار ماه باید از وقت ابلاغ حساب شود. از این آیات قبح پیمان‌شکنی معلوم می‌شود، چون مشرکین علاوه بر شرک و اذیت و آزار مسلمین، پیمان‌شکنی کردند تا خدا چنین شکنجه‌ای بر ایشان معین نمود، ولی برای سایر کفار چنین دستوری نیامد، و از جمله: **حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ**، استفاده می‌شود که قرآن را می‌فهمیدند و برای همه قابل فهم بوده و گرنه هدایت نمی‌شدند. و مقصود از جمله: **وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ**، این است که راه را بر ایشان سد کنید تا در بلاد دیگر منتشر نشوند. در حدیث آمده که در صدر اسلام تا وفات رسول خدا ﷺ حکم مشرکین گاهی قتل و گاهی عفو و گاهی گرفتن فدا بود، مؤید این مطلب این است که مردی را به اسیری نزد رسول خدا ﷺ آوردند بنام امامه و او سید و بزرگ یمامه بود، رسول خدا ﷺ به او فرمود اسلام بیاور و یا خود را خریداری کن و گرنه تو را بکشم و یا آزادت کنم. او گفت: ای محمد اگر مرا بکشی مرد بزرگی را کشته‌ای و اگر فداء بگیری از مرد بزرگی فداء گرفته‌ای و اگر آزاد کنی بزرگی را آزاد کرده‌ای، و اسلام آوردن من بعید است. رسول

خدا ﷻ فرمود: آزادت کردم، چون امامه این سخن شنید گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله، حسن خلق تو دلیل بر نبوت توست. پس به یمامه رفت و چون طعام اهل مکه از یمامه می آمد او مانع شد و گفت: نمی گذارم به مشرکین برسد تا ایمان آورند و اهل مکه آن وقت با رسول خدا ﷻ در مقام محاربه بودند و ناچار و بیچاره شده و به رسول خدا ﷻ نامه نوشتند و شکایت از منع طعام امامه نمودند، رسول خدا ﷻ نامه به او نوشت که منع طعام از مکیان نکند.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا هُمْ إِنَّ اللَّهَ
نَجِيبُ الْمُتَّقِينَ * كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا
ذِمَّةَ يَرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ *

ترجمه: چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسول او پیمانی می باشد مگر آنانکه با ایشان نزد مسجدالحرام عهد بستید پس مادامی که به عهد خود ثابتند شما نیز ثابت بمانید برای ایشان، زیرا خدا متقین را دوست می دارد (۷) چگونه برای ایشان عهدی باشد و حال آنکه اگر بر شما ظفر یابند در حق شما خویشی و پیمان را مراعات نکنند، شما را بزبانهای خود خوشنود می کنند. ودل ایشان خشنود نیست و اکثرشان فاسقند. (۸)

نکات: کسی که پیمان شکن باشد خدا پیمان او را به هیچ گیرد مگر کسیکه به عهد خود ثابت بماند. و طبق تواریخ، آنانکه نسبت به رسول خدا ﷻ به عهد خود وفا کردند: طائفة خزاعه و بنی ضمیره بودند. در تاریخ آمده که جمعی از خوارج به راهزنی و قتل مسلمین پرداختند بعنوان اینکه مردم به حکم غیرخدا گردن می نهند. اتفاقا ابوالهدیل علاف با کاروانی به ایشان رسیدند و سخت بترسیدند و از حیات خود قطع امید کردند. ابوالهدیل گفت: نترسید و کار خود

را به من واگذارید، من ایشان را دفع خواهم کرد. پس خوارج پرسیدند و گفتند: شما چه کسانیید و از چه قومید؟ ابوالهذیل گفت: ما قومی از مشرکانیم و به تجارت می‌رویم و مقصود ما از این سفر این است که کلام خدا را بشنویم و در آن تأمل کنیم و اگر دیدیم خوب است ایمان آوریم. خوارج گفتند: مرحبا و آیاتی از قرآن قرائت کردند. ابوالهذیل و رفقای او گفتند: آما و صدقنا، خوارج گفتند: در جوار ما بمانید. گفتند: شما حق ما را أداء نمائید. خوارج گفتند: حق شما چیست؟ ابوالهذیل گفت: حق ما این است که ما را به محل امن برسانید چنانچه خدا فرموده:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْتَلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾

پس خوارج ایشان را به محل امن رسانیدند!

أَشْتَرُوا بِبَايْتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ^ع إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا^ع وَلَا ذِمَّةً^ع وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ* فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ^ع وَنُفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ^ع مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتَلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ^ع إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ* أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ^ع وَهُمْ يُبَايِعُونَ الرُّسُولَ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أُولَئِكَ مَرَّةً^ع أَخَشَوْنَهُمْ^ع فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ^ع إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*

ترجمه: آیات خدا را به بهای اندکی معامله کردند پس مردم را از راه خدا بازداشتند حقا ایشان بد عملی می‌کردند (۹) در حق هیچ مؤمنی قرابت و پیمانی را مراعات نمی‌کنند و ایشان همان تعدی‌کنندگانند (۱۰) پس اگر توبه کرده و نماز

را برپا داشتند و زکات را بدادند، برادران شما را در دین، و ما بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که می‌دانند (۱۱) و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان شکستند و در دین شما طعن زدند پس پیشوایان کفر را بکشید زیرا اینان را سوگندها نباشد تا شاید خودداری کنند (۱۲) آیا با قومی که پیمانشان را شکستند و به بیرون‌راندن رسول خدا همت گماشتند قتال نمی‌کنید در حالیکه ایشان ابتدا کرده و از شما پیشی گرفتند، آیا از ایشان می‌ترسید، پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده‌اید. (۱۳)

تکات: خدای تعالی صفات مشرکین را برای بیداری مؤمنین شمرده تا به آنان اعتماد ننمایند: **اول:** برای چند درهم دنیا، آیات خدا را ندیده گرفته و چند درهم را ترجیح دادند بر عقل و علم و وحی. **دوم:** اگر غلبه کنند سوگند و خویشی و پیمان را مراعات نخواهند کرد. **سوم:** عادتشان تعدی و تجاوز است. **چهارم:** به تجربه رسیده که در موقع نیرومندی چه ستمها کردند؛ بر قتل رسول خدا ﷺ متحد شدند و رسول خدا ﷺ را فراری دادند، چنانکه یهود چنین تصمیم گرفتند. و گفتند: **لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ**. جمله: **وَهُمُؤَا بِإِحْرَاجِ الرَّسُولِ**، مشرکین و با هم کفار و مشرکین را شامل می‌شود. و اینها دلیل است که کفار و مشرکین تابع منطق عقل و دلیل نیستند. نویسنده گوید: عینا مانند زمان ما که مردم متعصب خرافاتی اگر قدرتی داشته باشند به ضرب و قتل طرف اقدام می‌کنند، و بعضی از مروجین مذهبی چون قدرت ندارند به تکفیر و لعن می‌پردازند، و هر کس حقی را اظهار کند گرفتار چنین مردمی است و رنج می‌برد.

قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَنُحْزِهِمْ وَيَنْصُرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَدَشَفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ * وَيُدْهَبُ غِيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حَكِيمٌ * أَمْرٌ حَسْبُهُمْ أَنْ تَتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ
يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً ۚ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَعْمَلُونَ *

ترجمه: با ایشان کارزار و پیکار کنید، خدا ایشان را بدست شما عذاب می کند و خوارشان می نماید و شما را بر ایشان یاری می دهد و سینه های قوم با ایمان را شفا می بخشد (۱۴) و خشم دلهاشان را می برد و خدا توبه هر کس را بخواهد می پذیرد و خدا دانای حکیم است (۱۵) آیا پنداشته اید که رها می شوید و هنوز خدا مجاهدین شما و آنان را که جز خدا و رسول و مؤمنین را دوست نهانی نگرفته اند، ندانسته، در حالیکه خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۶)

نکات: در صدر اسلام از کثرت اذیت و آزار کفار و مشرکین، دل های مسلمین پر از خشم بود ولی مأذون به جهاد نبودند چون عده کافی نداشتند، اما چون عدد کافی تحقق پیدا کرد خدا امر به جهاد نمود و دل های مؤمنین را به برکت شمشیر مجاهدین شفاء داد و کفار و مشرکین را عذاب کرد. و مقصود از جمله: **وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ...** این است که هنوز معلوم حضرت باری تحقق پیدا نکرده، اگر چه در ازل هر چیز را دانسته، ولی تا فداکاری خود را بروز ندهید معلوم حق ظاهر نگردد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ
أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ
مَنْ ءَامَنَ ۖ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا
اللَّهَ ۖ فَعَسَىٰ ۖ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ *

ترجمه: برای مشرکین روا نیست که مساجد خدا را آباد کنند در حالیکه بر کفر خود گواهند، ایشانند که اعمالشان هدر است و ایشانند که در آتش دوزخ جاودانند (۱۷) همانا مساجد خدا را آنکه ایمان به خدا و روز جزاء دارد و نماز را به پا می‌دارد و زکات می‌دهد و جز خدا از کسی نمی‌ترسد، آباد می‌کند، پس امید است که ایشان از هدایت یافتگان باشند. (۱۸)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که متصدیان امور مساجد باید دارای ایمان و خالی از خرافات باشند و تمام اعمال کسی که توحید صحیحی ندارد هدر و مانند نبود است و کسی که به آبادی مساجد می‌پردازد باید از غیر خدا نترسد و غیر او را ملاحظه نکند. متأسفانه متصدیان امور مساجد و مجالس دینی فعلی زمان ما یک مشت مردم هوی‌پرست می‌باشند و لذا تمام تبلیغات دینی آلوده به شرک و خرافات است. و جمله: **وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ** دلالت دارد که مشرک به تمام اقسام آن ولو اینکه نامش مسلمان باشد حق دخالت در امور مسجد ندارد، چه علی‌اللهی و چه شیخی و چه سایر غالیان.

جمله: **فَعَسَىٰ أَوْلَتْكَ**... دلالت دارد بر اینکه مسلمان موحد جامع‌الشرایط نیز باید امیدوار به هدایت و رحمت حق باشد و مغرور نباشد. شاعر گوید:

مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزت دور

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الظَّالِمِينَ* الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
 أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلَتْكَ هُمُ الْفَائِزُونَ* يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ

وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ
أَجْرٌ عَظِيمٌ *

ترجمه: آیا سیراب کردن حاجیان و تعمیر مسجدالحرام را مانند عمل آنکه ایمان به خدا و روز جزاء دارد و در راه خدا جهاد می کند قرار داده اید، نزد خدا مساوی نیستند، و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی کند (۱۹) آنانکه ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به اموال و جانهای خود جهاد کرده اند، درجه ایشان نزد خدا بزرگتر است و ایشانند کامیابان و بهره برندگان (۲۰) پروردگارشان به رحمت و رضوان خود، ایشان را مژده می دهد و برای ایشان است باغهایی که در آنها نعمتهای پاینده است (۲۱) در آن باغها همیشه جاویدانند، بی گمان خدا نزد اوست اجر بزرگ. (۲۲)

نکات: بعضی از اصحاب رسول که تازه مسلمان بودند به اعمال و افعال و عناوین خود افتخار می کردند، از جمله عباس عموی رسول خدا ﷺ افتخار می کرد به اینکه سقای حاجیان بوده و آنان را سیراب می کرده و طلحه بن شیبه می گفت: من کلیددار کعبه و تعمیرکننده مسجدالحرامم، و افتخارات خود را به علی رضی الله عنه عرضه کردند. حضرت فرمود: ایمان به خدا و هجرت و جهاد در راه خدا موجب فضیلت است تا آنکه قضاوت را نزد رسول خدا ﷺ بردند رسول خدا ﷺ چیزی نفرمود تا این آیات نازل گردید.

يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءِآبَاءَكُمْ وَإِحْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ ۚ إِنِ اسْتَحَبُّوا
الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ ۚ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ
إِن كَانَ ءِآبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِحْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
أَقْرَبَتْكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَمْوَالٌ أُقْرَبَتْكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَمْوَالٌ أُقْرَبَتْكُمْ

مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین پدرانتان و برادرانتان را دوست نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند و هر کس از شما با آنان دوستی کند پس همانان ستمگرند (۲۳)
بگو: اگر پدران و پسران شما و برادران شما و زنانتان و فامیلتان و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید و مساکنی که آنها را می‌پسندید (و به آنها دل بسته‌اید) نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او محبوبتر است پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خدا قوم فاسقین را هدایت نمی‌کند. (۲۴)

تکات: صدر اسلام هر فردی که مسلمان می‌شد و خدای یکتا را می‌پذیرفت مانند زمان ما با خویشان و کسان او که همه از کفار بودند باید قطع دوستی و ملاطفت کند. در حدیث آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: لا یجد أحدکم طعم الايمان حتى یحب فی الله أبعد الناس و یبغض فی الله أقرب الناس. یعنی کسی از شما مزه ایمان را نمی‌یابد تا در راه خدا دورترین مردم را دوست بدارد و نزدیک‌ترین مردم را دشمن بدارد. و مقصود از جمله: حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، آمدن عذاب خداست.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ
كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ * ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ *

ترجمه: محقق است که خدا شما را در مواقع بسیاری یاری کرد و روز حنین هنگامی که کثرت نفرات شما شما را به شگفت آورده بود، پس، آن کثرت هیچ بهره‌ای به شما نداد و برای شما مفید نشد و زمین با وسعتی که داشت بر شما تنگ شد سپس به دشمن پشت کردید در حال ادبار و پراکندگی (۲۵) سپس خدای تعالی آرامش دل را بر رسول خدا و بر مؤمنین نازل نمود و نازل کرد لشکرها را که ندیده بودید و عذاب نمود کفار را و این است جزاء کفار (۲۶) سپس خدا بعد از آن توبه هر کس را که بخواهد می‌پذیرد و خدا آمرزنده رحیم است. (۲۷)

تکات: طبق این آیات، خدا رسول خود را در مواقع بسیاری یاری کرده و روایت کرده‌اند که موطن کثیره که در آنها رسول خدا ﷺ یاری شده هشتاد موطن بوده و مقصود از روز حنین روز جنگ حنین است، و حنین زمینی است بین مکه و طائف که آن جنگ در آنجا واقع شده، و قضیه چنان است که پس از فتح مکه طائفه هوازن و ثقیف که چهار هزار مرد بودند و ۲۶ هزار مرد دیگر از طوائف دیگر که با ایشان سی هزار نفر بودند به جنگ با رسول خدا ﷺ آماده شدند و لشکر اسلام دوازده هزار و یا شانزده هزار نفر بودند، و بعضی از مسلمین می‌گفتند: لن نغلب الیوم... یعنی؛ ما امروز با این کثرتی که داریم مغلوب نخواهیم شد و از کثرت خود شاد بودند. و لذا خدا فرموده: ﴿

أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾

و چون دو لشکر بهم آمیختند در ابتداء مسلمین غلبه کرده و ایشان را پراکنده کردند و مشغول گرفتن غنیمت شدند. مشرکین که زنان و حیوانات خود را همراه آورده بودند برای اینکه نگریزند همت و عصبيت ایشان به جوش آمد یکدگر را آواز دادند: یا حماه السوء کجا می‌گریزید و زنان و فرزندان خود را رها

کرده‌اید، پس به اتفاق بازگشته و کمین نموده و بر مسلمین یورش آوردند، مسلمین مضطرب شده و فراری شده و شکست بزرگی بر ایشان وارد شد و با رسول خدا ﷺ کسی نماند جز نه نفر از بنی‌هاشم و یک نفر از انصار بنام ایمن بن ام ایمن که در آن جنگ کشته شد و آن نه نفر عبارت بودند از: علی علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و ربیعہ بن حارث و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب و عتبہ و معتب پسران ابولهب و بقیه فرار کردند و علت فرار این است که چون سفیده صبح آشکار شد سپاه مسلمین از راه سرازیری به وادی حنین آمدند و چون راه عبور تنگ بود لشکریان به تفاریق به طرق متعدده رهسپار بودند، این هنگام مردم هوازن از کمین بیرون تاختند و مسلمین را تیرباران کردند، مقدمه لشکر که فوج خالد بن ولید بود فاقد اسلحه بودند هزیمت شد و بدنبال ایشان مشرکین قریش که تازه مسلمان بودند گریختند، در این موقع سایر مسلمین نیز مضطرب شده و هزیمت شدند. رسول خدا ﷺ بر قاطر سفیدی سوار بود و فریاد می‌کرد: **إلیٰ أین أیها الناس؟** پس حضرت استر خود را حرکت داد و به کفار حمله نمود و با آن چند نفر قلیل به رزمی سخت اقدام کرد و جز در این جنگ رزم نداده بود، و می‌فرمود: **أنا النبی لا کذب أنا ابن عبدالمطلب.** و در این جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از شجاعان را کشت، مردی از هوازن بنام أبوجرول علم سیاهی بر سر نیزه کرده و در جلو کفار مانند شعله جولان می‌داد و هر مسلمانی را می‌کشت علم خود را حرکت می‌داد و کفار بدنبال وی می‌آمدند و رجز می‌خواند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر او حمله کرد و او را کشت. مشرکین پس از قتل او تاب مقاومت نیاورده و به هزیمت شدند و عباس که مردی بلند آواز بود ندا می‌کرد یا أصحاب بیعة الشجرة، تا اینکه عده‌ای از مسلمین مجتمع شده و به حمله پرداختند، و رسول خدا ﷺ مثنی خاک بر روی مشرکین انداخت و

فرمود: **شاهت الوجوه**، تا اینکه غلبه با مسلمین شد. و مقصود از: **أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ** این است که خدا آرامش دل به رسول خدا ﷺ و مؤمنین داد که از هجوم دشمن نترسیدند و مقاومت کردند و دو مرتبه خود را بر مشرکین زدند که رسول خدا ﷺ فرمود: **الآن تنور جنگ گرم شد**، و رسول خدا ﷺ در همان حال عرض می‌کرد: **اللهم لك الحمد و إلیک المشتكى وأنت المستعان**.

مقصود از جمله: **وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا**، صبر و ثبات و استقامت و طمأنینه و جرئت بوده که بر دل رسول و سایر مسلمین انداخته شده از طرف حق تعالی، و در این جنگ نفرات بسیاری از کفار کشته شدند و شش هزار نفر از مرد و زن و فرزند ایشان اسیر گردید و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند بدست مسلمین افتاد و چون مشرکین مغلوب شدند منادی رسول خدا ﷺ ندا کرد که اسیران جنگی را نکشند، و به زنان نزدیک نشوند و باقی مشرکین پراکنده و به اوطاس رفتند و رسول خدا ﷺ مأمور فرستاد و ایشان را تعقیب کردند تا اینکه مشرکین به شهر طائف رفتند و سایر مشرکین به ایشان پیوسته، و لشکر اسلام رفتند و طائف را محاصره کردند و جنگ تا اول ماه ذیقعده طول کشید و چون ماه ذیقعده از ماههای حرام بود جنگ تعطیل شد. و رسول خدا ﷺ به جعرانه مراجعت کرد و در آنجا محرم بعمره شد و غنائم حنین و اوطاس را بین لشکر تقسیم کرد و مؤلفه قلوبهم را زیادتر از دیگران بداد و مانند ابوسفیان و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیه و حارث بن هشام و عبدالله بن امیه و معاویه بن ابی سفیان و هشام بن مغیره و اقرع بن حابس و امثال ایشان را از پنجاه شتر تا صد به ایشان داد. ولی به انصار بهره‌ای اندک بداد یعنی کمتر از مهاجرین، انصار افسرده شده بعضی گفتند: تمام

غنائم را به قوم خود داد و ما را محروم کرد! بعضی گفتند: ما تیغ زدیم و غنیمت را کافران بردند، و بعضی گفتند: فعلا چون رسول خدا ﷺ نیرومند شده احتیاج به ما ندارد و لذا ما را بی بهره کرد. چون این کلمات به رسول خدا ﷺ رسید بفرمود تا همه انصار را جمع کردند و هر که غیر ایشان بود ممنوع از ورود در آن مجلس نمود، سپس فرمود: ای انصار از شما چیزی می پرسم مرا جواب دهید؟ گفتند: بگوی یا رسول الله، فرمود: شما گمراه نبودید خدا شما را بواسطه من هدایت کرد؟ گفتند: بلی، لله المنه و لرسوله. فرمود: شما بر کناره دوزخ نبودید حق تعالی بواسطه من شما را برهانید؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود: شما جمعی اندک نبودید حق تعالی بوسیله من شما را بسیار و توانا کرد؟ گفتند: بلی یا رسول الله، لله المنه و لرسوله. فرمود: شما دشمنان یکدیگر نبودید خدای تعالی بواسطه من دلهای شما را ألفت داد و دوست یکدیگر شدید؟... پس حضرت لحظه ای سکوت کرد پس از آن فرمود: شما اگر بخواهید می توانید در جواب من بگوئید: تو مطرود قوم خود بودی و نزد ما آمدی ما تو را منزل دادیم، و تو فقیر بودی ما تو را بی نیاز کردیم و ترسناک بودی ما تو را امان دادیم و تو را به دروغ نسبت دادند ما تو را تصدیق کردیم. انصار که این کلمات را شنیدند همه به گریه افتادند و به های های گریستند و برخاستند بدست و پای رسول خدا ﷺ افتاده و عرض کردند: یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تو باد هر چه داریم باختیار توست به هر که خواهی انفاق کن، جوانان ما که سخن بی ادبانه گفتند خیال کرده بودند قلت بهره ایشان از غنائم برای بی اعتنائی شماست بقدر ایشان، اکنون توبه کردند یا رسول الله برای ایشان استغفار کن. رسول خدا ﷺ دست بدعا برداشت و گفت: اللهم اغفر الأنصار و أبناء الأنصار و أبناء أبناء الأنصار. یا معشر الأنصار أما ترضون أن ینصرف الناس بالشاة و الغنم و فی سهمکم رسول الله؟! همه عرض کردند: رضینا بالله و عنه و برسوله. پس رسول خدا فرمود:

انصار صاحب سر منند، اگر مردمان به راهی روند و انصار به راهی، من به طریق انصار سلوک کنم.

بهر حال در میان اسیران کفار شی‌ماء دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی رسول خدا ﷺ بود چون خود را معرفی کرد حضرت با او مهربانی کرد و ردای خود را برای او پهن نمود و با او بسیار سخن گفت و احوالپرسی نمود و او را منخیر کرد که با حضرت بماند یا به خانه‌اش برود، شی‌ماء مراجعت به وطن را اختیار کرد، حضرت او را کنیزکی با دو شتر و چند گوسفند عطاء کرد، آن دختر در باب اسیران هوازن با آن حضرت سخن گفت و شفاعت نمود، حضرت فرمود: من نصیب خود و فرزندان عبدالمطلب را به تو بخشیدم، اما از آنچه از سایر مسلمین است تو خود از ایشان شفاعت کن به حق من بر ایشان، شاید ببخشند. پس چون حضرت نماز ظهر را خواند دختر حلیمه برخاست و سخن گفت همه از برای رعایت رسول خدا ﷺ اسیران هوازن را بخشیدند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: ای مؤمنین همانا مشرکین نجسند پس بعد از این سال نزدیک به مسجد الحرام نشوند و اگر از درویشی و فقر می‌ترسید پس بزودی خدای تعالی از فضل خود اگر بخواهد شما را بی‌نیاز کند بدرستی که خدا دانای حکیم است. (۲۸)

نکات: از کلمه *إِنَّمَا* استفاده می‌شود که فقط مشرکین نجسند، و آیا نجاست ایشان ظاهری است یا باطنی؟ ظاهر قرآن مطلق است. اگر قرینه *فَلَا يَقْرَبُوا*

الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا، قرینه نباشد زیرا ممکن است این جمله را
 قرینه بگیریم برای نجاست باطنی، برای اینکه اگر نجاست ظاهری باشد باید
 گفته شود: فَلَا يَمْسُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مِنْ زَمَانِ نَزُولِ الْآيَةِ، زیرا نزدیک شدن به
 مسجد که مسجد را نجس نمی کند علی فرض نجاستهم، که آن هم خدا نفرموده
 سال نزول آیه به مسجدالحرام نروند، بلکه فرموده: از سال بعد از آن به مسجد
 نزدیک نشوند، و بعلاوه پیغمبر دستور شستن مسجد را نداد. پس معلوم می شود
 مقصود دوری از مجامع مسلمین و بی اعتنائی مسلمین است نسبت به ایشان و
 این می رساند نجاست باطنی را، مسلمین آن زمان خیال می کردند که اگر
 مشرکین به حج نیایند و به مسجدالحرام وارد نشوند موجب کسادی بازار مکه و
 فقر مسلمین می شود، حق تعالی در رد این گفتار و خیال فرموده خدا شما را
 بی نیاز خواهد کرد وهمینطور شد، زیرا یمن و جده و طائف و سایر نواحی
 حجاز ایمان آوردند و از اطراف مکه هر چه باید و شاید به مکه وارد می کردند
 از غذاها و حبوبات و لباسها. و از جمله فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ از باب تنقیح
 مناط استفاده می شود که مشرکین زمان ما که امام را همه جا حاضر و ناظر
 می دانند حق ورود به مساجد مسلمین را ندارند، پس اگر مشرک بت پرست کم
 است به جای آن مشرک غیربت پرست مانند غلاه و شیخیه و کسانی که صفات
 خدا و یا افعال او را به هر بشری و یا به بندگان صالح خداپرست نسبت می دهند
 و ایشان در عبادتها می خوانند و حاضر و ناظر می دانند و عموماً مشرکند بسیارند
 و باید از مجامع مسلمین دور شوند. اشکال در این است که مسلمان واقعی کجا
 و مجامع اسلامی کجاست آیا چنین چیزی وجود خارجی دارد یا خیر؟!

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ
 اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى
 يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ*

ترجمه: با آنانکه ایمان به خدا و روز قیامت نمی آورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده حرام نمی دانند و دین حق را نمی پذیرند از آنانکه کتاب به ایشان داده شده، کارزار کنید تا وقتی که از دست خود جزیه دهند در حالیکه ایشان خوارند. (۲۹)

نکات: قَاتِلُوا دلالت دارد بر اینکه باید مسلمین با اهل کتاب قتال کنند تا ایشان جزیه دهند به حال خواری، و مادامی که جزیه نداده اند مسلمین از قتال ایشان دست برندارند. و کلمه عَنْ يَدٍ چند احتمال دارد: اول: اینکه از دست خود بدهند و در دادن جزیه واسطه نگیرند زیرا هر یک از ایشان وقت أداء جزیه چون در پیشگاه امراء اسلامی حاضر شوند و ذلت خود و عزت مسلمین را ببینند در هدایت ایشان مؤثر است. دوم: عَنْ يَدٍ بمعنی؛ عن قدرة باشد یعنی هر یکی از اهل ذمه که فقیرند و استطاعت پرداخت جزیه ندارند جزیه از او ساقط است، اگر کسی گوید اهل کتاب به خدا و قیامت ایمان دارند چگونه خدا فرموده ایمان نیاورده اند؟ جواب آن است که ایمان به خدای واقعی ندارند زیرا ایشان خدائی را قائلند که پسر دارد و به تعدد قدماء قائلند، خصوصاً نصاری که اقانیم ثلاثه را قدیم می دانند چنانکه خواهد آمد. و همچنین به روز جزاء و کیفر اعمال قائل نیستند زیرا می گویند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً، مانند بعضی از ملت ما که خود را مسئول اعمال خود نمی دانند و به امید شفاعت زید و عمرو مغرور شده و می گویند شفعاء ما را از آتش می رهانند و دل خود را خوش کرده اند. و بعلاوه

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد مطیع اوامر خداست و تحقیق می‌کند و خدا که گفته به محمد ﷺ ایمان آورید، او ایمان می‌آورد. جمله: **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** دلالت دارد که جزیه از اهل کتاب پذیرفته می‌شود نه از مشرکین که ایشان مخیرند بین اسلام و قتل. و مقدار جزیه بسته به نظر زمامدار مسلمین است که باید صلاح را در نظر بگیرد و از هر نفری چه مقدار أخذ کند. و چون مسلمان شوند جزیه ساقط است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِيرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ *

ترجمه: و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این گفتار ایشان است به زبانشان، شباهت می‌رسانند به گفتار آنانکه از پیش کافر شدند، خدا بکشد ایشان را به کجا منحرف می‌شوند (۳۰) دانشمندان دینی و مقدسین خود را اربابی جز خدا گرفتند و هم مسیح پسر مریم را، و حال اینکه مأمور نبودند مگر اینکه عبادت کنند یک اله را، که نیست الهی جز او، منزّه و برتر است او از آنچه شریک او می‌کنند. (۳۱)

نکات: مقصود از جمله: **وَقَالَتِ الْيَهُودُ...** بعضی از فرق یهود می‌باشد که عزیر را پسر خدا دانستند و جهت اینکه او را پسر خدا دانستند این شد که بخت النصر تمام یهودیان را قتل عام کرد و کتابهای ایشان را سوزانید و نابود کرد و اطفال ایشان را اسیر نمود و از جمله اسیران عزیر بود که پس از برگشت از

اسیری کشف و کراماتی از او دیدند از جمله اینکه صدسال مُرد سپس زنده شد. و از جمله اینکه تورات به آن بزرگی را از حفظ می‌خواند. یهودیان تعجب کردند و در حق او غلو کرده و او را فرزند خدا خواندند. و اما نصاری چرا عیسی را پسر خدا خواندند با اینکه انبیاء دارای خوراک و خواب و بول و غایط می‌باشند و ممکن نیست خود را خدا و یا پسر خدا بدانند، پس نصاری این افتراءات را چگونه به عیسی بستند؟ جواب این است که این مزخرفات را قدیس بولس بوجود آورد.

و قصه او این است که پیروان مسیح قائل به خدای واحد لا شریک له و نبوت عیسی علیه السلام بودند تا اینکه جنگی بین ایشان و بین یهود واقع شد و یهود نتوانستند نصاری را مغلوب و منکوب و از بین ببرند تا اینکه یکی از شجاعان یهود بنام بولس یهودیان را جمع کرد و گفت: اگر حق با عیسی باشد ما همه کافر شده و اهل آتش دوزخ می‌باشیم و من نصاری را گمراه می‌کنم تا اینکه اگر بناست بدوزخ برویم آنان نیز اهل دوزخ شوند، سپس آمد در نزد نصاری و اسب خود را پی و از جنگی که به نصاری کرده اظهار ندامت کرد و سر خود را روی خاک گذاشت در حال گریه، سپس گفت: من از آسمان ندائی شنیدم که به من گفتند توبه تو پذیرفته نیست مگر اینکه به دین نصاری وارد شوی. و من توبه کردم و به دین نصاری وارد شدم، مردم نصارا خرسند شده و او را معزز داشته و به کنیسه بردند و یکسال آنجا ماند و انجیل را فراگرفت و مورد محبت نصاری شد، سپس به بیت المقدس رفت و آنجا شاگردی را تربیت کرد بنام نسطور و به او آموخت که عیسی و مریم و خدا هر سه قدیم و منشأ عالم بودند، سپس به روم رفت و عالم لاهوت و ناسوت را به ایشان یاد داد که عیسی دارای دو جنبه بوده که عیسی هم انسان بوده و هم خدا، و مرد دیگری را آموخت که عیسی ازلی و ابدی است و به هر یک از شاگردان خود گفت: تو خلیفه و جانشین منی

و تو مردم را به آنچه به تو آموخته‌ایم دعوت کن، و من عیسی را در خواب دیده‌ام و او اظهار رضایت کرده از من و من خود را فردا از بین می‌برم برای خشنودی عیسی، سپس خود را هلاک کرد، و این شاگردان هر کدام پرداختند به دعوت مردم به سوی تثلیث و همان خرافاتی که قدیس بولس به ایشان آموخته بود، و نصاری از غلو در حق عیسی علیه السلام خوششان آمد و لذا این عقاید همه را فرا گرفت.

جملة: ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ، دلالت دارد که یهود و نصاری قلبا و عقلا نمی‌فهمند چه می‌گویند ولی بزبان این گفتارها را رواج می‌دهند.

"احتجاج" طبرسی روایت کرده که روزی نصاری و یهود و دهریه و مشرکین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند، یهودیان گفتند: ما برای مناظره آمده‌ایم و می‌گوئیم عزیر پسر خداست، اگر تو پیروی ما کنی ما افضل و آسب از توئیم. و نصاری گفتند: ما می‌گوئیم مسیح پسر خداست. حضرت به یهود فرمود: آیا آمدید تا قول شما را بدون دلیل بپذیریم؟ گفتند: خیر. حضرت فرمود: برای چه شما عزیر را پسر خدا می‌دانید؟ گفتند: برای اینکه تورات را پس از فقدان آورد و این کار او دلیل بر پسر بودن اوست برای خدا. حضرت فرمود: چگونه موسی را که ابتداء تورات را آورد با آنهمه معجزات، پسر خدا نمی‌دانید؟! موسی علیه السلام که کرامت بیشتری داشت و اگر می‌گوئید خدا مانند پدران شما می‌باشد که از زنان، فرزند می‌آورند، پس حقیقتا کافر شده‌اید و او را شبیه به مخلوق نموده‌اید و صفات حادثه برای او قائل شده‌اید؟ گفتند: خیر ما چنین نمی‌گوئیم بلکه می‌گوئیم: عزیر پسر خداست باین معنی که او نزد خدا گرامی است چنانکه گاهی بعضی از علمای ما به کسی که نزد او محترم و گرامی است می‌گویند: ای پسر من! نه بعنوان اینکه فرزند ولادتی من باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بنابراین

حضرت موسیٰ عليه السلام نیز گرامی بود نزد خدا، پس باید او نیز پسر خدا باشد، و بنابراین دلیل شما که یک نفر از بزرگان شما به کسی که اجنبی از اوست می‌گوید پسر به دیگری نیز می‌گوید برادر و یا پدر و یا سیدی بعنوان اکرام، پس بنابراین باید نزد شما جایز باشد که موسیٰ برای خدا بعنوان اکرام برادر و یا پدر و یا شیخ و سید باشد، آیا جایز است چنین سخنی دربارهٔ خدا و موسیٰ؟ یهودیان در جواب مبهوت و عاجز شدند و گفتند: باید برویم فکر و نظر کنیم. حضرت فرمود: بروید به انصاف نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند. سپس حضرت به نصاریٰ توجه کرد و فرمود: شما می‌گوئید خدای قدیم عزوجل با مسیح پسرش یکی شده، از این گفتار چه اراده کرده‌اید، آیا می‌گوئید عیسی عليه السلام که حادث است بقدیم پروردگار قدیم شده است و یا می‌گوئید بندهٔ گرامی است و مخصوص به کرامت خداوندی است، اگر می‌گوئید عیسی عليه السلام قدیم بوده و حادث شده پس وجود خدای قدیم را حادث و باطل گردانیده‌اید و اگر بگوئید خدا با او متحد شده و هر دو حادثند پس خدا را حادث قرار داده‌اید؟ نصاریٰ گفتند: چون خدا بر دست عیسی چیزهای عجیب و غریبی اظهار کرده پس او را فرزند خود قرار داده بعنوان کرامت. حضرت فرمود: جواب شما همان است که به یهود گفتم که اگر بعنوان کرامت باشد بسیاری از بزرگان به مخصوصین خود پدر و برادر و عمو می‌گویند آیا جایز است که به عیسی حق تعالی بگوید پدر و برادر و عمو تا آخر حدیث که طولانی است، تا آخر آمدند بیست و پنج نفر از آنان مسلمان شدند.

در "مجمع‌البیان" روایت کرده از عدی بن حاتم که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم در حالیکه در گردنم صلیب بود، حضرت فرمود: ای عدی این بت را از گردنت بپنداز. عدی گفت: انداختم، و خدمت حضرت رفتیم دیدم این آیه را می‌خواند:

أَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ... واین جمله دلالت دارد که مسلمان نباید پیامبران و اوصیاء و دیگران را ارباب خود بدانند. در اصول کافی روایت کرده از ابوبصیر که از امام صادق سؤال کردم از این آیه:

﴿ أَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ... ﴾

حضرت فرمود: علماء و بزرگان ایشان دعوت نکردند ایشان را به عبادت خود، و اگر دعوت می‌کردند ایشان اجابت نمی‌کردند، ولکن علماء و بزرگان حرامی را برای ایشان حلال کردند و حلالی را حرام کردند و ایشان پذیرفتند پس همین عبادت کردن آنان است، پس ایشان را اربابی جز خدا گرفتند، ولیکن بدون اینکه بفهمند. و امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه فرموده: بزرگانشان هر چه گفتند ایشان پذیرفتند و امر خدا و کتب الهی را پشت سر انداختند و همین عبادت است برای ایشان، احبار و رهبان را، در حالیکه مأمور نشدند مگر به عبادت إله واحدی که لا إله إلا هو سبحانه عما یشرکون. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: اطاعت بزرگان دین ایشان بدون مدرک همان عبادت ایشان می‌باشد.

نویسنده گوید همانطوریکه بعضی از علمای اسلام نوشته‌اند، بسیاری از مقلدین علماء را می‌بینیم که اگر آیات بسیاری از کتاب خدا را برای ایشان بخوانی نمی‌پذیرند و بنظر تعجب به انسان نظر می‌کنند و می‌گویند چگونه ممکن است ما به این آیات الهی عمل کنیم با اینکه احادیث و اقوال علمای ما برخلاف این آیات است و به همین بهانه‌ها بسیاری از مسلمانها از اسلام خارج و به کفر وارد شده‌اند. حتی بعضی از ایشان علماء و مرشدین را سجده می‌کنند و سخن ایشان را از کلمات خدا بهتر می‌پذیرند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ *

ترجمه: اراده می‌کنند که به دهانهاشان نور خدا را خاموش کنند و خدا ابا دارد و نمی‌خواهد مگر اینکه نور خود را تمام کند و اگرچه کافران کراهت دارند (۳۲) آن خدا همان است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آنرا بر تمام ادیان غالب گرداند و اگرچه مشرکین نخواهند. (۳۳)

نکات: مقصود از نورالله دین و کتاب الهی است که بواسطه گفتارهای خیالی بشری جلو آنرا گرفته‌اند و با سخنان واهی خود از نشر کلمات حق مانع می‌تراشند، یکی با فلسفه و یکی با اشعار و یکی با عرفان و یکی مانند یهود با تأویلات دلبخواهی خود چنانکه یهود کلماتی که در تورات راجع به محمد ﷺ بود تأویل می‌کردند و حقائق تورات را بیان نمی‌کردند و نمی‌گذاشتند عوام عقل خود را بکار اندازند و ایشان را به تقلید عادت داده بودند، و حاصل آنکه به مکر و خدعه از بیداری مردم و نشر کلمات الهی جلوگیری می‌کردند. و کمال هر دینی به سه چیز است:

اول: دلایل و برهان زیاد که موجب هدایت افکار و بیداری افراد گردد، و مقصود به جمله **أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ** همین است. **دوم:** مشتمل بودن دین بر قواعد حکمت و صلاح و موافقت عقاید و قواعد آن با عقل سالم و توجه دادن مردم به خداپرستی و دورکردن ایشان از هوی پرستی و مقصود از **وَدِينِ الْحَقِّ** همین است. **سوم:** برتری داشتن و غلبه نمودن بر سایر ادیان و مقصود از **لِيُظْهِرَهُ** همین است. و بنابراین اسلام چون واجد هر سه جهت است اکمل ادیان

می‌باشد. و مقصود از غلبه، غلبه قهر و سلطه و یا غلبه برهان و دلیل است، و اسلام هر دو را واجد است. و هیچ نقصی ندارد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ
وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ نُحْمِي عَلَيْهَا
فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتُكُوتُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ
لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ *

ترجمه: ای مؤمنین براستی که بسیاری از علماء و مقدسین می‌خورند اموال مردم را به باطل و از راه خدا باز می‌دارند، و آنانکه طلا و نقره را جمع و نهفته می‌کنند و آنرا در راه خدا انفاق نمی‌کنند پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده (۳۴) روزی که در آتش دوزخ گرم و برافروخته شود بر آن گنج، پس پیشانیها و پهلوها و پشت‌هایشان به آن داغ کرده شود و گفته شود این است آنچه نهفتید برای خودشان پس بچشید آنچه را که می‌نهادید. (۳۵)

نکات: گویند این آیات در مذمت یهود است ولی چنین نیست! چون خدا خطاب به مؤمنین کرده باید راجع به خود مؤمنین و مسلمین، باشد، باضافه چیزی که برای یهود بد بوده برای مسلمین نیز بد است و آیه نیز اطلاق دارد و مورد نزول مخصص نمی‌شود، و مقصود از جمله: لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، این نیست که مال مردم را به زور و جبر می‌گرفتند، بلکه بعنوان دینی و وجوه دینی مال مردم را می‌گرفتند. چنانکه زمان ما نیز بعضی از علما و مقدسین مال مردم را بعنوان وجوه شرعیه می‌گیرند و از نام دین نان می‌خورند و سهم امام و خمسی که از کار و کسب می‌گیرند اصلاً در دین اسلام نبوده از ارکان دین

نموده‌اند! و زکاتی که مکرر خدا در قرآن دستور داده بکلی متروک شده!.. چرا؟ زیرا زکات اختصاصی به علماء و مقدسین ندارد و مصرف آن فقراء و مساکین و مصالح عمومی مسلمین است. اینان زکات را ندیده گرفته و وجوهاتی که مخصوص خودشان باشد بوجود آورده‌اند و اکثر مسلمین حس تحقیق ندارند زیرا تقلید را به ایشان تزریق کرده‌اند.

مقصود از جمله: **وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ**، این است که مردم را از راه خدا باز می‌دارند. اگر کسی بگوید چگونه علماء و مقدسین مردم را از راه خدا باز می‌دارند؟ جواب گوئیم: اینان علنا نمی‌توانند بگویند براه خدا نروید زیرا از این راه باصطلاح تبلیغ و ترویج دین، می‌خواهند معاش خود را ادامه دهند، ولی راه خدا یعنی دین او را متروک کرده و مردم را از راه حق دور می‌کنند و چیزهایی بنام دین می‌آورند و نمی‌گذارند مردم به دین حق آشنا گردند و به راه خدا سیر کنند. مثلاً دین اسلام که دین تحقیق است اینان تحقیق را برای مردم روا نمی‌دانند و تقلید را به مردم ارائه می‌دهند، و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و دم‌گرفتن را به مردم آموخته‌اند، و در عوض نماز جمعه و اجتماع در آن، تکیه و حسینیه و خانقاه و مهدیه و فاطمیه و زینبیه و خواندن ندبه و اشعار به مردم آموخته‌اند. و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا توجه به انبیاء و صالحین را بعنوان توسل به مردم یاد داده‌اند، و یا به مردم تمرین تملق و چاپلوسی از اولیاء خدا که از این دنیا رفته‌اند یاد داده‌اند، و همچنین ... آنچه در اسلام نبوده زمان ما از مقررات اسلامی شده و آنچه اسلام مخالف با آن بوده جای اسلام را گرفته و تمام اینها از علماء و مقدسینی است که **وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ** می‌باشند.

مقصود از جمله: **وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ**... این است که مالها را جمع و ذخیره می‌کنند و به مصارف خیر و مصالح مسلمین نمی‌رسانند، و پول زیاد و اسکناس و سایر اوراق بهادار نیز حکم طلا و نقره داشته و مشمول زکات و نیز مشمول این آیه است، چنانکه از روایات و احادیث نیز استفاده می‌شود. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: کل مال لم تؤد زکاته فهو کثر و إن کان ظاهراً و کل مال أدى زکاته فلیس بکثر. یعنی هر مالی که زکات آنرا نداده باشی آن گنج است و اگرچه پیدا باشد و هر مالی که زکات آنرا داده باشی آن گنج نیست، یعنی مشمول آیه فوق نیست.

روایت شده چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ سه مرتبه فرمود: **تبا للذهب و الفضة**. یعنی نابود شود طلا و نقره، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله چه مالی را بگیریم برای خود؟ فرمود: **لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مؤمنة تعین أحدکم علی دینه**. یعنی برای خود تهیه کنید زبان ذاکر و قلب شاکر و زنی مؤمنه که شما را بر دین خودتان یاری کند. و قال رسول الله ﷺ: **من ترک کثیراً مثل له یوم القیامة شجاعاً أقرع له زبیرتان یتبعه یقول: ویلک ما أنت؟ فیقول: أنا کثرک الذی ترک بعدک فلا یزال یتبعه حتی یلقمه یده فیقضمها ثم یتبعه سائر جسده**.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ
أَنْفُسَكُمْ وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقْتُلُونَكُمْ كَافَّةً
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ*

ترجمه: به تحقیق که شماره ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید چهار ماه از آنها ماه حرام است، این است

دین پایدار پس در این چهار ماه بر خویشتن ستم مکنید و با همه مشرکین قتال کنید چنانکه ایشان با همه شما قتال می‌کنند و بدانید خدا با پرهیزکاران است. (۳۶)

نکات: مقصود از ماهها ماههای قمری است که در عرب معمول بوده و حق تعالی از ابتدای خلقت چنین مقرر داشته که هر ماه بتغییر شکل ماه و طلوع و غروب آن، اول و وسط و آخر ماه معلوم شود و برای عالم و جاهل فرقی ندارد. و هر کس به آسمان نظر کند و شکل ماه را ببیند می‌فهمد اوائل ماه است و یا اواخر آن، و این طلوع و غروب را خدا چنین قرار داده و اما ماههای شمسی که در سایر ملل مرسوم است نشانه کیهانی که عموم مردم حساب آنرا داشته باشند ندارد. اما مشرکین عرب دیدند که اگر ماههای قمری را رعایت کنند گاهی حج به تابستان می‌افتد و گاهی به زمستان و بر مسافری حج مشکل می‌گردد، آمدند ماهها را طبق ماههای شمسی قرار دادند و چون ماههای شمسی سالی ده روز زیادتیر بر ماههای قمری می‌شود آمدند کیسه قرار دادند. و کیسه این است هر سه سال یک مرتبه یک ماه بر دوازده ماه افزودند و ماههای قمری را سیزده ماه می‌کردند! و ماه حج را گاهی به تأخیر می‌انداختند به ماه دیگر تا طبق ماههای شمسی بشود. حق تعالی این کار را مذمت کرده و فرموده ماهها طبق خلقت دوازده ماه است: **محرم و صفر و ربیع الأول و ربیع الثانی و جمادی الاول و جمادی الثانی و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذیقعدہ و ذیحجه.** و چهار ماه از این ۱۲ ماه را حرام قرار داده یعنی؛ جنگ جدال در این چهار ماه جائز نیست، چون در زمان جاهلیت این تحریم متعارف بود. حق تعالی مقرر داشت که در اسلام نیز همان تحریم باشد، و کسی ابتداءً به قتل و جدال

در این چهار ماه اقدام نکند. اما اگر مشرکین و کفار ابتدا به جنگ کردند، باید با ایشان معامله به مثل کرد. چنانکه در سوره بقره شرح آن گذشت.

نکته دیگر این است که کَافَّةً را می توان حال گرفت برای فاعل وَقْتَلُوا و می توان حال گرفت برای مفعول وَقْتَلُوا، و ما در ترجمه آنرا حال گرفتیم برای مفعول، و اگر برای فاعل حال بگیریم معنی چنین می شود: قتال کنید همگی متفقا بحال اتفاق با مشرکین یعنی شما با هم متفق باشید چنانکه مشرکین در قتال با شما متفقند. و عجب این است که بعضی از امامیه در کتب خود ۲۹ روایت نقل کرده اند که مقصود از دوازده ماه همین ماههای قمری است طبق صریح آیه قرآن ولی یک روایت که راوی آن از غلاة است گفته این دوازده ماه دوازده امام است، آن وقت گویندگان از همه جا بی خبر تمام آن ۲۹ روایت ائمه خود را سکوت گذاشته و صرف نظر کرده اند و همان یک روایت را در منابع به رخ مردم می کشند، یعنی با قرآن کلام خدا بازی کرده اند. باید از ایشان ضمنا سؤال نمود: مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، یعنی چه؟!

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا تَحِلُّونَهُ عَامًا
وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِعُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ
سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ *

ترجمه: همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام زیاد نمودن در کفر است گمراه می شوند به آن کسانی که کافر شدند سالی آنرا حلال و سالی آنرا حرام می شمارند تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده موافق نمایند پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده، اعمال بدشان بر آنان زینت داده شده، و خدا قوم کافرین را هدایت نمی کند. (۳۷)

نکات: اَلنَّسِيءَ به معنی تأخیر انداختن است و چنانکه در ذیل آیه قبل بیان شد اعراب زمان جاهلیت ماههای حرام را گاهی عقب می انداختند مثلاً؛ اعلان می کردند که سال دیگر ماه حج در ماه محرم باشد و محرم به جای ذیحجه و ماه صفر را به جای محرم از ماههای حرام می شمردند، پس یک ماه را گاهی ماه حرام و گاهی ماه حلال می کردند و تغییر می دادند.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَيْتُمْ إِلَى
 الْأَرْضِ ءَأَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي
 الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا
 غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

ترجمه: ای مؤمنین چه شده شما را که چون به شما گفته شد کوچ کنید در راه خدا سنگین می شوید و میل به زمین دارید، آیا به زندگی دنیا بدل از آخرت راضی شده اید، پس نیست متاع زندگی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی (۳۸) اگر کوچ نکنید خدا شما را عذاب می کند بعذاب دردناکی و شما را با قوم دیگری تبدیل می نماید و شما به هیچ وجه به او ضرر نمی زنید و خدا بر هر چیز تواناست. (۳۹)

نکات: این آیات راجع به عده ای از مسلمانان است که چون برای جنگ تبوک دعوت شدند گندی کرده و دچار تردید شدند، چون رسول خدا ﷺ پس از جنگ حنین و طائف به مدینه مراجعت کردند و مأمور به جهاد با روم شد و این در وقتی بود که هوا در شدت گرم بود و میوه های مدینه رسیده بود. و از جهاتی مردم بی رغبت به جنگ بودند؛ یکی از جهت گرما و قحطی، دوم از جهت دوری راه و احتیاج به زاد و توشه و استعداد قوای زیادتر از سایر جنگها، سوم از

جهت رسیدن و بدست آمدن میوه ها، چهارم از جهت عظمت امپراطوری روم و کثرت قشون او. ولی با تمام اینها در مقابل امر الهی و منافع بزرگی که در جهاد بود نباید کندی کنند، و ملتی که در جهاد کندی کند سرنوشت او نیستی و یا ذلت است و لذا به همین نیستی در جمله: **وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ** اشاره شده است. و **عَذَابًا أَلِيمًا** اشاره به ذلت دنیا و گرفتاریها و عذاب آخرت است.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَرَى اللَّهَ مَعَنَا^ط فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى^ق وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا^ق وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: اگر او را (یعنی پیغمبر را) یاری نکنید به تحقیق خدا او را یاری کرد وقتی که کفار او را از مکه خارج کردند در حالیکه دومی دو تا بود و وقتی که آن دو در غار بودند وقتی که به یار خود می گفت: محزون مباش زیرا خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او نازل نمود و او را به لشکریانی که ندیده اید یاری کرد و قرار داد گفتار کفار را فروتر، و گفتار خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است. (۴۰)

نکات: این آیه راجع به هجرت رسول از مکه است که چون دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منتشر و مردم مدینه آمدند در مکه و در عقبه منی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، کفار مکه بر عداوت افزودند بطوریکه در دارالندوه که محل شورای ایشان بود چهل نفر از دانایان مجرب ایشان جمع شدند و پس از تبادل افکار، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که از هر قبیله مرد دلاوری انتخاب گردد و چهل مرد با شمشیر برنده بر آن جناب بتازند و خونس بریزند تا خون او در

میان قبائل پهن شود، و عشیره او نیروی مقاومت با جمیع قبائل را ندارند و لابد دیه مطالبه کنند. پس همه مهبای این کار شدند و آن اشخاصی که ساخته این کار شدند در شب اول ماه ربیع الأول در اطراف خانه آن جناب کمین نهادند که چون به رختخواب رود بر سرش ریزند و خونس بریزند. حق تعالی او را از این قضیه آگاه کرد چنانکه آیه:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ (أنفال: ۳۰)

که آیه ۳۰ سورة انفال است نیز راجع به همین مطلب نازل شده. و حضرت رسول ﷺ مأمور شد که علی عليه السلام را به جای خود بخواباند و از مکه بیرون شود. پس فرمود: یا علی امشب قریش قصد من دارند و خدا مرا امر کرده به غار ثور روم و تو را در جای خود بگذارم تا آنکه ایشان از خروج من مطلع نشوند تو چه می گوئی؟ عرض کرد: یا رسول الله آیا تو بسلامت خواهی ماند؟ فرمود: بلی. پس علی عليه السلام خوشحال شد و سجده شکر گزارد. پس حضرت رسول ﷺ او را به خدا سپرد و خود از خانه بیرون رفت و آیه:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾

(یس: ۹)

را قرائت کرد و کف خاکی بر روی ایشان پاشید و فرمود: شاهدت الوجوه و به غار ثور که در بالای کوه ثور در یک فرسخی مکه می باشد رفت. البته از خانه ابوبکر برفاقت او حرکت کردند. و چون به غار رفتند شب را در آنجا ماندند. شب در آنجا درخت مغیلان بر در غار رویانیده شد و جفتی کبوتر بر در غار آشیانه گرفتند و عنکبوتی بر در غار تنید. و چون روز شد کفار به طلب رسول خدا ﷺ از مکه بیرون شده و سراقه بن مالک را که در علم پیگیری قدم مهارتی داشت با خود بردند و سراقه پی آن حضرت را گرفت تا در غار رسیدند و ابوکرز که عالم به این علم بود گفت: والله این اثر قدم محمد و این دیگر اثر قدم

ابوبکر و یا پسر اوست تا اینجا آمده‌اند و از اینجا یا به آسمان رفته‌اند و یا به زمین، پس شخصی درب غار پیدا شد و گفت: محمد را در کمرهای این کوه بطلبید که در این غار نیست زیرا تار عنکبوت دریده نشده و لذا کفار در طلب رسول خدا ﷺ متفرق شدند. به هر حال مقصود این است که این آیه قبل از جنگ تبوک نازل شده که مسلمین در اعزام به جنگ کندی می‌کردند، خدا فرموده: اگر شما محمد را یاری نمی‌کنید خدا آن وقت که یک نفر یار بیشتر نداشت او را یاری کرد یعنی شب هجرت که کفار او را از مکه بیرون کردند، و آن شب فقط، ابوبکر با او بود و برای ابوبکر گوسفندانی بود، چون بعد از نماز شام می‌شد عامر بن فهیره می‌آورد در غار و رسول خدا ﷺ و ابوبکر را از آن شیر می‌داد. پس سه شب در غار ماندند و پس از سه شب به طرف مدینه هجرت کردند و چون ابوبکر با رسول خدا ﷺ در غار بودند رسول خدا ﷺ به او فرمود: لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. بعضی از مردم بی‌اطلاع از قرآن این جمله را که مدح ابوبکر است برای ابوبکر ایراد دانسته‌اند که چرا محزون شد تا رسول خدا ﷺ به او بگوید: لَا تَحْزَنْ؟! جواب این است که حزن ابوبکر برای او نقص نیست زیرا خود رسول خدا ﷺ مکرر محزون شده و خدا او را نهی کرده: در سورهٔ حجر آیهٔ ۸۸ فرموده:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ (حجر: ۸۸)

و در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۷ فرموده:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۱۲۷)

و در سورهٔ عنکبوت است که ملائکه به حضرت لوط گفتند:

﴿لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ﴾ (عنکبوت: ۳۳)

و خدا به تمام مؤمنین در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۳۹ فرموده:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

بنابراین بعضی از مردم خرافی که گفته‌اند نهی لَا تَحْزَنُ نسبت به ابوبکر دلیل است بر اینکه حزن ابوبکر کار بدی بوده که نهی شده درست نیست و برخلاف قرآن است چنانچه در آیات فوق ذکر شد که این نهی نسبت به خود رسول خدا ﷺ و سایر انبیاء علیهم السلام و مؤمنین نیز آمده. ثانیاً این کلمات برای دلداری ابوبکر است چنانکه خدا در دلداری به رسول خود در آیات فوق فرموده:

﴿وَلَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ﴾

و امثال آن، پس این قبیل مناهی نهی تحریمی نیست. و ثالثاً: حزن به معنای غم و اندوه است، رسول خدا ﷺ به ابوبکر فرموده از عمل کفار و هجرت و بی‌یاوری ما محزون مباش خدا با ماست. چنانچه هر مؤمنی در این قبیل موارد محزون می‌شود و این صفت خوبی است، پس حزن ابوبکر خوب بوده و نهی رسول نهی دلداری بوده. و رابعاً: حزن به معنی خوف نیست، و کسانی که می‌گویند ابوبکر ترسید و آنرا دلیل بر ذم ابوبکر دانسته‌اند صحیح نیست زیرا حزن به معنی خوف نیست، خوف به معنی ترس و وحشت است ولی حزن به معنی غم و اندوه است نه به معنی وحشت. بنابراین لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا دلالت بر همان دلداری دارد.

مطلب دیگری که باید ذکر شود آن است که کلمه مَعَنَا به معنی معیت تکوینی نیست بلکه به معنی معیت تأییدی است زیرا معیت تکوینی حق با همه کس است و اختصاص به رسول و مصاحبش ندارد، پس معنی مَعَنَا این است که خدا با ما یعنی با من و تو عنایت دارد و من و تو را تأیید می‌کند، پس هر کس این آیه را قرائت کند از طرفی قرائت قرآن نموده و از طرفی تأیید خدا را برای

ابوبکر ذکر نموده که این قرائت و تأیید برای قاری ثواب است. و مردم که تا قیامت این آیه را می‌خوانند تأیید و تمجید ابوبکر کرده‌اند و اگرچه آگاه از معنای آیه نباشند. به هر حال معنای معنا در این آیه این است که خدا با من و تو عنایت دارد و ما را یاری می‌کند مانند آیه‌ای که خدا به حضرت موسی و هارون علیهم‌السلام فرموده که:

﴿ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴾ (طه ۴۶)

و چون از اول هجرت موحدین نیرومند شدند و کلمه توحید و دعوت اسلام قوی شد خدا فرموده:

﴿ وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَحَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ * لَا يَسْتَعِذُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ * إِنَّمَا يَسْتَعِذُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَزْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ * وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ *

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا حِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ
وَفِيكُمْ سَمَّعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ*

ترجمه: کوچ کنید سبکبار و گرانبار و بمالهای خود و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید (۴۱) اگر متاع و بهره نزدیکی و سفری آسان باشد تو را پیروی کنند ولیکن این راه بر ایشان دور شده و بزودی سوگند به خدا خورند که اگر توانا بودیم با شما بیرون می آمدیم، باین قسم خود را هلاک می کنند، و خدا می داند که ایشان دروغگویند (۴۲) خدا از تو بگذرد چرا إذن توقف به ایشان دادی (خوب بود إذن نمی دادی) تا برای تو راستگویان روشن گردد و دروغگویان را بدانی (۴۳) آنانکه به خدا و روز قیامت ایمان دارند برای جهاد بمالها و جانهایشان از تو إذن نمی گیرند، و خدا به حال پرهیزکاران داناست (۴۴) فقط آنانکه ایمان به خدا و روز قیامت ندارند از تو إذن می طلبند و دلهایشان در شک است پس ایشان در شک خود سرگردانند (۴۵) و اگر اراده خروج داشتند هر آینه برای آن ساز و برگی آماده می کردند ولیکن خدا حرکت ایشان را نخواست و ایشان را بازداشت و گفته شد با نشستگان بنشینید (۴۶) و اگر در میان شما بیرون می آمدند جز فساد و مکر برای شما نمی افزودند و هر آینه در میان شما شتاب می کردند که برایتان فتنه بجویند، و در میان شما به نفع ایشان جاسوسانی است، و خدا به حال ستمگران داناست. (۴۷)

نکات: حق تعالی در این آیات برای جهاد تحریص نموده، ولیکن چون تمام اصحاب اهل یقین و ایمان نبودند و راه تبوک دور بود و جنگ با دولت روم کار مشکلی بود ولذا سستی می کردند و بعضی از منافقین که میل نداشتند می آمدند نزد رسول خدا ﷺ و برای بیرون رفتن و برای شانه خالی کردن به عذرهای معتذر می شدند و رسول خدا ﷺ بدون تحقیق و بدون اینکه بداند راستگوی

ایشان کدام و دروغگوییشان کدام است به ایشان إذن می‌داد و لذا از طرف حق تعالی به او عتاب شد که چرا ندانسته به ایشان إذن قعود دادی؟ پس معلوم می‌شود رسول خدا ﷺ به احوال ایشان علم نداشته و ندانسته کاری کرده و برای او سزاوار نبوده، و معلوم باشد که حرکت منافقین با مجاهدین نفعی نمی‌داشت زیرا کسی که ایمان به جهاد و شهادت ندارد در میدان مبارزه کاری صورت نمی‌دهد بلکه سخنانی فتنه‌انگیز و شک‌آمیز و زحمت‌آور و کارهای ناشایسته از ایشان صادر می‌شود چنانکه خدا در همین آیات بیان کرده ولی در عین حال نباید رسول خدا ﷺ بدون تحقیق ایشان را از جنگ و جهاد معذور دارد و إذن قعود بدهد بلکه آنان خودشان بدون إذن از سفر جهاد خودداری می‌کردند و عذری نداشتند و اذن رسول خدا ﷺ را بهانه نمی‌کردند و نفاقشان ظاهر می‌گشت، زیرا بدون إذن قعود، مؤمنین به حال ایشان آگاه می‌شدند. و معنی سَمَّعُونَ هُمْ دو وجه است: یکی همان معنی که ذکر شد، و معنی دوم که احتمال می‌رود این است که بعضی از مؤمنین به سخن ایشان گوش می‌دادند و گول سخنان ایشان را می‌خوردند و سست می‌شدند.

لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ * وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أئذِن لِي وَلَا تَفْتِنِّي ۗ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ * إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۗ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ * قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ ۗ

وَلَمَّا نَزَّ بَعْضُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْنَا سَوَّاهُ فَقِيلَ أَوَلَمْ نُنزِّلْ الْكِتَابَ فِي لُغَتِكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
 وَخُنَّ نَتْرَبُصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا
 فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ*

ترجمه: و به تحقیق از پیش فتنه جوئی می کردند و طالب فتنه بودند و امور را برای تو دگرگون می ساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا اشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند (۴۸) و بعضی از منافقین آنانند که می گویند به من اذن بده و مرا به فتنه میفکن آگاه باش که آنان در فتنه افتاده اند و محققا دوزخ محیط به کافرین است (۴۹) اگر نیکی به تو رسد ایشان را خوش نیاید و اگر به تو مصیبتی برسد می گویند ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (که در خانه ها نشستیم) و رومی گردانند در حالیکه خوشحالند (۵۰) بگو: به ما نمی رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته (و مقدر کرده) اوست مولای ما و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان (۵۱) بگو: آیا برای ما جز یکی از دو نیکی را انتظار می برید (یا شهادت و یا پیروزی) و برای شما ما انتظار داریم که خدا از جانب خودش و یا به دست ما عذابی به شما برساند، پس منتظر باشید که ما نیز با شما از منتظرانیم. (۵۲)

نکات: پیامبر اسلام ﷺ همواره مبتلا بود به یک عده مخالفین از مشرکین و یا منافقین، و هر کس نیز در دنیا خواسته مردم را بیدار کند و به سعادت برساند مبتلا بوده به همین کسان. و مقصود از فتنه را در جمله: «أُذِّنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي»، ممکن است بگوئیم زحمت است یعنی مرا مبتلا به زحمت سفر نکن، و ممکن است بگوئیم مقصود از فتنه عصیان است یعنی اگر اذن ندهی من نخواهم آمد و به کفر و عصیان مبتلا می شوم. و مقصود از إحدى در «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» این است که مؤمن در جهاد منتظر یکی از دو نیکی است یا کشته شدن در راه خدا و با غنیمت بردن و پیروزشدن.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ* وَمَا
 مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ
 الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ* فَلَا تَعْجِبَكَ
 أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ
 أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ* وَخَلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمَنْكُم وَمَا هُمْ مِنْكُمْ
 وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ* لَوْ يَخْتَدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَاتٍ أَوْ مَدَخَلًا لَوَلَّوْا
 إِلَيْهِ وَهُمْ تَجْمَحُونَ*

ترجمه: بگو: چه برغبت و چه به کراهت انفاق کنید از شما پذیرفته نمی‌شود زیرا شما قومی تباہکار و عصیانکارید (۵۳) و چیزی مانع قبولی نفقات ایشان نیست جز اینکه ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و جز در حال کسالت نماز را به پا نمی‌دارند و جز در حال کراهت انفاق نمی‌کنند (۵۴) پس اموال و اولادشان تو را به عجب نیاورد، جز این نیست که خدا می‌خواهد ایشان را در زندگی دنیا به مال و اولاد عذاب کند و جانهایشان از دنیا برود در حالیکه کافرند (۵۵) و قسم می‌خورند به خدا که ایشان از شمایند و حال آنکه از شما نیستند ولیکن ایشان قومی ترسو می‌باشند (۵۶) اگر پناهگاه یا غارها و یا سوراخی می‌بافتند هر آینه بسوی آن متوجه شده درحالیکه شتاب می‌کردند. (۵۷)

نکات: از این آیات روشن است که عمل خیر فاسق و کافر را خدا نمی‌پذیرد یعنی در مقابل آن ثواب نمی‌دهد، ولی مخفی نماند اگر عمل خیری اثر طبیعی دنیوی داشته باشد اثر خود را می‌کند و اگر چه اجر آخرتی نداشته باشد، و همچنین عمل منافق نیز پذیرفته نمی‌شود زیرا او عقیده ندارد و اگر عملی طبق قرآن کند یا از روی کراهت یا بی‌رغبتی است زیرا عقیده‌ای به روز جزاء ندارد،

و عبادت او به کسالت بوده یعنی آن عمل را بر خود تحمیل دانسته، و لذا حق تعالی نمی پذیرد. به خلاف مؤمن که در عبادت میل و رغبت و خشوع داشته و انفاق و زکات او نیز با خشوع و رغبت است چنانکه خدا فرموده:

﴿ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾

جمله: فَلَا تُعْجِبْكَ... دلالت دارد که اموال و اولاد داشتن هر کس به نفع او تمام نمی شود و بسا می شود مانند منافقین عمر خود را صرف تحصیل اموال و اولاد کرده و از خدا و دین خود بی خبر مانده و عمری به زحمت و مشقت برای بدست آوردن مال و از آن سخت تر حفظ مال از آفات و حوادث دنیوی، صرف کرده و آخر الأمر چون عقیده پابرجائی به خدا و قیامت نداشته از مال و اولاد سودی نبرده جز تحمیل مشقات و این عذاب دنیوی آن، و اما در آخرت: فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب.

وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا

هُمْ يَسْتَخْطُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَيْنَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا

اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ *

ترجمه: و بعضی از ایشان کسانیند که درباره صدقات از تو عیبجوئی می کنند، پس اگر از صدقات داده شوند خشنودند و اگر داده نشوند ناگاه ایشان خشمناک می شوند (۵۸) و اگر به آنچه خدا و رسول او به ایشان داده خشنود گردند و بگویند خدا ما را کافی است بزودی خدای تعالی از فضل خود و رسول او ما را عطا کنند براستی که ما به سوی خدا رغبت داریم. (۵۹)

نکات: معلوم می شود عده بسیاری از مردم دین لقلقه زبانی دارند. و برای دنیا مدعی دین می باشند، اگر از صدقات و وجوهات دینی به ایشان برسد از دین و خدا خشنودند و اگر نه، خیر، چنانکه این آیات در روز جنگ حنین نازل شده که

رسول خدا ﷺ غنائم هوازن را به مسلمین می‌داد، یک نفر به نام حرقوس بن زهیر که عاقبت در زمان خلافت علی علیه السلام سر خوارج شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اعدل یا رسول الله، عدالت کند. حضرت فرمود: و یلک إن لم أعدل فمن یعدل؟ وای بر تو اگر من عدالت نکنم پس چه کسی عدالت می‌کند؟! و این شخص مقدس مآب بوده، حضرت به اصحاب خود فرمود: احذروا هذا و أصحابه فإنهم منافقون.

إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَةَ قُلُوبِهِمْ وَفِي
الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: جز این نیست که صدقات برای فقراء و مساکین و کارمندان بر آن و آنانکه دلهایشان الفت داده شده و برای آزادکردن بندگان و بدهکاران و در راه خدا و راهماندگان است. فریضه ای است از خدا، و خدا دانای حکیم است. (۶۰)

نکات: مقصود از این صدقات، زکات است زیرا در آخر فرموده فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ، یعنی واجبی است که خدا معین نموده، و این زکات را چنانکه آیه فرموده در هشت طائفه می‌توان مصرف کرد:

۱- فقراء. ۲- مساکین.

۳- کارمندان دولت اسلامی. ۴- مؤلفه قلوبهم.

۵- آزادکردن بندگان. ۶- بدهکاران.

۷- در راه جهاد و تبلیغات اسلامی ۸- در راهماندگان.

و در صدر اسلام تمام بودجه مملکت اسلامی از هر جهت و تمام احتیاجات آن از صدقات و خراجات اداره می‌شده زیرا در همه چیز زکات بوده و هر کس

درآمد سالیانه‌اش به قدر مخارج سالیانه‌اش نباشد او از فقراء و مساكين محسوب است و حق تعالی زكات را بر اُغنياء واجب کرده تا اينکه بواسطه عمل به آن ثابت کند که علاقه ايشان به خدا و اسلام بیشتر از علاقه به اموال است و ديگر اينکه مفسد اجتماعی برطرف شود، اگر حق فقراء داده نشود به احزاب خارج از اسلام ملحق می‌شوند، و ديگر اينکه اگر زكات مشروع داده نشود اداره مملکت از طريق نامشروع اداره خواهد شد.

بهر حال بر سر هر یک از چهار صنف اول: **لام جر** و در سر چهار قسم ديگر کلمه **فی آمده**، برای اينکه هر یک از چهار صنف اول حق تملک دارند و به هر مصرف که بخواهند می‌توانند برسانند، ولی چهار صنف ديگر نمی‌توانند به هر مصرف دلخواهی خود برسانند بلکه در همان وصفی که مجرور به **فی** شده باید صرف کنند، یعنی **الغرمين** در غرامت و **دين خود**، و **وفی سبيل** در جهاد و یا آنچه راه خدا را باز کند نه در جای ديگر، و **ابن السبيل** در موردی که او را به شهرش برساند نه زيادتر، و **همينطور** در **وفی الرقاب**.

از آيه استفاده می‌شود که زكات واجبه را در مصارف واجبه باید مصرف کرد و در مصارف مستحبه مانند مسجدساختن و یا پل بناکردن نمی‌توان صرف نمود. و ديگر اينکه یک سهم از زكات اختصاص دارد به کارکنان **العملين**، حال آيا ميتوان امام و زمامداران اسلام را از عاملين محسوب نمود يا خير؟ اينجا مورد اختلاف است و حق اين است که؛ می‌توان او را داخل عاملين نمود، و ديگر اينکه عامل باید به قدر عمل خود از زكات بردارد نه زيادتر. و کلمه: **وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهِمْ دَلَالَت** دارد که زمامداران مسلمين باید مأمور بفرستند برای گرفتن زكات و واگذار به خود مردم نکنند، و در زمان ما که دولتها به وظائف اسلامی خود

عمل نمی‌کنند مردم باید زکات را بدست خود به پنج طائفه بدهند، زیرا فعلا رقابت و عاملین و مؤلفه قلوبهم وجود ندارد و باید آن پنج طائفه موصوف به وصف اسلام باشند، یعنی به فقیر کافر زکات نمی‌رسد، و کلمه: **فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ** دلالت دارد که خدای تعالی خود متصدی تقسیم و تعیین اصناف شده و به رسول خود و دیگری واگذار نکرده چنانکه از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ بِقِسْمَةِ الزَّكَاةِ أَنْ يَتَوَلَّاهَا مَلِكٌ مَّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَّرْسَلٌ حَتَّى تَوَلَّى قِسْمَتَهَا بِنَفْسِهِ.**

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*

ترجمه: و بعضی از ایشان آنهایند که این پیغمبر را آزار می‌کنند و می‌گویند او گوش است. بگو، گوش خوبی برای شماست به خدا ایمان می‌آورد و برای مؤمنین ایمان می‌آورد و برای آنانکه از شما ایمان آورده‌اند رحمت است، و آنانکه رسول خدا را آزار می‌کنند بر ایشان عذاب دردناک است. (۶۱)

نکات: بعضی از منافقین به هم می‌گفتند در غیاب محمد ﷺ چیزی نگوئید ممکن است به او برسد، دیگری جواب می‌داد اگر او بشنود ما می‌رویم قسم می‌خوریم که ما چیزی نگفته‌ایم او قبول می‌کند، و غرض ایشان این بود که محمد ﷺ هوش و ذکاوت و بررسی ندارد، او سلیم القلب و زودباور است هر کس هر چه گفت می‌پذیرد و برای همه گوش است، خدا در مقابل ایشان فرموده او ایمان به خدا دارد یعنی از خوف خدا شما را اذیت نمی‌کند، و دیگر اینکه **وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ** یعنی قول مؤمنین را می‌پذیرد. یعنی؛ اگر سلیم است

برای مؤمنین سلیم است و نفرموده یؤمن بالمؤمنین بلکه فرموده: لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی ایمان او به خدا به نفع مؤمنین است، و دیگر فرموده وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا، یعنی امر شما را بر ظاهر حمل می‌کند، و تفتیش نمی‌کند، و باعث رحمت بر شماست، پس گوش بودن او برای شما خیر است.

تَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ *

ترجمه: برای شما قسم به خدا می‌خورند برای اینکه شما را خوشنود کنند و خدا و رسول او را سزاوارتر است که خوشنود کنند اگر ایمان آورده‌اند. (۶۲)

نکات: صفات منافقین را در آیات قبل شماره کرد، در این آیه فرموده یکی از صفات ایشان این است که قسم دروغ می‌خورند برای خوشنود کردن و گول زدن مؤمنین، و حال آنکه اگر ایمان داشتند باید خدا و رسول را از خود خوشنود کنند. و ضمیر يُرْضَوْهُ را مفرد آورده زیرا رضای خدا عمده و باعث رضای رسول می‌شود. و رسول از خود رأیی ندارد و لذا یکی از کفار صدای خود را بلند کرد و گفت: إني أتوب إلى الله و لا أتوب إلى محمد، رسول خدا ﷺ شنید و فرمود: سخن حقی درباره حقی گفתי.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن تَحَادِدِ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا
ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ * تَحَدَّرُ الْمُنْفِقُونَ أَن تُنزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَزِرُّوْا إِنَّا لِلَّهِ مُخْرَجُونَ * وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ
لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ

تَسْتَهْرِئُونَ * لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ^ع إِنْ نَعَفُ عَنْ طَآئِفَةٍ
مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِآئِهِمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ *

ترجمه: آیا ندانستند که هر کس مخالفت خدا و رسول او کند پس محققا برای او آتش دوزخ است که در آن جاوید بماند این است خواری بزرگ (۶۳) منافقان حذر دارند از اینکه علیه ایشان سوره‌ای نازل گردد که ایشان را خبر دهد به آنچه در دلشان است بگو استهزاء کنید زیرا خدا آنچه را حذر می‌کنید فاش می‌کند (۶۴) و اگر از ایشان بپرسی و مؤاخذه کنی البته گویند که بیهوده می‌گفتیم و شوخی داشتیم، بگو آیا به خدا و آیات او و رسول او استهزاء می‌کردید (۶۵) عذر نیاورید به تحقیق شما پس از ایمانتان کافر شدید، اگر طائفه‌ای از شما را ببخشیم طائفه‌ای را عذاب می‌کنیم بسبب اینکه مجرم بوده‌اند. (۶۶)

نکات: مقصود از تُحَادِدِ اللَّهُ مخالفت با خداست از روی عناد، زیرا تُحَادِدِ به معنی؛ **یعاند** نیز آمده و گرنه هر کس یکی از اوامر الهی را مخالفت کند جهلا و یا بدون عناد که در دوزخ جاوید نیست. اگر کسی گوید منافقین که اعتقاد به خدا و رسول او و وحی نداشتند چگونه از نزول سوره‌ای که خبر از دل‌هایشان باشد می‌ترسیدند و حذر می‌کردند؟ جواب این است که **اولا** این اظهار حذرشان اعتقادی نبود بلکه باستهزاء بود. **ثانیا** ایشان اگرچه منکر رسالت او بودند اما مشاهده کرده و تجربه کرده بودند که بسیاری از اوقات خبری داده. و طبق واقع شده و سرکتمانی ظاهر شده بود. **ثالثا** می‌گوئیم ایشان رسالت رسول خدا ﷺ را می‌دانستند ولی از حسد و عناد انکار داشتند زیرا به تجربه رسیده که حسود منکر حقائق محسوسه می‌شود، و در زمان ما که ما مقداری از حقائق را بیان کرده‌ایم بسیاری از مخالفین ما می‌دانند حق با ماست ولی برای حسد دست از مخالفت برنمی‌دارند و منافقان برای حسدشان وارد کفر شدند چنانکه در آیه

ذکر شده است، و لذا پس از مراجعت از جنگ تبوک عده‌ای از منافقین خواستند در یکی از گردنه‌ها شتر پیامبرم را رم بدهند و آن جناب را از بین ببرند خدا رسول خود را خیر داد و او حدیفه و عمار را مأمور حفاظت شتر خود گردانید و در آنجا برقی زده شد و حدیفه منافقان را شناخت ولی مأمور اظهار نبود برای انکار ایشان و شاید بعضی از اوقات اظهار کرده باشد، و از این آیات می‌توان استفاده کرد که استهزاء به خدا و رسول و قوانین خدا موجب کفر می‌شود.

الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ * كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ *

توجه: مردان منافق و زنان منافق، بعضی از بعض دیگرند، به منکر امر می‌کنند و از معروف نهی می‌کنند و دستهای خود را از انفاق می‌بندند، خدا را فراموش کردند پس خدا ایشان را فراموش کرد، به تحقیق منافقین همان فاسقانند (۶۷) خدا وعده کرده مردان و زنان منافق و کفار را آتش دوزخ که در آن بمانند، آن دوزخ ایشان را کافی است، و خدا لعن نموده ایشان را و بر ایشان عذاب همیشگی است (۶۸) مانند آنانکه پیش از شما بودند که به نیرو از شما سخت‌تر و باموال و اولاد از شما بیشتر بودند، پس بنصیب خود بهره‌مند شدند

پس شما به نصیب خود بهره‌مند شدید چنانکه آنانکه پیش از شما بودند به نصیب خود بهره‌مند شدند، و شما در باطل فرو رفتید مانند آنانکه در باطل فرو رفتند، آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شد و آنان خود زیانکارانند. (۶۹)

نکات: وَيَقْبِضُونَ أَيَّدِيهِمْ دلالت دارد بر اینکه خودداری از انفاق در راه دین دلیل بر بی‌ایمانی و کفر و نفاق است زیرا اگر کسی به چیزی معتقد باشد و به آن اهمیت بدهد از مال برای آن دریغ ندارد. و مقصود از جمله: فَنَسِيَهُمْ با اینکه خدا منزّه و مبراء از نسیان است باید این باشد که خدا توفیقات و لطف و رحمت خود را شامل حال ایشان نمی‌کند مانند آن که کسی را نسیان کرده باشد.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ*

ترجمه: آیا به ایشان نرسیده خبر آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای واژگون شده، پیامبران ایشان با دلیلهای روشن بر ایشان آمدند پس خدا به ایشان ستم نکرده است ولیکن خودشان به خود ستم می‌کردند. (۷۰)

نکات: حق تعالی شش طائفه از کسانی که هلاک شدند را در این آیه تذکر داده برای اینکه این شش طائفه مساکنشان نزدیک حجاز بود و آثار بلاد ایشان مورد مشاهده بود و مقصود از وَالْمُؤْتَفِكَةَ شهرهای واژگون‌شده قوم لوط است.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ

وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*

ترجمه: و مردان مؤمن و زنان با ایمان بعضی از ایشان دوستان بعض دیگرند، به معروف امر واز منکر نهی می کنند و نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و خدا و رسول او را اطاعت می کنند، آن گروه است که خدا به زودی زحمتشان می کند برآستی که خدا عزیز حکیم است (۷۱) خدا مؤمنین و مؤمنات را به بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و مسکنهای پاکیزه در باغهای عدن (که معدن هر خیر است) وعده داده، و خوشنودی از خدا بزرگتر است، این است همان کامیابی بزرگ. (۷۲)

نکات: جمله: وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ دلالت دارد بر اینکه بالاتر از لذتهای جسمی لذتهای معنوی و نشاط روحی است، و رضوان خوشنودی پروردگار است از بنده، و چقدر برای بشر لذت بخش است که حق تعالی از او خوشنود باشد.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمَصِيرُ* تَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ يَوْمًا لَّمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ*

ترجمه: ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان درستی نما. و جایگاه ایشان دوزخ و بدجایگاهی است (۷۳) قسم به خدا می خورند که نگفتند، و محققا کلمه کفر گفتند و پس از اسلامشان کافر شدند و قصد کردند به چیزی

که بدان نرسیدند، و کینه‌ورزی ایشان نبود مگر اینکه خدا ورسول او ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کرد. پس اگر توبه کنند برای ایشان بهتر، و اگر روگردان شوند خدا ایشان را عذاب می‌کند به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت و نیست برای ایشان در زمین دوستی و نه یاورى. (۷۴)

نکات: جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست. جهاد با منافقین به آوردن دلیل و بحث و موعظه و تخویف است. و رسول خدا ﷺ فرمود: "إذا ظهرت البدع فإي ظهر العالم علمه و إلا فعليه لعنة الله". یعنی: چون بدعتها ظاهر شد بر عالم واجب است که علم خود را آشکار کند و با بدعتها پیکار کند و گرنه خدا او را لعن می‌کند. و مسلمان باید با کافر و منافق به درشتی و غلظت رفتار کند و روی خوش به ایشان نشان ندهد، و اهل بدعت جمله‌ای از منافقین می‌باشند. با اینکه منافقین همه اظهار اسلام می‌کردند و نماز و روزه را انجام می‌دادند ولی چون کلمه‌ای برای تحقیر پیغمبر و یا انکار بر یکی از دستورات او گفته بودند خدا ایشان را کافر خوانده و مقصود از جمله: **وَهُمْ أُولَاؤُا هُمَانِ اصْحَابِ عَقِبِهِ** می‌باشند که بر سر راه رسول خدا ﷺ در برگشتن بسوی مدینه در یکی از گردنه‌ها کمین کردند که شتر رسول خدا ﷺ را رم بدهند و او را به قتل برسانند ولی موفق نشدند. و ضمیر **مِنْ فَضْلِهِ** مفرد آمده و برمی‌گردد به الله و برای دفع توهم بعضی از ابلهان که خیال نکنند رسول خدا ﷺ نیز مانند خدا کسی را غنی می‌کند زیرا هر کس غنی شود فقط از فضل خداست و پیغمبر صفت خدا را ندارد و اگر از غنائم جنگی به ایشان داده به امر خدا بوده و از خود چیزی نداشته تا به کسی بدهد و لذا وقتی که رسول خدا ﷺ از خطیبی شنید که: **مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ وَمَنْ عَصَاهُمَا فَقَدْ غَوَى**. فرمود: **بئس الخطيب أنت!** بد خطیبی بوده‌ای چرا ضمیر تثنيه آوردی؟.

وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَإِِنْ ءَاتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ
 الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا ءَاتَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ خَلَوْا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ *
 فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا
 كَانُوا يَكْذِبُونَ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ
 اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ *

ترجمه: و بعضی از ایشان کسی است که با خدا پیمان بسته که اگر خدا ما را از فضل خود بدهد محققا صدقه دهیم و البته از شایستگان باشیم (۷۵) پس چون خدا از فضل خود به ایشان بداد بخل به آن کردند و در حال اعراض روگردان شدند (۷۶) پس تا روزی که او را ملاقات کنند در دلهای ایشان در اثر بخل نفاقی آورد بسبب آنچه خلف وعده خدا را نمودند و بسبب آنچه عادت به دروغ داشتند (۷۷) آیا ندانستند که خدا پنهان و آشکار ایشان را می داند و اینکه خدا دانای غیبه است. (۷۸)

نکات: انسان باید به هر چه دارد قانع، و از خالق خود راضی باشد و افزونی را با مراد نطلبد. رسول خدا ﷺ فرمود: عاقبت ثروت در مظان خطر است چنانکه در ذیل آیات فوق روایت شده که این آیات در حق ثعلبه نازل شده و او به زهد و عبادت مأنوس بود روزی خدمت رسول خدا ﷺ از فقر خود شکایت کرد و التماس کرد که دعا کنید خدا مرا توانگر کند، رسول خدا ﷺ او را پند داد که عاقبت توانگر در خطر است! کمی که شکر آن کنی بهتر است از بسیاری که شکر آن بجا نیآوری. و من می بینم که عاقبت فقر به خیر و عاقبت غنا در مظنه شر است و تو به رسول خدا ﷺ اقتدا کن. مواعظ حضرتش مفید نشد و باز آمد و مستدعی دعا شد و عرض کرد من با خدا عهد کرده ام که اگر توانگر شوم حقوق مستحقین بدهم و صله رحم کنم و اصرار زیاد کرد. رسول خدا ﷺ

دعا کرد که خدایا طبق دلخواه او مالی به او بده. دعای رسول خدا ﷺ مستجاب شد، گوسفند کم او برکت کرد و زیاد شد و نتوانست پنج وقت نماز با رسول خدا ﷺ حاضر شود و به صبح و شام اکتفا کرد تا کار او بالا گرفت و در حوالی مدینه گوسفندان او را جائی نماند و رو به بادیه آورد و به سبب بعد مسافت به جز نماز جمعه حاضر نمی شد تا آنکه از مدینه دورتر شد و از نماز جمعه محروم گردید. روزی رسول خدا ﷺ پرسید ثعلبه را چه شده که به نماز حاضر نمی شود؟ گفتند: یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در وادی مدینه نمی گنجد و لذا به وادی دوری رفته، رسول خدا ﷺ سه مرتبه فرمود: **یا ویح ثعلبه!** و چون آیه زکات نازل شد رسول خدا ﷺ مرد جهنی را با یکی از بنی سلیم نزد ثعلبه برای اخذ زکات فرستاد و نامه ای که متضمن شرایط وقواعد زکات بود برای او فرستاد، ایشان نزد ثعلبه آمدند و نامه رسول ﷺ را بخواندند و از او زکات خواستند، محبت مال او را وادار کرد که از فرمان رسول خدا ﷺ سرکشی کرد و گفت: محمد از ما جزیه می طلبد! و زکات نداد. و گفت: به جای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم، ایشان نزد مرد سلیمی رفتند و آیه و نامه زکات را بر او خواندند گفت: **سمعا و طاعة لأمر الله و حکم رسوله**، پس در میان شتران خود برفت و آنچه بهتر و خوبتر بود جدا کرد و گفت: این را نزد رسول خدا ﷺ ببرید. ایشان گفتند: رسول خدا ﷺ نفرموده که بهترین مال بستانیم. او گفت: حاشا که من جز مال خوبتر را به خدا و رسول بدهم. ایشان گرفتند: و باز نزد ثعلبه آمدند و همان گفتار اول را شنیدند. ایشان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و صورت حال را به عرض رسانیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: **یا ویح ثعلبه!** و سلیمی را دعای خیر کرد. پس این آیات نازل شد. یکی از خویشان ثعلبه شنید و نزد او رفت و گفت: **و یحک یها ثعلبه!** در حق تو سه آیه آمده که دلالت بر

خلف عهد و بخل تو و نفاق تو می‌کند. ثعلبه برخاست و نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله به هر طوری که بفرمائی من صدقه نزد تو حاضر کنم. رسول خدا ﷺ فرمود: چون تو زکات را جزیه خواندنی از تو قبول نکنم. او برخاست و فریاد کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: هر چند با تو گفتم در فقر شکیبیا باش و طلب ثروت مکن قبول نکردی ناچار به این قصه مبتلا شدی. پس ثعلبه مایوس به جای خود برگشت. چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت نزد ابوبکر آمد و درخواست کرد که صدقه او را قبول کند، ابوبکر نپذیرفت و گفت: چون رسول خدا ﷺ نپذیرفته من نپذیرم و چون عمر به خلافت رسید او نیز نپذیرفت تا اینکه ثعلبه از دنیا رفت.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*
 أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ*
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ*

ترجمه: آنانکه مؤمنین راغب به خیر را که به میل خود صدقات زیادتری داده‌اند عیبجویند و عیب می‌کنند و نیز آنان را که به جز طاقتشان نمی‌یابند پس از ایشان مسخره و استهزاء می‌کنند، خدا ایشان را استهزاء کند و برای ایشان عذاب دردناک است (۷۹) چه آمرزش بطلبی برای ایشان و چه آمرزش نطلبی، اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آمرزش به طلبی هرگز خدا ایشان را نیامرزد، این به سبب این است که ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند. (۸۰)

نکات: یکی از گناهان بزرگ عیبجوئی است آن هم عیبجوئی از کسانی که بظاهر کار خوبی کرده‌اند در عوض تشکر و ترغیب و تشویق. در ذیل این آیات روایات

شده که چون رسول خدا ﷺ مردم را ترغیب کرد برای تجهیز و مهیا شدن و حرکت به سوی جنگ تبوک. عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت: یا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم نصف آنرا برای عیال گذاشته نصف آنرا آوردم. رسول خدا ﷺ فرمود: بارک الله لک فیما أعطیت و فیما أمسکت. و عمر نیز همان مقدار آورد و عاصم بن عدی انصاری هفتاد وسق از خرما آورد و عثمان نیز صدقه بزرگی آورد، ولی ابو عقیل که مرد فقیری بود یک صاع خرما آورد و گفت: شب گذشته اجیر شدم و باغی را از چاه آبیاری کردم. پس دو صاع خرمایم دادند. یک صاع برای عیالم نهادم و یکی را برای پروردگارم. رسول خدا ﷺ امر نمود آنرا روی صدقات گذاشتند. منافقان همه را طعن زدند؛ اغنیاء را به ریا و سمعه طعن زدند و ابو عقیل را به خود نشان دادن به رسول خدا ﷺ و گفتند: ریا کرده و خدا بی نیاز است از صاع او. پس خدا این آیات را نازل نمود. و از آیه ۸۰ استفاده می شود که هر کس اگر مغفرت الهی بخواهد و حاجتی داشته باشد باید حقیقتا خود به توبه بپردازد و از کفر و فسق خود برگردد و إلا وساطت رسول ﷺ بدون توبه فایده ندارد. و دیگر اینکه معلوم می شود دعای رسول خدا ﷺ در همه جا مستجاب نمی گردد و البته حق تعالی که تابع رسول خود نیست.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ
حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ * فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ * فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَعِذْ نُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ
تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ

فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ* وَلَا تَصِلْ عَلَيَّ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ
قَبْرَهُمْ^ط إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ*

ترجمه: بجاماندگان از جهاد به جلوسشان برخلاف رسول خدا شادند و نخواستند که به مال و جانشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند در گرما کوچ نکنید، بگو آتش دوزخ حرارتش سخت تر است اگر بفهمند (۸۱) پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند به جزای آنچه کسب می کردند (۸۲) پس اگر خدا تو را به سوی گروهی از ایشان برگردانید و از تو اجازه برای خروج به سوی جهاد خواستند بگو هرگز و ابدًا با من خارج نخواهید شد و به همراه من با دشمن قتال نخواهید کرد زیرا شما بار اول بنشستن خشنود بودید پس بنشینید با بازماندگان (۸۳) و ابدًا بر یکی از ایشان که مرده است نماز مخوان و بر قبر او مایست زیرا ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و مردند در حالیکه نابکار بودند. (۸۴)

نکات: مقصود از الْمُخَلَّفُونَ: متخلفین می باشند و باعتبار اینکه خود رسول ﷺ ایشان را رها کرده و نخواست به جهاد حاضر شوند برای اینکه اگر حاضر می شدند فتنه و فساد می کردند و لذا ایشان را مخلفون خوانده اند. جمله: لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا، یکی از اخبار غیب است زیرا پس از غزوه تبوک دیگر رسول خدا ﷺ به غزوه ای نرفته و وفات او رسیده و منافقین موفق نشدند که با آن حضرت ﷺ به جهاد شرکت کنند. جمله: وَلَا تَصِلْ عَلَيَّ أَحَدٍ... دلالت دارد بر نماز میت که بر جنازه کفار نباید خواند و مفهوم آن این است که بر جنازه مسلمان باید خوانده شود، و جمله: وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرَهُمْ مفهوم دلالت دارد که بر سر قبر مسلمان توقف و دعا اشکالی ندارد.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ
 أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ * وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ
 رَسُولِهِ اسْتَعْتَدْنَاكَ أُولَئِكَ الطَّوَلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا
 بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ * لَكِنِ
 الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمْ
 الْخَيْرَاتُ * وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ
 لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا
 يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى
 الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا آتَاكَ
 لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
 حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ *

ترجمه: و اموال و اولاد منافقین تو را به عجب نیاورد همانا خدا خواسته که در دنیا به آن عذابشان کند و در حالیکه کافرنند جان ایشان بدر رود (۸۵) و چون سوره‌ای نازل شود که ایمان به خدا بیاورید و با رسول او جهاد کنید ثروتمندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند و گویند ما را واگذار با نشستگان باشیم (۸۶) خشنودند که با ماندگان (زنان و پیران و اطفال) باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده پس آنان نمی‌فهمند (۸۷) لیکن ای پیغمبر و آنانکه به او ایمان آورده‌اند باموال و جان‌هایشان جهاد کردند و آنانکه که دارای خیراتند و ایشانند که خود

رستگارانند (۸۸) خدا برای ایشان بوستانهایی آماده کرده که از زیر آنها نهرها جاری است در آنها ماندگارند، و این است کامیابی بزرگ (۸۹) و عذرآوران از اعراب آمدند برای اینکه به ایشان اجازه داده شود و آنانکه خدا و رسول او را تکذیب کردند نشستند، بزودی به کافران ایشان عذاب دردناکی خواهد رسید (۹۰) بر ناتوانان و بیماران و فاقدان بودجه جهاد حرج و گناهی نیست (اگر به جهاد حاضر نشوند) وقتی که برای خدا، و رسول او خیرخواه باشند، راهی (عتاب و سرزنشی) بر نیکوکاران نیست، و خدا آمرزنده رحیم است (۹۱) و باکی نیست بر آنانکه چون نزد تو آمدند برای آنکه سوارشان کنی گفتمی نمی یابم چیزی را که شما را بر آن حمل کنم برگشتند در حالیکه چشمانشان از اشک جاری بود از غصه اینکه نیافتند چیزی را که انفاق کنند. (۹۲)

نکات: مقصود از جمله: إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ: این است که نشر اراجیف نکنند و سعی کنند در خیر مجاهدین و به خانه و مسکن مجاهدین رسیدگی کنند و به اصلاح مهمات مجاهدین پردازند و از کارهایی مانند اینها که خیرخواهی است مضایقه نفرمایند. مقصود از جمله: ... أَتَوَكَّلْ لِتَحْمِلَهُمْ كَسَانِيْدَ كِه دَر سَفَرِ دُورِ وَ دِرَازِ تَبُوكِ مَرَكَبِ نِدَاشْتَنَدِ وَ بَدُونِ مَرَكَبِ نِیْرُویِ پِیَادِه رِفْتَنِ نِدَاشْتَنَدِ اِگَرچِه فَقِیْرِ بُوْدَنَدِ یَعْنِی بَه قَدْرِ مَخْرَاجِ یُومِیْهِ خُودِ نِدَاشْتَنَدِ وَ لِیْ اَز جَمْلَه: اَلَّا تَجِدُوْا مَا یُنْفِقُوْنَ اِسْتِفَادَه می شود که مورد نزول فقرائی می باشند که مخارج یومیه را نیز نداشتند.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَعِذُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ
 الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا
 رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ

أَخْبَارِكُمْ^ع وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: همانا راه (مؤاخذه در امر جهاد) بر کسانی است که از تو اجازه می‌خواهند در حالیکه توانگرند، خشنود شده‌اند که با بازماندگان باشند و خدا بر دل‌های ایشان مهر زده پس ایشان نمی‌دانند (۹۳) عذرخواهی می‌کنند بسوی شما وقتی که بسوی ایشان برگشتید (از سفر جهاد)، بگو عذرخواهی نکنید که هرگز برای شما ایمان نمی‌آوریم (عذرهای شما را باور نمی‌کنیم و به شما وسختان ایمان و اعتقاد نداریم)، به تحقیق خدا از اخبار شما ما را خبر داده و بزودی خدا ورسول او عمل شما را خواهند دید، سپس برگردانیده می‌شوید به سوی دانای غیب و شهادت پس شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهید. (۹۴)

نکات: چون اعلان جهاد شد بر تمام مسلمین واجب است حضور یابند و عازم حرکت شوند مگر کسانی که در آیات قبل استثناء شده‌اند، ولی عده‌ای از کسانی که توانگر بودند و نیروی جهاد داشتند چون منافق بودند و عقیده‌ای به جهاد اسلامی نداشتند از حرکت به جهاد تخلف کردند، خداوند در رد مذمت ایشان این آیات را نازل فرموده و چون رسول خدا ﷺ با مجاهدین از تبوک سالما غانما برگشتند در حالیکه منافقین باور نمی‌کردند لشکر اسلام از جنگ رومیان سالم برگردند این بود که آمدند زبان به عذرخواهی گشودند در حالیکه در دل عقیده نداشتند. خدا در این آیات به رسول خود فرموده به ایشان بگو عذرخواهی نکشید خدا اخبار شما را به ما رسانیده ما شما را شناختیم و بزودی در آتیه عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید. پس این خطابات متعدده أَخْبَارِكُمْ، لَكُمْ و عَمَلَكُمْ تماما راجع به منافقین است نه به مؤمنین و نه به سایر مسلمین زمانها پس از وفات رسول خدا ﷺ. متأسفانه عده‌ای از مردم

بی سواد و محدثین ساده دل و یا مغرض آمده اند با قرآن بازی کرده و خطابات این آیه را راجع به تمام مسلمین گرفته و احادیثی ضد قرآن جعل کرده اند که رسول خدا ﷺ از اعمال تمام مسلمین خبر دارد و تمام اخبار مسلمین به رسول خدا ﷺ می رسد، و این کار را برای این کردند که همین مقام جعلی را برای امامان پس از رسول ﷺ ثابت کنند و امامی که با خیر از کارهای معمولی مردم باشد درست کنند که امام از کار مردم خبر دارد، درحالیکه این آیه مربوط به این سخنان نیست بلکه مخاطب آیه منافقین بوده و خدا فرموده؛ در آیه از عمل شما من و رسولم مطلع خواهیم شد. گویا غلاة در بازی کردن با قرآن و تفسیر و تأویل بیجا اغراض زیاد و مهارت داشته اند و همچنین بازی کرده اند با آیه: ۱۰۵ همین سوره که خواهد آمد.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ
 إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَنُهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * تَحْلِفُونَ
 لَكُمْ لَتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ * الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ
 مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ ۗ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَمِنَ
 الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبًا عِنْدَ اللَّهِ
 وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ ۗ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ ۗ سَيَدْخُلُوهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 رَّحِيمٌ *

ترجمه: بزودی وقتی بسوی ایشان برگشتید برای شما به خدا سوگند می خورند تا از ایشان صرف نظر کنید و از ملامتشان اعراض نمائید، پس از ایشان

روی بگردانید زیرا ایشان پلیدند و جایگاهشان دوزخ است به جزای آنچه کسب می‌کردند (۹۵) سوگند برای شما می‌خورند تا از ایشان خوشنود شوید، پس اگر از ایشان خوشنود شوید محققا خدا از این قوم فاسقان خوشنود نمی‌شود (۹۶) اعراب بادیه در کفر و نفاق سخت‌ترند و سزاوارتر است که حدود آنچه را خدا بر رسول خود نازل کرده ندانند، و خدا دانای حکیم است (۹۷) و بعضی از اعراب کسی است که آنچه را انفاق می‌کند گرامت می‌شمارد و برای شما انتظار پیش‌آمدهای بد دارد: بر ایشان پیش آمد بد باد، و خدا شنوای دانا است (۹۸) و بعضی از اعراب کسی است که به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورد و آنچه انفاق می‌کند سبب تقرب نزد خدا و سبب دعا‌های رسول می‌شمارد، آگاه باش آن سبب تقربی برای ایشان است، بزودی خدا ایشان را داخل در رحمت خود می‌کند، براستی که خدا آمرزنده رحیم است. (۹۹)

نکات: اعراب و اعرابی به کسی اطلاق می‌شود که بیابان‌نشین و بیابانگرد باشد، ولی عرب به کسی می‌گویند که شهرنشین است و چون به کسی از عرب یا عربی بگوئی شاد می‌شود ولی اگر یا اعرابی! بگوئی خشمناک می‌شود. رسول خدا ﷺ فرموده: حب العرب من الایمان و دوست داشتن عرب برای آن است که کلام خدا طبق زبان ایشان نازل شده و باید زبان بین‌المللی مسلمین گردد. و عرب را عرب گویند برای اینکه زبان ایشان معرب (به تشدید و فتح راء) است، و به اضافه معرب (به تخفیف راء و کسر آن) است. یعنی آنچه در ضمیر انسان است بواسطه آن زبان آشکار می‌شود زیرا لسان عرب فصیح است و تمام نکاتی که متکلم در نظر دارد می‌تواند بواسطه آن زبان آشکار نماید.

وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*

ترجمه: و پیش‌آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنانکه به نیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند خدا از ایشان خوشنود و ایشان از خدا خوشنودند و خدا برای ایشان بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است مهیا نموده در آن همیشه جاودانند این است کامیابی بزرگ. (۱۰۰)

نکات: نخستین پیشاهنگان در ایمان و هجرت و نصرت رسول خدا ﷺ کسانیند که به حبشه هجرت کردند و یا به مدینه هجرت نمودند و افرادی که در بدر حاضر شدند. و مقصود از انصار مردم مدینه می‌باشند همانان که در عقبه منی با رسول خدا ﷺ پیمان بسته و او را دعوت به مدینه نمودند و همچنین کسانی که در مدینه ساکن بودند، و رسول خدا ﷺ و سایر مسلمین را نصرت داده و منزل و مأوی دادند و از ایمان و نصرت مسلمین خودداری نکردند. خدای تعالی در این آیه صریحاً از ایشان تمجید کرده و به تمام ایشان وعده بهشت داده و ایشان را مشمول رضایت خود قرار داده بنابراین بر مسلمین سب و بدگوئی ایشان جایز نیست. و اگر کار بدی از ایشان حاضر شده باشد حسابشان با خداست و به مسلمین بعدی مربوط نیست. متأسفانه عده‌ای از افراد زمان ما که به مقررات اسلام آگاهی ندارند کارشان و ورد زبانشان در محافل و مجالسشان بدگوئی از مهاجرین اولین و انصار رسول خدا ﷺ می‌باشد. بر مسلمین لازم است بیدار شوند و طبق میل استعماریان رفتار نکنند و از این کار جلوگیری کنند و بارزترین افرادی که از مهاجرین و انصارند و از سابقین اولین می‌باشند همانا خلفای اربعه بوده و می‌باشند و اگر اختلاف جزئی بین ایشان

باشد (اگرچه یقیناً اختلافی نداشته‌اند) خودشان می‌دانند با خدا و حسابشان با پروردگار است، فقط وظیفهٔ مسلمین همان است که خدا در سورهٔ حشر آیه: ۱۰ به ایشان دستور داده که بگویند: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ^ط وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ^ط مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ^ط نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ^ع سَنُعَذِّبُهُمْ^ع مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ*^ع وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ^ع إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: و بعضی از کسانی که اطراف شما از اعراب هستند منافقند و بعضی از اهل مدینه بر نفاق خو کرده‌اند تو نمی‌دانی و ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم، بزودی دو مرتبه ایشان را عذاب خواهیم کرد سپس به سوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد (۱۰۱) و عدهٔ دیگری که اعتراف به گناهان خود نمودند و عمل صالح را با عمل بد دیگر آمیختند، امید است خدا توبهٔ آنان را بپذیرد برآستی که خدا آمرزندهٔ رحیم است. (۱۰۲)

نکات: طوائف جهینه و اسلم و اشجع و غفار و مزینه اطراف مدینه بودند و بسیاری از ایشان اهل نفاق بودند و همچنین ساکنین مدینه بسیاری از اهل نفاق بودند ولی رسول خدا ﷺ طبق این آیه نمی‌دانست پس کسانی که می‌گویند همه کس و همه چیز را می‌داند باطل گفته‌اند. و عجب این است که زمان ما یک حزب و جمعیت دو میلیونی را منافق می‌خوانند در حالیکه نه اسم افراد آنان را می‌دانند و نه افراد آنان را دیده‌اند جائیکه رسول خدا ﷺ منافقین را نمی‌شناسد چگونه اینان شناخته‌اند و ندیده منافق می‌خوانند آن هم به تقلید از مرجع

بی‌خبر خود و مقصود از جمله: **سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ** این است که همانطوریکه مهاجرین و فدائیان پیش‌قدم و پیش‌آهنگ اجرشان زیاد است همانطور آنانکه در نفاق پیش‌قدم بودند عذابشان باید زیاد باشد که مرتین را به معنی دو مقابل بگیریم یعنی دو برابر و یا اینکه بگوئیم خدا ایشان را در دنیا مبتلا به مرض می‌کند و مرض او موجب کفران او می‌شود و همچنین او را رسوا می‌کند و از ایشان تکلیف می‌خواهد باید نماز کنند و زکات بدهند در صورتیکه ثوابی ندارند و وقت رفتن از دنیا نیز معذبند «**الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ**» و پس از همه اینها به عذاب بزرگ آخرت رهسپار خواهند شد و باید دانست که منافقین نشانه‌هایی دارند که ایشان را از مهاجرین و انصار جدا می‌کند و علامات منافقین در همین سوره ذکر شده.

حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ*

ترجمه: بگیر از اموالشان صدقه‌ای را که به آن پاک و پاکیزه گردانی ایشان را و بر ایشان دعا کن زیرا دعای تو آرامشی برای دل ایشان است و خدا شنوای داناست (۱۰۳) آیا ندانستند که خدا خود توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و اینکه خدا خود توبه‌پذیر رحیم است. (۱۰۴)

نکات: مقصود از این صدقه مورد اختلاف است ولی ظاهر حمل بر زکات واجب نمودن است. و جمله: **حُذِّ ... دلالت دارد که زمامدار مسلمین باید مأمور بفرستد و زکات را دریافت کند، و کلمه: **مِنْ أَمْوَالِهِمْ** دلالت دارد که باید بعضی از اموال ایشان را دریافت کند و آن بعض همان است که رسول خدا ﷺ دریافت**

می‌کرده از عشر و یا خمس و یا نصف‌العشر و یا ربع‌العشر باختلاف متاعها، و دیگر اینکه ظهور دارد که از خود اموال باید دریافت کند نه از قیمت آنها، و **أَمْوَالِهِمْ** دلالت دارد که مال مال خود زکات‌دهنده است نه اینکه جزء مال زکات‌گیرنده یعنی فقیر باشد و دیگر اینکه دلالت دارد زکات بر ذمه مالک است، پس اگر قدر نصاب را به تفریط تلف نمود بر ذمه او برقرار است باید عوض آنرا بدهد. و دیگر اینکه دلالت دارد که مالک باید زکات مال خود را بدهد ولو اینکه خود مدیون غیر باشد. چون فعلا مال مال او است ولو اینکه قرض کرده باشد. و دیگر اینکه دلالت دارد بر اینکه زکات در تمام اموال است زیرا **أَمْوَالِهِمْ** جمع مضاف و مفید عموم است و منحصر به چیزی که فقهاء گفته‌اند نیست. **تُطَهَّرُهُمْ** دلالت دارد که مالک باید بالغ و عاقل باشد تا او را از آلودگی پاک کنند و گرنه طفل و یا مجنون که **تَطَهَّرُهُمْ** عن الأثام بر آنان صدق نمی‌کند، و مقصود از **وَتُزَكِّيهِمْ** غیر از **تُطَهَّرُهُمْ** می‌باشد زیرا معطوف غیر از معطوف علیه می‌باشد. **تُطَهَّرُهُمْ** تطهیر ایشان است از حب مال و بخل از انفاق، **وَتُزَكِّيهِمْ** پاکیزه کردن مال است بنموکردن و زیادشدن و رفع درجات و حسنات. جمله: **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ** دلالت دارد که گیرنده زکات باید دعا کند مثلاً بگوید: **أَجْرَكَ اللَّهُ فِي مَا أَعْطَيْتَ وَبَارَكَ لَكَ فِي مَا أَبْقَيْتَ**، و از این جمله استفاده می‌شود که صلوات فرستادن بر مؤمنین جایز است، و در سوره بقره فرموده: **أُولَئِكَ عَلَىٰهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ**، و جمله: ... **وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ** دلالت دارد بر اینکه گیرنده زکات و صدقات خدا می‌باشد و متنی بر فقیر و یا عامل نیست و اگرچه رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** و یا دیگری می‌گیرد چون به امر خدا و حضور اوست پس در حقیقت گیرنده خدا و دیگران مباشرنند.

وَقُلِ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عِلْمٍ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: و بگو عمل کنید که عمل شما را به زودی خدا و رسول او و مؤمنین خواهند دید و بزودی بسوی دانای نهان و آشکار برگردانیده می‌شوید پس شما را به آنچه کرده‌اید خبردار می‌کند. (۱۰۵)

نکات: جمله: وَقُلِ اَعْمَلُوا... تا آخر؛ بهترین کلام جامع ترغیب و تخویف است بر مطیعین و عاصین که خدا تمام کردار و رفتار شما را می‌بیند و همچنین رسول او و مؤمنین. و مقصود دیدن در حال عمل نیست که کسی بگوید چگونه مؤمنین و یا رسول خدا ﷺ عمل مردم را می‌بینند. با اینکه بر رسول خدا ﷺ و مؤمنین دیدن بسیاری از اعمال مردم حرام است. پس مقصود بررسی خدا و دادن جزاء اعمال است و نسبت به رسول و مؤمنین رسیدن خبر به ایشان است چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: لو أن رجلا عمل عملا في مخرة لا باب لها و لا كوة لخرج عمله إلى الناس كائنا ما كان. پس اگر کسی عملی را **قربة إلى الله** انجام دهد ولو مخفی باشد خدا آنرا آشکار می‌کند. و دلیل ما بر این ترجمه کلمه "سین" **فَسَيَرَى اللّٰهُ** است که برای استقبال می‌باشد. و اگر مقصود دیدن حال عمل بود دیگر "سین" نمی‌خواست و اگر کسی بگوید بنابراین که خدا بررسی می‌کند و در آینده جزاء می‌دهد دیگر اخبار به رسول و مؤمنین چه فائده دارد؟ جواب او این است که: **اولا:** عمل‌کننده چون بداند رسول خدا ﷺ و مؤمنین از عمل او خبر می‌شوند و عمل او را عظمت می‌دهند شوق و فرح و رغبت او به عمل خیر بیشتر می‌گردد. **ثانیا:** گویا به عمل‌کننده در این آیه اشاره شده که تو اگر اهل یقینی و خدا را مستحق اطاعت می‌دانی برای او عمل کن و اگر دارای شک و ضعف یقین هستی برای مدح و ثناء رسول و مؤمنین عمل کن. **ثالثا:**

چون رسول و مؤمنین از اعمال صالحه خبر شوند شهادت می‌دهند طبق آیه: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾. پس اگر کسی بداند روز قیامت اولین و آخرین از اعمال او مطلع می‌شوند بیشتر به عمل خیر می‌کوشد و از عمل شر اجتناب می‌کند. از این بیان معلوم شد که مؤمنین در حال عمل: عمل مردم را نمی‌بینند و همچنین رسول خدا ﷺ. پس روایات مجعوله که می‌گویند مقصود از مؤمنین ائمه عليهم السلام می‌باشد که هر کسی را در حال عمل می‌بینند گفتار باطل و ضد عقل و قرآن است زیرا در قرآن خدا از تجسس و اطلاع بر گناهان غیر نهی کرده ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾. و اما عقلا ممکن نیست یک بنده در دو جا باشد و ناظر به دو عمل باشد چه برسد به مکانهای بی‌شمار، و اگر از اعمال مردم خبر شوند افسرده خواهند شد و دارالسلام دارالغصه شود.

وَأَخْرُوتَ مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حَكِيمٌ*

ترجمه: و عده دیگر (از متخلفین) به امر خدا موكول شده‌اند یا عذابشان می‌کند و یا توبه ایشان را می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است. (۱۰۶)

نکات: بدانکه متخلفین از جنگ سه دسته‌اند: یک دسته منافقین که بر نفاق خو کرده و با نفاق مردند. دسته دوم: آنانکه توبه کردند که در آیه: ﴿وَأَخْرُوتَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ﴾ ذکر شد. دسته سوم: آنانکه سرعت به توبه نکردند ولی پشیمان و بلا تکلیف بودند که این آیه در شأن ایشان نازل شد. رسول خدا ﷺ به ایشان بی‌اعتنائی کرد و مردم را از مجالست ایشان نهی کرد و امر فرمود که زنانشان از ایشان کناره‌گیری کنند پس از آن زن **هلال** نامی که بسیار پیر بود آمد إذن گرفت که به شوهر پیرش طعام بدهد یا خیر؟ رسول خدا ﷺ آن یک نفر را إذن داد، و

حتی مشرکین به بعضی از این مردان پیغام دادند که بیائید به ما ملحق شوید و بعضی از این مردان آن قدر گریه کردند که چشمانشان معیوب شد و بکلی مردم با ایشان فاصله گرفتند و حضرت روی خوش به ایشان نشان نداد تا اینکه زمین بر ایشان تنگ شد و پس از پنجاه روز توبه ایشان مقبول شد. و یکی از علامات نفاق همین تخلف از جنگ بود که در مهاجرین و انصار این صفت نبود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَارْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى
التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانَهَارٍ بِهِ فِي نَارِ
جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً
فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ *

ترجمه: و آنانکه مسجدی ساختند برای ضرر زدن و کفر و تفرقه بین مؤمنین و برای کمین کردن آنانکه از پیش با خدا و رسول او جنگ کردند و البته سوگند می‌خورند که ما جز نیکی نمی‌خواستیم و خدا گواهی می‌دهد که محققا ایشان دروغگویند (۱۰۷) هرگز در آن مایست، مسلم مسجدی که بر تقوی از روی اول تأسیس شده سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن مردانی باشند که پاک شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد (۱۰۸) آیا آنکه بنای خود را بر پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او بنا کرده بهتر است و یا آنکه بنای خود را بر کنار رود خالی شده شکست خورده مشرف بر سقوط بنا کرده که ساقط شود

در آتش دوزخ، و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند (۱۰۹) همواره بنیانی که ایشان بنا کردند شکی شده در دلهاشان مگر اینکه دلهاشان پاره‌پاره شود و خدا دانای حکیم است. (۱۱۰)

نکات: مسجد برای جمع‌شدن مردم برای عبادت است، بنابراین محلی که مسجدی ساخته شده اگر مسجد دیگری بسازند موجب تفرقه بین مسلمین خواهد شد. خصوصاً در شهری که رسول خدا ﷺ باشد که باید تمام مسلمین در مسجد رسول و محضر او ﷺ جمع شوند. در زمان رسول خدا ﷺ منافقین بسیار اخلاص می‌کردند از آن جمله دوازده نفر به بهانه اینکه خانه ما به مسجدالرسول دور است و شب تاریک است و یا بعضی از شبها باران است خواستند مسجدی بسازند و آنجا را برای خود پایگاه نفاق و تفرقه قرار دهند از آنجمله ابوعامر راهب که خود را از راهبان کرده و خود را نصرانی دانشجو می‌دانست با رسول خدا ﷺ عداوت داشت چون باعث بر سلب ریاست او بود و می‌گفت هر کس با محمد جنگ کند من یاور او می‌باشم و تا روز جنگ چنین با رسول خدا ﷺ مقاتله کرد و چون طائفه هوازن و ثقیف شکست خوردند او بسوی شام فرار کرد و به منافقین مدینه پیغام داد که شما هر قدر می‌توانید قوا و اسلحه تهیه کنید و برای من مسجدی بسازید که من می‌روم نزد قیصر و با لشکری از نزد او به جانب شما می‌آیم تا محمد را از مدینه خارج سازیم. منافقین مسجدی ساختند و به رسول خدا ﷺ پیشنهاد کردند که بیاید برای افتتاح آن نمازی بخواند. رسول خدا ﷺ عازم حرکت به تبوک بود و فرمود: در مراجعت. و چون به مدینه مراجعت کرد و خواست در آن مسجد برود خطاب رسید: لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا. و خدا آن مسجد را به چهار صفت معرفی کرده:

اول: ضرار که باعث ضررزدن به مسلمین است. دوم: کفر که موجب تقویت کفر است. سوم: وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ که تفرقه در بین مسلمانان می‌اندازد. چهارم: اِرْصَادًا ... که کمینگاهی و سنگری خواهد شد برای دشمنان. اتفاقاً در زمان ما اکثر مساجد موجب تفرقه و ترویج کفر و شرک و نشر مطالب ضدقرآنی است، و سنگری شده برای منافقین مانند خانقاه‌ها که غیر خدا را می‌خوانند، و آنرا دکانی برای حزبی قرار داده‌اند.

مقصود از: لَمَسَجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ مسجد قبا و یا مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه است و ممکن است هر دو باشد و خوبی آن مسجد را به دو چیز بیان کرده:

اول: اینکه بنای آن به تقوی و برای ترس از خدا و رضای او و از مال حلال بنا شده. دوم: بواسطه بودن مردانی در آن که طالب طهارت بدنی و روحی می‌باشند که محبوب خدایند. و یکی از نشانه‌های منافقین ساختن مسجد ضرار بود که مهاجرین و انصار از این عمل بری بودند.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآرْتِ لَهُمُ الْجَنَّةَ
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمْ
الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ^ع وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّيْبُونَ الْعَبِيدُونَ
الْحَمِيدُونَ السَّيِّحُونَ الرَّكْعُونَ السَّجِدُونَ الْأَمْرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ^ت وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: محققا خدا از مؤمنین جانهای ایشان و مالهای ایشان را خریده به مقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد، در راه خدا کارزار می‌کنند پس می‌کشند و کشته می‌شوند، وعده‌ای است ثابت بر او: در تورات و انجیل و قرآن و کیست نسبت به عهد خود باوفاتر از خدا پس شاد باشید به داد و ستدی که آنرا انجام داده‌اید، و این است همان کامیابی بزرگ (۱۱۱) مؤمنان توبه‌کننده بندگی کن ستایش‌کننده روزه‌گیر رکوع‌کن سجده‌کننده امر به معروف و نهی‌کنندگان از منکر که نگهدارنده حدود خدایند، و بشارت بده چنین مؤمنین را. (۱۱۲)

نکات: جمله: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ...** دلالت دارد که جهاد معامله با خداست و این معامله را حق تعالی در کتب آسمانی ثبت نموده، مشتری؛ خدا و فروشنده؛ مؤمن و دلال؛ رسول خدا ﷺ، متاع؛ جان و مال، ثمن؛ بهشت عنبر سرشت. جمله: **فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ** دلالت دارد که در جهاد، مؤمنین گاهی غالب و گاهی مغلوبند، و اگر غالب شدند مغرور نشوند و اگر مغلوب شدند مأیوس نگردند، و اوصاف **الَّذِينَ يَبُوءُونَ الْعَبْدُونَ**... دلالت دارد که اسلام کسانی را اهل جهاد می‌داند که دارای صفات و کمالات مذکوره در آیه باشند و مانند دولتهای کفر نیست که هر کس بی‌رحم‌تر و بی‌ایمان‌تر باشد اعزام به میدان جنگ نمایند. زیرا جهاد اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد عدالت و ایمان در جامعه است، و مقصود کشورگیری و استعمار نیست. مقصود از **السَّيِّحُونَ** چنانکه ذکر شد روزه‌داران می‌باشد طبق لغتی. و می‌توان گفت: از ماده سیاحت است یعنی کسانی که برای طلب علم و جهاد و نظر در مخلوقات الهی در زمین مسافرت می‌کنند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَمَا كَانَ أَسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ * وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ *

ترجمه: برای این پیامبر و مؤمنین روا نیست (و اجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین و اگر چه نزدیکانشان باشند پس از آنکه برای ایشان آشکار شد که آنان اهل آتشند (۱۱۳) و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر از وعده‌ای که او را وعده داده بود پس چون برای او آشکار شد که او دشمن خداست از او بیزاری جست. بدرستی که ابراهیم دلسوز و بردبار بود (۱۱۴) و خدا چنین نبوده که گروهی را پس از آنکه آنان را راهنمایی نموده گمراه کند تا اینکه بیان کند برای ایشان آنچه را اجتناب کنند زیرا خدا به هر چیزی داناست. (۱۱۵)

نکات: جمله: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ... دلالت دارد که رسول خدا ﷺ نباید برای مشرکین طلب آمرزش کند زیرا وعد و وعید حق تعالی بدرخواست هیچکس حتی بدرخواست پیامبران ﷺ تغییر نمی‌کند و حق تعالی از قول خود تخلف نمی‌کند. بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از مشرکین در این آیه والدین و اعمام رسولند. ولی باید گفت: اولاً: مشرکین عام و مطلق است، و ثانياً: از کجا محقق شده که والدین و یا اعمام رسول مشرک بوده‌اند. اصلاً ذکر والدین رسول سزاوار نیست. چنین مفسران طالب غوغا و ایجاد عداوت و تجدید نفاق میان مسلمین شده‌اند. جمله: حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ دلالت دارد بر اینکه خدا

پس از بیان عقاب می‌کند و مؤاخذه می‌فرماید و چیزی از محرمات را که بیان نکرده، ترک آنرا نخواسته، مگر اینکه از مستقلات عقلیه و از واضحات عقول باشد و همچنین است عقاید.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَحِيَّ ۚ وَيُمِيتُ ۚ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ
 اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
 الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ
 ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى
 إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا
 مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: براستی که خدایتعالی به او اختصاص دارد ملک آسمانها و زمین، زنده می‌کند و می‌میراند و پس از خدا برای شما نه سرپرستی هست و نه یآوری (۱۱۶) به یقین خدا پذیرفت توبه این پیغمبر و این مهاجرین و انصار را که پیروی او کردند در ساعت سختی پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بگردد. سپس توبه ایشان را پذیرفت زیرا او به ایشان مهربان و رحیم است (۱۱۷) و پذیرفت توبه سه نفری که (از جهاد) بازماندند تا آنکه زمین با آن وسعتی که داشت بر ایشان تنگ شد و جانشان بر ایشان تنگ آمد و گمان کردند که پناهی از خدا نیست مگر پناه‌بردن بسوی خودش، سپس توبه ایشان را پذیرفت تا توبه کنند به یقین خدا توبه‌پذیر و رحیم است. (۱۱۸)

نکات: جمله: تَابَ اللَّهُ... دلالت دارد که خدا توبه رسول خود را در ساعت عسرت پذیرفت. در اینجا اشکال شده که رسول خدا ﷺ چه گناهی داشت که خدا بیامرزد؟ جواب این است که خدا فرموده گناه مهاجرین و انصار را نیز

بخشید و توبه ایشان را پذیرفت، با اینکه مهاجرین و انصار گناهی نداشتند جز عده‌ای از ایشان که دلشان تنگ شد و حوصله‌شان سر آمد و از رفتن به جهاد پشیمان شده و خواستند برگردند، اما همه که گناهی نداشتند، ممکن است رسول خدا ﷺ و تمام مهاجرین و انصار که در جنگ تبوک حاضر شده بودند و به سختی افتادند هر یک مقداری بی‌صبری کرده باشند. و سختی جنگ تبوک از جهاتی بود: از جهت دوری راه خصوصا برای پیادگان. و از جهت بی‌آبی. و از جهت تمام‌شدن آذوقه؛ کار به جایی رسیده شد که یک عدد خرما را ده نفر می‌مکید برای آنکه جانشان تلف نشود، و دیگر از جهت گرمی هوا.

و مقصود از سه نفر که از رفتن به تبوک سستی کردند و بعد پشیمان شدند "کعب بن مالک" و "مراره بن ربیع" و "هلال بن امیه" می‌باشد که مدینه بر ایشان تنگ شد و به کوهستانها رفتند و کسانی که برای ایشان طعام می‌بردند با ایشان سخن نمی‌گفتند، پس خودشان به یکدیگر گفتند. حال که مردم با ما سخن نمی‌گویند بیایید ما هم از یکدیگر جدا شویم و با یکدیگر سخن نگوئیم تا خدا توبه ما را بپذیرد و تا پنجاه روز ماندند تا آیه توبه ایشان نازل شد. و طعام اکثر مجاهدین تبوک چیزی نبود جز آرد جو سبوس‌دار و خرما و کرمو و روغن گاو متغیر شده و لذا ایشان را حی‌ش‌العسرة گفتند، و با وجود کمی مرکب گاهی شتری را می‌کشتند و از تشنگی به رطوبت احشا و شکم او دهان را تر می‌کردند. یکی از مجاهدین بنام ابوخیثمه از همراهی رسول خدا ﷺ تخلف کرد تا ده روز گذشت تا روزی وارد شد بر دو زن خود که هر یک سایبانی تهیه کرده بودند با طعام و آب سرد. پس برخاست و گفت: سبحان الله رسول خدا ﷺ که خدا گناه او را آمرزیده در سرما و گرما اسلحه بردوش باشد و ابوخیثمه در سایه سرد و طعام مهیا و دو زن نیکو! این از انصاف نیست. سپس گفت: و الله با شما زنان سخن نگوئیم و داخل سایه‌بان نشوم تا ملحق به رسول خدا ﷺ شوم. پس

سوار بر شتر آب‌کش خود شد و زاد و توشه‌ای برداشت و بسرعت حرکت کرد و هر چه زنها با او سخن گفتند جواب نداد، پس سیر کرد تا وارد به تبوک شد. مردم گفتند: سواری از دور می‌آید. رسول خدا ﷺ فرمود: باید ابوخیثمه باشد، پس وارد شد و سلام بر رسول خدا ﷺ کرد و قصه خود را بیان کرد. رسول خدا ﷺ در حق او دعا کرد. و همچنین است حال ابوذر که عقب ماند و تشنه شد و در بین راه آبی میان گودالی پیدا کرد ولی ننوشید و گفت این آب را برای رسول خدا ﷺ ببرم که تشنه نماند.

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ *

ترجمه: ای مؤمنین از خدا بترسید و با راستگویان باشید. (۱۱۹)

تکات: در این آیه امر شده که هر مؤمنی با راستگویان باشد یعنی موافق و مصاحب ایشان باشد. عده‌ای از شیعه گفته‌اند که مقصود از صادقین ۱۲ نفر امام اثنی عشریه می‌باشد! ولی تخصیص به دوازده نفر دلیلی ندارد. زیرا خدا در سوره بقره آیه ۱۷۷ فرموده:

﴿ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآلَمَّ بِكَهْ وَالنَّبِيِّنَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا... ﴾

و این آیه عام است و شامل می‌شود هر کس را که دارای صفات مذکوره در آیه باشد. و در سوره حجرات آیه ۱۵ فرموده:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴾

و در سوره حشر آیه ۸ فقرای مهاجرین را که یاری خدا و رسول کرده‌اند فرموده:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾

پس صادقین منحصر به دوازده نفر نمی‌باشد و ضمناً آیه دلالت بر عظمت و کمال صدق صادقین دارد.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: و برای اهل مدینه و کسانی که اطراف ایشانند از اعراب جایز نیست که تخلف از رسول خدا ﷺ کنند و بواسطهٔ جان خود از حفظ جان او دریغ نمایند، این حکم به سبب این است که عطش و رنج و گرسنگی در راه خدا به ایشان نمی‌رسد و قدمی به محلی که کفار را به غضب بیاورد نمی‌گذارند و چیزی از دشمن تصرف نمی‌کنند مگر اینکه عمل صالحی بر ایشان نوشته شود، بدرستی که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (۱۲۰) و چیز کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کند و راهی را نمی‌پیمایند مگر اینکه برای ایشان نوشته شود، برای اینکه خدا ایشان را به نیکوتر از آنچه عمل می‌کردند جزا دهد. (۱۲۱)

نکات: جمله: **وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ** دلالت دارد که مسلمین باید به پیامبر بیش از جان خود علاقمند و فداکار باشند چنانکه در سوره احزاب آیه ۶ فرموده:

﴿الْنبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^ط

و باید در راه دین از مال و جان مضایقه نکنند. جمله: **لَا يُصِيبُهُمْ... تا آخر**، دلالت دارد که برای هر رنج و زحمتی و هر قدم و خرجی اجر بسیاری است چه قتال واقع بشود و چه نشود. جمله: **وَلَا يَقَطُّونَ** وادياً دلالت دارد که مجاهدین باید تا می‌توانند پیش‌روی کنند و از زمین و آبادی کفار تصرف کنند. به هر حال استفاده نیز می‌شود که مقدمات جهاد دارای اجر مستقلی است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ*
يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ*

ترجمه: و مؤمنین را توانائی نبوده که همگی کوچ کنند (در راه جهاد و طلب علم) پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای کوچ نکردند تا فقه در دین بیاموزند (خواهان فهم در دین باشند) و تا قوم خود را وقتی که بسوی ایشان برگشتند بترسانند شاید ایشان حذر نمایند (۱۲۲) ای مؤمنین با کسانی که از کفار به شما نزدیکند کارزار کنید و باید در شما شدتی بیابند، و بدانید که محققاً خدا با متقین است. (۱۲۳)

نکات: **فَلَوْلَا نَفَرَ... دلالت دارد که باید برای جهاد و طلب علم دین عده‌ای از مسلمین همواره مشغول باشند و آداب جهاد و فقه دین را بیاموزند و سپس به**

دیگران بیاموزند. و فقه به معنای فهم است، و تفقه در دین یعنی تفهم و تعمق در کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ. بعضی از مجتهدین این آیه را دلیل بر وجوب تقلید آورده‌اند در صورتیکه این آیه دلیل و تأکید بر وجوب تفقه و تعلم است و هیچ دلالتی بر تقلید ندارد. یعنی همیشه باید گروهی دانش در دین بیاموزند و به دیگران تعلیم دهند و همواره مردم معلم و متعلم باشند. بعضی از مردم گمراه نیز می‌گویند چنانکه در کارها و در هر صنعتی باید رجوع به متخصص نمود در دین نیز باید رجوع به مجتهد شود که او متخصص در دین است. جواب این است که **اولاً**: ایشان متخصص در دین نیستند خصوصاً در اسلام و لذا اصول و فروع اسلام را کم و زیاد کرده‌اند و تغییر داده‌اند و باضافه بر ضد یکدیگر فتوی می‌دهند. **ثانیاً**: متخصص در هر کار و صنعتی باید جواز و تصدیق از دانشکده مناسب آن داشته باشند ولی ایشان از طرف خدا جواز فتوی که ندارند هیچ بلکه از طرف خدا مورد نهی نیز می‌باشند و خدا چنین اذنی به خصوص ایشان نداده بلکه عموم مسلمین در فهمیدن امور دین مسؤولند و باید تفقه کافی و وافی در حد توانائی در کتاب و سنت نمایند و رسوخ در علم پیدا کند. **ثالثاً**: در مسائل صنعتی و طبی آثار تخصصی متخصصین را می‌توان فهمید که فلان متخصص راست می‌گوید یا خیر مثلاً طبیعی دارو و آمپول می‌دهد، اگر بیمار بهبود یافت تخصص او معلوم می‌شود و اما اگر بیمار بدتر شود عدم تخصص او ظاهر می‌شود ولی آثار تخصص و علمی مدعیان تخصص در دین را در دنیا نمی‌توان درک کرد زیرا دین را باید تحقیق نمود که از امور معنوی است و نتیجه و آثار آن در آخرت معلوم شود. **رابعاً**: در واجبات کفائی رجوع به متخصص می‌شود نه در واجبات عینی و علم دین از واجبات عینی است. **خامساً**: رسول خدا ﷺ فرمود: **"طلب العلم فریضة علی کل مسلم"** و فرمود

التقاید فریضة! برای توضیح بیشتر به فصل ۲۳ مقدمه رجوع فرمائید. جمله: قَتَلُوا الَّذِينَ يُلُونَكُمْ... دلالت دارد که مسلمین باید ابتدا کنند به جهاد با کفاری که به ایشان نزدیک می‌باشند سپس به دورتر پردازند الأقرب فالأقرب مگر اینکه با کفار نزدیک معاهده‌ای بسته باشند.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ* أُولَٰئِكَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ* وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَىٰكُمْ مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ*

ترجمه: و چون سوره‌ای نازل شود بعضی از ایشان می‌گویند: این سوره کدامتان را ایمانی افزود پس اما آنانکه ایمان آورده‌اند ایمانشان افزود و آنان شادمانند (۱۲۴) و اما آنانکه در دلشان مرض است ناپاکی بر ناپاکی ایشان افزوده، و بمیرند درحالیکه کافرند (۱۲۵) آیا نمی‌بینند که ایشان در هر سالی یکبار و یا دوبار آزموده می‌شوند سپس توبه نمی‌کنند و نه ایشان متذکر می‌گردند (۱۲۶) و چون سوره‌ای نازل شود بعضی به بعض دیگر نظر کند و گوید آیا کسی شما را می‌بیند سپس برگردند، خدا دلشان را برگرداند برای اینکه ایشان قومی هستند نفهم. (۱۲۷)

نکات: آیات و سور قرآن را هر مؤمنی که بخواند و بفهمد در حقیقت چیزی به ایمانش افزوده شده چون علم و ایمان انسان به برکت آیات قرآن باید کامل گردد این فزونی و تکامل برای اهل ایمان است چنانکه در آیات فوق صریحا

بیان شده و اما منافقین و کاسبی که به قرآن و اسلام علاقه ندارند از شنیدن آیات قرآن پلیدی ایشان زیادتر می‌گردد زیرا بواسطه بی‌اعتنائی به کلام خدا توفیق هدایت از ایشان سلب می‌شود و به گمراهی خودشان واگذار شوند و مؤاخذه ایشان زیادتر گردد چنانکه منافقین زمان رسول ﷺ هر وقت سوره‌ای نازل می‌شد به یکدیگر نگاه می‌کردند و به طور بی‌اعتنائی برمی‌خاستند و می‌رفتند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ*

ترجمه: مسلم و محقق آن است که برای شما از خود شما رسولی آمد که بر او سخت است آنچه شما را به رنج افکند، حریص است بر (ایمان) شما، به مؤمنین مهربان و رحیم است (۱۲۸) پس اگر اعراض کردند بگو خدا مرا کافی است، نیست مقصدی جز او، بر او توکل کرده‌ام و اوست پروردگار عرش بزرگ. (۱۲۹)

نکات: کلمه: «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» دلالت دارد که محمد ﷺ از خود مردم و از جنس ایشان است و خدا این موضوع را مکرر تذکر داده تا بدانند که پیغمبری که میان خودشان بزرگ شده و بزرگ و کوچک او را دیده‌اند و راستی و درستی و امانت او را مشاهده کرده‌اند و نقص و دروغی ندیده‌اند بهتر قدر او را بدانند خصوصاً که این رسول رنج و عذاب مردم را خوش ندارد و خیرخواه ایشان است، و به ایمان ایشان حریص و به خودشان مهربان است. رأفت زیادتر از رحمت است. باید گفت: به مؤمنین رأفت و رحمت دارد و به عاصین رحمت. و همچنین از «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» استفاده می‌شود که در حق رسول ﷺ نباید غلو نمود چنانکه

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که: "إن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج على نفر من أصحابه فقالوا: مرحبا بسيدنا ومولانا فغضب رسول الله غضبا شديدا، ثم قال: لا تقولوا هكذا و لكن قولوا؛ مرحبا بنبينا و رسول ربنا، قولوا السداد من القول ولا تغلوا في القول فتمرقوا".

یعنی: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر جمعی از اصحاب خود وارد شد، آنان به خاطر حسن احترام حضرت را سید و مولای خود خواندند، رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت غضبناک شد، سپس فرمود: این طور سخن نگوئید و مرا سید و مولای نخوانید بلکه بگوئید پیغمبر و رسول خدای ما، سخن برآستی و حقیقت بگوئید و در گفتارتان غلو نکنید که گرفتار ضلالت و گمراهی خواهید شد.

جمله: **حَسْبِيَ اللَّهُ** دلالت دارد که تکیه‌گاه رسول صلی الله علیه و آله به خدا بوده نه به مردم، به همان خدائی که پروردگار عرش بزرگ است. جائیکه عرش بزرگ را نگه می‌دارد رسول خود را به طریق اولی نگه می‌دارد. و مقصود از عرش سلطنت بر تمام جهان است.

سورة یونس
مکيه و هي مائه وتسع آیات

سورة یونس مکي و داراي ۱۰۹ آيه مي باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ
مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ
قَالَ الْكٰفِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ * إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ مَا مِنْ
شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ذٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل‌الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. راء. این
است آیات کتاب حکیم (۱) آیا برای مردم تعجب است که بسوی مردی از ایشان
وحی کردیم که مردم را بترسان و به آنانکه ایمان آورده‌اند مژده بده که برای
ایشان است قدم راستی نزد پروردگارشان، کافران گفتند: براستی که این مرد
ساحری است آشکار (۲) براستی پروردگارتان خدائی است که آسمانها وزمین را
در شش روز آفرید سپس بر تخت هستی نافذ شد امر هستی را تدبیر می‌نماید،
نیست شفيعی جز پس از اذن او. این است خدا پروردگارتان پس او را عبادت
کنید آیا متذکر نمی‌شوید. (۳)

نکات: مردم مکه تعجب می‌کردند که مردی از هر جهت مانند خودشان است
باضافه یتیم و فقیر و بی‌سواد هم بوده و مزیتی بر ایشان نداشته چگونه پیغمبر
شده ولذا قبول نمی‌کردند مانند زمان ما که می‌گویند اگر پیغمبر علم غیب نداند

وخلقتش از نور نباشد و از جلو و عقب نبیند و چنین و چنان نباشد ما رسالت او را قبول نداریم! معلوم می‌شود زمان ما بدتر از زمان جاهلیت شده و تکبر به مردم اجازه نمی‌دهد که مطیع رسولی که از هر جهت مانند خودشان است بشوند. اما خدا جواب داده که ما همین مرد را که مانند خودتان است رسول قرار داده‌ایم و هر کس تکبر را کنار گذارد و به او ایمان آورد قدمی در راه راست برداشته و براستی جلو رفته. و مقصود از الْعَرْش مرکز امر و نهی الهی در جهان خلقت است که حق تعالی بر آن نافذ و مستولی است. جمله: مَا مِنْ شَفِيعٍ ... دلالت دارد که هیچ شفیع و شفاعتی نیست جز پس از تعیین و اجازه او.

برای توضیح درباره شفاعت رجوع شود به نکات در ذیل آیه ۲۵۴ سوره بقره.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ
حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ*

توجه: بازگشت همه شما بسوی اوست، وعده خدا حق است، براستی او آفرینش را ابتدا می‌کند سپس آنرا بازمی‌گرداند تا آنان را که ایمان آورده و عمل صالح کردند جزا دهد بعدالت، وآنانکه کافرند برای ایشان است شرابی از آب جوشان و عذاب دردناک بسبب اینکه به کفر خود برقرار بودند.(۴)

نکات: چون خدا حکیم است کار بیهوده نمی‌کند و از خلقت جهان هدفی دارد، آن هدف را در این آیه تعیین کرده که او ابتداء خلق را از نیستی آورده و سپس اعاده می‌دهد به قیامت، برای اینکه هر فردی را جزا بدهد بعدالت. پس هدف خلقت آوردن قیامت است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ
السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ * إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
لِآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ * إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَاؤُهُمُ
النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ *

ترجمه: او آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور قرار داد و
برای آن منازلی به اندازه معین کرد تا عدد و شماره سالها و حساب را بدانید،
خدا آنرا جز به حق نیافرید، ما آیات را فصل فصل بیان می کنیم برای گروهی که
می دانند (۵) بدرستی که در آمد و رفت و کم و زیاد شدن شب و روز و آنچه خدا
در آسمانها و زمین آفریده آیاتی است برای گروهی که بپرهیزند (۶) برآستی
آنانکه امید به ملاقات ما ندارند و به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان
یافته اند و آنانکه از آیات ما غافلند (۷) آنان مأوایشان آتش دوزخ است به سبب
آنچه کسب می کردند. (۸)

نکات: خورشید ضیاء است، یعنی نوربخش است و تابش دارد، ولی ماه نور
است یعنی روشنی خورشید ذاتی، و روشنی ماه عرضی است و جمله: وَقَدَرَهُ
مَنَازِلَ، دلالت دارد بر تدبیر و علم و حکمت موجد آن، زیرا ترتیب گردش قمر
و سیر آن به طور منظم و همچنین کمی و زیادی نور سطح آن به طور دقیق،
دلیل بر علم و حکمت مدبر آن است. و منظور از وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ، گردش انتقالی
یکنواخت ولا یغیر و محیر العقول میلیونها سالی ماه (و همچنین است سیر
تمامی سیارات و ستارگان) بدور زمین و همچنین گردش دیگر آن بتبعیت از زمین

و توأم با زمین بدور خورشید است. ماه در تقابل با خورشید همواره وضع ثابت و لا یتغیری دارد، یعنی نیمی از آن همیشه رو به خورشید و در نتیجه انعکاس نور خورشید روشن است. و نیم دیگر آن همیشه پشت به خورشید و تاریک است. چون ماه بر خلاف زمین گردش وضعی ندارد. ولذا کم و زیاد شدن نور سطح ماه در نظر مردم (دیدهور شدن تمام یا قسمتهائی از نیمه روشن ماه بدر تا هلال) در تقابل با زمین است نه خورشید، تا آنجا که در آخرین شبهای سیر ماهانه، تمامی نیمه تاریک آن رو به زمین قرار می‌گیرد و دیده نمی‌شود، تا وقتی که در شروع ماه جدید هلالی از آن نمودار می‌شود، و این گردش ماهانه بدون ذره‌ای تخلف و انحراف تا هر زمان که خدا خواسته باشد ادامه خواهد داشت. و جمله: **لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ** دلالت دارد که حق تعالی ماه قمری را از اول تشکیل منظومه شمسی برای حساب شب و روز و غیره و شماره سالها قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّاتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ * وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: براستی آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته را انجام دادند پروردگارشان به برکت ایمانشان هدایتشان می‌کند، جاری می‌شود از زیر کاخهای ایشان نهرها در باغهای پر نعمت (۹) خواندن ایشان در آن باغها (چنین است:) خدایا تو منزه‌ی و تحیت ایشان (بر یکدیگر) در آن باغها سلام است و پایان دعای ایشان این است که الحمد لله رب العالمین. (۱۰)

نکات: **يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ** دلالت دارد که خدا بشر را به برکت ایمان، به صفات حسنه و راه سعادت و صراط مستقیم هدایت می‌کند، و اگر ایمان نباشد

اخلاق و صفات حسنه اثری نمی‌کند، یعنی مرد عادل‌ی که رشوه نمی‌گیرد اگر ایمان نداشت در مرتبه دهم باز مبتلا به رشوه می‌شود. و همچنین کسی که ظلم نمی‌کند و ایمان ندارد بالاخره گول هوی و هوس را می‌خورد و مرتبه دهم به ستم مبتلا می‌شود. جمله: **وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ** دلالت دارد که اهل بهشت بر یکدیگر سلام می‌کنند یعنی طلب رحمت از خدا می‌کنند و باید مردم اقتدا به اهل بهشت کنند و سلام کنند و آخر هر مجلس و یا غذا الحمد لله رب العالمین گویند.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعَجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَندَرُ
الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ
الضُّرُّ دَعَا لِحِجَبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ
يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: و اگر خدا بشتاب و عجله برای مردم شر را بیاورد مانند اینکه ایشان بشتاب خیر را می‌طلبند اجل و هلاکشان بر ایشان در رسد، پس رها می‌کنیم آنان را که امید به ملاقات ما ندارند در طغیانشان سرگردان باشند (۱۱) و چون به انسان ضرری رسد ما را بخواند در حالیکه به پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده، پس چون ضرر او را از او برطرف کردیم بگذرد و بی‌اعتناء شود گویا ما را به کشف ضرری که به او رسیده نخوانده، این چنین زینت داده شد برای اسراف‌کنندگان آنچه را مدام عمل می‌کنند. (۱۲)

نکات: جمله: **وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ ...** دلالت دارد که حق تعالی بدرخواست شر دعای مردم را فوری اجابت نمی‌کند و إلا باید همه را هلاک کند. روزی چند بار مادر در حق فرزند، زبردست برای بالادست، مأمور برای آمر خود، کارگر برای

کارفرما و مستأجر برای مؤجر نفرین می‌کنند؟ و همچنین اهل خرافات دائماً برای مردم محقق نفرین می‌کنند، و غیر اینها. اگر بنا باشد خدا اجابت کند همه هلاک می‌شود. جمله: فَندَرُ الَّذِينَ... دلالت بر نفی جبر می‌کند که خدا منکرین معاد را در طغیان خودشان رها کرده و آزاد گذاشته در آن.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا^{۱۳} وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا^{۱۴} كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ* ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ* وَإِذَا تُلِيَا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِبَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتَتْ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ^{۱۵} قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي^{۱۶} إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ^{۱۷} إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ*

ترجمه: و به تحقیق ما قرنهای پیش از شما را هلاک کردیم چون ستم کردند و پیغمبرانشان برای ایشان با دلیل‌های روشن آمدند، ولی مردم در خط ایمان نبودند، این چنین جزا می‌دهیم گروه گناهکاران و مقصرین را (۱۳) سپس شما را جانشین ایشان در زمین قرار دادیم تا بنگریم چگونه عمل می‌کنید (۱۴) و چون بر ایشان آیات ما که روشن است قرائت شود آنانکه به لقاء ما امید ندارند گویند قرآنی غیر این بیاور یا آنرا تغییر بده (تا ما به تو ایمان آوریم)، بگو مرا جایز نباشد که آنرا از پیش خود تبدیل کنم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی می‌شود، بدرستی که من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. (۱۵)

نکات: جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ دلالت می‌کند که خدا اُمت اسلامی را جانشین مجرمین کرده در زمین تا مانند مجرمین عمل نکنیم و عبرت گیریم و

خدا ببیند ما چه می کنیم. جمله: مَا يَكُونُ لِيَ أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّايَ نَفْسِي دَلَالَت دارد که خود رسول پیروی وحی می کند و آنچه به او وحی شده بر او واجب است عمل کند و عمل به اجتهاد خود نکند.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا
مِّن قَبْلِهِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ
كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ *

توجه: بگو اگر خدا می خواست آنرا بر شما تلاوت نمی کردم و خدا شما را به آن اعلام نمی کرد به تحقیق عمری پیش از نزول قرآن در میان شما مانده ام، آیا عقل را به کار نمی برید (۱۶) پس کیست ستمکارتر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء زند و یا به آیات او تکذیب کند، حقیقت این است که گنه کاران رستگار نمی شوند. (۱۷)

نکات: کفار که می گفتند قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن ممکن است مسخره می کردند و ممکن است از جد می گفتند و می خواستند ببینند آیا او می تواند کلامی بمانند قرآن بیاورد یا خیر؟ که اگر بیاورد بفهمند از خودش بوده و کذاب است، و یا مقصودشان این بوده کلامی بیاورد که ذم معبودانشان نباشد. حق تعالی در این آیه جوابشان می دهد که محمد ﷺ چهل سال میان شما بود و شما به احوال او خبیر بودید که نه کتابی خوانده و نه استادی دیده و اگر خواست و گفتار خدا نباشد او نمی تواند کتابی به این عظمت که دارای دقائق علم توحید و احکام و لطائف اخلاق و اسرار قصص است بیاورد و شما که تکذیب می کنید ستمکارترین مردم می باشید.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ
 شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ ۗ قُلْ أَتَنْتَبِهُونَ ۗ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي
 الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ *

ترجمه: و می‌پرستند به غیر از خدا چیزهایی را که نه ضرر به ایشان دارد و نه
 نفع بر ایشان و می‌گویند اینها شفیعان مایند نزد خدا، بگو آیا خدا را خبر می‌دهید
 به آنچه را در آسمانها و زمین نمی‌داند، منزه و برتر است او از آنچه شریک او
 قرار می‌دهید. (۱۸)

نکات: بدانکه کفار می‌گفتند ما قابل نیستیم با خدا سخن گوئیم و یا خجالت
 می‌کشیم از این جهت به این چیزهای غیر خدا کرنش و عبادت می‌کنیم و معتقد
 بودند که متولی هر اقلیمی از اقالیم را روح معینی است که آنرا اداره می‌کند و
 بتها را مظاهر آن ارواح می‌دانستند، و بعضی معتقد بودند که کواکب در این عالم
 مؤثرند و بتها را مظاهر کواکب می‌دانستند، و چون کواکب غروب می‌کنند
 مظهری دارد که غروب نمی‌کند و آن بت است. و بعضی معتقد بودند که
 مجسمه‌های بتها به شکل انبیاء و بزرگان گذشته می‌باشند و بواسطه اشتغال به
 عبادت این بتها آن بزرگان در این دنیا نزد خدا شفاعت می‌کنند. چنانکه در زمان
 ما عقیده عوام این است که هر کس تعظیم قبور انبیاء و اولیاء را نماید. ایشان
 نزد خدا از او شفاعت می‌کنند. و بعضی دیگر معتقد بودند خدای بزرگ نور
 بزرگی است و ملائکه انواری می‌باشند پس آمدند برای خدای بزرگی صورتی
 بنام بت بزرگ و برای ملائکه صورتهای دیگری که بت‌های دیگر باشد قرار
 دادند: خدا برای اینکه تمام این خرافات را باطل سازد فرموده خدا چنین
 چیزهایی در آسمانها و زمین نمی‌داند و چیزی که خدا نداند پس اصل و
 وجودی نداشته و باطل است حال آیا شما می‌خواهید خدا را خبر دهید به آنچه

نمی‌داند. تعجب این است که پس از این بیانات قرآن باز این افکار خرافی در زمان ما در میان ملت ما به عنوان دین موجود است، و باید دانست که اعراب جاهلیت معتقد به قیامت نبودند و این شفعا را نزد خدا برای امور دنیوی از قبیل ارزیابی و فراوانی و امنیت می‌خواستند.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ*

ترجمه: و مردم جز امت واحد نبودند پس اختلاف کردند، و اگر فرمان سابقه و رفتۀ پروردگارت نبود البته بین ایشان در آنچه اختلاف می‌کردند قضاوت و حکمی شده بود. (۱۹)

تکات: مردم امت واحدی بودند یعنی همه بدین فطری الهی و اسلام بودند. پس بواسطه هوی و هوس ایجاد اختلاف شد و اگر فرمان پروردگار به آزادی بشر نبود همه را ناچار به رفع اختلاف می‌کرد، ولیکن بواسطه فرموده خدا که فرموده: سبقت رحمتی غضبی، حق تعالی تعجیل در عقاب نکرده است و کلمه الهی فرمان اوست به اختیار و آزادی بشر. رجوع شود به آیه ۲۱۳ سوره بقره.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ* وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرُوفٌ ۚ أَيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ*

ترجمه: و می‌گویند چرا بر این رسول آیت و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نشده و نمی‌شود. پس بگو جز این نیست که آمدن معجزه از طرف خدا امریست غیبی و مخصوص خداست پس شما منتظر باشید، و براستیکه من با شما از انتظار کشندگانم (۲۰) و چون مردم را پس از سختیها که به ایشان رسیده رحمتی

بچشانیم ناگهان برای ایشان نیرنگی در آیات ما است، بگو خدا مگرش سریعتر است، محققا مأمورین ما آنچه مکر می کنید می نویسند. (۲۱)

نکات: جمله: **ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِ** دلالت دارد که معجزه کار رسول ﷺ نیست و امر غیبی است و رسول خدا ﷺ حتی از آمدن و وقت ایجادش خبر ندارد. و جمله: **إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ** دلالت دارد که بناء مشرکین بر عناد و لجاج بود و حاضر برای قبول حق نبودند و اگرچه معجزات بسیاری برای ایشان بیاید زیرا معجزه خواستن ایشان جز برای بهانه و عناد نبود چنانکه هفت سال در مکه قحطی شد از بی بارانی و چون باران آمد گفتند: از برکت بتها باران آمده!

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَجَبْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَجَبْتَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *

توجه: او آن خدائی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا چون در کشتی باشید و ایشان را به باد ملایمی جریان دهد که به برکت آن خوشحال شوند (ناگهان) باد تندی بیاید و موج از هر طرف ایشان برخیزد و گمان کنند که بلاها به ایشان احاطه شده خدا را به خلوص دین او بخوانند که اگر ما را از این نجات دهی البته از شکرگزاران باشیم (۲۲) پس چون ایشان را نجات دهد ناگهان ایشان در زمین به سرکشی ناحق پردازند، آهای مردم همانا ستم شما بر ضرر

خودتان است متاع دنیا را می خواهید سپس بسوی ما بازگشت شماست پس شما را به آنچه می کردید خبر می دهیم. (۲۳)

نکات: از این آیات استفاده می شود که مشرکین در وقت هولناک دریا فقط به خلوص خدا را می خواندند ولی چون نجات پیدا می کردند به ستم و بت پرستی برمی گشتند، ولی در عین حال از ملت ما بهتر بودند زیرا ملت ما وقت گرفتاری و هول خدا را نمی خوانند بلکه با توسل، امام و امامزاده را می خوانند. پس شرک ایشان دائم است.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ
الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا
وَأَزْيَنْتَ وَظُنِبَ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا
فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْرَب بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ*

ترجمه: همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما از آسمان نازل کرده باشیم پس به آن مخلوط گردد روئیده شده زمین از آنچه انسان و حیوان می خورد تا هنگامی که زمین زینت خود را بگیرد (سبز و خرم شود) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانائی دارند امر ما در شب و یا روز بیاید و همه را درو کند که گویا دیروز چیزی نداشته، این چنین آیات را برای مردمی که فکر می کنند بیان می کنیم. (۲۴)

نکات: حق تعالی حیات دنیا را تشبیه کرده به سبزه‌هایی که آب باران بر آن بیارد و خوش و خرم شود سپس بلائی برسد و آنرا نابود کند و وجه تشبیه این مثل در رجاء و یأس است، همانطوریکه صاحب بستان به آن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت به یأس می رسد همینطور دنیا طلبان حوادث بیماری و

مرگ ایشان را به یأس می‌رساند. و ممکن است وجه تشبیه عاقبت غیرمحمود باشد همانطوریکه عاقبت بهار پائیز است همینطور عاقبت دنیا. و ممکن است وجه تشبیه سعی بیهوده باشد همانطوریکه سعی صاحب بستان در وقت آمدن بلا بیهوده می‌شود همینطور سعی اهل دنیا برای دنیا بیهوده خواهد شد. و ممکن است وجه تشبیه حسرات و غصه باشد که صاحب بستان و اهل دنیا هر دو متحمل می‌شوند و ممکن است وجه تشبیه عود کما کان باشد همانطوریکه بستان همه ساله تباہ می‌شود باز سال دیگر زینت آن عود می‌کند همینطور دنیای ما فوت و در آخرت عود می‌کند.

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۗ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهَّقُهُمْ ذِلَّةٌ ۗ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۗ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: و خدا بسوی دار سلامتی (یعنی بهشت) دعوت می‌کند و هر که را بخواهد بسوی راه راست هدایت می‌کند (۲۵) برای آنانکه نیکی کردند مزد نیکوتر و زیادتى است، و صورتهای ایشان را نه غباری و نه ذلتی می‌گیرد، ایشانند اهالی بهشت، خود در آن جاودان و ماندگارند (۲۶) و آنان را که بدیها کسب کردند جزائی است بد بمانند آن بدی و خواری ایشان را بگیرد، برای ایشان از طرف خدا پناهی نیست، گویا صورتهایشان به پاره‌هائی از شب تاریک پوشیده شده، ایشانند اهالی آتش، خود در آن ماندگارند. (۲۷)

نکات: حق تعالی به توسط پیامبرانش مردم را دعوت به دارالاسلام کرده که آنجا سلامتی از آفات است و ارواح صالحین را به دارالسلام می‌برد. متأسفانه

مردمی که آلوده به هزاران آفت خدعه و کبر و بدخواهی و بغض و مانند اینها باشند لیاقت دعوت خدا را ندارند مگر اینکه خود را از این آفات دور کنند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ^ط وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ * فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ * هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ^ج وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَصَلَّ عَنْهُمْ^ط مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ *

توجه: و روزی که همه ایشان را محشور سازیم سپس به کسانی که مشرک شدند می گوئیم شما و شریکانی که قائل شدید بر جای خود باشید، پس میان ایشان جدائی می افکنیم و شریکان ایشان گویند شما ما را نمی پرستیدید (۲۸) و خدا بین ما و بین شما برای شهادت کافی است براستی که ما از عبادت شما غافل بودیم (۱۹) آنجاست که هر کس مبتلاست به آنچه از پیش فرستاده و بسوی خدائی که به حق مولای ایشان است رد شوند و آنچه افترا می بستند از ایشان گم شود. (۳۰)

نکات: جمله: مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ دلالت دارد که روز قیامت مرید و مرشد و عابد و معبود و مشرکین و شرکائی که قائل بودند همه را در یک جا احضار می کنند و از هم جداشان می کنند. سپس معبود به عابد خود می گوید: تو مرا عبادت نمی کردی بلکه معبود خیالی داشتی، زیرا عابد و معبود هر دو در احتیاج و نقص مساویند و تمام ممکنات در احتیاج به واجب مساویند، ولی عابد خیال می کرده معبودش صفات خدائی دارد و به خیال خود معبودی که طبق واقع نبوده عبادت کرده فلذا معبود او می گوید: اشتباه کردی آن معبود خیالی تو من نبودم. بنابراین می توان گفت: کسانی که امام را صدا می زنند. و برای او کرنش می کنند به خیال آنکه امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجات است و یک امام

خیالی درست کرده‌اند امام نیز در قیامت به ایشان خواهد گفت: آنچه شما خیال کردید من نبودم و از ایشان تبری می‌جوید و خدا را شاهد می‌گیرد که کُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفَلِينَ «ما خبر از عبادت شما نداشتیم». جمله: وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ این است که بسوی حکم خدا رد می‌شوند و خدایان خیالی ایشان مانند گم‌شده می‌شوند. حال اگر کسی بگوید چگونه بتها روز قیامت سخن می‌گویند؟ جواب این است که معبود مشرکین منحصر به بت نبوده. ثانیاً: معبود بت پرستان بعنوان استقلال نبوده بلکه بت مجسمه و تمثال بزرگانی بوده بعنوان آلی و آن بزرگان معبود استقلالی بودند و در قیامت سخن می‌گویند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ* فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ* كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَاتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ*

ترجمه: بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد آیا کیست مالک گوش و دیدگان و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست امر خلقت را تدبیر می‌کند؟ پس خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا پرهیز نمی‌کنید (۳۱) پس آن خدا پروردگار شماست به حق و پس از حق چیست جز گمراهی، پس به کجا برده می‌شوید (۳۲) این چنین ثابت شده فرمان پروردگارت بر نابکاران که ایمان نمی‌آورند. (۳۳)

نکات: در این آیات و آیات بعد حق تعالی سؤال از مشرکین کرده که مالک آسمان و زمین و مدبر خلقت کیست؟ مشرکین اقرار کرده‌اند که خداست، پس

معلوم می‌شود که مشرکین خالق و مدبری غیر از خدا قائل نبودند ولی در حوائج خود رجوع به بت‌ها می‌کردند و برای آنان کرنش می‌کردند مانند بسیاری از مسلمین که خدا را قائلند ولی بنده صالحی را در حوائج می‌خوانند و برای او کرنش می‌کنند، ولی این افراد بدتر از بت‌پرستانند زیرا گاهی این بندگان صالح را شریک و یا دست‌اندرکار خلقت نیز می‌دانند. جمله: **فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ** دلالت دارد که حق یکی و باقی غیر آن هر چه هست باطل است.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ * قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا الْآءَن يَهْدِي ۚ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ *

ترجمه: بگو آیا کسی از شریکان شما هست که خلق را از نیستی بیافریند سپس آنرا بازگرداند، بگو خدا به آفرینش ابتدا می‌کند سپس آنرا بازمی‌گرداند پس به کجا رجوع داده می‌شوید (۳۴) بگو آیا از شریکان شما کسی هست که بسوی حق هدایت کند، بگو خدا هدایت بسوی حق می‌کند، آیا آنکه به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود و یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود، پس شما را چه شده چگونه حکم می‌کنید. (۳۵)

نکات: تمام مخلوقات در احتیاج به هستی و هدایت در عرض یکدیگرند و همه حتی انبیاء محتاج به هدایت الهی می‌باشند. بنابراین توجه به مخلوق و خواندن چیزی که خود محتاج به هدایت است، از کفر و حماقت است. و حق تعالی در این آیات برای بیداری مکلفین و قضاوت ایشان استفهام توبیخی می‌فرماید.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا
يَفْعَلُونَ*

ترجمه: و اکثر ایشان جز گمان را پیروی نمی‌کنند، براستی که ظن و گمان به هیچ وجه کفایت از حق نکند و انسان را بی نیاز نکند، براستی که خدا به آنچه به جا می‌آورند داناست. (۳۶)

نکات: حق تعالی عقل و علم را حجت قرار داده و ظن و گمان را معتبر ندانسته و فرموده در هیچ کجا بدنبال ظن نروید، بنابراین هر مکلفی باید به اصول و فروع اسلام خود علم داشته باشد. و تقلید از احکام ظنیه جائز نیست و تمام مجتهدین اقرار دارند که فتاوی ایشان ظنی است و پیروی از فتاوی ظنی باطل است.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ
يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ
فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* بَلْ
كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ*

ترجمه: و این قرآن ساخته افترائی غیرخدا نبوده ولیکن تصدیق آن چیزی است که جلو او بوده و می‌باشد، و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد از پروردگار جهانیان است (۳۷) آیا می‌گویند بافترا بافته، بگو پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و هر کس غیرخدا را می‌توانید به کمک بخوانید اگر راست می‌گوئید (۳۸) بلکه تکذیب کردند به چیزی که احاطه‌ای به علم آن ندارند

وهنوز تأویل آن برای ایشان نیامده، این چنین آنانکه پیش از ایشان بودند تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت ستمگران چگونه بود. (۳۹)

نکات: محمد ﷺ با کمال اطمینان این آیات را بر مردم خواند که اگر قرآن را ساخته محمد می‌دانید و می‌گوئید افترا به خدا زده یک سوره مانند آن بیاورید و هر دانشمندی را به کمک بخوانید و اگر می‌توانستند یک سوره می‌آوردند تا زمان ما که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد یک سوره نیاورده‌اند. پس معلوم می‌شود ساخته غیر خدا نیست و بشر نمی‌تواند بمانند آن بیاورد.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِءِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِءِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ*
وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا
بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ* وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ
كَانُوا لَا يَعْْقِلُونَ* وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ
كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ*

ترجمه: و بعضی از ایشان به این قرآن ایمان می‌آورد و بعضی از ایشان به آن ایمان نمی‌آورد و پروردگارت داناتر است به مفسدان (۴۰) و اگر ترا تکذیب کردند بگو عمل من برای من و عمل شما برای شما، شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما می‌کنید بیزارم (۴۱) و بعضی از ایشان کسی است که بسوی تو گوش می‌دهد، آیا پس تو می‌شنوانی کران را و اگرچه عقلشان را بکار نیندازند (۴۲) و بعضی از ایشان کسی است که به سوی تو می‌نگرد آیا پس تو هدایت می‌کنی کوران را و اگرچه نبینند. (۴۳)

نکات: هر کس از خطر پرهیز کند و بی‌بند و بار نباشد به خدا و کتاب او ایمان آورد. ولی مردم فاسق بی‌بندوبار در هر زمانی باشند به خدا و کتب آسمانی اعتنا ندارند، و اگر گوش بدهند برای فهم نیست و لذا فائده ندارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ* وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
 كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
 بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ*

ترجمه: براستی که خدا در هیچ چیز به مردم ستم نمی‌کند ولیکن مردم به خودشان ستم می‌کنند (۴۴) و روزی که ایشان را محشور می‌کنیم گویا نمانده‌اند مگر ساعتی آشنائی می‌دهند بین خودشان، به تحقیق زیان کردند آنانکه به ملاقات خدا تکذیب کردند و هدایت یافته نبودند. (۴۵)

نکات: وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ... دلالت دارد که وقت حشر متوجه می‌شوند که در برزخ و یا در دنیا یک لحظه بیشتر نبوده‌اند. و ظاهر این است که در عالم برزخ به مدت آن متوجه نشده‌اند.

وَأَمَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ
 عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ* وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ
 بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ* وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ*
 قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ
 أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ*

ترجمه: و اگر بنمایانیم به تو بعضی از آنچه ایشان را وعده داده‌ایم و یا تو را بمیرانیم پس بازگشت ایشان بسوی ما است سپس خدا بر آنچه به جا می‌آورند گواه است (۴۶) و برای هر امتی رسولی است، پس چون رسول ایشان آمد بین ایشان حکم بعدالت شود و بر ایشان ستم نشود (۴۷) و می‌گویند چه وقت است این وعده اگر راستگویانید (۴۸) بگو برای خودم مالک ضرر و نفعی نیستم مگر

آنچه خدا خواسته باشد، برای هر امتی اجلی است، و چون اجل ایشان رسد پس لحظه‌ای تأخیر نکنند و نه پیشی گیرند. (۴۹)

نکات: جمله: **وَإِمَّا تُرِيَنَّكَ...** دلالت دارد که بعضی از ذلت و خواری‌ها که خدا توسط رسول خود وعده به کفار داده بود در همین دنیا در زمان رسول خدا ﷺ واقع شده. مطلب دیگر آنکه: از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ برای خودش و برای دیگران متصدی نفع و ضرری نیست و غیب نمی‌داند همین آیات است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيْنًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ*
 أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَ الْكٰفِرِ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَمَا نُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ حَالِيٍّ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ*

ترجمه: بگو: آیا فکر کرده و به چشم دل دیده‌اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روز بیاید چه چیز را مجرمان از آن بشتاب می‌خواهند (۵۰) آیا پس از آنکه عذاب واقع شود ایمان به آن می‌آورید و حال آنکه به آن عجله می‌کردید (۵۱) سپس به ستمگران گفته شود عذاب جاوید را بچشید، آیا به جز به آنچه کسب می‌کردید جزا داده می‌شوید. (۵۲)

نکات: مقصود در آیه جواب کفار است که عجله می‌کردند و می‌گفتند: پس چرا عذاب خدا نیامد، پس کی می‌آید؟ خدا می‌فرماید اگر عذاب خدا ناگهانی بیاید مجرمین با این عجله از آن چه می‌خواهند درحالیکه نه ایمان از ایشان پذیرفته می‌شود و نه می‌توانند عذاب را دفع کنند.

وَيَسْتَنْبِغُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ* وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا

الْعَذَابِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ ۗ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ* أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* هُوَ
تُحْيِي ۖ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ*

ترجمه: و از تو خبرگیری می کنند که آیا آن عذاب حق است؟ بگو آری قسم به پروردگارم که آن حق است و شما جلوگیر آن نیستید (۵۳) و اگر برای هر کس که ستم کرده ملک زمین باشد آنرا فداء کند فائده ندارد، و زمانی که عذاب را دیدند در دل پشیمانی کنند، و بین ایشان به عدالت حکم شود و به ایشان ستم نشود (۵۴) آگاه باشید که محققا ملک خداست آنچه در آسمانها و زمین است آگاه باشید که وعده خدا حق است ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۵۵) او زنده می کند و می میراند و بسوی او برگشت داده می شوید. (۵۶)

نکات: روز قیامت چون عذاب خدا را ببینند خود را بازند و اگر شخص جهنمی تمام دنیا را بعنوان بازخرید وفدا از عذاب بدهد، برای او فائده ندارد، اگرچه واضح است که روز قیامت هیچکس چیزی ندارد. کلمه *أَسْرُوا* را ممکن است به معنی؛ پنهان کنند، گرفت. و ممکن است به معنی؛ اظهار کنند. گرفت، چون به هر دو معنی آمده است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ
وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ* قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ
خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ* قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ
حَرَامًا وَحَلَلًا قُلْ ءَآلَاءُ اللَّهِ أَذِنَ لَكُمْ ۗ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ* وَمَا ظَنُّ
الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ
عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ*

ترجمه: آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد و برای آنچه در سینه‌هاست شفائی و هدایت و رحمت است برای مؤمنین (۵۷) بگو به فضل خدا و به رحمت او باید شاد شونید. آن بهتر است از آنچه جمع می‌کنند (۵۸) بگو آیا به نظر عقلی دیده‌اید آنچه خدا از رزق برای شما نازل کرده پس شما بعضی از آنرا حرام و بعضی را حلال قرار داده‌اید، بگو آیا خدا به شما اذن داده و یا بر خدا افتراء می‌بندید (۵۹) و در روز قیامت گمان کسانی که به دروغ بر خدا افتراء می‌بنند چیست؟ براستیکه خدا بر مردم تفضل دارد ولیکن اکثر ایشان شکر نمی‌کنند. (۶۰)

تکات: قرآن موعظه است برای اینکه از معاصی و از مفسد اخلاق منع می‌کند. و شفاء است از عقاید مهلکه و اخلاق پست. و هدایت است برای راه یافتن به سعادت. جمله: **عَلَى اللَّهِ تَفَتَّرُونَ** دلالت بر حرمت فتوی دادن به حلال و حرام چیزی بدون سند از وحی است مانند زمان جاهلیت و زمان ریاست علمای بنی اسرائیل که هر چه خواستند بنام خدا حلال و حرام آوردند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ * أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *

ترجمه: و تو در هیچ کاری اقدام نمی‌کنی و از قرآن تلاوت نمی‌کنی و عملی را انجام نمی‌دهی مگر اینکه ما بر شما گواهییم در وقتی که در آن شروع می‌کنید،

و از پروردگارت پنهان نیست هموزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر آنکه در کتابی روشن است (۶۱) آگاه باش که محققا دوستان خدا نه بر ایشان ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند (۶۲) آنانکه ایمان آوردند و پرهیزکار بودند (۶۳) برای ایشان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است، برای کلمات خدا تبدیلی نیست، این است همان کامیابی بزرگ. (۶۴)

نکات: وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ خطاب به رسول خدا ﷺ است ولیکن در این جهت رسول خدا ﷺ با دیگران فرقی ندارد که خدا در همه حالات گواه تمام افراد انسان است و از تمام کارها و خیالات نفسانی ایشان مطلع است. و مثقال به معنی؛ ما یوزن به است یعنی چیزی که هموزن ذره باشد از علم خدا پنهان نیست. و بشارتی که برای دوستان خدا هست بعضی گفته عبارت است از رؤیای صالحه در دنیا و در آخرت بهشت. بعضی گفته بشارت دنیا محبت اهل ایمان است او را. بعضی گفته‌اند: بشارت دنیوی نزول ملائکه رحمت است وقت احتضار مرگ و در قیامت سلام پروردگار. ولی باید دانست که بشارت مطلقه شامل تمام اینها و زیادت‌تر می‌باشد.

وَلَا تَحْزَنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * أَلَا إِنَّ لِلَّهِ
مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ *

ترجمه: و قول آنان محزونت نکند. حقیقتا تمام عزت مخصوص خدا است، او شنوای داناست (۶۵) آگاه باش عقلای آسمانها و عقلای زمین ملک خدایند، و چه چیز را پیروی می‌کنند آنانکه غیر خدا شریکانی را می‌خوانند، جز گمان را پیروی نمی‌کنند، و نباشند جز دروغگویان. (۶۶)

نکات: این آیات دلالت دارد که انسان نباید از قول مردم محزون شود و از کثرت نفرات و اموال مردم وحشت کند بلکه تمام ایشان در قبضه قدرت خدایند و عزت و ذلت باراده اوست. کلمه: «ما» در جمله: وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ... ممکن است نافیه و یا اینکه چنانکه ما ترجمه کردیم استفهامیه (سؤالی) باشد. و می تواند «ما» ماء موصول، باشد، یعنی: عقلای آسمانها و زمین و شریکانی که ایشان آنان را می خوانند، همه ملک خدایند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكٰذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ *

ترجمه: او آن خدائی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن، براستی که در این، آیاتی است برای گروهی که می شنوند (۶۷) گفتند: خدا فرزندی گرفت، او منزّه است، او بی نیاز است، از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، نزد شما دلیلی بر این گفتار نیست، آیا می گوئید و به خدا نسبت می دهید چیزی را که نمی دانید (۶۸) بگو براستی آنانکه افترا به دروغ بر خدا می بندند رستگار نمی شوند (۶۹) بهره و متاعی در دنیا دارند سپس بازگشت ایشان بسوی ما است سپس ایشان را عذاب سخت می چشانیم به سبب آنچه کافر می شدند. (۷۰)

نکات: این آیات رد است بر قول آنانکه فرزندی برای خدای سبحان قائل شدند به چند برهان که در آیه اشاره شده: اول: منزّه بودن او از صفات بشری. دوم: بی‌نیاز بودن او از صاحب و فرزند. سوم: نداشتن ایشان دلیلی و حجتی بر قول خود.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَنْقُومِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي
وَتَذَكَّرِي بِقَائِتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا
يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ*

ترجمه: و بخوان بر ایشان خبر نوح را وقتی که به قوم خود گفت: ای قوم من اگر بودن من و یادکردن من آیات خدا را بر شما گران و بزرگ می‌آید، پس بدانید من بر خدا توکل کرده‌ام پس شما فکر و همت و شریکان خود را جمع کنید سپس کار شما بر شما پوشیده نماند سپس بر من حکم کنید و مهلتم ندهید. (۷۱)

نکات: حق تعالی برای اینکه خواننده از مواعظ و بیان دلائل ملول نشود، گاهی هدایت و قوانین و سنن و مواعظ را در خلال قصه بیان می‌کند تا خواننده با وجد و نشاط قرائت کند و به اضافه تسلیت و عبرتی برای رسول خدا ﷺ و امتش باشد، در اینجا نوح پس از آنکه نزدیک به هزار سال میان قومش بود می‌فرماید: اگر بودن من میان شما و سخنان من بر شما گران آمده و خسته شده‌اید چند کار بکنید: ۱- هر چه می‌توانید از مکر و کید خود و وسائل پیروزی خود را فراهم کنید. ۲- شریکان و هم‌مسلمانان خود را به یاری خود بخوانید. ۳- هدف و مقصد خود را برای خودتان روشن سازید. ۴- هر حکمی خواستید بر من برانید. ۵- مهلتم ندهید. ولی بدانید توکل من بر خداست و من از هدف خود بر نمی‌گردم.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
 مِنَ الْمُسَاهِمِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلِيفَةً
 وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ * ثُمَّ بَعَثْنَا
 مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا
 كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ۚ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ *

ترجمه: پس اگر روگردانید من از شما اجری نمی‌خواهم، نیست اجر من مگر
 بر خدا و مأمورم که از مسلمین بوده باشم (۷۲) پس او را تکذیب کردند پس او
 و کسانی که با او بودند در کشتی نجات دادیم، و ایشان را جانسپینان غرق‌شدگان
 قرار دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم، پس بنگر چگونه
 بود عاقبت بیم‌داده‌شدگان (۷۳) سپس بعد از او رسولانی بسوی قوم خودشان
 فرستادیم که با حجتهای روشن بسوی آنها آمدند و ایشان ایمان آورنده نبودند
 بواسطه آنچه از پیش تکذیب به آن کرده‌اند، این چنین بر دل‌های تعدی‌کنندگان
 مهر زدیم. (۷۴)

تکات: جمله: إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ دلالت دارد که رهبر دینی باید برای کار
 خود اجر نخواهد. جمله: وَجَعَلْنَاهُمْ خَلِيفَةً دلالت دارد بر اینکه هر کجا لفظ
 خلیفه در قرآن استعمال شده به معنای جانشین گذشتگان است نه خلافت الهی.
 جمله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ، دلالت دارد که هر قومی چون به
 راه خطا رفتند و به عقیده‌ای مبتلا شدند آن ابتلا مانع از هدایت ایشان می‌شود و
 باز اگرچه بفهمند حاضر به برگشت نیستند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا
 فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ * فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ

هَذَا لِسِحْرِ مُبِينٍ* قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا
وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ* قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتْلِفَتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ
لَكُمْ آلِكَبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا حُنَّ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ*

ترجمه: سپس بعد از ایشان موسی و هارون را با آیات خودمان بسوی فرعون و گروهش مبعوث نمودیم پس تکبر ورزیدند و قومی گنهگار بودند (۷۵) پس چون حق از جانب ما بر ایشان آمد گفتند: نیست این مگر جاودئی آشکار (۷۶) موسی گفت: آیا حق را چون برای شما آمده می گوئید این سحر است در حالیکه ساحران رستگار نمی شوند (۷۷) گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از توجه به آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم بگردانی و بزرگواری روی زمین برای شما دو نفر باشد و ما به شما ایمان آورنده نیستیم. (۷۸)

تکات: این آیات دلالت دارد که مانع از ایمان مردم به موسی علیه السلام چهار چیز بوده: اول: تکبر. دوم: شبهه کاری. سوم: دین تقلیدی. چهارم: ترس از کسر شدن امور دنیا.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُنُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ* فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى
الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ* فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ
سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ* وَنُحِقُ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ*

ترجمه: و فرعون گفت: هر ساحر دانائی را نزد من بیاورید (۷۹) پس چون ساحران آمدند موسی به ایشان گفت: بیندازید آنچه شما می افکنید (۸۰) پس زمانی که افکندند موسی گفت: آنچه آنرا آوردید سحر است، محققا خدا آن را

باطل خواهد کرد زیرا خدا عمل مفسدین را اصلاح نمی‌کند (۸۱) و خدا با کلمات خود حق را ثابت می‌کند و اگرچه مجرمین خواسته باشند. (۸۲)

نکات: جمله: **إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُمْ** دلالت دارد که معجزه موسی عليه السلام کار او نبوده بلکه کار خدا بوده زیرا موسی عليه السلام می‌گوید خدا آنرا باطل خواهد کرد و نمی‌گوید من باطل خواهم کرد. و نیز جمله: **وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ** دلالت می‌کند که اثبات حقانیت موسی عليه السلام به فرمان خدا بوده است.

فَمَا ءَامَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ
 أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ * وَقَالَ
 مُوسَىٰ يَبْقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامِنُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُّسْلِمِينَ * فَقَالُوا عَلَى
 اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَحِجْنَا بِرَحْمَتِكَ مِّن
 الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ *

ترجمه: پس ایمان به موسی نیاوردند مگر فرزندان از قوم او برای ترس از فرعون و سران قومش که مبدا ایشان را عقوبت کنند، و براستی که فرعون برتری جوی در زمین بود، و بدرستی که از مسرفین بود (۸۳) و موسی گفت: ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده باشید پس بر او توکل کنید اگر تسلیم اوئید (۸۴) پس گفتند: فقط بر خدا توکل کرده‌ایم، پروردگارا ما را فتنه برای قوم ستمگران قرار مده (۸۵) و نجات بده ما را به رحمت خود از قوم کافرین. (۸۶)

نکات: جمله **إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ**، دلالت دارد که جوانان قومش ایمان آوردند زیرا امتحان شده که جوانان رقیق القلب‌تر و روشن‌تر از پیران هستند و زودتر حق را قبول و بهتر دلیل و برهان را می‌پذیرند و سریعتر به هر خیر و صلاحی می‌گرایند. و فتنه به معنی امتحان و آزمایش است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا
بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ * وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا
إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا
عَنْ سَبِيلِكَ ۗ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ
يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ * قَالَ قَدْ أُجِيبَتِ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ
سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ *

ترجمه: و بسوی موسی و برادرش وحی کردیم که شما برای قوم خود در مصر خانه‌هایی بگیریید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید و نماز را بپا دارید، و بشارت ده مؤمنین را (۸۷) و موسی گفت: پروردگارا بی گمان تو فرعون و سران و اشراف قوم او را زینت و مالها در زندگی دنیا دادی پروردگارا تا از راهت گمراه کنند، پروردگارا اموالشان را نابود کن و دلهاشان را سخت گردان که ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را ببینند (۸۸) خدا گفت: به تحقیق دعای شما دو تن اجابت شد پس استقامت کنید و راه آنانکه نمی دانند پیروی مکنید. (۸۹)

نکات: جمله: **وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً...** دلالت دارد که در دین موسی عليه السلام نماز خواندن بوده و قبله ایشان خانه‌های خودشان نیز بوده.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا ۗ حَتَّىٰ
إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو
إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ * ءَأَلْتَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ
الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ ءَايَةً ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا
مِّنَ النَّاسِ عَنَّا يَتَّبِعُونَ لَٰغِفُلُونَ *

ترجمه: و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، پس فرعون و لشکریانش برای ستم و عداوت ایشان را دنبال کردند تا اینکه چون غرق او را دریافت، گفت: ایمان آوردم که براستی نیست الهی جز آن خدائی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمینم (۹۰) اکنون (ایمان آوردی) در حالیکه قبلاً عصیان کردی و از مفسدین بودی (۹۱) پس امروز بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای کسانی که پس از تو می‌باشند آیتی باشد و براستی که بسیاری از مردم از آیات ما غافلند. (۹۲)

تکات: انسان تا قبل از دیدن نشانه‌های مرگ می‌تواند ایمان آورد و از عصیان توبه کند. اما چون علائم مگر آمد توبه پذیرفته نشود مانند فرعون که در حال غرق شدن گفت: ایمان آوردم. خدا به او فرموده: اکنون ایمان آوردی در حالیکه قبلاً سرکش بودی! و ما بدن تو را از آب بالا می‌آوریم تا مردم بدن طاغی دروغگوی حقه‌باز را ببینند. گویند در این زمان نیز بدن فرعون در موزه لندن برای عبرت اهل دنیا موجود است.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا
 حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
 يَخْتَلِفُونَ* فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ
 الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
 الْمُمْتَرِينَ* وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِعَايَتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ
 الْخَاسِرِينَ*

ترجمه: و به تحقیق بنی اسرائیل را به جای درست و راستی جای دادیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، پس اختلاف نکردند تا دانش برایشان

آمد، بدرستی که پروردگارت در روز قیامت بین ایشان در آنچه در آن اختلاف می‌کردند حکم می‌کند (۹۳) پس اگر تو از آنچه بسویت نازل کرده‌ایم در شکی باشی پس پیرس از آنانکه کتاب را پیش از تو می‌خوانند، به تحقیق از پروردگارت حق برای تو آمده پس از شک‌آوران نباش (۹۳) و البته نباش از آنانکه به آیات خدا تکذیب کردند که می‌باشی از زیانکاران. (۹۵)

تکات: جمله: **فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ** دلالت دارد بر اینکه اختلاف دینی در بعثت انبیاء نبوده تا وقتیکه مردم عالم شدند و دانسته و عن علم برای ریاست‌طلبی و حسد و تفوق خواهی دانشمندانشان ایجاد اختلاف کردند مثلاً؛ یهود در اینکه رسولی بنام محمد ﷺ خواهد آمد اختلاف نداشتند و حتی یهود بنی قریظه و بنی‌النظیر و بنوقینقاع به مبعث محمد ﷺ خبر می‌دادند، ولی چون قرآن که علم است نازل شد ایشان برای حفظ ریاست مبعث او را انکار کردند. مثلاً: در زمان پیغمبر خاتم ﷺ اختلاف سنی و شیعه و سایر فرق اسلامی نبود ولی پس از آنکه دانشمندان زیاد شدند و هر کس برای ریاست خود دکانی باز کرد ناچار شد برای جمع کردن مرید از دیگران مذمت کند و در اثر ذم این و آن لعن و سب و شتم و بغض و عداوت زیاد شد تا اینکه پس از هزار سال روضه‌خوانها لعن و شتم و بغض و عداوت سایر فرق اسلامی را ثواب می‌دانند!

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ* وَلَوْ جَاءَهُمْ كُلُّ

آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ*

ترجمه: براستی آنانکه فرمان پروردگارت بر ایشان تحقق یافته (یعنی فرمان عذاب) ایمان نمی‌آورند (۹۶) و اگرچه برای ایشان هر دلیل و معجزه‌ای بیاید، تا آنکه عذاب دردناک را ببینند. (۹۷)

نکات: تحقق فرمان پروردگار به عذاب برای سوء اختیار بنده است، پس چون خدا دانست که بنده کفر و نفاق و عصیان را انتخاب می‌کند طبق قانونی که گذاشته او را مشمول خذلان می‌نماید.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيَةً ءَامَنَتْ فَنفَعَهَا إِيمَنُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا

عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ*

ترجمه: پس چرا هیچ دهی نبود که ایمان آورد و ایمانش نفع دهد جز قوم یونس، زمانی که ایمان آوردند عذاب خواری را در زندگی دنیا از ایشان برطرف کردیم و تا مدتی ایشان را بهره دادیم. (۹۸)

نکات: فَلَوْلَا را در این آیه بعضی از مفسرین به معنی ما کافیه گرفته‌اند ولی ظاهر و معنی حقیقی آن همان هلا می‌باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و قصه حضرت یونس در سوره انبیاء آیه ۸۷ و سوره صافات آیه ۱۴۰ و سوره قلم آیه ۴۸ ذکر شده، از بعضی روایات معلوم می‌شود که حضرت یونس علیه السلام در زمان حضرت سلیمان و داود علیهم السلام بوده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که یونس در سن سی‌سالگی بر قوم خود مبعوث شد. پس سی و سه سال در میان قوم خود ماند و به توحید و نبوت خود خواند و به او ایمان نیاورد مگر دو مرد: یکی روییل که از خانواده علم و نبوت و حکمت بود و قبل از نبوت یونس با او رفیق بود و دیگری شنوخوا که عابد زاهدی بود ولی از علم و حکمت خالی بود. روییل گوسفند می‌چرانید و به آن معاش می‌کرد و تنوخوا هیزم‌کن بود و از آن معاش می‌نمود. چون یونس دید که قومش ایمان نمی‌آورند دلتنگ شد و بی‌صبری کرد و به خدا شکایت نمود و عرض کرد خدایا ۳۳ سال ایشان را از عذاب و غضب تو ترسانیدم، مرا تکذیب و استخفاف و تهدید کردند و می‌ترسم

مرا بکشند، پس ایشان را عذاب کن زیرا ایمان نمی‌آورند. خطاب رسید که در میان ایشان زنان حامله و اطفال نابالغ و ضعیفان کم‌عقل هستند و منم خدای حکیم عادل سبقت رحمتی غضبی، عذاب نمی‌کنم خردان را بگناه بزرگان، ای یونس قوم تو بنده و مخلوق منند و روزی مرا می‌خورند و با ایشان مدارا می‌کنم و تو مدارا کن برآفت پیغمبری و بر بدیهای ایشان صبر کن مانند طیب مداوا کننده دانائی نسبت به بیمار، پس تو تندی کردی و مدارا نکردی. یونس عرض کرد خدایا من غضب نکردم مگر برای اینکه مخالفت تو می‌کنند و نفرین نکردم مگر وقتی که عصیان تو کردند پس عذاب خود را بفرست که ایشان ایمان نمی‌آورند. خطاب آمد: ای یونس ایشان بیش از صد هزار نفرند و شهرهای مرا آباد می‌کنند و بندگان من از ایشان بهم می‌رسد و من دوست دارم با ایشان مدارا کنی. ای یونس من عالم به غیب و باطن امورم و تو به ظاهر احوال علم داری و از باطن و آخر کار خبر نداری. ای یونس من دعای تو را مستجاب کردم ولی این باعث زیادتى بهره تو نخواهد شد و درجه قرب تو افزون نخواهد شد، عذاب من روز چهارشنبه نیمه شوال پس از طلوع آفتاب نازل خواهد شد، ایشان را اعلام کن. پس یونس علیه السلام شاد شد و به نزد تنوخوا آمد و او را از عذاب خبر داد و گفت: بیا تا برویم ایشان را خبر کنیم. تنوخوا گفت: چرا خبر کنی بگذار در کفر و عصیان بمانند تا هلاک شوند. فرمود: برویم نزد روبیل و با او مشورت کنیم زیرا او مرد عالمی است. چون نزد روبیل رفتند و او را خبر دادند و گفت: چه مصلحت می‌دانی بروم ایشان را خبر کنم؟ روبیل گفت: برگرد بسوی خدا و برای ایشان شفاعت کن مانند رسول حلیم صاحب کرمی، که خدا عذاب را از ایشان برگرداند زیرا خدا از عذاب ایشان بی‌نیاز است و نرمی و مدارا را دوست می‌دارد و شفاعت تو نافع‌تر و سبب قرب تو می‌گردد و شاید قوم تو ایمان بیاورند پس صبر و مدارا کن. تنوخوا گفت: وای بر تو این چه مصلحت برای

یونس باشد که شفاعت کند از ایشان پس از کفر و انکارشان نبوت او را، و او را از خانه بیرون کردند و خواستند او را سنگسار کنند. روبیل گفت: ساکت باش که مرد عابد نادانی هستی، و باز متوجه یونس علیه السلام شد. و سؤال کرد: آیا اگر عذاب خدا برسد همه هلاک می‌شوند یا بعضی؟ گفت: همه. روبیل گفت: شاید چون عذاب نازل شد و مشاهده کردند توبه کنند و خدا عذاب را از ایشان بگرداند و پس از آن تو را دروغگو دانند. تنوخوا گفت: وای بر تو پیغمبر خدا تو را خبر می‌دهد و تو چنین می‌گوئی رد قول خدا نموده و شک کردی برو که عمل تو حبط است. روبیل گفت: رأی تو ضعیف است. و به یونس علیه السلام گفت: اگر عذاب بیاید صد هزار نفر بر دست تو هلاک شده. پس یونس به اهل شهر خبر داد. و او را تکذیب نموده و از شهر بیرون کردند و او با تنوخوا به انتظار عذاب رفتند. ولی روبیل در میان شهر ماند. چون اول ماه شوال شد بر جای بلندی رفت و گفت: منم روبیل، مهربانم بر شما اینک ماه شوال است و خدا به یونس وحی کرده که روز چهارشنبه نیمه ماه پس از طلوع آفتاب عذاب نازل کند و خدا وعده خود را خلاف نمی‌کند. پس فکر کنید چه خواهید کرد؟ سخن او اثر کرد و ترسیدند و بسوی روبیل توجه کردند و گفتند: تو چه مصلحت می‌دانی برای ما؟ و تو دانا و مهربان بودی و شنیدیم که نزد یونس علیه السلام بسیار شفاعت کردی؟ روبیل گفت: قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه زنان و اطفال شیرخوار و غیر شیرخوار را از یکدیگر جدا کنید، زنان را در دامنه کوه و اطفال را در میان دره‌ها و راه سیلاب بیندازید و حیوانات را از اطفال جدا کنید. پس چون دیدید باد زردی از جانب مشرق می‌آید خرد و بزرگ صدا به گریه و ناله و استغاثه بلند کنید و بگوئید: ربنا ظلمنا أنفسنا و کذبنا رسولک و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین ارحمنا یا ارحم الراحمین. و استغفار و تضرع کنید و ناله کنید تا آفتاب غروب کند و یا عذاب برطرف شود. پس رأی همه متفق شد که

به آنچه روبیل گفت عمل کنند. و به روایت دیگر روز قبل از چهارشنبه صورت‌های ایشان زرد و روز چهارشنبه سیاه شد. پس روز موعود همه از شهر خارج گشته و ناله ایشان بلند شد بطوریکه روبیل در بلندی صدای ایشان را می‌شنید و چون آفتاب طلوع کرد باد زرد تیره بسیار تندی که صدای عظیمی داشت، وزیدن گرفت، چون آن باد را دیدند همه به یکبار صدا به گریه و ناله بلند کردند و اطفال به طلب مادران شیون می‌کردند و یونس علیه السلام و تنوخا می‌شنیدند و نفرین می‌کردند و روبیل دعا می‌کرد. چون اول وقت شهر شد درهای رحمت گشوده شد و غضب حق بر ایشان تبدیل به ترحم شد. و خدا توبه ایشان را قبول کرد. و وحی شد به اسرافیل برو به سوی قوم یونس، من ایشان را ترحم کردم و توبه ایشان را قبول کردم و من بر بندگانم مهربانم. یونس علیه السلام بر قوم خود از من عذاب خواست فرستادم، پس به زمین برو و عذاب را از ایشان بگردان. اسرافیل عرض کرد خدایا عذاب تو به گوش‌های ایشان رسیده تا برسم هلاک شده‌اند. خطاب رسید من ملائکه را امر کردم عذاب را بالای سر ایشان بازدارند تا امر به آنها برسد. پس ای اسرافیل برو و عذاب را بسوی کوهها برگردان تا آهن شوند. پس اسرافیل آن عذاب را از نینوا به کوههای موصل برگردانید. چون قوم یونس مطلع شدند از سر کوهها بزیر آمده به خانه‌ها برگشتند و حمد خدا را بجا آوردند. و باقی این قصه را در جای دیگر ضمن آیات متناسبه ذکر خواهیم کرد.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَتَجْعَلُ
الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ *

ترجمه: و اگر پروردگارت می‌خواست البته تمام کسانی که در زمینند ایمان می‌آوردند آیا تو مردم را اکراه می‌کنی تا مؤمن شوند (۹۹) و کسی نبوده که ایمان بیاورد مگر باذن خدا، و خدا پلیدی را قرار می‌دهد بر آنانکه پیروی عقل نمی‌کنند. (۱۰۰)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که در دین الهی آزادی و خودمختاری است و اکراه و اجبار نیست. و جمله: **وَلَوْ شَاءَ ...** دلالت دارد که اگر خدا می‌خواست می‌توانست مردم را به اضطرار و اجبار وادار می‌کرد. جمله: **وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ ...** دلالت دارد که هر ملتی دنبال عقل نرود و استقلال فکری نداشته باشد و پیرو دیگران باشد به پلیدی و نکبت سزاوار است.

قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ * فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: بگو نظر کنید که در آسمانها و زمین چیست، ولی آیات و دلائل و انذارها قومی را که ایمان نیاورند فائده ندهد (۱۰۱) پس آیا بجز مانند روزهای اشخاص گذشتگان انتظار می‌برند، بگو پس انتظار برید که من با شما از انتظاربرندگانم (۱۰۲) سپس رسولان خود و آنانکه ایمان آورده‌اند از عذاب می‌رهانیم این چنین بر ما سزاوار است نجات دهیم مؤمنین را. (۱۰۳)

نکات: دین قرآن دین نظر و دقت و استدلال است بدلیل جمله: **أَنْظُرُوا...** و جمله: **وَمَا تُغْنِي ...** که می‌توان ماء آنرا استفهام گرفت ولی بهتر آن است که نافیهِ بگیریم. به هر حال رسول خدا ﷺ فرموده: **تفكروا في الخلق ولا تفكروا في الخالق.**

انسان می‌تواند در خلق نظر کند و از آثار علم و حکمت و قدرت الهی خدا را بشناسد.

قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّنُكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَنْ أَقْمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ*

توجه: بگو آهای مردم اگر شما را در دین من شکمی باشد پس آنان را که شما غیر از خدا می‌پرستید من نمی‌پرستم ولیکن می‌پرستم خدائی را که شما را می‌میراند، و مأمورم که از مؤمنین باشم (۱۰۴) و مأموری که روی خود را بسوی دین حنیف بداری، و البته از مشرکین مباش (۱۰۵) و نخوان غیر از خدا چیزی را که نه به تو نفع بخشد و نه ضرر، پس اگر این کار را کردی (یعنی غیر خدا را خواندی) پس محققا تو در این هنگام از ستمگرانی. (۱۰۶)

نکات: در این آیات رسول خدا ﷺ دین خود را به امر خدا معرفی کرده: ۱- اینکه آنچه را مردم می‌پرستند از غیر خدا، من نمی‌پرستم. ۲- فقط خدائی را باید پرستید که مرگ شما بدست او است. ۳- من فردی از مؤمنین می‌باشم. ۴- مأموریت من این است که توجه خود را خالص کنم به دین حنیف. ۵- از مشرکین بانواع و اقسام ایشان نباشم. ۶- آنچه ضرر و نفع ندارد یعنی مخلوقات را نخوانم و گرنه از ستمگرانم. و سپس در آیه بعد نیز همین مطالب را تأیید می‌کند. بنابراین پیامبران ﷺ را نباید خواند زیرا ایشان مانند موجودات دیگر نفع و ضرری ندارند.

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مَن عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن أِهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيَّهَا ۚ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ * وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ تَحْكُمَ اللَّهُ ۚ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ *

ترجمه: و اگر خدا ضرری به تو برساند برطرف کننده‌ای برای آن نیست جز او، و اگر خدا اراده خیری برای تو کند هیچ ردکننده‌ای برای فضل او نیست، آنرا به هرکس از بندگان خود بخواهد می‌رساند، و اوست آمرزنده رحیم (۱۰۷) بگو آهای مردم به تحقیق این حق (کتاب رهنما) از طرف پروردگارتان برای شما آمد پس هر کس هدایت یافت پس همانا به نفع خود هدایت یافته و هر که گمراه شد پس همانا بر ضرر خود گمراه می‌شود و من وکیل بر شما نیستم (۱۰۸) و پیروی کن آنچه به تو وحی می‌شود و صبر نما تا خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. (۱۰۹)

نکات: کاشف ضرر و دافع آن و هم معطی خیری جز خدا نیست حتی انبیاء صلی الله علیهم و آله و سلم و حتی خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برای خودش نمی‌تواند جلب خیر و یا دفع ضرری کند مگر به قدر سایر افراد بشر. در این صورت ملت اسلام از بندگان صالحی که دافع ضرر و کاشف سوئی نیستند چه می‌خواهند و چرا به قرآن مراجعه نمی‌کنند و خدا طبق این آیات رسول خود را وکیل و نماینده مردم قرار نداده، چه برسد به دیگر کارها. جمله: **وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ** دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌تواند تخلف از دستور وحی بنماید.

سورة هود

مکىة و هى مائة وثلاث و عشرون آية

سورة هود مکى و داراى ۱۲۳ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ كِتَبٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ*

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. الف لام را . کتابی است که آیات آن محکم

شده سپس تفصیل داده شده از جانب حکیم خبیری. (۱)

نکات: چنانکه در سابق نیز ذکر کردیم ممکن است بگوئیم در این سوره نیز

چون ابتدا به تمجید و ذکر عظمت قرآن شده لذا ابتدای سوره الرآمده که قرآن

مرکب از همین حروف است، اگر بشر می تواند مانند آنرا بیاورد. از این آیه ظاهر

می شود که تمام قرآن محکومات است یعنی تماش فصح اللفظ و صحیح المعنی

می باشد. جمله: مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ، دلالت بر صحت مطالب و اتقان آن دارد.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَنَشِيرٌ* وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا

إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَّتَّعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ* وَإِنْ

تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ* إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ* أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ

ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُمْ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ*

ترجمه: که جز خدای کامل‌الذات را نپرستید. براستی که من از جانب او برای شما بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده می‌باشم (۲) و اینکه از پروردگار خودتان طلب آمرزش کنید سپس بسوی او توبه کنید تا شما را بهره دهد بهره نیکی تا زمان معینی و به هر صاحب فضلی برتری و درجه او را می‌دهد، و اگر رویگردانید پس محققاً من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم (۳) بسوی خداست بازگشت شما و او بر هر چیزی تواناست (۴) آگاه باشید که ایشان سینه‌های خود را خم و تا می‌کنند تا از او پنهان دارند، آگاه باش هنگامیکه جامه‌های خود را بر سر می‌کشند خدا می‌داند آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، زیرا او به آنچه در سینه‌ها است دانا می‌باشد. (۵)

نکات: جمله: **أَلَّا تَعْبُدُوا...** مفعول له است برای **فُصِّلَتْ** یعنی فصول این قرآن از توحید و احکام و قصص همه برای این است که غیر خدا را نپرستید. و **نَذِيرٌ** و **بَشِيرٌ** دلالت دارد که شأن رسول خدا ﷺ همین است فقط که بترساند هر کس را که ترک عبادت و بندگی می‌کند، و بشارت دهد هر کس را که اطاعت کرده است، و کار دیگری بر عهده او ﷺ نیست. جمله: **يُمَتِّعُكُمْ...** دلالت دارد که توبه و استغفار از کج رویها و انحرافات فائده دنیوی نیز دارد. و جمله: **وَيُؤْتِكُلًّا ذِي فَضْلٍ فَضْلُهُ** دلالت دارد که هر کس هر چه لائق باشد خدا به او عطاء می‌کند. و مقصود از جمله: **يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ...** آگاه کردن و تنبیه منافقین است که هرگاه رسول خدا ﷺ را می‌دیدند پشت می‌کردند و می‌گفتند در پشت پرده و لباس، کسی از کار ما مطلع نیست. در این آیه می‌فرماید: خدا مطلع است.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ
 فِي كِتَابٍ مُبِينٍ* وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتِ
 إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
 مُبِينٌ * وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا تَحْسِبُهُمْ إِلَّا
 يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ *

ترجمه: و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر بر خداست روزی او و خدا می‌داند قرارگاه او و جای عاریتی او را، هر یک در کتابی است آشکار (۶) و او آن خدائی است که خلق نمود آسمانها و زمین را در شش روز و نفوذ او بر آب بود این خلقت برای این است که شما را بیازماید که کدامیک شما از جهت عمل نیکوتر است، و اگر بگوئی پس از مرگ برانگیخته خواهید شد البته البته آنانکه کافر شده‌اند می‌گویند نیست این مگر سحر آشکار (۷) و اگر از ایشان عذاب را تا مدتی معین به تأخیر افکنیم البته می‌گویند چه چیز آنرا نگهداشته آگاه باش روزی که عذابشان بیاید از ایشان برگشت نشود و آنچه را به آن استهزاء می‌کرده‌اند ایشانرا فراگیرد. (۸)

تکات: دَابَّةٌ شامل تمام چرندگان و خزندگان و پرندگان می‌شود و شماره آنها را کسی نمی‌داند جز خالق آنها که می‌داند طبیعت آنها و اعضاء و جوارح و غذاها و مساکن آنها را، و می‌داند احتیاجات و اراده و مقاصد و درد و دوی آنها را و از هر جهت ایشان را کفایت و رهبری می‌کند. جمله: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، دلالت دارد که قبل از خلقت آسمان و زمین آب خلقت شده و مقصود از عرش نفوذ و سلطنت حق تعالی می‌باشد. و مقصود از أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ زمان أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ می‌باشد. و مقصود از کتاب همان است که در آیه ۵۹ سوره انعام ذکر شد.

وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ* وَلَيْنَ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ* إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ*

ترجمه: و اگر انسان را رحمتی از خودمان بچشانیم سپس آنرا از وی بازداریم، محققا او ناامید و کفران‌گر شود(۹) و اگر او را پس از رنجها و سختیهای که به او رسیده، نعمتهائی بچشانیم، البته می‌گوید بدیها از من برفت، براستی که او شادمان شود و بنازد(۱۰) مگر آنانکه صبر کرده و عمل صالح کرده باشند آنان برایشان آمرزش و اجر بزرگ است.(۱۱)

نکات: چون زحمت و نعمت دنیا موقت و آنی، و زودگذر است از آنها به چشیدن تعبیر شده زیرا کم و قلیل است و با این حال انسان طاقت آنرا ندارد: در حال چشیدن رنج حال یأس دارد و در حال چشیدن نعمت، تکبر.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ ۖ وَإِلَيْكَ وَصَّيْقُ بِهِۦ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ ۚ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ* أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۗ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ ۗ مُفْتَرِيَتٍ ۗ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ ۖ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ*

ترجمه: پس شاید تو ترک کنی بعضی از آنچه بسویت وحی می‌شود و سینهات به آن تنگ شده که می‌گویند چرا بر او گنج نازل نشده و یا با او فرشته‌ای نیامده؟ همانا تو ترساننده‌ای و خدا بر هر چیز کارگزار و وکیل است(۱۲) بلکه می‌گویند این قرآن را بدروغ بر خدا بسته، بگو ده سوره مانند

آنرا بیاورید و هر که را غیر از خدا می‌توانید (برای کمک) بخوانید اگر راستگوئید. (۱۳)

نکات: در اینکه رسول خدا ﷺ نباید وحی را ترک کند شکی نیست زیرا ترک وحی منجر به عصیان و شک در صحت شریعت خواهد شد. پس مقصود از جمله: **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ...** تهدید رسول خدا ﷺ است که در مقابل تمسخر مردم مقاومت کند و بواسطه سفاهت مردم کوتاهی در ابلاغ رسالت و تأخیر در ابلاغ بعضی آیات نکند، وبا اذیت و آزار مردم بسازد. و بدانکه این سوره مکی است و در اینجا فرموده منکرین قرآن اگر آنرا کلام خدا نمی‌دانند ده سوره مانند آن بیاورند. ولی در سوره‌های مدنی تحدی را شدیدتر نموده و فرموده اگر ده سوره نمی‌آورند یک سوره بمانند آن بیاورند.

فَالَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ
 أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ
 فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ
 وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطِلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: پس اگر برای شما اجابت نکردند پس بدانید که همانا قرآن به علم خدا نازل شده، و الهی جز او نیست، پس آیا شما مسلمید (۱۴) کسی که همواره دنیا و زینت آنرا می‌خواهد جزای اعمالشان را در دنیا تمام بدهیم و به آنان در دنیا کم داده نشود (۱۵) آنان کسانی که در آخرت جز آتش برایشان نیست و آنچه کرده‌اند تباه گردد و آنچه می‌کرده‌اند باطل باشد. (۱۶)

نکات: مقصود از جمله: **أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ**، این است که علمای بشری مانند قرآن نیاورند. باید دانست که قرآن از علم بشری نیست بلکه از علم الهی است.

و مقصود از جمله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، آن کسانی که تمام همشان دنیاست و برای آخرت فکری نمی‌کنند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا
وَرَحْمَةً ۖ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۚ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ ۚ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ ۗ
فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ ۚ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ *

ترجمه: آیا آنانکه بر دلیل و برهانی از پروردگار خود بوده در حالیکه شاهی از پروردگارش بدنبال آن آید و در حالیکه از پیش کتاب موسی امام و رحمتی برایشان باشد (مانند دیگرانند که دلیلی ندارند) آنانند که به آن ایمان می‌آورند و هر کسی از احزاب به آن کافر گردد پس آتش وعده‌گاه اوست پس در شک مباش از آن، زیرا آن حق است از جانب پروردگارت ولیکن بیشتر مردم ایمان نیاورند. (۱۷)

نکات: سه چیز دلیل بر صحت دین اسلام است که در این آیه آن سه را بیان کرده: اول: عقل و دلائل عقلی. دوم: شهادت قرآن. سوم: شهادت تورا. جمله: عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ همان دلائل عقلی است. و جمله: وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ، شهادت قرآن است. و جمله: وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً همان شهادت تورات است، در این آیه احتمالات دیگری نیز داده‌اند ولی ظاهر آیه همین معنی است که ما ذکر کردیم زیرا این آیه تصدیق کرده ایمان مؤمنین به قرآن را به جمله: أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، بدلائل سه گانه: زیرا مطالب بر دو قسم است یا بدیهی و یا نظری است. و نظری تثبیت آن یا بحجت و برهان عقلی است و یا بوحی و إلهام إلهی است. پس اگر در اثبات مطلبی این دو قسم دلائل عقلی و شرعی جمع شد یعنی هم عقل شهادت به صدق آن داد و هم وحی. بدون شک حقانیت آن

محرز است. این آیه می گوید کسانی که اسلام آورده و قرآن را حق می دانند به سه دلیل فوق ایمانشان ایمان است. و جمله: **كَتَبُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً** دلالت دارد که کتاب هم امام است و می توان به کتاب امام گفت و لذا علی بن ابیطالب علیه السلام در دعای خود در صحیفه علویه می گوید: **أشهد أن الكتاب الذي أنزل على النبي إمامي.** و لذا حق تعالی در سوره یس آیه ۱۲ پرونده اعمال را امام خوانده است، پس امام هر مسلمانی قرآن است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۖ أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ
 وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
 الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
 كَافِرُونَ * أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَعِّفُ لَهُمُ الْعَذَابَ ۗ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا
 يُبْصِرُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ * لَا
 جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ *

توجه: و کیست ظالم تر از آنکه بدروغ افترا بر خدا بزند؟ ایشان بر پروردگارشان عرضه شوند، و گواهان گویند ایشانند آنانکه بر پروردگارشان دروغ بستند. آگاه باش لعنت خدا بر ستمگران (۱۸) آنانکه بازمی دارند از راه خدا و کجی در آن می جویند و آنان به آخرت کافرند (۱۹) آنان در زمین عاجزکننده (قدرت حق) نبوده و جز خدا سرپرستانی ندارند، برای ایشان شکنجه دو مقابل می شود، آنان توانائی شنیدن نداشته و نمی دیدند (۲۰) ایشان آنهایند که به خود زیان وارد کردند و آنچه افترا می بستند از نظرشان گم شد (۲۱) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکارترند. (۲۲)

نکات: مقصود از جمله: **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى...** همان مجتهدان و دانشمندانند که رأی و فتوای خود را حکم خدا دانسته و به خدا نسبت می دهند و هم مرشدان و سایر بزرگان اهل بدعت که بدعتهای خود را از دین خدا دانسته و در محکمهٔ الهی مانند مقصران احضار کردند و گواهان، گواهی دهند بر فتاوی و بدعتها و کجی های ایشان. و ایشانند که مردم را از راه حقیقی الهی بازداشته و فریب داده و در راه راست کجی بوجود آورده اند. و گواهان قیامت عبارتند از فرشتگان و مردمان زمان ایشان. و ایشانند که ولی یا اولیائی برای مردم ساخته و دم از ولایت ایشان می زنند و بنام آن اولیاء، خود از مردم سواری می گیرند در حالیکه خدا صریحاً در این آیات فرموده: **وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ.** پس اینان که راه خدا را خراب کرده زیانکارترین مردم و بدترین و ستمکارترین اهل جهانند، ولی متأسفانه مقلدین و پیروانشان خبر ندارند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ ۚ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ *

ترجمه: براستی آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته نموده و نسبت به پروردگارشان فروتن و متواضعند ایشانند اهل بهشت، خود در آن ماندگارند (۲۳) مثل این دو گروه مانند کور و کر و بینا و شنوا است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ آیا متذکر نمی شوید؟ (۲۴)

نکات: چون حق تعالی اصناف کفار و منافقین و بدعت گزاران را ذکر کرد در این آیات اهل ایمان و عمل و فروتنان را در مقابل آنان ذکر کرده و دو گروه مقابل یکدیگر آورده. انسان باید سعی کند و خود را از گروه مؤمنین بگرداند.

حق تعالی پس از ذکر این آیات و بیان حقایق و کفر و ایمان، بذکر قصه نوح پرداخته تا خواننده خسته و ملول نگردد، و فرمود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ - إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
 إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا
 نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ
 الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ *

توجه: و به تحقیق نوح را بسوی قومش فرستادیم که بگوید به تحقیق من برای شما بیم دهنده آشکارم (۲۵) که نپرستید جز الله را براستی که من از عذاب روز دردناک بر شما می ترسم (۲۶) پس آن گروه اشرافی که کافر بودند از قوم او، گفتند: ما تو را مگر بشری مانند خودمان نمی بینیم، و نمی بینیم تو را پیروی کرده باشند جز مردمان پست ما، در ظاهر رأی، و نمی بینیم برای شما بر خودمان برتری باشد بلکه شما را دروغگویان گمان می کنیم. (۲۷)

نکات: نوح علیه السلام از پیامبران بزرگ است که به تمام مردم مبعوث شده. و مقصود از کلمه إِلَىٰ قَوْمِهِ همان امت اوست زیرا در آن زمان تمام روی زمین قوم یکدیگر حساب می شدند. و جمله: أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ دلالت دارد که بعثت برای دعوت بسوی توحید بوده آن هم توحید عبادی زیرا از سایر آیات احوال نوح معلوم می شود که قوم نوح عده ای از مردمان صالح را که مرده بودند پرستش می کردند و در نذر و حوائج خود به آنان توجه داشتند. و جمله: هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ دلالت دارد که مؤمنین به نوح علیه السلام مردم فقیری بودند دارای کسبهای بی اهمیت که به حسب ظاهر مورد توجه نبودند. و مقصود از کلمه: بَادِي الرَّأْيِ،

این است که بدون فکر و تأمل به تو ایمان آورده‌اند و رأی ایشان ابتدائی است و یا اینکه به ظاهر رأی ایمان آورده‌اند نه بباطن.

قَالَ يَنْقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَعَآتَنِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِهِ
فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ مَوْهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ* وَيَنْقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
مَالًا إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبِّهِمْ
وَلَكِنِّي أُنزِلُكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ* وَيَنْقَوْمِ مَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ*

ترجمه: گفت: ای قوم من آیا بدیده بصیرت دیده‌اید که اگر من بر دلیل و برهانی از پروردگارم باشم و او مرا از نزد خود رحمتی داده باشد که بر شما پوشیده باشد، آیا ما شما را به قبولی آن ملزم و مجبور ساخته‌ایم در حالیکه شما نمی‌خواهید (۲۸) و ای قوم من از شما بر رسالت مالی را درخواست نمی‌کنم مزد من جز بر خدا نیست و من آنان را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم برآستی که ایشان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد لیکن من شما را قومی نادان می‌بینم (۲۹) و ای قوم من: چه کس مرا از جانب خدا یاری می‌کند اگر ایشان را طرد کنم آیا متذکر نمی‌شوید؟ (۳۰)

نکات: پس از آنکه قوم نوح چهار دلیل بر رد نوح آوردند: اول: اینکه تو بشری مانند ما. دوم: اینکه پیروان تو از مردم پست بی‌فکرند. سوم: اینکه شما بر ما برتری ندارید. چهارم: اینکه ما گمان دروغ بر شما داریم. در جواب ایشان حضرت نوح علیه السلام می‌گوید شما دیده بصیرت خود را بکار اندازید اگر من حاجتی از پروردگارم داشته باشم، در مقابل حجت، سخنان شما ارزشی ندارد. زیرا من مدعی نیستم که موجودی غیر بشر و یا بشری غیر شما هستم و شما

اگر تکبر را کنار گذارید و سخن بشری مانند خود را بپذیرید خوب است، و اما اینکه گفتید پیروان من چنین و چنانند چه ربطی به دعوت من دارد یعنی اگر بگوئید فقیرند که من اجر نمی‌خواهم چه فقیر باشند و چه غنی. و اگر می‌گوئید منافقند جواب شما این است که ایشان ملاقات پروردگار خواهند کرد و خدا باطن ایشان را می‌داند. و اما اینکه گفتید: برتری ندارید. ما که مدعی برتری نیستیم. و اما اینکه گفتید: ما گمان دروغ بر شما داریم، گمان که دلیل نمی‌شود. پس فکر کنید و از من دلیل بخواهید و احتمال دهید که شاید من مشمول رحمت خدا باشم و بر شما پوشیده باشد. باضافه ما که شما را مجبور به متابعت خود نکرده‌ایم. **وَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا**، دلالت دارد که مبلغ توحید نباید اجر بگیرد و گرفتن سهم امام و خمس از دین انبیاء علیهم‌السلام نبوده است.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ
إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ*

ترجمه: و برای شما نمی‌گویم که خزینه‌های خدا نزد من است، و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و برای کسانی که چشمانتان ایشان را کوچک شمرده نمی‌گویم خدا به ایشان خیر نخواهد داد، خدا به آنچه در جان ایشان است داناتر است. بدرستی که در این صورت من از ستمگرانم. (۳۱)

نکات: جمله: **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ** دلالت دارد که انبیا مأمور رزق و حیات و قدرت و شفاء نیستند و این جملات جواب است برای قوم. زیرا قوم خیال می‌کردند فرستاده خدا و اتباع او باید دارای خزائن الهی باشند نه فقیر و پست. و جمله: **وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ** دلیل است بر اینکه انبیاء غیب نمی‌دانند، و این

جواب در مقابل قوم است که می‌گفتند: پیروان تو مردم منافق و رذل می‌باشند. نوح علیه السلام می‌فرماید: من علم به باطن ایشان که غیب است ندارم. وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ دليل است بر اینکه انبیاء قدرت ملک را ندارند، و این نیز جواب است در مقابل قوم که می‌گفتند پیروان تو زشتکارند نوح علیه السلام می‌گوید من ملک نیستم که به امر خدا اعمال زشت ایشان را ثبت کنم.

قَالُوا يَنْبُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ * وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ *

ترجمه: گفتند: ای نوح با ما مجادله کردی و جدال ما را بسیار نمودی پس بیاور برای ما آنچه به ما وعده کرده‌ای اگر از راستگویانی (۳۲) نوح گفت: همانا خدا آنرا می‌آورد اگر بخواهد و شما عاجزکننده خدا و مانع او نیستید (۳۳) و نصیحت من شما را بهره ندهد اگر من خواسته باشم شما را نصیحت کنم اگر خدا گمراهی شما را خواسته باشد، اوست پروردگار شما و بسوی او برگشت داده می‌شوید. (۳۴)

نکات: جمله: جَدَلْتَنَا دلالت دارد که انبیاء علیهم السلام اهل بحث و جدالند و دین ایشان تحقیقی است. و جمله: فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا دلالت دارد که حضرت نوح علیه السلام مدتها با قوم خود جدال کرده و مقصود از جمله: فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا عذاب است. و جمله: إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ دلالت دارد که آوردن عذاب و إعجاز کار خدا است نه کار انبیاء. و مقصود از جمله: إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ این است که از کثرت

طغیان و سرکشی و اعراض ممکن است خذلان خدا شامل حال شما شود و شما را به ضلالت خودتان واگذارد آن وقت نصیحت من نفعی ندهد.

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَبُهُ قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا يُجْرِمُونَ*
 وَأُوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدَّ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ
 بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ* وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا وَلَا تَخْطُبِنِي فِي الَّذِينَ
 ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ*

ترجمه: بلکه می‌گویند رسالت را افترا بسته، بگو اگر افتراء بسته باشم وبال گناه من بر من است و من بیزارم از گناهی که مرتکب می‌شوید (۳۵) و وحی شد بسوی نوح که محققا از قوم تو ایمان نخواهد آورد مگر آنکه ایمان آورده پس به آنچه می‌کنند افسرده مباش (۳۶) و کشتی را بساز بواسطه دیده‌بان‌های ما و وحی ما و درباره آن کسان که ستم کردند با من سخن مگوی، بیگمان آنان غرق خواهند شد. (۳۷)

نکات: چون نوح علیه السلام از ایمان نیاوردن و اعمال زشت قومش افسرده بود و امیدوار بود بلکه ایمان آورند. حق تعالی به او وحی نمود که ایشان ایمان نخواهند آورد و تو هم از عذاب ایشان و افعال ایشان افسرده مباش، و برای نجات خود و پیروانت کشتی را بساز. و مقصود از کلمه: بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا این است که در زیر نظر ما و فرشتگان ما و بدستور ما کشتی را بساز.

وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالِ إِنْ
 تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ
 عَذَابٌ مُّخْزٍ بِهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ* حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ

قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ*

ترجمه: و کشتی را می‌ساخت و هر زمان که گروهی از قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند، نوح گفت: اگر شما از ما مسخره می‌کنید پس محققا ما از شما استهزاء می‌کنیم چنانکه شما استهزاء می‌کنید (۳۸) پس بزودی خواهید دانست برای چه کسی عذاب خوارکننده بیاید و بر او عذاب دائمی فرود آید (۳۹) تا وقتی فرمان ما آمد و تنور فوران کرد، گفتیم از هر جفتی (از حیوانات) دو تن به کشتی حمل کن و به کشتی آور کسانت را مگر آنکه سخن درباره او گذشت و هر کس را ایمان آورده به کشتی آور، و ایمان نیاورد با او مگر کمی. (۴۰)

نکات: کشتی نوح بسیار بزرگ بوده و مدت زیادی طول کشید تا ساخته شد و آنرا در میان بیابان می‌ساخت، مردم که عبور می‌کردند یکی می‌گفت: خانه می‌سازد، دیگری باستهزاء می‌گفت: دیوانه است که کشتی در بیابان می‌سازد، دیگری به استهزاء می‌گفت: انبار می‌سازد. دیگری می‌گفت: از ترس سرما می‌سازد. تا آنکه فرمان الهی رسید و آب از زمین جوشیدن کرد. حق تعالی به او وحی کرد از هر حیوانی یک جفت نر و ماده و خانواده خود و مؤمنین را حمل بر کشتی کن. و مقصود از **إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ**، زن نوح و فرزندش کنعان بود. ولی سه پسر دیگر سام و حام و یافث با زنانشان بر کشتی حمل شدند.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * وَهِيَ
تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنِي
أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَأُوَى إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي

مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا
الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ *

ترجمه: و گفت در آن سوار شوید. بنام خداست روان شدنش و ایستادنش. برآستی که پروردگار من آمرزنده رحیم است (۴۱) و آن کشتی ایشان را در میان موجی مانند کوهها می‌برد، و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد: ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش (۴۲) گفت: به زودی به کوهی که مرا از آب حفظ کند پناه می‌برم و جای می‌گیرم. (نوح) گفت: امروز از فرمان خدا نگهدارنده‌ای نیست مگر آنکه خدا به او رحم کند. و موج میان ایشان حائل شد، پس از غرق شدگان گردید. (۴۳)

نکات: مجری و مرسی هر دو مصدرند مانند کلمه متزل در جمله: **مُنزلاً** **مُبَارَكاً**. بنابراین ممکن است بِسْمِ اللَّهِ خبر مقدم باشد مجری و مرسی مبتدا شود. و بعضی مجری و مرسی را بوزن اسم فاعل خوانده و آنها را اسم فاعل و صفت الله گرفته‌اند، ولی این قول چون اعرابش مخالف مصحف میان مردم است به نظر ما صحیح نمی‌باشد. و ممکن است جمله: **وَقَالَ أَرَكُبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حَجْرُهَا وَمُرْسِنَهَا** کلام واحد باشد. و ممکن است **بِسْمِ اللَّهِ حَجْرُهَا** کلام مستقل باشد، و مقصود از این جمله این است که ساکین کشتی بدانند کشتی، نجات‌دهنده نیست بلکه خدای مجری و مرسی نجات‌دهنده می‌باشد پس به کشتی اعتماد نکنند بلکه به فضل خدا اعتماد کنند. و بدانکه انسان در مطالب توحیدی و معرفه الله چون در کشتی فکر نشست، امواج خیالات و گمراهی‌ها او را احاطه می‌کند، پس چون شخصی به فکر وارد شد باید به خدا و هدایت او توکل و اعتماد کند تا کشتی فکرش غرق نشود!

وَقِيلَ يَا رَضُّ أَبْلَعِي مَاءَكَ وَيَسْمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ
وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ
رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ* قَالَ
يَنْبُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ
بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ
أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ*

ترجمه: و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان بازدار و آب فرو
شد و فرمان انجام شد و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد دوری باد برای
قوم ستمگران (۴۴) و نوح پروردگار خود را ندا کرد پس گفت: پروردگارا
براستی پسر من از اهل من است و بدرستی که وعده تو حق است و تو بهترین
حکم‌کنندگان (۴۵) گفت: ای نوح براستی که او از اهل تو نیست. زیرا او عمل
ناصالح است. پس آنچه را که برای تو علمی به آن نیست از من سؤال مکن،
براستی که من تو را پند می‌دهم تا مبدا از جاهلین باشی (۴۶) گفت: پروردگارا
براستی که من پناه می‌برم به تو از اینکه سؤال کنم آنچه را به آن علمی ندارم، و
اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران می‌باشم. (۴۷)

نکات: مقصود از جمله: لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ این است که او ایمان ندارد بدلیل
جمله: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ و ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ برای تأکید است مانند:
زید عدل، و یا به تقدیر مضاف است یعنی؛ ذو عمل غیر صالح، و درخواست
نوح راجع به فرزندش چون بدون علم صادر شده و قول بلا علم گناه است و
لذا مورد عتاب شده و سپس استغفار و عذرخواهی نموده و پناه به خدا برده که

در آیه چنین نکند و عرض کرده: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ....

قِيلَ يٰنُوحُ أَهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ
سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ* تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا
إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ
لِلْمُتَّقِينَ*

ترجمه: گفته شد ای نوح فرود آی بسلامت از ما و برکاتی بر تو و بر امتیهای که با تواند، و امتیهای که بزودی ایشان را بهره دهیم سپس به ایشان از جانب ما عذابی دردناک برسد (۴۸) اینها از اخبار غیب است وحی می کنیم آنها را به سوی تو، نه تو می دانستی آنها را و نه قوم تو پیش از اینکه به تو وحی شود، پس صبر کن، بر راستی که عاقبت برای متقین است. (۴۹)

نکات: چون کشتی بر کوه جودی که در اطراف موصل است فرود آمد حضرت نوح علیه السلام وحشت داشت و نمی دانست پیاده شود یا خیر؟ خطاب رسید به سلامت پیاده شو. نوح علیه السلام دانست که دیگر آسیبی نیست و از جهات معاش هم خدا وعده برکات به او و همراهانش داد. و جمله: وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ دلالت دارد که از او و همراهانش امتیهای بوجود آمدند و بشر فعلی از همان امت ها می باشد و چون دنیا متاع پستی است، حق تعالی راجع به مؤمنین فرموده: سَنُمَتِّعُهُمْ، بلکه راجع به کفار فرموده: سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ و جمله: مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا، دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مطالب غیبی و قصص قرآنی را قبل از وحی نمی دانسته، نه خودش می دانسته و نه قومش، پس بطلان روایات غالیان ظاهر می شود که

می‌گویند او وجانشینانش همه چیز را می‌دانسته‌اند و پسر عمویش علی علیه السلام قبل از رسالت او به دنیا آمد و تمام کتب آسمانی را خواند، که اینها کفر و تماما بر ضد قرآن است.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَنْقُومِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ ۗ إِنَّ
 أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ * يَنْقُومِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۗ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى
 الَّذِي فَطَرَنِي ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * وَيَنْقُومِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ
 السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ *

ترجمه: و فرستادیم بسوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما الهی (مقصد در حوائج) غیر او نیست، نیستید شما مگر افترازنندگان (۵۰) ای قوم من درخواست اجری بر این رسالت نمی‌کنم، نیست اجر من مگر بر آنکه مرا بوجود آورده، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید (۵۱) و ای قوم من از پروردگارتان طلب آموزش کنید سپس بسوی او بازگشت کنید، (او) از آسمان برای شما باران پی‌درپی بفرستد و نیروئی بر نیروی شما بیافزاید و اعراض نکنید در حال گنه‌کاری. (۵۲)

نکات: قصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عاد در سوره احقاف آیه ۲۱ به بعد، و سوره فجر آیات ۶ تا ۸، و سوره اعراف آیات ۶۵ تا ۷۲، و سوره شعراء آیات ۱۲۳ به بعد، و سوره الحاقه آیات ۶ تا ۸، ذکر شده. و قوم عاد بین یمن و عمان و حضرموت مسکن داشته‌اند و ایشان سه بت داشتند که از سه بنده صالح تمثال بود: بنام صداء و صمود و هباء، و اینان را شفیع نزد خدا می‌دانستند و در حوائج دنیوی خود آنان را می‌خواندند و لذا حضرت هود علیه السلام ایشان را نهی می‌کند که شفاعت اینان دروغ است و ایشان مستحق کرنش نیستند ولیکن ایشان هود علیه السلام را حقیر شمردند و شأن او را کوچک دانستند و او را به سفاهت و کذب نسبت

دادند تا اینکه سه سال باران رحمت بر ایشان نبارید. هود علیه السلام در دعوت خود، ثبات قدم به خرج داد و گفت: اگر به هدایت الهی برگردید خدا باران رحمت را بی‌درپی بر شما بباراند و قوی و نعمت خود را بر شما بیفزاید، و حضرت هود علیه السلام از نواده‌های حضرت نوح علیه السلام و مدتی پس از نوح علیه السلام مبعوث شده در سن چهل سالگی. و به قولی نوشته‌اند هفتصد و شصت سال قوم خود را دعوت به توحید کرد و ایشان ایمان نیاوردند. و کار حضرت هود علیه السلام زراعت و تجارت بود.

قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ
بِمُؤْمِنِينَ * إِنْ نَقُولُ إِلَّا أَعْرَبْنَاكَ بِعَضِّ أَلْسِنَتِنَا سُوءٌ قَالَ إِنْ شَهِدَ اللَّهُ
وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِهِ ^ط فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا
تَنْظُرُونَ * إِنْ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ ^ج مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
^ج إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ ^ج
وَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا ^ج إِنْ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
حَفِيظٌ *

ترجمه: گفتند: ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی و ما إله‌های خود را از قول تو ترک نکنیم و ما برای تو ایمان آورنده نیستیم (۵۳) ما چیزی در حق تو نمی‌گوئیم جز اینکه بعضی از إله‌های ما به تو آسیبی رسانده، (هود) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و گواه باشید که من از آنچه شریک او می‌کنید بیزارم (۵۴) بیزارم از هر چه جز او است، پس همه شما با من مکر کنید سپس مرا مهلت ندهید (۵۵) براستی که من توکل کرده‌ام بر خدا پروردگار من و پروردگار شما، جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او گیرنده پیشانی او است، براستی که پروردگار من

بر راه راست است (۵۶) پس اگر روی بگردانید به تحقیق من به شما ابلاغ نمودم آنچه را که به آن بسوی شما فرستاده شده‌ام، و پروردگار من قومی غیر شما را جانشین شما خواهد کرد، و شما چیزی به او ضرر نمی‌زنید، براستی که پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است. (۵۷)

نکات: قوم هود در بت پرستی خود اصرار ورزیدند، و مقصودشان از جمله: *أَعْتَرْنَا...* این بود که بعضی از بت‌های ما تو را دیوانه کرده‌اند. و مقصود از جمله: *إِلَّا هُوَ* آخذُ بِنَاصِيَتِهَا این است که تمام جنبدگان مقهور قدرت اویند زیرا هر کس موی پیشانی کسی را بگیرد می‌تواند بر او غلبه کند. و مقصود از جمله: *وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ* این است که؛ *يَهْلِكُكُمْ بِكُفْرِكُمْ* و *يَسْتَبْدِلُ بَكُمْ غَيْرَكُمْ* **کما اهلك من كان قبلکم** (شما را به سبب کفرتان هلاک می‌کند و دیگران را به جای شما بوجود می‌آورد، - همانگونه که پیشینیان را هلاک گردانید -...).

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَتِلْكَ ءَاثَاتُ جَدِّكَ عَادٌ جَحَدُوا بِقَايَتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * وَاتَّبَعُوا فِي هِنْدِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ *

ترجمه: و چون فرمان ما آمد هود را با آنانکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم به رحمت خودمان، و ایشانرا از عذاب سخت نجات دادیم (۵۸) و این است قوم عاد که به آیات پروردگارشان انکار کردند و فرستادگان او را عصیان نمودند و هر زورگوی عنودی را پیروی کردند (۵۹) و بدنال ایشان در این دنیا و روز قیامت لعنت شد، آگاه باش که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند، آگاه باش دور باش است برای عاد قوم هود. (۶۰)

نکات: بالآخره قوم عاد برای تعصب دین آباء و اجدادی و تقلید از بزرگانشان ایمان نیاوردند و شفعاء و باب الجوائح هائی که خود نام گذاری کرده بودند از دست ندادند تا فرمان خدا در رسید و باد هفت شبانه روز بر ایشان مسلط گردید و پاره پاره شان کرد و هود و مؤمنین را از رسیدن و تسلط باد حفظ نمود. مدت قلیل عصیان کردند و تا قیامت مبتلا به لعن شدند.

وَالِیْ تَمُوْدَ اَحَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَقَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِّنْ اِلٰهِ غَیْرُهٗ ۗ هُوَ
 اَنْشَاکُمْ مِّنَ الْاَرْضِ وَاَسْتَعْمَرَکُمْ فِیْهَا فَاسْتَغْفِرُوْهُ ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَیْهِ ۚ اِنَّ رَبِّیْ قَرِیْبٌ
 مُّجِیْبٌ * قَالُوْا یَصْلِحْ قَدْ کُنْتَ فِیْنَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا ۗ اَتَنْهٰنَا اَنْ نَّعْبُدَ مَا
 یَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا وَاِنَّا لَفِیْ شَکِّ مِمَّا تَدْعُوْنَآ اِلَیْهِ مُرِیْبٍ *

ترجمه: و فرستادیم بسوی قوم تمود برادرشان صالح را گفت: ای قوم من عبادت کنید خدا را، نیست برای شما الهی (مقصد در حوائجی) غیر او، او شما را از زمین ایجاد کرد و در آن شما را زندگی داد، پس، از او طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگشت کنید، براستی که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است (۶۱) گفتند: ای صالح به تحقیق تو از پیش (قبلا) مایه امید در میان ما بودی، آیا ما را از آنچه پدران ما می پرستیدند نهی می کنی که عبادت کنیم؟ و براستی که ما از آنچه ما را بسوی آن می خوانی در شکیم و گمان بد. (۶۲)

نکات: قوم تمود کوه نشین و در پناه کوهستان مسکن داشتند و رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک به مساکن ایشان برخورد کرد. و ایشان بت هائی داشتند که تمثال چند نفر از بزرگان صالحین بود، چون آن بزرگان صالح از دنیا رفتند اینان مجسمه های ایشان را برای تسلی خود برداشتند و به آنان در حوائج توسل می جستند بعنوان شفاعت در درگاه خدا و بتان ایشان عبارت بود از ود و جد و شمس و مناة و مناف و اللات. و در قرآن در سوره شعراء آیه ۱۴۱ تا ۱۵۸، و سوره

اعراف آیه ۷۳ و ۷۹، و نمل آیه ۴۵ تا ۵۳، و سوره‌های دیگر ذکری از ایشان شده است و نوشته‌اند که حضرت صالح از سن ۱۶ سالگی مأمور رسالت شد و تا صد و بیست سال از عمر خود دعوت کرد ولی فائده نبخشید.

قَالَ يٰ قَوْمِ اَرَأَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّيْ وَءَاتٰنِيْ مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِيْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيْدُوْنِيْ غَيْرَ تَخْسِيْرٍ * وَيَنْقَوْمِ هٰذِهِ نٰقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ اٰيَةٌ فَذُرُوْهَا تَاْكُلْ فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ فَيَاْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيْبٌ * فَعَقَرُوْهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوْا فِيْ دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ * ذٰلِكَ وَعَدُوْا غَيْرُ مَكْدُوْبٍ *

ترجمه: گفت: ای قوم من آیا بديده بصيرت دیده‌اید اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و او از رحمت خود به من عطا کرده باشد، پس کیست مرا از جانب خدا یاری کند اگر او را عصیان کنم، پس شما برای من جز زیان نیفزائید (۶۳) و ای قوم من، این است شتر خدا برای شما آیتی است پس آنرا رها کنید بخورد در زمین خدا و بدی به او نرسانید که عذاب نزدیک شما را بگیرد (۶۴) پس آنرا پی کردند پس گفت در خانه خودتان سه روز بهره برید این وعده‌ای دروغ‌نشدنی. (۶۵)

نکات: تعصب دینی مانع از تفکر قوم صالح شد، و با اینکه از او معجزه خواستند و خدا از سنگ شتری برای ایشان بیرون آورد بدعای حضرت صالح، باز روی عداوت آنرا پی کردند. و مقصود از جمله: فَذُرُوْهَا تَاْكُلْ فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ، این است که مخارجی ندارد بگذارید در زمین خدا بچرد، ولی وجود او از جهاتی برای معجزه است: ۱- از سنگ خلق شده. ۲- در جوف کوه خدا او را به چنین صورتی درآورده و ۳- بدون تماس با نر حامله شده. ۴- بدون تولد

و تناسل به این صورت درآمد. ۵- یک روز آب می آشامد و روز دیگر همه شما را از شیر خود سیراب می کند. و خدا سه روز به ایشان مهلت داد بلکه توبه کنند، ولی بزرگانشان با وسوسه مانع از توبه ایشان شدند، تا اینکه حضرت صالح علیه السلام به ایشان گفت روز اول صورتشان زرد خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه، و چون این احوال را دیدند و یقین به عذاب پیدا کردند، ولی عناد و تعصب مانع از توبه ایشان شد و همه مہیای عذاب شدند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ
يَوْمئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ * وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ
فَأَصْبَحُوا فِي دِيَرِهِمْ جَثِمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا آلَا إِنَّ ثَمُودًا كَفَرُوا
رَبَّهُمْ آلَا بُعْدًا لِثَمُودَ *

ترجمه: پس چون فرمان ما آمد صالح را با آنانکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم برحمتی از جانب ما و نجات بخشیدیم از خواری آنروز، براستی که پروردگار تو نیرومند عزیز است (۶۶) و آنان را که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس در خانه های خود برو افتادند (۶۷) گویا اقامت در آن نکرده بودند، آگاه باش که قوم ثمود کافر به پروردگار خود شدند، آگاه باش برای قوم ثمود دور باش است. (۶۸)

نکات: مقصود از الصَّيْحَةُ صدا و صاعقه آسمانی است که در اثر آن زمین لرزید و گوشها پاره شد و دلها طپید و جانها از بدنها خارج و برو به زمین خوردند و مقصود از دورباش دوری از رحمت است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشِيرِ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ * فَأَمَّا رِءَا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ

خَيْفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ * وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ
فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَوَيْلَىٰ آلِ الدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ
وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا ط إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ط
رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ *

ترجمه: و به تحقیق فرستادگان ما نزد ابراهیم با بشارت آمدند و گفتند: سلام (بر تو). گفت: سلام (بر شما). پس درنگ نکرد که گوساله بریانی آورد (۶۹) پس چون دید دستهای ایشان به آن گوشت نمی‌رسد (و از آن گوشت نمی‌خوردند) ایشان را نشناخت و در دل ترسی از ایشان گرفت، گفتند: مترس براستی که ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم (۷۰) و زن او ایستاده بود که خندید. پس او را به اسحاق مژده دادیم و از نسل اسحاق یعقوب را (۷۱) گفت: ای وای مرا آیا فرزند آورم و حال آنکه من پیره‌زنم و این شوهرم پیرمرد است براستی که این البته چیزی عجیب است (۷۲) گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده، بدرستی که او ستوده بزرگوار است. (۷۳)

نکات: حق تعالی پس از ذکر قصه حضرت نوح و هود و صالح علیهم‌السلام بیان قصه حضرت ابراهیم و لوط علیهم‌السلام را کرده که چون مأمورین الهی یعنی فرشتگان آمدند نزد ابراهیم برای بشارت‌دادن او را به فرزند و برای خبردادن او را به هلاکت قوم لوط، حضرت ابراهیم علیهم‌السلام که بسیار مهمان دوست بود فوری گوساله‌ای بریان کرد و برای ایشان حاضر نمود ولی دید ایشان دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند. چون هرگاه دشمنی به کسی وارد می‌شد از غذای او نمی‌خورد، ابراهیم علیهم‌السلام ملائکه را نمی‌شناخت و خیال می‌کرد اینان که غذا نمی‌خورند قصد عداوتی دارند، این است که او را ترس گرفت، و این قصه دلالت دارد که انبیاء علیهم‌السلام از امور غیبی و تکوینی بی‌خبرند. و جمله: رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، با

اینکه خطاب به زن ابراهیم حضرت ساره است مذكر آمده برای تغلیب، یعنی خانواده‌ای را به خطاب مذكر خطاب می‌کنند باعتبار مدیر ایشان که مرد است. بنابراین در آیه ۳۳ سورة احزاب اگر بگوئیم إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ، خطاب به زنان رسول خدا ﷺ است اشکالی ندارد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ نُجِدَلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ
 إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَتَّبِعْ إِبْرَاهِيمَ أَعْرَضَ عَنْ هَدَىٰ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ
 وَإِنَّهُمْ لَأَتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ *

ترجمه: پس چون دلهره از ابراهیم برطرف شد و او را بشارت به فرزند آمد با ما درباره قوم لوط مجادله می‌کرد (۷۴) بدرستی که ابراهیم محققا بردبار دلسوز بازگشت‌کننده بود (۷۵) ای ابراهیم از این اعراض کن، حقیقت این است که فرمان پروردگارت آمده و براستی که عذابی ایشان را خواهد آمد که برگشت ندارد. (۷۶)

نکات: مجادله حضرت ابراهیم عليه السلام چون با مأمورین الهی بوده، خدا فرموده با ما مجادله می‌کرد، و این مجادله برای عدم رضا به فرمان الهی نبود و لذا خدا او را تمجید کرده که او بردبار دلسوز بود. معلوم می‌شود که مجادله حضرت ابراهیم عليه السلام از دلسوزی برای قوم لوط بوده تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابشان نکند، و لذا چون ملائکه گفتند: ﴿إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ﴾ ابراهیم عليه السلام گفت: اگر پنجاه مرد مؤمن در آن باشد آیا هلاکشان می‌کنید؟ گفتند: نه. گفت اگر چهل نفر باشد؟ گفتند: نه. گفت: سی نفر باشد چطور؟ گفتند: نه. تا به ده نفر رسید؟ گفتند: نه. گفت: اگر در آن قریه یک مرد مسلمان باشد آنرا هلاک می‌کنید؟ گفتند: نه. گفت بدرستی که لوط عليه السلام در آن قریه است؟ گفتند: ما داناتریم و او را نجات می‌دهیم.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ *
 وَجَاءَهُمْ قَوْمُهُمْ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقَوْمِ
 هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ
 رَجُلٌ رَشِيدٌ * قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا
 تُرِيدُ * قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ * قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا
 رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ
 مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ * إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
 أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ * فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا سَفَافَهَا وَامْطَرْنَا عَلَيْهَا
 حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ مَّنْضُودٍ * مُسْوَمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ
 بِبَعِيدٍ *

توجه: و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند بدحال شد بواسطه ایشان و حوصله اش تنگ شد و گفت این روز سختی است (۷۷) و قوم لوط آمدند بسوی او در حالیکه شتاب می کردند و از قبل کارهای بد می کردند. گفت: ای قوم من اینان دختران منند برای شما پاکترند. پس از خدا بترسید و مرا درباره مهمانم رسوا مکنید، آیا در شما مرد رشیدی نیست (۷۸) گفتند: بطور تحقیق می دانی که ما را در دختران تو حقی نیست، و براستی که تو می دانی چه می خواهیم (۷۹) گفت: اگر برای من نیروئی بود نسبت به شما شما را دفع می کردم و یا پناه می بردم به پناهگاه محکمی (۸۰) فرشتگان گفتند: ای لوط براستی که ما فرستادگان پروردگار توئیم اینان هرگز به تو نمی رسند، پس خانوادهات را در پاره ای از شب سیر بده و یکی از شما توجه به عقب نکند، مگر زنت، زیرا به او می رسد آنچه به ایشان می رسد، براستی که وعده گاه ایشان

صبح است آیا صبح نزدیک نیست (۸۱) پس چون فرمان ما آمد آن شهر را سرنگون و زیر آنرا رو آوردیم و بر آن بارانیدیم سنگی از سنگ گل مهیا شده پی‌درپی (۸۲) (سنگهائی) نشان‌شده نزد پروردگارت و این عذاب بدور از ستمگران نیست. (۸۳)

نکات: چون فرشته اگر به شکل انسان مجسم شود به بهترین شکلی درآید و لذا حضرت لوط علیه السلام بدحال شد که اگر مهمان‌نوازی نکند برخلاف انسانیت است و اگر فرشتگان را به منزل برد ممکن است مورد سوءنظر همشهریانش بشوند این بود که گفت: روز سختی برایم پیش آمده و قوم او از بی‌حیائی به درب منزل او هجوم کردند. حضرت لوط علیه السلام گفت: دخترانم برای شما پاکیزه‌ترند، و مقصود از دختران او همان زنان قوم بود زیرا او پدر امت است و زنان امت حکم دختران او را دارند. یعنی به ازدواج زنان قناعت کنید و مرا رسوا مسازید. ولی چون قوم بی‌شرمی کردند به قدرت خدا و به اشاره فرشتگان کور شدند در حالیکه حضرت لوط علیه السلام تمنای نیروئی برای دفع ایشان داشت فرشتگان به او گفتند: ما مأمورین خدائیم یعنی بهترین نیرو برای دفع ستمکارانیم.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۗ
وَلَا تَتَّقُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنَّي أَنزَلْتُ إِلَيْكُمْ الْحَدِيدَ ۚ وَإِلَيْكُمْ
عَذَابٌ يَوْمَ تُحِيطُ ۚ وَيَقَوْمِ أَوفُوا بِالْمِيزَانَ وَالْقِسْطَ ۗ وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۗ بِقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ
لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۗ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۗ

ترجمه: و بسوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را بندگی کنید برای شما الهی (ملجای در حوائج) غیر او نیست، و پیمانہ و

ترازو را کم مکنید براستی که من شما را به خیر می‌بینم و براستی من بر شما از عذاب روزی که به شما احاطه کند می‌ترسم (۸۴) و ای قوم من پیمان‌ه و میزان را به عدالت تمام دهید، و چیزهای مردم را کم مکنید و در زمین خراب‌کاری نکنید در حالیکه فسادگر باشید (۸۵) باقی‌گذاشته خدا برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من بر شما نگهبان نیستم. (۸۶)

تکات: مقصود از **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ**؛ ای اهل مدین می‌باشد که شهری است بین شام و حجاز و چون هر پیامبری پس از دعوت به توحید، به دفع عیبی که بین مردم شایعتر است می‌پردازد و در قوم شعیب کم‌فروشی و نقص و کم‌گذاشتن متاع مردم، شیوع پیدا کرده بود، و لذا اولین سخن شعیب علیه السلام پس از توحید نهی از این کار است، و میزان به هر چیزی گفته شود که به آن اشیاء را می‌سنجند، چه ترازو باشد و چه قیان و چه متر و چه چیز دیگر که در تمام اینها باید اهل کسب و تجارت مواظبت کنند کم نکنند و کم ندهند و بعلاوه طبق جمله: **أَوْفُوا... تمام بدهند.** و مقصود از جمله: **وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ تَكَرَّرَ وَلَا تَنْقُصُوا** نیست، بلکه اشیاء عام است و کیل و میزان خاص، در تمام چیزها باید حق مردم را مراعات کرد و کم حقوق نگذاشت. و مقصود از جمله: **بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ**، همان بقیه کاسبی و بهره‌ای است که می‌ماند که باید کاسب به آن اکتفاء کند و حرص نزند. عده‌ای از کسانی که قرآن را به میل خود تفسیر به رأی کرده‌اند، گفته‌اند مقصود از **بَقِيَّتُ اللَّهِ** امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری است!! کسی نبوده به ایشان بگوید چگونه حق تعالی به قوم شعیب نامربوط نعوذ بالله گفته باشد: امام دوازدهم برای شما بهتر است! زمان شعیب علیه السلام که امام و مأمومی نبوده جز **أنبياء علیهم السلام** و پیروانشان.

قَالُوا يَشْعِبُ أَصْلُوتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي
 أَمْوَالِنَا مَا نَشْتَوُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ* قَالَ يَنْقَوْمُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ
 عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا
 أَنْهَيْكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
 عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ* وَيَنْقَوْمُ لَا تَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا
 أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِّنكُمْ بِبَعِيدٍ*
 وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ*

ترجمه: گفتند: ای شعیب آیا نمازت امر می‌کند تو را که آنچه پدران ما می‌پرستیدند، رها کنیم، یا در اموالمان هر فعلی بخواهیم ترک بکنیم؟ براستی که تو حلیم و رشیدی! (۸۷) گفت: ای قوم من ببینید اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و او مرا رزق نیکو داده باشد، و با شما نمی‌خواهم مخالفت کنم نسبت به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، تا می‌توانم نمی‌خواهم مگر اصلاح را، و نیست توفیق من جز با خدا، بر او توکل دارم و بسوی او باز می‌گردم (۸۸) و ای قوم من مخالفت با من، شما را وادار نکند که برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح و یا قوم هود و یا قوم صالح، و قوم لوط از شما دور نیست (۸۹) و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس بسوی او برگردید، براستی که پروردگارم رحیم و دود است. (۹۰)

نکات: حضرت شعیب رضی الله عنه دارای ثروت و کله و زراعت بوده و نماز بسیار می‌خوانده و لذا به او گفتند: آیا نماز تو، تو را وادار کرده که ما را به سوی توحید و ترک کم‌فروشی امر بکنی؟ و این کلام را از روی تمسخر و استهزاء به او می‌گفتند. و همچنین جمله: **لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ** را نیز از تمسخر گفتند. آری

قوم مغرور نادان چنین سخن می‌گویند. ولی حضرت شعیب علیه السلام در مقابل استهزاء ایشان می‌گوید مقصود من اصلاح است و عداوت شما با من باعث نگردد که مبتلا به عذاب الهی شوید مانند اقوام گذشته. و از جمله: وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ معلوم می‌شود بلاد قوم لوط به مدین نزدیک بوده است، و ممکن است بگوئیم زمان هلاکت قوم لوط نزدیک زمان حضرت شعیب بوده. و جمله: أَرَأَيْتُمْ... استفهام تقریری است یعنی ببینید و تأمل کنید.

قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ * قَالَ يَنْقَوْمِ أَرْهَطِي - أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا * إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ * وَيَنْقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ * سَوْفَ تَعْلَمُونَ - مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَذِبٌ * وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ * وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا لُجَيْنًا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَثَمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا * أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ *

ترجمه: گفتند: ای شعیب بسیاری از آنچه تو می‌گوئی ما نمی‌فهمیم و براستی که ما تو را در بین خود ناتوان می‌بینیم و اگر قبیله‌ات نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو برای ما گرامی نیستی (۹۱) گفت: ای قوم من آیا قبیله من برای شما از خدا گرامی‌ترند که او را پشت سر خود انداخته و فراموش کرده‌اید براستی که پروردگرم به آنچه می‌کنید احاطه دارد (۹۲) و ای قوم من آنچه تمکن دارید بکنید بدرستی که من نیز عمل می‌کنم بزودی می‌دانید عذاب خوارکننده

برای که خواهد آمد و دروغگو کیست، و منتظر باشید که من با شما منتظرم (۹۳) و چون فرمان ما آمد شعیب را با آنانکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم برحمت خودمان، و آنانرا که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس صبح کردند در حالیکه در خانه‌های خود افتاده بودند (۹۴) گویا در آنجا نبودند، آگاه باش دور باد است برای اهل مدین چنانکه دور شد قوم ثمود. (۹۵)

نکات: مردم همواره چنین بوده و خواهند بود که احترام قبیله و بالأخره احترام بندگان خدا را بیش از خدا منظور دارند چنانکه قوم شعیب می‌گویند اگر فامیل تو نبود سنگسارت می‌کردیم. و **الصَّيْحَةَ** همان صدای آسمانی بود که همه از ترس مردند و روی زمین افتادند. و جمله: **وَيَقَوْمِ أَعْمَلُوا...** تهدید است. و جمله: **كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا** برای عبرت است یعنی آیندگان عبرت گیرند و بنگرند که امم گذشته گویا در این دنیا نبوده‌اند و سرنوشت شما نیز مانند آنان است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ* يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ* وَأَتَّبَعُوا فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ بئسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ* ذٰلِكَ مِنْ أُنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ*

ترجمه: و به تحقیق موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم (۹۶) بسوی قوم فرعون و گروه اشراف قوم او، پس ایشان فرمان فرعون را پیروی کردند و حال آنکه فرمان فرعون صواب نبود (۹۷) او روز قیامت پیشقدم قوم خود باشد پس ایشان را به آتش وارد سازد و بداست ورود در آن جایگاه (۹۸) و در پی ایشان لعنتی آورده شد در دنیا و در روز قیامت. بد است عطای داده

شده (۹۹) این از اخبار قریه‌ها است که بر تو می‌خوانیم بعضی از آنها برپا است و بعضی از آنها درو و ویران شده است. (۱۰۰)

نکات: هر کس امر کسی را کورکورانه پیروی کرد با او محشور خواهد شد و او در قیامت امام و پیشوای او است. و محشور شدن ملت فرعون با او و امامت او در قرآن مکرر بیان شده. و خدا قصه این قریه‌ها را پس از دلائلی عقلی بیان کرده تا بهتر دلنشین برای عموم گردد.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ۖ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۖ وَكَذَلِكَ
أَخَذْنَا رِبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ ۚ إِنَّ أَخَذَهُ أَكْبَرُ شَدِيدٌ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ۚ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ
مَّشْهُودٌ ۖ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ۖ

ترجمه: و ما به ایشان ستم نکردیم و لیکن ایشان به خودشان ستم کردند پس خدایان و آن چیزهایی را که غیر از خدا می‌خواندند به حال ایشان مفید واقع نشد زمانیکه فرمان پروردگارت آمد. و آن معبودها برای ایشان زیاد نکردند جز زیان و هلاکت را (۱۰۱) و این چنین است گرفتن پروردگارت چون بگیرد اهل قریه‌ها را در حالیکه ستمگرند، براستی که گرفتن او دردناک شدید است (۱۰۲) براستی که در این گرفتن آیتی است برای کسی که بترسد از عذاب آخرت، این عذاب روزی است که مردم برای آن جمع خواهند شد و این روزی است که مشهود گردد (۱۰۳) و ما آنرا به تأخیر نمی‌اندازیم مگر برای مدت معینی. (۱۰۴)

نکات: هدف حق تعالی از بیان این قصص ذکر توحید و رد شرک است و معبود مشرکین علاوه بر اینکه به ایشان نفعی ندارد موجب خسارت و ضرر

ایشان است چنانکه در جمله: **فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ** تا آخر بیان شده است. و روز قیامت را **«يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ»** و **«يَوْمَ مَشْهُودٌ»** خوانده‌اند زیرا در آنجا همه جمع شوند و همه از اعمال یکدیگر باخبر خواهند شد. نعوذ بالله.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ
شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَلْدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي
الْجَنَّةِ خَلْدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ۗ عَطَاءٌ غَيْرٌ
مَجْدُودٍ *

ترجمه: روزی بیاید که هیچکس جز با اذن او سخن نگوید، پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعیدند (۱۰۵) و اما آنانکه شقی شدند پس در آتشند ایشان را است در آن فریاد سخت و ناله زار (۱۰۶) در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین است مگر آنچه پروردگارت خواسته باشد برآستی که پروردگارت آنچه بخواهد بجا آورنده است (۱۰۷) و اما آنانکه سعید و خوشبخت شده‌اند در بهشتند در حالیکه در آن ماندنی باشند مادامی که آسمانها و زمین باشد مگر آنچه پروردگارت خواسته باشد، عطائی است قطع‌نشدنی. (۱۰۸)

تکات: عبارات: **شَقُوا** و **سَعَدُوا** دلالت دارد بر اینکه سعادت و شقاوت عارضی است نه ذاتی. و اما خلود در جهنم و یا بهشت مورد اشکال شده که: چگونه کسی که مثلاً هفتاد سال یاغی و یا عاصی بوده باید دائم در آتش بسوزد؟ از این اشکال جواب‌ها داده‌اند که خالی از ایراد نبوده است. می‌توان گفت: اولاً: طبق این آیه که خدا فرموده: **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ**، برای اهل دوزخ حق تعالی خلود ایشان را استثناء زده به **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ**، که خدا حق و تو دارد

زیرا فرموده: **إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ** و می‌تواند از اهل دوزخ عفو کند و خلف وعده اگر قبیح باشد خلف وعید در مورد عفو قبیح نیست. و اما اهل بهشت اگر دائم در آن بمانند به فضل الهی، عقلا اشکالی ندارد. و می‌توان گفت به همین مناسبت در مورد اهل بهشت پس از آنکه فرموده « **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** » در آخر آیه حق تعالی فرموده: **عَطَاءٌ غَيْرَ مُجَدُّوذٍ**. یعنی اگرچه خدا به علت وجود حاکمیت دائمش حقّ و تو دارد و می‌تواند بهشت را خاتمه دهد و نابود کند، ولی به فضل و عطای خود آنرا قطع نمی‌کند و اهل بهشت در آن همیشه ماندگارند. و می‌توان گفت: اهل توحید عذاب دائم ندارند زیرا رسول خدا ﷺ فرموده: التوحید ثمنه الجنة. و بالأخره موحد به بهشت می‌رود یعنی هر کفّری موجب خلود نیست و شرک موجب خلود است. آن هم برای اینکه مشرک حق بی‌نهایت را که حق خالق باشد انکار کرده و باید بی‌نهایت عذاب شود، و همچنین مانند مشرک است کافری که منکر وجود خدا باشد. و لذا در سوره بقره آیه ۶۲ فرموده:

﴿ **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرِيَّ وَالصَّبِيَّيْنَ مَنْ ءَامَنَ**

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾

که طبق این آیه تمام کفار اگر خدا و قیامت را بپذیرند و معاند نباشند نزد خدا مأجور و خوف و حزن مهمی بر ایشان نیست و اگر معذب شوند موقت است البته در صورتیکه اسلام حقیقی به ایشان نرسیده باشد زیرا کسی که واقعا مؤمن به خدا باشد نسبت به خدا لجوج نیست و اگر اسلام حقیقی به او برسد و آنرا بفهمد انکار نمی‌کند. (برای توضیح بیشتر به آیه مذکور مراجعه شود).

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِّنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيحِهِمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ * وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَإِيَّاهُمْ لِفِي شَكِّ مِّنْهُ مُرِيبٍ * وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لِيُوفِّيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ *

ترجمه: پس در شک مباش از آنچه اینان می‌پرستند، نمی‌پرستند مگر چنانکه پدرانشان از پیش می‌پرستیدند و محققا ما بهره‌ایشان را به تمام بدون کمی خواهیم داد (۱۰۹) و به تحقیق موسی را کتاب دادیم پس در آن اختلاف شد، و اگر نبود سخنی که از پروردگارت پیشی یافته محققا بین ایشان قضاوتی شده بود. و براستی که ایشان در شکند از این قرآن شکی که موجب بدگمانی است (۱۱۰) و براستی که کارهای هر یک را البته البته پروردگارت جزای تمام می‌دهد زیرا او به آنچه می‌کنند آگاه است (۱۱۱) پس استقامت کن و ثابت باش چنانکه بدان امر شده‌ای و کسی که با تو توبه کرده و طغیان نکنید زیرا او به آنچه می‌کنید بیناست. (۱۱۲)

نکات: جمله: **فَلَا تَكُ ...** دلالت دارد که دین مشرکین تحقیقی نیست بلکه تقلیدی از پدران است و چنین عقاید را نباید توجه کرد و اعتماد نمود و برای کسی نباید موجب تردید گردد، و خصوصا برای مانند تویی که مأمور خدائی. و جمله **فَاسْتَقِمْ ...** خطاب به رسول ﷺ و هر کسی است که ایمان دارد که باید در راه خدا ثبات قدم داشته باشد و نلغزد، چنانچه انسان در خطی راه رود که آن خط فاصله بین نور و سایه باشد مشکل است پیدا کردن عین خط چه برسد به فاصله بین تشبیه و تعطیل در توحید و فاصله بین افراط و تفریط و فاصله بین

قوه عاقله و غضبیه و بین غضبیه و شهویه و هکذا. پس باقی ماندن بر حد وسط و عمل به آن کار مشکلی است چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: **شئیتنی سورة هود** و **أخواتها**. کسی آن حضرت را در خواب دید و عرض کرد از شما روایت شده: **شئیتنی سورة هود**، فرمود: بلی. عرض کردند: به کدام آیه اش؟ فرمود: بقوله:

فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ
 أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ * وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ
 الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ * وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا
 يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ
 يَبْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أُحْجِنَّا مِنْهُمْ وَأَتَّبَعِ الَّذِينَ
 ظَلَمُوا مَا أَتَرَفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ *

ترجمه: و اعتماد مکنید بسوی آنانکه ستمگرند که شما را آتش می‌رسد و شما را جز خدا یاورانی نیست سپس یاری نمی‌شوید (۱۱۳) و بپا دارید نماز را دو طرف روز و ساعات کمی از شب، بدرستی که نیکی‌ها، بدی‌ها را می‌برند، این تذکری است برای پندگیرندگان (۱۱۴) و صبر کن محققا خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (۱۱۵) پس چرا از مردمان قرون قبل از شما صاحبان خیری پیدا نشدند که نهی از فساد در زمین کنند مگر عده کمی از کسانی که نجاتشان دادیم، و آنانکه ستم کردند پیرو لذتهای خود شدند و مجرم بودند. (۱۱۶)

نکات: اعتماد به ظالم موجب دخول در آتش است ولی برای رفع ظلم و استیفای حق، رجوع کردن به ظالم اشکالی ندارد. و جمله: **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ** دلالت دارد بر وجوب نماز صبح و عصر که دو طرف روز است مانند آیه دیگر

که فرموده: **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا**. و مقصود از جمله: **فَلَوْلَا كَانَ...** تسلیت رسول خدا ﷺ و تقویت قلب اوست که در اُمم گذشته نیز اهل خیر و پیرو عقل کم بودند و آنانکه بدنبال وسعت و نعمت دنیا رفتند غالباً ستمگر بودند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصَلِحُونَ * وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ *

ترجمه: و پروردگار تو چنین نبوده که قریه‌ها را بستم هلاک کند در حالیکه اهل آنها به اصلاح پرداخته‌اند (۱۱۷) و اگر پروردگارت خواسته باشد البته مردم را یک اُمّت قرار می‌دهد و همواره اختلاف دارند (۱۱۸) مگر آنانکه پروردگارت (به ایشان) رحم کند، و برای این رحم ایشان را خلق کرده، و سخن پروردگارت تمام شد که البته پر می‌کنم دوزخ را از جنیان و آدمیان. (۱۱۹)

تکات: جمله: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ...** تا آخر دلالت دارد که حق تعالی قومی را بواسطه کفر و شرک و ظلم در صورتیکه به اصلاح پرداخته باشند هلاکشان نمی‌کند. و مقصود از جمله: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ...** اراده جبری است و لو برای امتناع است، یعنی خدا نخواسته مردم را مجبور به هدایت کند. و مقصود از جمله: **إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ** کسانی است که بواسطه تحقیق و طلب و کوشش خود مشمول رحمت پروردگارند که اینان برای رحمت خلق شده‌اند، و مقصود از جمله: **وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ** همین است.

وَكُلًّا نَقْصُ عَلَيكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنثِثُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ
 الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَيَّ
 مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ * وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ *

ترجمه: و هر یک از اخبار این پیامبران را که برای تو ذکر کردیم چیزی است که بواسطه آن دل تو را ثابت می‌داریم و تو را در این اخبار، حق و موعظه‌ای آمده و تذکری است برای مؤمنین (۱۲۰) و بگو به آنانکه ایمان نمی‌آورند روی تمکن خود عمل کنید که ما نیز عمل می‌کنیم (۱۲۱) و منتظر باشید که ما نیز منتظریم. (۱۲۲)

نکات: جمله: مَا نُثِثُ بِهِ ... دلالت دارد که حق تعالی برای محمد ﷺ قصه‌های انبیای گذشته را بیان کرده که دل او آرام گردد و بداند رسولان الهی همه در سختی و مبتلا به سرکشی قوم خود بودند و همه صبر بر اذیت و آزار قوم خود کردند تا اینکه محمد ﷺ خسته نگردد. و البته برای مؤمنین نیز این قصه‌ها مفید است چنانکه فرموده: وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ. و مقصود از جمله: أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ، عتاب عقاب آمیز و تشر و تهدید است که هر کار می‌توانید بکنید حق تعالی در کمین است چنانکه در آیه بعد فرموده:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ
 عَلَيْهِ * وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ *

ترجمه: و مخصوص خداست غیب آسمانها و زمین و بسوی او تمام امور بازگردد، پس او را عبادت نما و بر او توکل کن، و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۱۲۳)

نکات: غیب بر سه قسم است: غیب ماضی، غیب حال و غیب استقبال. و انسان محتاج است به شناخت این سه غیب:

اول: آنچه قبل از او بوده است.

دوم: غیب حال را که عبارت است از دانستن آنچه مفید و موجب کمال است در زمان حیات.

سوم: غیب استقبال عبارتست از آینده و آینده بشر از عالم آخرت. که علم واقعی حقیقی به تمام این اقسام غیب، مخصوص خداست. و بشر باید بواسطه وحی انبیاء علیهم السلام از حق تعالی خبرگیری کند.

سورة يوسف
مکىة و هى مائة و احدى عشرة آية

سورة يوسف مكى و داراى ۱۱۱ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف لام راء. اینها آیات کتابی است روشن (۱) ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا باشد شما تعقل کنید. (۲)

تکات: تِلْكَ اسم اشاره و مبتداء و مؤنث آمده به مناسبت خبر آن که جمع است، ءَايَاتُ خبر آن اضافه شده به الْكِتَابِ و الف و لام کتاب برای عهد است یعنی همین کتاب. و الْمُبِين اسم فاعل اجوف از باب افعال و صفت کتاب است. إن از حروف مشبه بالفعل ضمیر نا اسم آن و جمله أَنْزَلْنَاهُ فعل و فاعل و مفعول خبر آن می باشد. قُرْءَانًا منصوب است بعنوان حال ضمیر مفعول. عَرَبِيًّا صفت قرآن. لعل از حروف مشبه، کم اسم آن، جمله: تَعْقِلُونَ که جمع مخاطب از فعل مستقبل است خبر آن.

جمله: تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، دلالت دارد که تمام آیات قرآن روشن و بیان واضح است.

و جمله: *أَنْزَلْنَاهُ دَلَالَةً* دارد که از مقام بالاتری این قرآن فرود آمده و مقام بالاتر همان مقام عظمت پروردگار است. و ممکن است بگوئیم چون ملائکه فرود آورده‌اند و مکان و مقام ملائکه در آسمان است بدین جهت تعبیر به نزول شده.

قرآن که مصدر و یا صفت مشبّه باشد به چیزی گفته می‌شود که قابل قرائت و سهل القرائه باشد و قرائت آن موجب نشاط گردد. چون این کتاب آسمانی دارای این مزایا می‌باشد بدین جهت به آن قرآن گفته شده. و کلمه: *عَرَبِيًّا* دلالت دارد که معانی مقصود را آشکار می‌سازد، چون عرب و اعراب از یک ماده است و اعراب به معنای *إظهار المعنى* است، و مقصود از عربی بودن قرآن این است که مقاصد آن روشن است، و هر کس به آن نزدیک شود و خصوصاً اگر به زبان عرب آشنا باشد لیاقت استفاده از آن را دارد، و می‌تواند مفاهیم آن را درک کند زیرا مطالب آن طبق فطرت است و احساسات پاک و عقل تابناک زود آن را می‌فهمد. و اینکه به لغت عربی نازل شده برای این است که لغت عرب از جهت فصاحت و روانی و فهمانیدن مقاصدش، بتوسط اعراب است، و دیگر اینکه از جهات نکات ادبی و کثرت تصاریف و مشتقات بر سایر لغات امتیاز روشنی دارد و از نظر جمله‌بندی و ترکیب مفردات و از جهت تقدیم و تأخیر و حذف و ذکر و وصل و فصل و مجاز و کنایه و استعاره و ضرب امثال بر تمام زبانهای زنده دنیا مزیت دارد و زبان عرب یک زبان ادبی کامل و بی‌نظیر است. و در هیچ زبان این امتیازات جمع نشده. و قرآن از جهت جمال لفظی و شیرینی و دلنشینی و زیبایی بیان، باعتبار عربی بودن و شیوایی و فنون بلاغت تا بحد اعجاز رسیده و مظهر کامل آن لغت عرب است نه لغات دیگر، و به تجربه رسیده که نکات و ریزه‌کاری‌ها که بواسطه عربی‌بودنش ادا کرده به لغات دیگر و زبانهای دیگر

نمی‌توان ادا کرد، و هر قدر ترجمه روان برای قرآن بیاورند باز بمانند عربی آن نمی‌شود، و مفاهیم آن را نمی‌رساند. و البته جمال معنوی قرآن که همان هدایت و علوم و احکام و استحکام مبانی تشریحی آن باشد بیشتر مورد اهمیت است، ولی به لفظ عربی آمده که بهتر از سایر لغات قابل درک باشد، و لذا فرموده:

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْءَانَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ *

ترجمه: ما بهترین داستانها را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و حتماً و حقیقتاً تو پیش از این وحی از مردم بی‌اطلاع بودی. (۳)

نکات: حق تعالی این سوره و داستان یوسف را بعنوان یک قصه شیرین و بهترین داستانها «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» معرفی کرده. اگرچه قصص قرآن بطور کلی بهتر از قصص سایر کتب است از جهاتی:

اول: از جهت اینکه از داستان انبیاء علیهم‌السلام و مردمان صحیح‌العمل الهی بیان کرده نه از سلاطین و نه پهلوانان و بی‌بند و باران و نه از ثروتمندان بی‌اعتبار و نه از قصص عشقی شهوت‌انگیز و هوی و هوس فساق و فجّار.

دوم: اینکه در قصص قرآن مقصود تعلیم و تعلم و پند و موعظه و ارشاد است، نه صرف صرف وقت و دانستن مطالب بیهوده.

سوم: آنچه قرآن گفته طبق واقع بوده و گوینده آن خدای خبیر و بصیر است نه خیالات و حدسیات بافندگان.

و این مزایا بعلاوه مزایای دیگر که در قصص قرآن آمده، در هیچ کتابی جمع نشده است، و لذا فردوسی که شصت هزار شعر در مدح شاهان سروده، در اوّل کتاب یوسف و زلیخای خود چنین گوید:

نگویم دگر داستان ملوک	دلم سیر شد ز استان ملوک
که آن داستانشا دروغست پاک	دو صد زان نیرزد به یک مشت خاک
دلم گشت سیر و گرفتم ملال	هم از گیو و طوس و هم از پور زال
به نظم آوریدم بسی داستان	ز افسانه و گفته باستان
ز هر گونه نظم آراستم	بگفتم در او آنکه خود خواستم
کنون گر مرا چند روزی بقاست	دگر نسپریم جز همه راه راست
ز پیغمبران گفت باید سخن	که جز راستیشان نبند بیخ و بن
بیا قصه از قول دادار خوان	که پذیرد آن مرد بسیار دان
الف لام را تلک آیات را	بخوان تا بدانی حکایات را
حکایات این داستان بس خوش است	سخنهای جان پرور دلکش است

حق تعالی این قصه را أحسن القصص نامیده زیرا در این قصه، عقائد و اخلاق و اوضاع و تقدیرات الهی بطور عجیبی ممثل شده است، و برای جوانان امروزه که غرق شهوات و مادیات می باشند بسیار مفید می باشد.

در اینجا ذکر پیامبران صلی الله علیه و آله و پیامبرزادگان و فرشتگان و آدمیان و چهارپایان و پرندگان و روش پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر زنان و حسد حاسدان و شیفتگی عاشقان و عفت جوانمردان و ناله محنت زدگان، و علم توحید و فقه و علم تعبیر، و علم فراست و سیاست و کیاست و معاشرت و تدبیر معیشت، قصه نیکوئی است از خوی نیکو از روی نیکو.

جمله: «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» دلالت دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

این قصص را قبل از نزول وحی نمی دانسته و این دلیل واضحی است بر ردّ خرافیین که می گویند پیغمبر و امام همه چیز می دانسته اند! و نیز دلیل روشنی است بر رد معترضین مسیحی و سایر معاندین که می گویند پیغمبر اسلام

مضامین قرآن را از اهل کتاب و معاصرین دانشمند خود یاد گرفته و با افکار خود به هم آمیخته و به صورت قرآن اظهار داشته. ولی طبق این آیه رسول خدا ﷺ اصلاً اطلاعی نداشته و با اهل کتاب ارتباطی نداشته و آنچه در قرآن است همان وحی الهی بوده و از هر جهت رسول خدا ﷺ پایبند وحی بوده است. باضافه آنچه در تورات ذکر شده با قرآن تفاوت بسیاری دارد و قصه های تورات مخلوط به اوهام است، و اگر پیغمبر اسلام ﷺ از آنها گرفته بود باید بی تفاوت باشد و حال آنکه چنین نیست و قصه های قرآنی خرافات و اوهام ندارد.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ *

ترجمه: وقتی که یوسف به پدرش گفت: ای پدر من، به تحقیق من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند. (۴)

نکات: در ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه، زمین خوش آب و هوایی، بنام فلسطین، وجود دارد که برای کشاورزی و دامپروری بسیار مستعد است. این سرزمین دارای تپه های کم ارتفاع و دره های کم ژرف است، و نسیمهای مفید مدیترانه را به حد کامل مورد استفاده قرار می دهد. کنعانیان در اینجا ساکن بوده اند و به همین مناسبت آنجا را کنعان می گویند.

چون حضرت ابراهیم عليه السلام در بلاد کلدی برای دعوت توحید قیام کرد و خدایان دروغین را به باد توهین گرفت، دادگاه بابل او را محکوم به اعدام کرد و او را به آتش افکندند. و پس از آنکه خدا او را نجات داد، محکوم به تبعید شد. و در نتیجه محاکمه دیگری، اموال خود را از توقیف حکومت بابل خارج کرد و با زوجه خود ساره و خدم و حشم خود از سرزمین بین النهرین به حوران شام

کوچ کرد. و پس از مدتی که بزرگواری او نزد اهالی حوران مسلم شد، به طرف فلسطین مهاجرت کرد. و پادشاه آن حدود، سرزمین فلسطین را به او واگذار کرد. و در این سرزمین پر نعمت و برکت حشم و خدم او بسیار شد. نوشته‌اند: چهار هزار سگ گله داشت و به همین نسبت چوپان و خدم و مواشی دیگر است. و تا سن هشتاد و شش سالگی فرزندی خدا به او نداد، سپس خدا از هاجر کنیزی که ساره به او بخشیده بود اسماعیل علیه السلام را به وی داد که ملت بزرگ عرب و اجداد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از او بوجود آمدند.

حمل این کنیز، برای ساره بسیار ناگوار آمد زیرا فهمید علت بی‌فرزندی، او بوده نه شوهرش. و از طرفی دید که وارث خاندان ابراهیم فرزند کنیز او خواهد شد و اموال و حشم او را ضبط خواهد کرد و این زندگی مجلل منتقل به فرزند هووی او می‌شود. این تصورات او را وادار به سختگیری با حضرت ابراهیم علیه السلام نمود. بطوریکه حضرت ابراهیم علیه السلام مجبور شد هاجر را با فرزندش به یک بیابان خشک و بی‌آب و علفی که همین مکه باشد، ببرد. ولی احتمال داده‌اند که هاجر علیه السلام از عرب‌های جرهم بود که در حدود مکه اقامت داشتند، و ابراهیم علیه السلام هاجر را به مکه برد تا به قبیله اش بسپرد و او را پرستاری کنند. ولی باز خاطر ساره علیه السلام تسکین نیافت تا خدا در سن هشتادسالگی اسحاق علیه السلام را به او داد در حالیکه ابراهیم علیه السلام صدسال داشت و چشم ساره روشن شد.

ولی با وجود اسحاق که خانم‌زاده بود، حضرت اسماعیل بکلی از خانمان و اموال پدر محروم گردید و در حجاز ماند و جانشین رسمی ابراهیم، اسحاق شد. چون سن او به چهل سال رسید حضرت ابراهیم علیه السلام دختر برادر خود را از بین‌النهرین که وطن اصلی او بود به توسط خادمی برای او خواستگاری کرد و این دختر بنام رفقه را به او تزویج کرد. و پس از زمانی دو پسر توأم برای اسحاق آورد: یکی یعقوب و دیگری عیسو.

يعقوب جانشين نبوت و روحانيت پدر شد و عيسو مردی پهلوان و صحراگرد و سياستمدار گرديد.

چون خدا به ساره و عده کرده بود فرزندی با برکت و پدر ملت بزرگی به او عطا کند در يعقوب عليه السلام اين وعده عملی شد. يعقوب زنان متعدّد گرفت و از هر زنی دو پسر آورد که بزودی یک فاميل بزرگی شدند.

در میان فرزندان يعقوب، یک پسر زیبا و شیرین و دارای روح بزرگ و مستعدّ نبوت بنام يوسف عليه السلام وجود داشت، که از همه برادرانی که از مادر با او جدا بودند، کوچکتر بود. برادران بزرگش همه به دنبال کار و زندگی و شکار و گله‌داری و خرید و فروش بودند. يعقوب عليه السلام پیرمردی سالخورده شده بود و در خانه نشسته و زمام امور را بدست فرزندان رشید خود سپرد و بزرگترین لذت و خوشی او انس با این کودک زیبا و شیرین بود. باضافه بر محبت پدری چون نمایش روح بزرگ نبوت را در او احساس می‌کرد بیشتر به او علاقه داشت.

يوسف روز بروز بطور کامل دل و توجه پدر را می‌ربود و به خود اختصاص می‌داد، در حالیکه ده سال بیشتر نداشت. در جمال و ادب و روحانيت نمایش یک جوان لایق را داشت. يوسف عليه السلام یک برادری از مادر خود راحیل بنام بنی‌امین داشت و ده برادر دیگر از زنان دیگر داشت.

يوسف عليه السلام که کودکی نارس بود، همواره در دامان پدری مانند يعقوب پیغمبر عليه السلام جای داشت. و با فطرت نبوت و تربیت پاک و عصمت و هوش سرشار، آمادۀ استفاده از مقام پدر بود. افکار بلند پدر و محبت مفرطی که پدر به این طفل داشت در وجود مصفاي این پسر منعکس می‌شد، و افکار بزرگی در مغز او دور می‌زد و او را برای رتبه بلند نبوت و زمامداری ملتی مهیا می‌ساخت. پرتو نور نبوت پدر همیشه شعور باطنی او را تحریک و ترقی می‌داد، و لذا شبی خوابی دید:

رؤیای ملکوتی

قرآن، سرگذشت یوسف علیه السلام را از این جلوه معنوی و رؤیای ملکوتی آغاز کرده است.

در حقیقت رؤیا، سخنان بسیاری است که تمام دانشمندان را حیران نموده: بعضی گفته‌اند: رؤیا عبارت است از إلقاءات فرشته و یا شیطان. خوابهای راستی که مطابق واقع باشد و تعبیر صحیحی داشته باشد از إلقاءات فرشته است که در حال خواب به گوش انسان می‌رساند، و در صورتی که اوهام و خیالات با آن مخلوط نشود واقعیتهایی دارد. و اگر مخلوط به اوهام باشد صورت دیگری دارد. و خوابهای پریشان از إلقاءات شیطان است که واقعیتهایی ندارد. بعضی گفته‌اند: خواب همان خیالات و افکار خود انسان است که قوه متخیله انسان کار می‌کند و به آموری پیش‌بینی می‌کند، گاهی درست در می‌آید، و گاهی نادرست، چنانکه گفته‌اند:

شتر در خواب بیند پنبه‌دانه
گهی مش‌مش خورد گه دانه‌دانه

هر کس شغلی دارد در فکر همان شغل است و در خواب نیز متناسب آن خواب می‌بیند: عالم، خواب کتابخانه می‌بیند. حلّاج، خواب دکان حلّاجی. زید، پدر خود را در خواب بیند، و عمرو پدر خود را. ولی چون انبیاء و اولیاء، خصوصاً طفل معصومی مانند یوسف علیه السلام روح پاک و بی‌آلایشی دارد و قوه عاقله‌اش بر قوه واهمه تسلط دارد، خواب ایشان پریشان نیست بلکه درک واقعیتهایی است. چنانکه در خبر آمده؛ رؤیا جزئی از نبوت است، روح با صفای یوسف نورانی، در آن عالم پاکی و جهان وسیع ملکوتی می‌بیند: یازده ستاره و خورشید و ماه با احترام وی تواضع کردند. این رؤیای لذت‌بخش او را شاد می‌گرداند، و این نقشه آسمانی او را حیران می‌کند.

کودکِ روشن دلِ خوش ذوق که در بیت نبوت، پاکیزه و بدون غل و غش رشد کرده در خواب خود تعجب دارد که این خواب و این منظره چه تعبیر دارد. تواضع کرات بالا برای من چه معنی دارد؟ آیا آینده درخشانی را به من نوید می‌دهد و موفقیت بزرگی نصیب من خواهد شد؟

بالآخره خواب خود را به پدر خیرخواه خود که طهارت و پاکی را از او ارث برده اظهار می‌کند. پدر بزرگوارش که با عالم وحی ارتباط دارد و از رجال آسمانی است متوجه شد که این خواب کشف از آینده خوبی دارد، رؤیای الهی و ملکوتی و از طفل معصومی است، آینده درخشانی را نوید می‌دهد، از این جهت به فرزند نارس شیرین زبان خود سفارش می‌کند:

قَالَ يَبْنِي لَا تَقْضُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ

لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ *

ترجمه: ای پسر جانم خوابت را برای برادرانت مگو که نیرنگی سخت برای تو بکار می‌برند، بدون تردید شیطان برای انسان دشمنی است آشکار. (۵)

نکات: با اینکه یک خانواده از یک درخت و ریشه تشکیل شده باز تنافر و تزاحم و خصومت میانشان بیشتر از اجانب است، به جهاتی:

- ۱- در منافع با هم مزاحمند و بر سر یک سفره و یک نقطه همه طمع دارند.
 - ۲- کثرت معاشرت آنان را از یکدیگر ملول و آزرده می‌کند.
- گوئی این تنافر و تزاحم در میان شاخه‌های درختان و گیاهان نیز موجود است. شاخه‌های یک درخت و رشته‌های یک گیاه که از یک تنه می‌باشند هر چه امتداد پیدا می‌کنند از هم دورتر می‌شوند.

در برادران و خواهرانی که از پدر و مادر ثروتمند و بزرگ بوجود آمده باشند، بیشتر در منافع با هم تزاحم دارند، ولی اولاد یک فقیر گمنام چنین نیستند.

فرزندان یک ثروتمند و یا یک حاکم غالباً با هم نزاع دارند، و گاهی جنگهای خونینی بر سر ریاست پدر و ثروت او پیدا می‌شود. حضرت یعقوب علیه السلام پیغمبری است بزرگ، صاحب ریاست روحانی و شیخ عشیره و وارث حضرت ابراهیم علیه السلام، سرمایه و حشم فراوان دارد و فرزندان او همه امید جانشینی او را دارند و همه سعادت و وضع زندگی خود را رهین توجّه پدر می‌دانند. اکنون می‌بینند این پدر دل به کودکِ زیبای شیرینِ خود یوسف داده، و شب و روز با او انس گرفته، مبادا ریاست روحانی و وراثت ابراهیمی به او منتقل شود. مبادا در میان قبیله جانشین پدر گردد. هر هفته که آثار نبوغ و عظمت و زیباییِ جمالِ یوسف بیشتر می‌گردد برای برادران احتمال خطر بیشتری است. باضافه یوسف علیه السلام فرزند مادر ایشان نیست، و مادر وی هووی مادر ایشان است، و رشک و حسادتی که میان هووها می‌باشد به فرزندان ایشان نیز منتقل می‌گردد.

این برادران نمی‌توانند الفتِ پدر را با برادرِ نامادری خود هموار کنند، باضافه رنج کار صحرا و گله و حشم و داد و ستد همه بر عهدهٔ ایشان است. ولی برادرِ نامادری ایشان در دامنِ پدر، در نازِ نعمت. طبعاً حسد می‌برند و گوشه می‌زنند. یعقوب علیه السلام هم مرد عالم و پیغمبری با تجربه می‌باشد، بدینی آنان را حس می‌کرد. اگرچه پدر بزرگوار باید محبت خود را نسبت به همه، یکسان بکار برد. و یقیناً همین کار را می‌کرده. ولی طبعاً باید به طفل بیشتر برسد.

بهر حال برکت‌دادن و قانون وصایت و تعیینِ جانشینِ روحانی نیز اهمّیت دارد و محلّ طمع همهٔ برادران است. پس چه حالی خواهند داشت فرزندانِ یعقوب هرگاه برکت و وصایت خود را در حق یوسف اجرا کند، و آن مردان رشید زحمتکش را محروم کند. این پدر باید کاری کند که حسّ برادران تحریک نشود، و بزرگترین محرک برادران همین خوابِ یوسف است که اگر منتشر شود باعث عداوت برادران خواهد شد. ولذا حضرت یعقوب علیه السلام فوراً به او فرمود:

ای فرزند عزیزم، مبادا خواب خود را برای برادران بگوئی و به این سبب در حق تو فکر بدی کنند و تو را گرفتار کنند، خصوصاً که شیطان نیز وسوسه می‌کند و فتنه را دامن می‌زند.

وَكَذَلِكَ نَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آئَالِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از حقایق مشکلات به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند چنانکه پیش از این بر دو جدت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، براستی که پروردگار تو دانای حکیم است. (۶)

نکات: معلم و مربی طفل باید در پرورش و تربیت او، او را متوجه افکار بلند کند، و افکار بلندی که در مغز طفل پدید می‌آید تقویت نماید، بهترین وسیله ترقی، افکار و مقاصد بلند است.

همّت بلنددار که مردان روزگار از همّت بلند بجائی رسیده‌اند

کسی که فکر بلند و هدف عالی دارد به مقامات بلند می‌رسد. علل عقب‌ماندگی و بی‌توفیقی اکثر مردم کوتاه‌نظری و کوتاه‌فکری است. حضرت یعقوب عليه السلام چون خواب فرزند خود را شنید، متوجه شد که فکر بلند و معنویت بزرگی در مغز این کودک زیبای شکر لب، دور می‌زند که چنین خوابی دیده، و باید آن را تقویت کند و او را امیدوار سازد. و چند نکته را به او خاطر نشان ساخت:

۱- نَجْتَبِيكَ رَبُّكَ، فکر طفل معصوم را متوجه پروردگارش نمود که در هر قدمی، اساس پیشرفت و ترقی، توکل و اعتماد بر عنایت پروردگار است. اگر

کودکی فهمید که خیری نیست جز از طرف پروردگارش، بزرگترین درهای خوشبختی برای او باز شده و این فکر، تمام حرکات او را از انحراف حفظ می‌کند و تمام مشکلات را برای او آسان می‌کند، و یک چشمه سرشاری از معنویات و اخلاق و اعمال نیک در دل او وارد می‌شود که روز به روز رفتار او زیباتر می‌شود. این است که حضرت یعقوب علیه السلام او را امیدوار به پروردگارش کرده و می‌گوید: خدا تو را برمی‌گزیند، یعنی مقام نبوت به تو عطا می‌کند.

۲- **وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**؛ او را به اهمّیت علم و دانش متوجه می‌سازد. یعنی از این خواب تو چنین می‌فهمم که مشکلات و گرفتاریهای سیاسی و غیرسیاسی بدست و فکر تو حلّ می‌شود. علاج قحطی و گرفتاری ملت گرسنه و آبرودادن به فامیل و قضایای عجیب را تو با علم خود کشف می‌کنی. از این بیان معلوم می‌شود که پس از توحید و خدا شناسی که باید در فکر طفل پرورید و تقویت کرد، فکر دانش و علم است.

بعضی **تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ** را به معنای تعبیر خوابها و منحصر به آن دانسته‌اند. و این اشتباه است، زیرا احادیث جمع اُحدوثة می‌باشد و آن به معنی عجیب و مشکل و اعجوبه است، و تأویل هم به معنی کشف واقعیات است از ماده اول یعنی برگشت از ظاهر کلام به حقیقت و کیفیت آن. و اگر احادیث جمع حدیث باشد معنی چنین می‌شود: خدا مال و واقع اخبار را به تو یاد می‌دهد.

۳- **وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ**. یوسف عزیز را متوجه می‌کند که خدا از چیزی در حق تو دریغ ندارد و نعمت کامل و فیض خود را از کمال و جمال و ملک و مال و مقام به تو عنایت می‌کند. اگرچه نعمت کامل، همان دین حق و علم و دانش است و بلکه در این آیه نبوت است.

۴- كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ ... چیزی که بسیار اهمّیت دارد: توجّه دادن طفل است به عظمت و بزرگی آباء و اجدادش، البتّه در صورتیکه پدران طفل از صلحاء و اتقیاء و مصلحین و مجاهدین باشند. و در اینجا حضرت یعقوب علیه السلام، یوسف عزیز را متوجه می‌کند که پدران تو مقام ارجمند روحانی و عظمت نبوت را داشته‌اند تو نیز باید بکوشی و چراغ این دودمان باشی و موجب سربلندی پدران گرامی گردی. یکی از فصول برنامه تربیت و ترقّی نوباوگان، توجّه دادن ایشان است به عظمت و بزرگی اجداد و نیاکانشان اگر از صلحاء بوده‌اند، که در این صورت قهراً یک نشاط و همّتی در نفس طفل پیدا می‌شود و او را برای احراز مقام خانوادگی به کوشش وا می‌دارد.

در این آیه اگرچه پدر بزرگوار، خواب یوسف عزیزش را تعبیر نکرده، امّا به او فهمانیده که خواب او آثار زیادی دارد.

و نقل شده که: حضرت یوسف علیه السلام در سن هفت سالگی خواب دید که عصای زبرجدی به او داده شد و آن عصا را او به زمین فرو برد و هر یک از برادرانش نیز عصاهای خود را در اطراف آن در خاک فرو بردند. ولی عصای او مانند درخت تنومندی شاخ و برگ بسیار برآورد، و عصاهای برادرانش بهمان حالیکه بودند در سایه آن قرار گرفتند. این خواب به گوش برادرانش رسید، و از همان وقت نسبت به او بدبین شدند و با خود گفتند: این کودک از هم‌اکنون در فکر ریاست بر ما است. و در مقام آزار او بودند. ولی حضرت یعقوب علیه السلام که علاقه مفراطی به این طفل شیرین داشت در حفظ او می‌کوشید و او را به خود نزدیک، و از برادران دور می‌داشت، و اوقات خود را با او می‌گذرانید. چون در سیمای او لیاقت نبوت می‌دید. و چون به سن نه یا دوازده رسید و خواب سجده آفتاب و ماه و ستارگان را دید، پدرش سفارش آکید کرد که مبادا برادرانش از

خواب او مطلع شوند و بر او حسد برند، و در مقام اذیت او برآیند. البتّه یعقوب علیه السلام نیز در إخفاء آن کوشید. ولی برخلاف انتظار این راز، از پرده برون افتاد، و به گوش برادران رسید.

آیا خود یعقوب علیه السلام که به آینده درخشان طفل معصوم امیدوار بود، و از فرط نشاطی که در دلش موج می‌زد خواست بکاهد و خاطر خود را سبک کند با همسر خود که محرم رازش بود اظهار کرد و او را به کتمان سفارش نمود. ولی خود یعقوب علیه السلام که نتوانست این سرّ را نگه دارد از دیگری چه توقع! بهرحال چون برادرانش از خواب دوّم خبر شدند یکباره آتش حسد در درونشان مشتعل شد و با سابقه بدبینی دیگر نتوانستند خودداری کنند، و این خواب را به خودشان تعبیر کردند و گفتند: یازده ستاره مائیم. و ممکن است در آینده یوسف بر ما ریاست کند و بجائی برسد که پدر و مادرش نیز در مقابل او تواضع کنند. این موضوع برایشان قابل تحمّل نبود و در مقام برآمدند که علاج واقعه قبل از وقوع نموده و خود را خلاص کنند.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّالِفِينَ*

ترجمه: به یقین در زندگی یوسف و برادرانش نشانه‌هایی است (عبرت‌انگیز) برای جویشونده و سؤال‌کنندگان. (۷)

نکات: برادران یوسف همه بزرگ و در زندگی مستقلّ شده‌اند چنانکه خود گفتند: «وَلَحْنُ عُصْبَةٌ» ولی فراموش کرده‌اند که در کودکی تا چه حدّ مورد لطف پدر بوده و از عواطف او بهره برده‌اند. و الآن هم توجه ندارند که پدر بزرگوار تا چه نسبت به آنان عدالت را مراعات می‌کند، ولی فقط این را می‌بینند که یوسف خردسال مورد اُطفاف پدر است.

یوسف علیه السلام طفلی بود که از کودکی آثار نبوغ و عظمت از هر جهت از در او هویدا بود. حسن صورت، جمال سیرت، قد و قامت رعنا، روی زیبایش مورد تعجب هر پیر و برنا. بطوری خداوند قدرت نمائی کرده و عالم حسن و زیبایی را در قالب او ریخته که نقش زیباتر از آن تصور نمی شد. اصلاً حسن و زیبایی از موضوعاتی است که کسی قدرت اندازه گیری آنرا ندارد فقط می شود فهمید، ولی نمی شود وصف و بیان نمود، **یدرک ولا یوصف** است. در خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که در شب معراج یوسف را در جمع انبیاء علیهم السلام دیدم بمانند ماه شب چهارده بود. نوشته اند که بلند بالا، بازو و ساق سطر، لطافت و صفای جسدش باندازه ای بود که همه را به تعجب وامی داشت. و نیز در خبری آمده که خدا نیمی از حسن را به یوسف و نیمی دیگر را میان افراد بشر تقسیم کرد. در زیبایی بی مانند و قهرمان جمال و ضرب المثل زیبایی بوده و علل حسن او بظاهر از چند جهت بود:

- ۱- از جهت وراثت زیرا جدش اسحاق از زیبایی و جمال فوق العاده برخوردار بود. جدّه اش ساره علیها السلام مادر اسحاق علیه السلام عیال حضرت ابراهیم علیه السلام موقعیت تاریخی دارد که در تواریخ راجع به جمال او حکایاتی آمده، به اندازه ای که حضرت ابراهیم علیه السلام در مهاجرت و مسافرت خود تا جائیکه امکان داشت او را از انظار پنهان نگاه می داشت که مبادا مورد نظر و طمع کسی بشود.
- ۲- از جهت توالد، زیرا به تجربه رسیده که اولاد پدر پیر زیباتر می شوند. خصوصاً اگر مادر نیز جمیله و زیبا باشد. و البتّه مادر یوسف، راحیل، چنین بوده است.
- ۳- آب و هوای دلکش معتدل فلسطین ساحل دریا، که طبعاً حسن پرور و دارای نسیم روح افزا و تپه های معطر پرگل و ریحان که به سرزمین شیر و عسل معروف است.

۴- ید قدرت إلهی بخیل نیست و به هر کس حسن و زیبایی می‌بخشد. منتهی وسائل زندگی و تربیت و حفظ الصحه اگر همواره باشد. حسن خدادادی را که فرموده: «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» را پدر و مادری می‌توانند حفظ کنند و پدر و مادر دیگر بواسطه فقر و جهل نمی‌توانند. یوسف علیه السلام در دامن پدری پیغمبر به دنیا آمده که به اوضاع تربیت و محاسن طبیعت داناست. ثروت هنگفت حضرت ابراهیم و اسحاق علیهما السلام بدست اوست. از جهت مادی و معنوی وسائل تربیت کودک شیرین خود را دارد. از نظر غذا و لباس و پاکیزگی.

تمام این علل دست به هم داده زیباترین فرد را در میان بشر بوجود آورده که محلّ حیرت و یکی از آیات قدرت و قلم صنع پروردگار است. ولی متأسفانه این نعمت مایه ناراحتی صاحبش و حسد برادرانش گردید. که: لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّالِفِينَ. در دنیا هیچ نوشی بی‌نیش و هیچ خوشی بدون غم نبوده، و هر نعمتی مقرون به نعمتی بوده است.

برادران یوسف از نعمت سرشار حسن و کمال و جمال و آثار نبوغ و عظمت و قریحه سرشار او و توجه پدر به زحمت حسد افتادند، و مایه غم و اندوه ایشان شد. و این درد دوائی نداشت. حسد یک مرض عجیبی است که به ضرر و زیان و هلاکت حاسد و گاهی محسود نیز به پایان می‌رسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب. حسد آتشی است ایمان سوز.

بدینی برادران یوسف روز به روز زیاد می‌شد و از درون شعله می‌کشید. در آغاز یک آتشی زیر خاکستر بود و در دل هر یک پنهان بود و خجالت می‌کشیدند به یکدیگر اظهار کنند، و به آنان برمی‌خورد که با آن همه نیرو با یک کودکی رقابت کنند. ولی چون خواب منتشر شد و جلوه جمالش در اثر استکمال قوای تن پرتوافکن گردید این حسد درونی شعله‌ور شد و به زبان رسید تا اینکه

دوره هم نشستند و درد اندرونی خود را برای هم گفتند، و از جمال و کمالِ یوسف و شدت علاقه پدر نسبت به او اظهار بدبینی کردند، تا در نتیجه یک پیمان اتحادی علیه این طفل کوچک و این پدر پیر بستند. در حقیقت خانواده بزرگ یعقوب مقدمات یک جبهه خونینی را فراهم کردند که برادران قوی و مقتدر در یک طرف و پدر پیر و طفل زیبا در طرف دیگر بود و دست به دست هم دادند تا برادر کوچک و پدر پیر را غافلگیر کنند و آنان را از پای درآورند، و از پای هم درآوردند. و به فکر هلاکتِ یوسف خردسال و داغدار کردن پدر افتادند. طفلی که گناهی نداشت جز جمال خدائی و استعداد سرشار. این یکی از آیات عجیبه خانواده یعقوب است. حسد چنان شراره کشید که تصمیم هلاکت و اعدام برادر شیرین بی گناه را گرفتند. شاعر گوید:

دیرست که تا جهان چنین است	بی نیش مگس کم انگین است
یوسف که ز ماه عقده می بست	از حقد برادران نمی رست
احمد که سرآمد عرب بود	هم خسته خوار بولهب بود
خاموش دلا ز تیـره گوئی	میخور تو جگر بتازه روئی

نکته دیگر - جمله: **ءَايَاتٌ لِّلسَّالِیْنَ**، دلالت دارد که قصه یوسف **الکلیله** و جور اخوان او، آیات عبرتی است برای حق جویان که سائل را به معنای پرستش کنندگان حقیقت بدانیم. حتی برای رسول خدا **ﷺ** نیز تسلیت و عبرت است.

رسول خدا **ﷺ** از قبیله قریش ساکن مکه، حرم محترم خدا و معبد عمومی عرب که همه ساله عشائر عرب و ایلهای چادر نشین از جنگ و خونریزی دست می کشیدند و برای سبک کردن بار گناه پناهنده به حرم امن الهی می شدند و با

نظر قدس و پاکی به این خانه و اهلش نگاه می‌کردند، از اهل مکّه توقع انصاف و عدالت و اخلاق داشتند، خدا پیغمبری بر ایشان مبعوث کرد، امین، راستگو، خیرخواه، چون قیام به ارشاد نمود و آنان را از بت‌پرستی و فحشاء و منکرات نهی نمود، با هم علیه او اتحاد کردند و به قتل و غارت او و یارانش کمر بستند. با اینکه می‌دانستند و بسیاری از ایشان می‌فهمیدند که رسول خدا ﷺ صادق و خیرخواه است و پیشنهادات او به نفع نوع بشر است، ولی حبّ جاه و ریاست و خودخواهی و حسد مانع شد و پیروی او را برای خود یک نوع پستی و زبردستی تلقی می‌کردند، و هر یک از حسد می‌خواستند خود رئیس و صاحب کتاب باشد. ﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً﴾ بطوری شعله حسد شراره می‌کشید که به مرگ خود حاضر بودند: ﴿قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾، که به عذاب ابدی حاضر شدند ولی برای ایمان به این شخص فقیری که یتیم بوده حاضر نشدند. رسول خدا ﷺ به حال آنان تأسّف می‌خورد و دل او برای ایشان باندازه‌ای می‌سوخت که تا نزدیک به هلاکت رسید، تا اینکه خدا به او می‌گوید: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ - ﴿إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾. خدا خواست رسول او هلاک نشود و هر نحوی شده چراغ هدایت را در سرزمین عربستان روشن کند. او را به این قصّه‌ها تسلیت می‌داد و از تأسّف او می‌کاست. و از سرگذشت عبرت‌انگیز یوسف و یعقوب علیهما السلام برای او می‌خواند که بفهمد جور و جفای خویشان و بی‌وفائی نزدیکان در مقابل ناصح مهربان تازگی ندارد. و چنانکه یوسف علیهما السلام عاقبت امر پیروز شد تو ای رسول ما نیز پیروز خواهی شد. زمان ما نیز چنین است، چنانکه نویسنده چون بعضی از مسلمین و نزدیکان خود را غوطه‌ور در خرافات و شرک و موهومات دینی دیدم برای بیداری و نجات ایشان، حقایقی را با بیان و قلم اظهار داشتم و در حقیقت

از وظیفه اسلامی و خیرخواهی خود دریغ نکردم. اما در مقابل، اول کسانی که به هلاکت و نابودی و بدگوئی و تکفیر من قیام کردند و شعله حسد را بیرون دادند، عده‌ای روحانی‌نما و نیز خویشان همکار بودند. با اینکه می‌فهمیدند و مرا می‌شناختند که من خیرخواهم و اهل مکر و دکان نیستم و آنچه نوشته‌ام عین حقیقت است و با جایی زد و بند ندارم، با همه این احوال هرچه تهمت و افتراء بود به من زدند و حتی از حسد به قتل من حاضر شده و فتوی دادند و چاقوکش‌های آدم‌کش را در میان مسجد من فرستادند. اگرچه این کارها و پیش‌آمدها باعث شد که توکل من بر خدا زیادت‌ر گردد و آگاهییم از همکارانم بیشتر شود. معلوم شد که همکارانم غرق تعصب و حسدند و دین ایشان منطقی نیست و مذهبشان مدرک و سندی ندارد، فقط دگانه‌های مذهبی تراشیده‌اند برای نان و سواری و کلّ بر دیگران.

نکته دیگر - بعضی گفته‌اند که خدا این قصه را «أحسن القصص» فرموده برای جنبه تسلیت‌آمیزی و عبرت‌انگیزی آن، که چگونه اولاد یعقوب برای فلاکت و اهانت پدر بزرگوار خودشان و هلاکت و نابودی برادر زیبای معصوم خود اقدام کردند و چگونه حسد، ایشان را مست و غافل نمود. و به رسول خود فهمانید که باید صبر جمیل یعقوب علیه السلام و تحمل بی‌شمار یوسف علیه السلام را پیشه خود کنی تا رسالت خود را به انجام برسانی. و ممکن است سائلی‌ن را جمع سائل به معنی درخواست کننده مال بدانیم، زیرا در تفسیر آمده که علت گرفتاری یعقوب به فراق عزیزش غفلت یکشب از صدقه بر مستحق بوده:

یکی از چیزهایی که در زندگی و آسایش انسان بسیار مؤثر است صدقه می‌باشد برای رضای خدا. صدقه عبارت است از بذل مال و جاه و علم برای رضای خدا، و این یکی از قوانین مالی اسلامی است. صدقات مالی باید به

مستحقین برسد ولی دانش باید به جویندگان و طالبین معرفت برسد، و ممکن است بگوئیم هر کار خیری صدقه است، کل معروف صدقه.

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی اشخاصی که قدرت علمی و یا مالی دارند باید بدون مضایقه به محتاجان و فقراء برسانند تا در سطح زندگی برابر شوند. صدقه تأثیرات معنوی دارد. انسان در هر آن، جان و مال و اولادش ممکن است به هزاران خطر برخورد و زندگی او نابود شود. هیچکس نمی‌تواند به ضررها و زیانها و دشمنانی که در کمین اویند احاطه داشته باشد، حتی رسولان الهی. یکتا وسیله دفاع از بلیات و زیانهای ناگهانی که انسان خبر ندارد، همانا خداست که احاطه به همه امور دارد، و انواع قشون بلیات و آفات در نظر اوست. او می‌تواند از انسان دفاع کند و او را حفظ نماید. نوشته‌اند: رسم و آئین یعقوب علیه السلام این بود که هر روز گوسفندی می‌کشت و سفره‌ای برای واردین آماده می‌کرد، این عمل سنت جدش ابراهیم علیه السلام بود که برای واردین و محتاجان مهمانخانه عمومی داشت که بر سر سفره نمی‌نشست و غذا نمی‌خورد تا مهمانی پیدا شود، و گاهی مدتی گرسنه می‌ماند برای نیامدن مهمان. و خانواده ابراهیم این سنت را داشتند و الآن نیز بعضی عشائر عرب اولاد اسماعیل علیه السلام این سنت را دارند که در همه جا مضیف خانه دارند. اتفاقاً شبی سائلی به سرای یعقوب عبور کرد گرسنه و محتاج، و سؤال کرد. ولی بواسطه مشاغل اهل خانه کسی جواب او را نداد و محروم گشت و این سبب گرفتاری این خانواده شد، زیرا خدا فرموده: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» و نیز فرموده: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» پس سائلی که آبروی خود را می‌فروشد و دست حاجت بسوی تو دراز می‌کند رد کردن و یا بی‌اعتنائی

به او پامال کردن آبروی اوست و اثرش این است که خدا ممکن است جلو قشون آفات را برای تو نگیرد و مبتلا شوی.

و بعضی علت دیگری نیز برای گرفتاری یعقوب علیه السلام نوشته‌اند: در کامل ابن اثیر گوید: قیل: و کان سبب ابتلائه أنه کان له بقرة لها عجول فذبح عجولها بین یدیها و هی تخور فلم یرحمها فابتلي بفقد أعز ولده عنده. و قیل: ذبح شاة فقام بیابه مسکین فلم یطعمه.

و بعضی نوشته‌اند: سبب ابتلای او، فروختن کنیززاده خود بشی‌ر بود که او را از مادر جدا نمود و او نفرین کرد، که در اواخر قصه، وقت آوردن پیراهن یوسف علیه السلام از مصر، خواهد آمد.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ *

ترجمه: آنگاه که گفتند یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوب‌ترند با اینکه ما جماعتی نیرومندیم، و حتماً پدر ما در گمراهی آشکاری است (۸) یوسف را بکشید و یا در یک سرزمینی نامعلوم بدور افکنید تا توجه پدر یکجا بسوی شما باشد و پس از آن جمعی شایسته شوید. (۹)

نکات: برادران یوسف در مقام چاره‌جویی برای دفع یوسف آمدند، و کنفرانسی برای اظهار درد خود دادند و ایشان عبارت بودند از: روبیل، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، نفتالی، جاد، آشیر. ولی بنیامین که برادر مادری او و کوچک بود حتماً در این کنفرانس نبوده. اینان باندیشه خام و خیال غلط که مبادا یوسف بر تمام ما ریاست کند و نبوت به او منتقل شود و برکت را از پدر بگیرد باعث شدند که خطاهای دیگری کردند و حوادث ناگواری را

بوجود آوردند. حضرت یعقوب علیه السلام بدینی برادران را حسّ کرده بود و لذا یوسف را با خود نگه می‌داشت. رقابت طبیعی که میان برادران است خصوصاً برادرانی که از زنان و مادران دیگرند که همه پیر شده و یا مرده‌اند، و مهر و رابطه آنان از بین رفته و فعلاً علاقه پدر منحصر شده به زن جوان. و بهمین جهت روز به روز حسد و بدینی برادران نسبت به یوسف بیشتر شده تا جائیکه نتوانستند از اظهار آن خودداری کند، و انجمن کرده و درد دل خود را با یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش که کاری از آنها ساخته نیست پیش پدر محبوب‌تر از مایند. پدر ما از دسترنج ما که مردان نیرومند کارکن هستیم وسائل آسایش آنان را فراهم می‌کند، ما باید زحمت بکشیم و پدرمان با فرزندان کوچکش و راحیل مادرشان به عیش و خوشگذرانی پردازد و قدر زحمات ما را نمی‌داند و قدرت و قوت ما را هیچ حساب می‌کند. پدر ما گمراه شده یعنی فریفته راحیل گردیده.

برادران یوسف توجهی به مقامات معنوی یوسف و نبوغ او نداشتند. ولی حضرت یعقوب علیه السلام روح نبوت و استعداد الهی در او مشاهده می‌کرد و شاید از جانب خدا مأمور محافظت یوسف علیه السلام بود به طور کامل می‌خواست او را تربیت کند تا نبوت از خانه او قطع نشود. ولی ظهور هرگونه موهبت و عظمت معنوی، در چشم حسود مایه مزید کینه و عداوت است.

حسد دشمن حقّ و ضدّ عدالت و انصاف است. حسود حاضر نیست به لیاقت و حقوق محسود اعتراف کند. برادران حسود یوسف حتّی به پدر خود بدگوئی و انتقاد کردند و او را گمراه خواندند. لابد مقصودشان گمراهی در دین نبوده و إلاً کافر می‌شدند با اینکه در میان آنان لای جدّ موسی بن عمران علیه السلام بوده، پس مقصودشان از ضلالت، گمراهی عرفی بوده، یعنی از روی منطق و عقل، کار نمی‌کند، بلکه مغلوب محبت یوسف و مادرش شده.

بهر حال برای اینکه آسوده خاطر شوند در انجمن شده و مشورت کردند که چه کار کنند؟ و سه رأی دادند:

اوّل: کشتن طفل بی گناه.

دوّم: تبعید به جائیکه روی پدر نبیند.

سوّم: انداختن میان چاهی که در مسیر قافله است که او را اسیر کرده و بقید بندگی در آورند، و یوسف همیشه اسیر و بنده باشد.

نتیجه مشترک این آراء همان مفارقت ابدی میان پدر و پسر کوچک بود. ولی رأی اوّل که قتل یوسف باشد از همه بدتر و صاحبانش به بی باکی و سخت دلی متّصف بودند و اکثریت این رأی را دادند. ولی رأی دوّم و سوّم سهل تر بود، ولی، حق زندگی و آزادی را از یوسف علیه السلام سلب می کرد. این نظرها مجازات بدترین جنایتکاران جهان است، در حالیکه کودکِ معصوم گناهی نداشت و نسبت به آنان سوء قصدی نکرده بود و خلافی مرتکب نشده بود. فقط جنبش حسد آنان را به این ستمکاری و قساوت وادار نمود، چنانکه بیشتر جنگها و خونریزیها و قساوتهای خانمانسوز دنیا از اثر همین حسد بوده است.

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غَيْبَتِ الْجَبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ

السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ*

ترجمه: سخنگویی از آنان گفت: یوسف را نکشید و او را در چاهی سر راه

بیندازید تا برخی از کاروانان او را برابند اگر کاری خواهید کرد. (۱۰)

نکات: در انجمنی که مملوّ از شعله حسد بود با تصویب اکثریت یوسف را محکوم به اعدام کردند که اگر این نظر اجراء می شد، لگّه ننگی بود در خانواده یعقوب. ولی یک تن که شاید لاوی پسرخاله یوسف بوده و نسبت به او مهربانتر بوده قیام کرد و رأی اعدام را نقض نمود، و نظریه ای داد که همه قبول کردند و

برای یوسف تضمین حیاتی بود غیر آزاد. گفت: او را در چاهی که سر راه کاروانها واقع شده بیندازید که بدست آنها بیفتد، و چون کودک زیبایی است او را بعنوان بنده همراه می‌برند و جمال و کمال او همه جا دستگیر اوست. مقصود برادران با این رأی عملی می‌شد، ولی مشکل دیگری وجود داشت و آن اینکه چگونه او را از دامن پدر بیرون کشند، یوسفی که شب و روز مونس پدر پیر خود است و پدرش ساعتی بدون او آرام ندارد، و از طرف دیگر به ایشان بدگمان شده، بچه وسیله او را سه فرسخ ببرند و در چاه بیفکنند. این طفلی که صحرا نرفته و چوپانی نکرده، بهانه‌ای برای بردن او در دست نیست. در اینجا شور دیگری کردند و رأیشان چنین شد که در آیه ذیل بیاید:

قَالُوا يَتَّابَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَنصِحُونَ* أَرْسَلَهُ مَعَنَا
عَدَا يَرْتَع وَيَلْعَب وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ*

ترجمه: گفتند: ای پدر جان تو را چه شده که ما را در باره یوسف اُمین نمی‌دانی با اینکه ما محققاً خیرخواه اوئیم (۱۱) فردا او را با ما بفرست تا گردش کند و بازی نماید و محققاً ما او را حفظ خواهیم کرد. (۱۲)

نکات: یکی از حربه‌های شمن تظاهر به دوستی است. برادران حسود این حربه خیرخواهی و دوستی یوسف را وسیله قرار دادند که پدرجان فصل بهار است، طبیعت زندگی را نو کرده، چمنها سبز و خرم و پر از گل و لاله و پرندگان و چرندگان به نغمه‌سرائی و نواهای دلکش مشغولند، گله‌ها در میان این دره‌ها در گردش و چرا هستند. هر کس برای نشاط خود، رو به صحرا می‌آورد. شما یوسف را خانه حبس کرده‌ای. نباید پیری که خود به مناظره طبیعی اعتنا ندارد، و مکرر آنها را دیده، با کودک نارس خود بماند، و از لذت گردش و تفریح طفل مانع شود.

پدر بزرگوار صبح تا شب می‌خواهد به طفل عزیزش اسرار نبوت و علوم ربانی را بیاموزد ولی جوانان دیگر حوصله ماندن خانه را ندارند و با تیر و کمان به شکار می‌روند و با شبانان خود بسر می‌برند. این جوانان با نظر تعجب به این پیر و کودک می‌نگرند که چرا از مناظر صحرا، خود را برکنار داشتند. پس برادران همین را وسیله کرده و جمعا به حضور پدر آمدند که این کودک را در گوشه منزل نگاه داشته‌ای، صحت او دستخوش آفت می‌شود، و نشاطش مبدل به کسالت می‌گردد. اکنون که چمن از سبزی آراسته و انواع مناظر روح‌افزا بوجود آمده، یوسف را با ما بفرست تا در صحرا گردش کند و در کنار چشمه‌های روان و دامن تپه‌ها بازی کند. این کودک باید برای آتیه مردی اجتماعی و صحرانورد گردد. **أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا....** هر چه زودتر او را با ما روانه کن.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ * قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ *

ترجمه: یعقوب گفت: محققاً من از اینکه یوسف را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید (۱۳) گفتند: اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما جمعی نیرومندیم محققاً ما از زیانکاران خواهیم بود. (۱۴)

نکات: حضرت یعقوب علیه السلام به این پیشنهاد بردن یوسف علیه السلام نظر خوبی نداشت و اطمینانی به فرزندان خود نمی‌کرد. اما چه کند باید روی بدبینی خود سرپوش بگذارد، و طوری سخن گوید که به این جوانان خودخواه نیرومند برخورد نکند و بدتر لجبازی و اظهار عداوت نکنند. دو عذر آورد:

اول: آنکه شما می‌دانید که من زمینگیرم و در این گوشهٔ منزل انیسی جز این کودک ندارم، و سبب نشاط من این طفل است و اگر او را ببرید من تنها می‌مانم و اندوهگین می‌گردم.

دوم: یوسف کودکی است نارس و بیابان مأوای درندگان است و یوسف قادر به دفاع نیست، می‌ترسم شما از او غافل شوید و گرگ او را بدرَد.

بهبتر این است که شما بروید و او را با من گذارید.

فرزندان یعقوب عذر او را نپذیرفتند و از غم و اندوه او اندیشه نکردند. گفتند: چگونه ممکن است ما عده‌ای از جوانان نیرومند با یوسف باشیم و گرگ او را بخورد؟

حضرت یعقوب علیه السلام در خواب دیده بود که یوسفش گرفتار چنگال گرگان بیابان شده (در تاریخ آمده: **إِنَّهٗ قَالَ لَهُمْ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ لِأَنَّهُ كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ؛ كَانِ يَوْسُفَ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَ كَانِ عَشْرَةَ مِنَ الذَّنَابِ قَدْ شَدُّوا عَلَيهِ لِيَقْتُلُوهُ وَ إِذَا ذُئِبَ مِنْهَا يَحْمِي عَنْهُ وَ كَأَنَّ الْأَرْضَ انشَقَّتْ فَذَهَبَ فِيهَا فِلمٌ يَخْرُجُ مِنْهَا إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ).** و به همین جهت رفتن یوسف علیه السلام را خطرناک می‌دید. و شاید مقصودش از گرگان همین برادران حسود بودند، و شاید بیابان فلسطین گرگ زیادی داشته. اگرچه بدترین گرگ درنده مردم حسودند که از هیچ جنایتی دریغ ندارند و روگردان نیستند.

بهرحال برادران قبول نکردند و گفتند: خاک بر سر ما، اگر با وجود ما گرگ یوسف را بخورد، چه زبانی از این بدتر و رسواتر. بالأخره پدر را قانع کردند. و مقصود از **لَخَسِرُونَ**: هالکون و یا لعاجزون و یا غیرفائزین است.

بعضی نوشته‌اند: برادران یوسف چون دیدند پدر را نمی‌توان قانع کنند و حس بدبینی در او دیدند، خود یوسف علیه السلام را دیدند که تو از پدر خود درخواست کن

که روزی با ما به گردش بیائی. یوسف پاک طینت با ذهن صاف خود چه می دانست که براران او دشمن جان اویند ولذا از پدر خود درخواست کرد تا پدر او إذن بیرون رفتن داد تا از مناظر صحرا استفاده کند.

به هر صورت قضا و قدر کار خود را کرد و خواهی نخواهی اجازه بردن یوسف را گرفتند و آماده فردا شدند.

حضرت یعقوب علیه السلام جز صبر چاره‌ای نداشت زیرا اگر مانع از رفتن یوسف علیه السلام می شد ممکن بود برادران عداوت خود را علنی کنند و در همان میان خانه زد و خورد کنند، و این جوانان مغرور در همان خانه خونریزی و رسوائی را زیاده‌تر، و آبروی چندین ساله خانواده نبوت را ببرند. و همچنین چون یوسف علیه السلام را بردند در چاه انداختند او نمی‌توانست درصدد تحقیق بیشتری برآید یا بدن نیم‌خورده یوسف را که به قول ایشان گرگ ربوده از ایشان بخواهد، زیرا ممکن بود آنان لجبازی کرده و بروند یوسف را در همان چاه بکشند.

برادران یوسف چون اذن بردن یوسف را به صحرا گرفتند، شبانه با خاطر جمع نقشه انداختن او را در چاه کشیدند و تا صبح به خود دلداری داده و جرأت این جنایت را به خود تلقین کردند که یوسف را می‌کشیم و یا از پدر دور می‌کنیم و محبت پدر را به خود اختصاص می‌دهیم، سپس به توبه می‌پردازیم، چنانکه تمام جنایتکاران همین افکار را در خیال می‌پروراند و این خود برگترین دام شیطان است. نقشه شیطان این است که بشر را به گناه وامی‌دارد بامید توبه‌ای که شاید هرگز موفق نشوند.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ

بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ*

ترجمه: پس چون او را بردند و اتفاق کردند که او را در مخفیگاه آن چاه قرارش دهند، و بسوی او وحی کردیم که البته از این کارشان خبر خواهی داد و حال آنکه ایشان درک نمی‌کنند. (۱۵)

نکات: چون صبح شد از خواب برخاستند و هنگام اجرای نقشه رسید. پس از تهیه وسایل، یوسف علیه السلام را با مهربانی از دامن پدر و مادر جدا کردند و تا مسافتی پدر و مادر مهربان او، یوسف عزیز خود را مشایعت کردند و او را نوازش داده جامه نو پوشانیده و سفارشش را به هر یکی از برادرانش نمودند. ایشان تا جائیکه برای پدر و مادر نمایان بود و دل یعقوب علیه السلام از مفارقت یوسف می‌طپید و وعده می‌دادند که شب نزدیک است و عمر سفر کوتاه، چند ساعت دیگر یوسف خود را در آغوش خود خواهند دید.

تا زمانی که برادران در چشم رس یعقوب و راحیل بودند یوسف را نوازشهای گرم می‌نمودند و او را از بغل و دوش یکدیگر می‌ربودند و نمی‌گذاشتند پیاده برود و خسته شود. ولی چون از منظر خانواده دور شدند و تپه‌های بیابان فلسطین فاصله شد، آغاز بدرفتاری با این کودک بی‌گناه نموده او را از دوش به زمین افکنده و با سیلی او را در بیابان دوانیده و او به هر کدام پناه می‌برد سیلی و کتک می‌خورد و تا چاهی که سر راه کاروانها بود یعنی سه فرسخ، با سرعت، طفل راه‌نرفته، را دوانیده و یا کشان‌کشان بردند. از فحوی آیه استفاده می‌شود که در سر چاه باز اختلاف کردند. بعضی می‌خواستند او را بکشند و یا نابود کنند و یا در میان چاه پرتاب کنند. در روایات آمده که او را پرتاب کردند، ولی ظاهر آیه این است که نظر اکثر و یا تمام ایشان این شد که او را ته چاه بگذارند با ریسمان، و یا با هر طریق دیگر.

این چاه در سر راه کاروانهای مصر بود، ولی عمیق و مهیب بود. و اطراف آن ناهموار و بی‌ساختمان و دارای تاریکی‌هایی بوده که به غَیْبَتِ الْجُبِّ تعبیر شده. ممکن است در شکم چاه رخنه‌هایی بوده دارای ظلمت.

کودکی که تا چند ساعت قبل در دامن بزرگ بنی‌اسرائیل و رئیس خانواده و در آغوش پدر و مادری پرستاری شده، اکنون می‌خواهند او را با سیلی و لگد و فحش و کتک و طپانچه ستم، در چاه عمیقی سرازیرش کنند. چاهی که از حبس تاریک، وحشتناک‌تر و نمناک‌تر بوده. حبس تاریک مکانی است تنگ و تاریک و از نور آفتاب محروم، ولی در محل امن و زیر نظر مأمورین و پاسبانها می‌باشد. اما این چاه، پائین آن مملو از آب و ترس افتادن و سقوط می‌رود و سر راه مار و مور و حشرات و موذیات بیابان است.

آیا بر این طفل نارس در این اول منزل تبعید و مرحله بلا چه گذشته و اندازه فشار و اندوه او چقدر بوده؟ نمی‌توان تصور کرد.

قبل از آنکه او را سرازیر چاه کنند بدن او را برهنه کردند و پیراهن او را از بدنش بیرون آوردند برای اینکه خونین کنند، و بعنوان اینکه گرگ او را ربوده برای پدر مهربان ببرند. آیا یوسف علیه السلام با چشم گریان چه درخواستی از ایشان کرد؟ آیا گفت: به کودکی من ترحم کنید و یا به پدر پیر خود ترحم کنید، و او را از غصه جدائی من نسوزانید و یا بدن مرا برهنه نکنید؟ هر چه بود او را در چاهی که امید بیرون آمدن نداشت گذاشتند. چاهی که دستگیره و جای پا به دیوارهای آن وجود ندارد و اطراف آن سنگ‌چین نیست و طفل کوچک قدمش به این طرف و آن طرف نمی‌رسد.

نوشته‌اند در کنار آب سنگی بود که یوسف علیه السلام پس از افتادن در آب، روی آن سنگ خود را نگه داشت. پس او را صدا زدند؟ او جواب داد. فهمیدند او زنده است. خواستند سنگ را سر او بزنند یهودا مانع شد. سکوت مرگبار، فضای چاه را فراگرفته، فقط گاهی ناله او سکوت را می‌شکند. امواج غم و غصه در دلش می‌خروشد. قیافه زندگی در نظرش زشت و چهره عالم یک چهره اهریمنی شده. آیا من در این چاه زنده می‌مانم و آیا چند روز و شب در این چاه ماندنیم و یا از گرسنگی و تشنگی می‌میرم و یا از اثر گزند حیواناتِ موزی دور از آغوش پدر می‌میرم؟ وسیله نجات و روزنه امید بر او مسدود و از همه جا ناامید است.

عنایتِ الهی و نوید غیبی

تا کسی نامهربانی و آزار مردم، خصوصا کسان و خویشان خود را نبیند متوجه خدای مهربان نمی‌شود و قدر الطاف خدای منان را نمی‌داند. یوسف خردسال که در چاه بلا مانده و شاید نابود گردد و یا از غصه سخته کند و حلقه‌های بلا روی قلب نازکش سنگینی و در قعر چاه از وحشت بمیرد، در اینجا استعدادِ سرشاری که در نهاد او بود گفت: **یَا شَاهِدًا غَیْرَ غَائِبٍ، وَ یَا قَرِیْبًا غَیْرَ بَعِیْدٍ، وَ یَا غَالِبًا غَیْرَ مَغْلُوبٍ، اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِ فِرْعَوْنَ وَ مَخْرَجًا، وَ تَوَجَّهْ أَوْ بِهْ خُودًا أَوْ رَا مَدَدٌ كَرْدٌ وَ خُدَايِ مَهْرَبَانِ كِهْ اَزْ حَالِ بِنْدَاگانِ مَطْلَعِ وَ نَگَهْبَانِ اسْتِ** او را مورد عنایت خود قرار داد و همانجا نبوت او شروع گردید و ناگهان نور حیات بخشی به دلش باز و وحی الهی در این مکان غربت انیس او شد، در این پرتگاه خطر او را بدامن لطف و آرامش خود حفظ کرد: **وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ... يَوْسُفَا غَمٌ مَخُورٌ كِهْ پَايَانِ شَبِّ سِيَهْ، سَپِيدِ اسْتِ وَ دَرِ نَاامِيدِي بَسِيِ امِيدِ اسْتِ.**

انسان تا از وسائل مادی قطع نشود و نظر از غیر خدا نبندد، ارتباط با حق میسر نشود. قدمی که روی آمال و آرزو گذاشتی تو را به مبدء همه آرزوها و امیدها نزدیک می‌کند. یک طفل دوازده ساله یا نه ساله که از خانمان و زندگی بریده شده و در ته چاهی در بیابان وحشتناکی سقوط کرده، علاوه بر اینکه مشمول لطف إلهی شد، به او وحی شد و غصه او تبدیل به شادی گردید و از جبرئیل نزد او آمد که اندوهگین مباش، آینده خوب و سعادت‌مندی داری و از قعر چاه به اوج ماه خواهی رسید و برادرانت را از این عمل وحشیانه خبر خواهی داد درحالیکه ایشان شرمسارند و تو را نمی‌شناسند، در حالیکه الآن شعور خود را از دست داده‌اند، و برادرانت بنده‌وار در پیش تخت عظمت تو بزانو درآیند و از تو طلب عفو کنند. آیا در آن روز بر این برادران چه خواهد گذشت؟ ولی اکنون حجاب جهل و حسد مانع از فهم ایشان است: **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**. شعور همان روشنی ضمیر انسان و آشنائی او به وظائف است. تا وقتی نور عقل و ایمان در دل انسان می‌تابد و چراغ هدایت باطنی خاموش نشده، ممکن نیست مرتکب جنایت و گناهی شود، همانطوریکه تا انسان بیدار است روح در تمام اعضاء و جوارح فرمان می‌دهد، گوش می‌شنود، چشم می‌بیند و هر عضوی به وظائف خود آشناست، همینطور تا حس عقل و ایمان بیدار است شعور انسان کار می‌کند و ممکن نیست آدم خردمند دیندار خلاف وظیفه کند. آن وقتی که انسان دست به جنایت می‌زند، و بسوی عصیان می‌رود وقتی است که حس عقل و ایمان او بمیرد، و بی‌عقل و ایمان شود و یا بگو بی شعور گردد. چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: " لا یسرب الشارب و هو مؤمن ولا یزنی الزانی و هو مؤمن". انسان چون از خواب غفلت بیدار شد و شعور باطنی او هشیار

گردید اگر گناهی کرده پشیمان می‌شود، و اگر پشیمان نشد بی‌ایمان است و باید خود را معالجه کند.

وَجَاءَ وَآبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَتَابْنَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا
يُوسُفَ عِنْدَ مَتَعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ^ط وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا
صَادِقِينَ * وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ^ع قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ
أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ^ط وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ *

توجه: و هنگام شب فرزندان یعقوب گریه‌کنان نزد پدر آمدند (۱۶) گفتند: ای پدر ما، براستی ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را در پیش متاع خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد، و تو ایمان و اعتقاد به ما نداری و سخن ما را باور نمی‌کنی و اگرچه راستگو هم باشیم (۱۷) و پیراهن او را که به خون دروغی آلوده بود آوردند. یعقوب گفت: نفس شما کاری را نزد شما خوشنما کرده، من در این زمینه جز صبر جمیل چاره ندارم، و خدا بر این مصیبتی که توصیف می‌کنید برای من مددکار است. (۱۸)

نکات: یکی از کارهای بشر نیرنگ و خدعه است. برادران یوسف پس از قرارداد او در چاه توقف کردند و مراجعت را به شب انداختند که پدر احتمال واقعه‌ای را بدهد و در موقع گزارش خبر دروغ، چشم پدر روی ایشان را نبیند زیرا صورتهای شرمسار خیانتکار گواهی بر دروغ ایشان است. ولی سیاهی شب پرده‌ای است. اگر هوا روشن و چشم پدر میان چشم ایشان بود، شاید نمی‌توانستند چنین تصنع شجاعانه و دروغ بزرگی را اظهار کنند و فاش بگویند که ما مسابقه رفتیم و یوسف را گرگ خورد، با اینکه قبلا خود گفته بودند ما جمعی نیرومند می‌باشیم.

این خبر را شبانه آوردند که راه تفتیش بر یعقوب علیه السلام بسته باشد زیرا در روز ممکن بود برود محل حادثه را ملاحظه کند. اما شب نمی‌تواند و لذا خود ایشان می‌دانستند چنین دروغی به سهولت باورکردنی نیست، برای همین جهت پیراهن را خونین آوردند و بازگفتند: وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا. بهر حال چون مشمول خذلان بودند پیراهن را پاره نکرده بودند و پیراهن پاره نشده را که به خون آلوده کرده بودند آوردند. و لذا چون یعقوب مشاهده کرد دانست که دروغ می‌گویند. و لذا فرمود: إِنْ هَذَا الذَّنْبُ كَانَ رَحِيماً، کیف آکله و لم یخرق قمیصه! (اگرچه ممکن است بگوئیم حضرت یعقوب علیه السلام از وحی می‌دانسته که یوسفش زنده است)، و لذا گفت: فَصَبْرٌ حَمِيلٌ. فخر رازی نوشته: کان یعقوب قد سقط حاجباه و کان یرفعها بخرقة فقیل له ما هذا؟ فقال: طول الزمان و کثرة الأحزان. فأوحى الله إلیه: یا یعقوب أ تشکوننی؟ فقال: یا رب خطیئة أخطأها فاغفرها لی.

پیرمرد خانه‌نشین در این موقع شب چاره‌ای در مقابل اجماع فرزندان جز رضا و شکیبائی ندارد و نمی‌تواند برای کشف واقع اقدامی کند و یا فرزندان خود را شدیداً توبیخ نماید، زیرا به دشمنی او برمی‌خاستند و احترامی که داشت از بین می‌رفت و نتیجه‌ای جز ویرانی زندگی و رفتن آبرو و حیثیت نمی‌گرفت. و لذا غائله را خاتمه داد. ولی آیا این پدر بزرگوار بعداً به تحقیق و تفحص پرداخت و از شبانان و رهگذران، سراغ گمگشته خود را گرفت یا خیر به تقدیر وا گذاشت و به انتظار وقایع بعدی بود؟ تاریخ چیزی بدست نداده.

و مقصود فرزندان از کلمه: نَسْتَبِقُ، مسابقه در تیراندازی و اسب‌دوانی است که در دین انبیاء علیهم السلام کار خوبی بوده است.

جمله: یَجُورُ، دلالت دارد که اگر مدعی نزد حاکم گریه کرد حاکم نباید اعتنا کند زیرا ممکن است مانند برادران یوسف باشد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ^ط قَالَ يَبُشْرَىٰ هَذَا غُلْمٌ^ج
وَأَسْرُوهُ بِيَضْعَةٍ^ع وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ*

ترجمه: و کاروانی آمد پس مأمور خود را برای آب سرچاه فرستادند چون دلوش را به چاه انداخت گفت: مژده این غلامی است، و او را بعنوان کالا پنهان کردند، و خدا به کردارشان دانا بود. (۱۹)

نکات: شبهای تلخ و تنهایی یوسف علیه السلام در تاریکی چاه اگرچه او بوحی آسمانی دلگرم شده و تحمل می کند ولی باز ناگوار است. آه چقدر تاریک است. هیچ صدائی از هیچ طرفی به گوش او نمی رسد. آیا این شبهای غم انگیز کی به پایان می رسد؟ آیا چند شب و روز باید در قعر چاه باشد، سه روز تا هفت روز نوشته اند. دادرسی جز فضل الهی ندارد.

نوشته اند که یهودا یکی از برادرانش هر روز خود را به سرچاه می رسانید و مقداری قوت در چاه برای او می انداخت. و مواظب بودند که اگر کاروانی از آن چاه بگذرد و یوسف را بیرون برد کاری کنند که یوسف دیگر به دامان پدر نرسد، و نتواند خود را نجات دهد.

و از آن طرف، قافله هائی برای تجارت از کنعان و فلسطین و مدین به مصر می رفتند و قافله سالاری بنام **مالک بن ذعر** بسیار از این راه عبور می کرد و خوابی دیده بود که از سرزمین کنعان متاعی به دستش می آید که سود فراوان برایش دارد. در این زمان کاروان **مالک** آمد، و آبکش خود را فرستاد تا برای آنان آب بیاورد. چون دلو به ته چاه رسید، یوسف علیه السلام خود را در میان دلو انداخت و به طناب چسپید و از چاه مانند قرص قمری که طلوع می کند بیرون آمد.

چشم مرد آبکش که به جمال طفل رعنا افتاد شاد گردید، و فریاد زد: **يَبْشَرِي**

هَذَا غُلْمٌ

در همانجا نقشه بندگی یوسف آزاد و آفازاده محترم را در دل خود کشیدند و به فکر اینکه متاع خوبی است، برای تجارت در بازار مصر افتادند. به همین مناسبت او را پنهان کردند که دیگران در او طمع نکنند و مدعی آقائی پیدا نکنند. معلوم می شود برده گیری و بنده فروشی یک کسب رائجی بوده و افراد بشر را مانند حیوانات در تحت نفوذ جباران دیگر قرار می دادند. به همین مناسبت برای یوسف جز بندگی فکر دیگری در نظر این کاروان نیامد. و فکر نکردند که این فرزند عزیز است که از پدر و مادر جدا شده و مفقود گردیده و باید او را به والدینش برگردانند. اگر میخواستند قضیه را بدانند باید به حکم عقل و انصاف تحقیق کنند، باید از خود طفل سؤال کنند: تو کیستی؟ چرا در چاه زندانی شده ای و سبب اصلی آن چیست؟ مسلماً او جواب می داد که فرزند یعقوب از نواده ابراهیم خلیل عليه السلام هستم، برادرانم بنام تفریح و گردش مرا به باغ و صحرا بردند و با اصرار از پدرم جدا کردند، و با ظلم و ستم مرا برهنه کرده و در این چاه پنهان کردند.

آیا یوسف گرفتار از این قافله درخواستی کرد که به خاطر انصاف و انسانیت و جوانمردی مرا به پدر پیرم برسانید که از محل و مأوای من خبر ندارد. در تاریخ چیزی ذکر نشده. آنچه مسلم است کاروانیان سودپرست، بعنوان سرمایه تجارتی که مفت به دست آورده اند به او نگاه کردند. ولی خدا، یوسف را مشمول عنایت خود نموده و این بندگی او را مقدمه سلطنت و سعادت و نجات بنی اسرائیل قرار داد.

بهر حال یهودا بعبادت هر روز بر سر چاه آمد و از یوسف علیه السلام جستجو کرد و او را نیافت. ولی کاروانی را در کنار چاه دید. بسوی کاروان شتافت و از یوسف جستجو کرد و او را دریافت، و این خبر را برای برادران خود برد که اکنون تبعید یوسف و سائل آن فراهم شده، برادران نیز پس از شنیدن این خبر فوری خود را به کاروان رسانیده، اظهار داشتند: این طفل گریزپا، غلامزاده ما است و بد اخلاق و فراری است، این طفل از دست ما گریخته و در چاه پنهان شده و ما حاضریم او را به هر قیمتی باشد بفروشیم.

برادران ترسیده بودند که مبادا یوسف خود را معرفی کند، و مالک بن ذعر، او را به پدر بازگرداند، و اینان رسوا و روسیاه شوند. به همین جهت بسیار مراقبت کردند. و چون یوسف به دست کاروان افتاد فوری خود را به کاروان رسانیدند، و با سابقه‌ای که فرزندان یعقوب علیه السلام در این سرزمین داشتند، هیچ کس احتمال دروغ درباره آنان نمی‌داد، و آنان را به چنین خیانتی متهم نمی‌کرد. و لذا این برادران با عجله آمدند تا اگر یوسف اظهاری کند اینان دستجمعی تکذیب کنند، و به هر وضعی شده او را بعنوان بندگی بفروشند. و شاید قبلاً نیز او را تهدید کرده بودند که مبادا خود را معرفی کنی وگرنه تو را می‌کشیم.

یوسف خردسال در مقابل این مردان بزرگ چه کند؟ خصوصاً که گفتار و سخنان برادرانش بسود کاروان بود.

این کاروان متاع زیبایی را دیده و می‌خواهد آنرا مالک شود و به قیمت گران بفروشد، و لذا چون بزرگان این سرزمین یعنی برادران یوسف علیه السلام، او را بنده خود معرفی کردند، دیگر کسی گوش به سخن یوسف نمی‌داد.

حال آیا یوسف علیه السلام از خود دفاعی کرده و یا می‌توانسته دفاعی کند یا خیر؟ چیزی در آیه نیست. ولی مفسرین نوشته‌اند که برادران قبلاً به او سفارش کردند که تو باید به بندگی ما اعتراف نمائی. یوسف علیه السلام که هنوز صورت او از پنجه

ستم سرخ است، و دیده که برادران می‌خواهند او را بکشند، چگونه می‌تواند از دستور برادران سرپیچی کند؟ زیرا بطور مسلم اگر با کاروان نمی‌رفت برادران، او را می‌کشتند. و لذا با این مقدمات، اعترافِ یوسف علیه السلام به بندگی حتمی بود. برادرانِ یوسف می‌خواستند یوسف علیه السلام را بعنوان بندگی از کنعان دور کنند که دیگر کسی نتواند از او خبری بگیرد، و پدرش را خبر کند. و به همین مناسبت فوراً یوسف علیه السلام را به قیمت ارزانی یعنی به چند درهم (که در خبر آمده ۲۰ درهم) فروختند. برادران، او را تحقیر کردند که کاروان سخن او را مورد اعتناء قرار ندهد، و پس از مفارقت، مقصود آنان عملی شود.

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ *

ترجمه: و او را به بهای کمی به چند دره‌می فروختند، و درباره او بی‌رغبت و بی‌اعتناء بودند. (۲۰)

نکات: شروه به معنای فروختند آمده و بمعنای خریدند نیز آمده، آیا این ضمیر جمع به کجا برمی‌گردد؟ اگر ضمیر جمع به برادرانِ یوسف برگردد به معنای فروختند می‌شود. و اگر ضمیر جمع به کاروان برگردد به معنای خریدند می‌شود.

یکی از دانشمندانِ معاصر ضمیر جمع را به کاروان برگردانیده ولی جمله را به معنای فروختند گرفته باین معنی که کاروان او را به قیمت کمی در مصر فروختند. ولی این اشتباه است زیرا برخلاف طمع کاروانیان است، کاروانی که او را متاع خوب و پرفائده دیده و او را پنهان نموده که مبادا کسی آنرا از چنگ درآورد، حال چه شد که او را به ثمن بخرس فروخته؟

فاضل معاصر برای گفته خود سه دلیل آورده که عبارتند از:

۱- می‌گوید: برادران یوسف گفتند: *يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ*، دیگر معنی ندارد که خود آنان بیایند و او را از چاه بیرون آورده بفروشند. جواب این دلیل، آن است که: برادران، او را از چاه بیرون نیاوردند، ولی پس از آنکه دیدند کاروان او را از چاه بیرون آورده برای اینکه مبادا یوسف *عليه السلام* سخنی بگوید و آزاد شود، آمدند او را بعنوان بنده گریزپا فروختند.

۲- می‌گوید: او را پنهانش کردند «وَأَسْرُوهُ»، چگونه یوسف پنهان شده را، برادران فروختند؟ جواب این است که برادران یوسف بزرگان آن سرزمین و قوی پنجه بودند، و می‌دانستند که کاروان او را پنهان کرده. لذا آمدند طبق میل کاروان او را به ثمن بخش فروختند. و کاروانی که یوسف *عليه السلام* را از ترس پنهان کرده بود با خرید او، از ترس نجات پیدا کرد و علناً یوسف را متاع و کالای خویش نمود.

۳- می‌گوید: ضمیرهای جمع در جملات «وَأَسْرُوهُ» و «فَأَرْسَلُوا» و «شَرَوْهُ» همه به کاروان برمی‌گردد؟ جواب این است که ما قبول می‌کنیم که ضمیرها همه به کاروان برمی‌گردد، ولی «شَرَوْهُ» را ما به معنی خریدند می‌گیریم یعنی کاروان او را به ثمن بخش خریدند.

پس این دلایل هیچیک منافات ندارد با اینکه برادران یوسف، او را فروخته باشند. خصوصاً که با تورات موافق باشد اشکالی ندارد. زیرا تورات نیز گفته که یوسف را برادرانش فروختند، و تمام مطالب تورات که باطل نیست.

پس نتیجه اینکه برادرانش از حسد و برای تحقیر او و برای اینکه او را از وطنش دور کنند به ثمن بخش فروختند. ولی کاروان او را در مصر به قیمت گران فروخته است. و حضرت یوسف *عليه السلام* دو مرتبه معامله شده نه یک مرتبه.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ
نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۚ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ
الْأَحَادِيثِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ عَلِيمٌ ۖ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ *

ترجمه: و آنکه در شهر مصر یوسف را خرید به زنش گفت: مقدم او را گرامی دار و پذیرائی کن، امید است ما را نفعی دهد و یا او را فرزند خود قرار دهیم، و بدین گونه ما یوسف را در زمین تمکن دادیم و برای اینکه بیاموزیم او را تحقق و حل مشکلات را، و خدا بر امر خود مسلط است ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۲۱)

نکات: چند روزی است که یعقوب علیه السلام پدر دلباخته، که تمام لذتهای زندگی را از سخن شیرین یوسف عزیزش دریافت می‌کرد و ضعف پیری را به مشاهده جمال او جبران می‌کرد، هر روز صبح ستاره سحری او، یوسف بود و چشم او را روشن می‌کرد، اکنون در میان غم و اندوهی فرورفته، آن شیرین‌زبانیهای یوسف علیه السلام دیگر پرده گوش او را مترنم نمی‌کند، و آن گرمی که از نشستن یوسف در دامنش بر دل سردش می‌رسید و حرارت به او می‌بخشید از او ربوده شده. دیگر نه دامنش گرم و نه دلش خوش و نه جوش و خروش زندگی دارد.

این روزها که کاروان مصر به راه می‌افتد و مایه امید او را با وضع قساوت و جفا می‌برد، طفل نارس او را بالای شتری کت‌بسته از او دور می‌کنند، طنابهای امید یعقوب علیه السلام کشش بیشتری برداشته و دل آگاه او هراس بیشتری دارد.

هر چند بیابان سر راه یوسف وسیع‌تر می‌شود برایش زندگی تاریک‌تر می‌گردد، زیرا شخص غریب و گرفتاری میان بیابان خود را می‌بازد و دست و پای او می‌لرزد. بدستور برادرانش، کت او را بسته‌اند. طفلی که بیابان ندیده و

راهی نرفته به بستن دست او احتیاجی نبود، ولی محض سفارش برادرانش این کار را کرده‌اند.

از کنعان تا مصر دوازده روز راه است. آیا در این مدت به این طفل چه گذشته؟ از برگشت به آغوش پدر و مادر مایوس، به سرنوشت آینده خویش فکر می‌کند، و خاطرات ناراحت‌کننده‌ای دارد. آیا عاقبت این سفر اجباری چه خواهد شد؟ آیا من طاقت بندگی مخلوق را دارم؟ آیا به سرنوشتی بدتر از چاه نشینی دچار خواهم شد؟ آیا ممکن است با یک وسیله‌ای پدرم را خبر کنم؟ آیا دیگر امکان دارد روی پدرم را ببینم و چند قطره اشک نثار قدمش کنم؟

کاروان جز فروش درباره یوسف علیه السلام نظری ندارد. برده‌فروشی که یکی از تجارتهای شوم بوده، در هر شهری بازار مخصوصی داشته که بندگان و اسیران را در آنجا به معرض فروش می‌گذاشتند. یوسف چون کودک زیبا و قابل توجهی بوده، او را در آن بازار به رسم مزائده حراجش نمودند. بدیهی است که یوسف علیه السلام قدرت دفاع ندارد که بگوید من بنده نیستم. پس اجباراً باید تسلیم گردد.

خانواده‌های اشراف و بزرگان، بنده‌های خوش‌صورت را برای خدمت‌خانه می‌خرند و اگر طفل باشد بهتر می‌پسندند، برای آنکه بذوق خود، او را تربیت کنند. مشتریان بسیاری برای یوسف علیه السلام پیدا شد. مردم چه می‌دانند که این طفل نمکین را برای چه هاله غم و اندوه گرفته؟، چه تلخیها و زحمات به او رسیده. طفلی که از آزادی کامل بهره‌مند بوده، اکنون گرفتار مردم پول‌پرست شده و مانند بندگان او را در معرض فروش آورده‌اند.

خزانه‌دار پادشاه مصر که نام او قطفی‌ر و یا ازفی‌ر بود، در فکر غلام لایقی بود. به وی اطلاع دادند که غلام خوش‌سیمائی در معرض فروش است. خزانه

دار که لقبش عزیز بود، دید، که غلام کنعانی، با لباس نامطلوب و غبارآلوده و نامرتب اما بسیار زیبا و مانند قرص قمر، توجه او را جلب نموده. خزانهدار، او را به چهل لیره طلا و دو جامه مصری و هم وزنش پول نقره خرید. سپس او را به خانه برد و به همسرش سپرد. عزیز مصر مردی است عین و از عمل جنسی محروم، ولی زیباترین زنان مصر را که نام او راعیل و به زلیخا ملقب است به ازدواج درآورده. شوهری که از انجام تقاضاهای جنسی عاجز است در برابر زوجه‌اش شکسته و ذلیل است، و به هر وسیله می‌خواهد رضایت همسرش را بدست آورد. آن هم همسری مانند زلیخا. و لذا این کودکی که به نظر او بسیار زیبا و نجیب آمد با هر قیمتی خرید تا در خانه اسباب انس و آلفت و سرگرمی زلیخا باشد.

خزانهدار چون یوسف را به خانه آورد وعده خوشی نیز به زلیخا داد که ما ممکن است او را فرزند خود بگیریم و آرزوی فرزندخواهی را بوجود او تأمین کنیم و لذا گفت: **أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا**. ممکن است در صورت لیاقت و شایستگی او را به فرزندی قبول کنیم و دودمان خود را بواسطه او پابرجا کنیم. و مقصود او از جمله: **عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا**، این بود که این کودکی زیبایی لایق را به پادشاه مصر، معرفی و هدیه کند و مقامی کسب کند.

تحوّلات سریع

در جمله: **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ**، ضمیر **أَمْرِهِ** ممکن است به الله برگردد. و ممکن است برگردد به یوسف. زیرا انسان گرچه موجود آزاد خودمختار است، اما در عین حال چنان روزگار با او بازی می‌کند و دست تقدیر او را زیرورو می‌کند که گویا مجبور است و بدون اینکه بخواهد یا نخواهد، ناگزیر است به ناتوانی خود

اعتراف کند. اگر انسان وسائل زندگی برایش فراهم شود و استقلال بیشتری پیدا کند، غفلت بر او مستولی می‌شود و برای خود شخصیتی توهم می‌کند و در یک پرتگاه اخلاقی واقع می‌شود. و لذا خدا مقدرات را طوری می‌گرداند که گاه‌گاهی او به زانو درآید و به ناتوانی خود اعتراف کند و از کبر پیاده شود.

یوسف آواره و اسیر که در چاه بدون پیراهن بسر برد، و در پایتخت مصر در ردیف بردگان آمد، اکنون در بهترین کاخهای مصر و در نرم‌ترین لباس و ظریفترین بستر و عالیتین غذاها وارد شده، او مانند سایر غلامان که از خواب و خوراک بهره غلامانه داشته باشد، نیست. زیرا صاحب کاخ به فراست، آثار نجابت و بزرگی در یوسف علیه السلام دیده و مجذوب وی شده و به بانوی حرم سفارش آکید کرده که او را گرامی بدار: «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ» تا فرزند ما و وارث ثروت ما گردد. اَلآن یوسف مانند یکی از وزیرزادگان مصری از زندگی برخوردار است.

برادران یوسف با همه سعی و نیرو او را به چاه سرازیر کرده و بند و زنجیر بندگی بر او نهادند. از مهدِ عزّت، او را سرنگون کردند. همین سقوط و انحطاط نردبانِ عزت و اعتبار او شد. روزی که کاروان مدین او را با آن خواری بر شتر حمل می‌دادند گویا به سوی حجلهٔ سعادت و عزت می‌برند، و برادران او، او را بسوی عزّت و سلطنت پرتاب کردند، وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، مصداق پیدا کرد.

خدای تعالی چاه تاریک را گویا مقدمهٔ گلستان پر از روح و ریحان کرد و زنجیر عبودیت او را تبدیل به تاج و تخت فرمانروائی نمود، و قوم بنی اسرائیل را از بیابانگردی و چادرنشینی نجات و شهرنشین نمود.

هر فشار و بلائی، خیر و سعادت در دنبال دارد: ﴿وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾.

یوسف علیه السلام اکنون وارد پایتخت کشور باستانی مصر شده، و در یک خانواده معروف بزرگی که متعلق به رئیس دارائی و خازن ملک مصر و یا رئیس افواج سلطنتی است منزل کرده، و عزیز مصر با دلی پر از مهر و امید، به وی علاقمند شده است. مصر، و دست ملاحظت و محبت عزیز و زلیخا، بهترین وسیله‌ای شده برای اینکه استعداد یوسف به ظهور برسد. یوسف اگر در میان ایل خود بزرگ می‌شد، سرما و گرمای بیابان ملاحظت و حسن طلعت او را از بین می‌برد و شاید عاقبت به ریاست یک عده بیابانگرد صدنفری نائل می‌شد. اما اکنون به شهری آمده که او را در تاریخ بشریت نابغه کند، و دل‌های را شیفته او کند، و قهرمان مسلم عالم در حسن و زیبائی بشمار رود، و فکر بلند او را باعث سلطنت و نبوت کند.

فرزند یعقوب نه تنها دل عزیز را تصرف نمود، بلکه با آن حسن و ملاحظت و نجابت، قلب همسر او را نیز مجذوب کرده است. روزی که یوسف علیه السلام قدم در خانه عزیز گذاشت زلیخا او را با دیده پرمهر و فرزندی و محبت ساده بی‌آلایش، مانند نظر پرشوری که مادر مهربان به فرزند خود دارد، نگاه می‌کند. زیرا یوسف علیه السلام سنش از هفت کمتر و از دوازده سال بیشتر نبوده و مسلم به حد بلوغ نرسیده بود. کودکی و زیبائی و غربت دست به هم داده و زنها طبعاً به کودک زیبا و به غریب مهربانند زیرا با احساسات رقت‌آمیز زنانه موافق است و عواطف سرشار زنان را به حد کامل تهییج می‌کند. خصوصاً زنی که فرزند ندارد بوجود این طفل زیبا نومیدیش به امیدواری و کسالتش به نشاط مبدل می‌گردد.

روزهای اول بلکه تا چند سال زلیخا با چشم پاک و معصوم به یوسف نگاه می‌کرد. مناعت طبع یک خانم محترمی چون زلیخا مانع است که نسبت به بنده زر خرید، نظر شهوترانی داشته باشد.

با دست ملاطفت و توجه کامل عزیز، غبار پژمردگی و کدورت یوسف علیه السلام برطرف شد، و با کمک آب و هوای مصر، قیافه زیبای نورانی و چشمان درخشان و جمال گیرنده قشنگ و نیرو و طراوت جوانی یوسف، او را، مانند یک فرشته ملکوتی جلوه می‌داد. و باید گفت یوسف شاه شمشاد قدان و خسرو شیرین‌دهنان شد. اما به حکم وراثت و اصالت و پاکی روح و تربیت صحیح پدر و معرفت به خدا و تمالک نفس، در تمام دوران زندگی خود یک قدم به طرف آلودگی برنداشت. بلکه هر چه به رشد بدنی او افزوده می‌شد، قدرت روحی و بلندی نظر او زیادتر می‌شد و با همان خلوص و مجاهدت نفس ادامه می‌داد و مثل اعلامی پاکدامنی و قدس و نیکوکاری بود. جوانی که به حسب ظاهر تمام وسائل عیش و نوش برایش فراهم است و در اوج قدرت و نشاط زندگی است، از فکر دینی و حدود مقررات خارج نگردد، و با نفس بدکیش خود همواره در مبارزه باشد. که نبرد در جبهه جنگ خونین بسی آسانتر است. جلوگیری نفس از شهوات و تقاضاهای دوره جوانی بسیار مشکل است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوانان مجاهد فرمود: **قدر رجعت من الجهاد الأصغر فعلى کم بالجهاد الأكبر**. یوسف در محیطی است که ممکن است هر پهلوانی را آلوده کند ولی در عین حال خود را حفظ کرد. تردیدی نیست به حکم عدالت الهی باید یوسف به بهترین پاداش نائل گردد و لذا حق تعالی در وصف او فرموده:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَءَايَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ*

ترجمه: و چون یوسف به سن رشد و کمال رسید، حکمت و علم به او آموختیم، و بدینگونه نیکوکاران را جزاء می‌دهیم. (۲۲)

نکات: یوسف در اثر پاکدامنی و طهارت، خدا به او علم و حکمتی داد که دقیق‌ترین مطالب را درک می‌کرد و پیچیده‌ترین مشکل را حل می‌نمود. و گره‌های سیاسی را با تدبیر خود می‌گشود. یوسفی که به نشاط جوانی رسیده و نگاههای زلیخا کم‌کم نسبت به او عوض شده و عاشق دلباخته او گردیده و مانند اسیر، فانی در جمال معشوق گردیده. اگر زلیخا اول به او آمرانه رفتار می‌کرد، اکنون با نظر عاجزانه به مرکز آمال نظر می‌کند. نظری که سراسر تضرع و التماس است.

یوسف علیه السلام مانند گل معطر و خرم، آثار جوانی در او پیدا گردیده، و مصر باستان که بهره‌افری از تمدن دارد، جمال یوسف را از زیر پرده بیرون آورده و لیاقت کم‌نظیری که خدا در وجود او نهاده خودنمایی کرده است.

این جوانی و این جمال، و آن ناز و نعمت خانه عزیز، و آن صورت زیبای زلیخا تقاضا داشت که یوسف از حد اعتدال و تقوی و رسوم خدا پرستی منحرف گردد. زیرا هر یک از این امور برای انسان بزرگترین فتنه و آزمایش است، چنانکه شاعر گوید:

إن الشباب والفراغ والجدة مفسدة للمرء أي مفسدة

یوسف علیه السلام در زندگی به آزمایشهای بزرگی مبتلا شد. گرفتاریهایی که زندگی معنوی و روحی او را در پرتگاه خطر انداخته. چنین جوانی که در اوج قدرت، تمام وسائل عیش و اسباب شهوترانی برایش مهیاست. از آن طرف زلیخا قهرمان جمال به دور او می‌چرخد و هر ساعت حاضر است خود را قربان او کند، در هر نشست و برخاست و رفت و آمد، در برابر همه ملاطفتها و خدمتها، توقع یک نگاه مهرآمیز و یک تبسم روح‌بخش دارد. ولی عفت طبیعی و حیا که خاصیت

طبع ساده و نارس و نجیب یوسف است، یک مناعت و خودداری به او بخشیده که هر ساعت از بی‌اعتنائی، عاشق خود را می‌کشد. و در مقابلِ عاشقِ دلباخته خود مقاومت به خرج می‌دهد.

شعله‌های عشقِ زلیخا چنان پرهیجان بود که همه این موانع را می‌سوخت، و همه این پرده‌ها را کنار می‌زد، و این سدهای محکم را می‌شکست. در اینجا خدای تعالی دو سدّ بزرگ میان عاشق و معشوق گذاشت. یکی سدّ حکمت و درستی و درست‌فهمی، و دیگر سدّ دانش و معرفت: «ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا». گرچه یوسف بنده زرخرید بود، و زلیخا نسبت به او بانوی حرم و نفوذ کاملی داشت، ولی نور نبوت و هیبت دین، او را در نظر زلیخا، بزرگ جلوه می‌داد. و زلیخا با همه حشمت و جاه در تحت نفوذ معنوی یوسف قرار گرفته و نمی‌توانست برخلاف رضای او، بر او تحمیلی کند.

عشق زلیخا طوفانهای خطرناکی در او ایجاد کرده. اگرچه برای یوسف عليه السلام عیب نیست که زنی عاشق او بشود و فدای او گردد. تمام زنان امتها باید پیغمبر خود را دوست بدارند و جان، فدای او کنند. ولی زلیخا و عشق او شهوانی بود نه دینی. و چون می‌دید یوسف در اوج عفت است و یک نظر و نگاه جانبخش از آن چشمان فتّانیش به او نمی‌کند، ناچار شد به هر وضعی شده او را بفریبد، تا از او کامیاب شود. ولی یوسفی که دلش از نور حکمت و دانش پر و پایند مقررات دینی است، جلوه‌های زلیخا و مکر او در او اثر نمی‌کرد. وقتی روح بزرگ شد، انسان می‌تواند خود را از خطر احساسات شهوانی نجات دهد.

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ ۖ وَعَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ

لَكَ ۗ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ ۗ اِنَّهُ رَبِّيْٓ اَحْسَنُ مِّنْ اِيَّائِي ۗ اِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ *

ترجمه: همان زنی که یوسف در خانه وی بود او را به خویش دعوت کرد، و درها را محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام، یوسف گفت: پناه بر خدا(من به سرپرست خود خیانت نمی‌کنم) زیرا او حق تربیت به گردن من دارد و مقام مرا نیک نمود، بدرستی که ستمکاران رستگار نمی‌شوند. (۲۳)

نکات: زلیخا با اینکه یک خانم محترم و آبرومند مصر بود، شعله عشق، او را گرفتار، و هستی او را گرفت. آن همه حیا و عفت که حق تعالی در نهاد زن آفریده در شراره‌های عشق، نابود گردید. زلیخا ابتدا با زبان یک عاشق دلباخته با او وارد گفتگو شده و مقصود خود را با کنایه و اشاره اظهار می‌داشت، تا بلکه شراره عشق او در یوسف اثر کند.

برای عاشق دلسوخته بهترین وسیله و برنده‌ترین سلاح این است که شور عشقی در مغز معشوق تولید کند تا متقابلاً شراره‌های عشق یکدیگر را طوفانی کنند. ولی هر کس فهمید معشوق شده متکبر می‌شود و به عاشق گرفتار اعتنا نمی‌کند. پس باید عاشق عشق خود را پنهان کند تا بتواند جلب توجه معشوق کند، و این هم بسیار مشکل است:

اگر گویم دهان و لب بسوزد و گر پنهان کنم جانم بسوزد
برای عاشق آنگاه بدبختی عجیب فراهم می‌شود که معشوق اعتناء نکند و کناره‌گیری کند و هیجان افکار سوزنده عاشق را با افکار خود پیوند ندهد، و برابر دیده‌های پر از امید عاشق تبسمی نکند. در این صورت شعله سوزنده عشق دوباره به درون دل عاشق برمی‌گردد و او را آتش می‌زند.

زلیخا به جهت عشق به یوسف، بسیار بیچاره و بدبخت شد. زیرا عفت و مناعت این جوان زیبای عبرانی که او را سرد و کناره‌گیر و بی‌اعتنا جلوه می‌داد، امواج خروشان عشق زلیخا را که به سنگهای ساحلی وجودش برخورد می‌کرد، دوباره برگشت می‌داد و او را زیر تلاطم موجهای خود غرق ناامیدی می‌کرد.

فشار عشق زلیخا، او را واداشت تا تمام حجابهای اخلاقی و معنوی که میان او و یوسف بود درید:

اول: مناعت طبع زن.

دوم: بزرگی او که بانوی حرم بود.

سوم: زیبایی.

چهارم: حسن مادری.

پنجم: ترس از شوهر.

ششم: خوف از بدنامی.

هفتم: ترس از بی‌اعتنائی یوسف.

ولی زلیخا گمان نمی‌کرد که با چنین زیبائیش، یوسف که در حال جوانی و قوت نیروی شهوانی است باز از او خودداری کند. وی خیال کرد شاید یوسف از فاش شدن قضیه خجالت می‌کشد و کناره‌گیری می‌کند. و کناره‌گیری یوسف را حمل به ریاکاری و یا ظاهرسازی و یا خوف می‌کرد زیرا جوانان اکثراً چنین‌اند. و خصوصاً که هر زنی که زیباست گمان نمی‌کند مردی او را دوست نمی‌دارد. زلیخا باور نمی‌کرد یوسف قلباً عقیف و در خلوت هم جواب منفی، خواهد داد. این بود که زلیخا برای رفع نگرانی یوسف، یک عمارت مخصوص و معینی ساخت و فکر او را از این جهت راحت کرد. و در این عمارت نقشه‌های مختلفی در اثر عشق کشید.

أما یوسف علیه السلام از وقتی که فهمید زلیخا عاشق اوست، و با نظر آلوده و غیرعقیف به او نگاه می‌کند، در برابر او همواره سر به زیر بود و به او نگاه نمی‌کرد تا نگاه فتان او شراره عشق زلیخا را شعله‌ور نکند. اگرچه یوسف سر تا

قدم مثال اتم زیبایی بود و از هر بن موی خود، شراره عشق بر زلیخا می‌دمید. ولی چشمان محبوب و نگاه گرم او، اثر دیگری دارد. چشم جاودگر زیبا، با زیر و بالاشدن مژگان، دل عاشق را زیر و رو می‌کند، و او را به هیجان می‌آورد، و او را می‌ریاید. گردش چشمان معشوق، آتش‌افکن در دل عاشق است. جنبش مژگان معشوق، بیان سحرآمیزی می‌خواند که بزرگترین ناطق از بیان آن عاجز است، و قلم تواناترین نویسندگان در برابر آن سرشکست و ناچیز است. بنابراین یوسف باید به زلیخا ترحم کند و سر به زیر افکند تا زلیخا آرزوهای خود را در چشم یوسف ملاحظه نکند، و هم یوسف التماسهای عاشقانه او را نبیند.

زلیخا شاید گمان می‌کرد چون یوسف جمال زیبای او را ندیده، بی‌اعتنائی می‌کند. و لذا در آن ساختمان نقشه‌هایی از زیبایی و دلفریبی و حالت نیم‌عریانی خود کشید تا بتواند یوسف را متوجه خود کند.

بعضی گفته‌اند زلیخا کف عمارت و سقف و دیوارهای آن را آئینه‌کاری کرد، بطوریکه یوسف هر طرف نظر کند زلیخا را ببیند و به او توجه کند و تقاضای او را جواب دهد.

نوشته‌اند که زلیخا عمارتی بنا کرد که یک رکنش بلور و رکن دیگرش زمرد و رکن سومش نقره و رکن چهارم عقیق و تمام دیوارها را جواهرنشان و زرنگار و مجسمه‌های پرندگان و سایر حیوانات نصب کرده بود. و درختهایی از طلا و نقره ساخته بود که بار آنها جواهر و چنین و چنان بود، و اندرون آن عمارت، اطاق بلوری ساخته بود که تمام دیوارها و سقف و کف آن آئینه بود. پس از آن، زلیخا، خود را آرایش کرد و به اقسام زینتها خود را زینت داد. سپس یوسف عليه السلام را به آن اطاق دعوت کرد. آنحضرت تا نظرش بر این اوضاع افتاد، عرض کرد: خدایا به عصمت خود مرا نگاه دار.

اکنون محفلی از پادشاه جمال و ملکهٔ زیبایی و عشق تشکیل گردیده و باید اسرار محبت و رازهای عشق در اینجا بازگو شود:

راز و نیاز زلیخا با یوسف

هیچ قلم توانا و بیان شیوا نمی‌تواند اسرار و راز و نیاز این محفل عشق را کما هو حقّه أداء کند. در محفل زلیخا که با تشریفات و مقدماتی بوجود آمده، عاشق دلباخته در برابر معشوق سرسنگین، جز با زاری و تضرع و صدای لرزان چه بگوید؟ ناطق این بزم پر آشوب، چشم است اگر تاب دیدن داشته باشد، و دل است اگر هیجان نباشد. خدا حال زلیخا را بکلمه: **قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا**، بیان نموده است. ما در اینجا یک پرده از مذاکرات را چنانکه نوشته‌اند بیان می‌کنیم:

زلیخا: ای دوست عزیز، ای نور چشم من، ای آرامش دلم، این عمارت مجلل باشکوه را برای تو ساخته‌ام.

یوسف: خدای تعالی در بهشت برای بندگان خود عمارتی ساخته که از این، مجلل‌تر و باشکوه‌تر است. این، ویران می‌شود، ولی ویرانی در آن، راه ندارد. زلیخا: ای یوسف عزیز، خواهش می‌کنم به تقاضای من جواب مثبت بده و خود را یک لحظه در اختیار من بگذار.

یوسف: می‌ترسم خدایتعالی مرا با این عمارت به زمین فرو برد.

زلیخا: ای یوسف عزیز چقدر بوی خوشت، جان مرا معطر نموده.

یوسف: کاش پس از سه روز از مردن من بر بالین من می‌آمدی و از بوی نفرت‌آمیز من گریزان می‌شدی.

زلیخا: ای یوسف عزیز، چشمان زیبایت چه قدر قشنگه.

یوسف: این چشمان من پس از قرار گرفتن سه روز در قبر گندابی شود و بر گونه‌های بی‌نور پڑمرده ام جاری گردد.

زلیخا: ای یوسف عزیز، این موهای سیاه و برآق تو چه قدر قشنگ است.

یوسف: اوّل چیزی که در گور از دستم می‌رود و روی خاک می‌ریزد، همین مویم است.

زلیخا: ای یوسف عزیز، روی زیبای تو چقدر قشنگ است.

یوسف: خدائی که این صورت را به من عطا نموده، بهتر و جمیل‌تر است.

زلیخا: ای یوسف عزیز، قامت رعناى تو چقدر زیباست.

یوسف: خدای بزرگ، این قامت را، به من عطا کرده.

زلیخا: ای عزیز دلم، چرا اینقدر خونسرد و سنگدلی، و در برابر این سوز و نواز من، بی‌اعتنائی؟

یوسف: برای آنکه رضای خدا را می‌جویم.

زلیخا: ای یوسف عزیز، همه کنیزان و گنجهای خود را در راه خدا می‌دهم تا از ما خشنود گردد.

یوسف: پروردگار من، رشوه نمی‌پذیرد.

زلیخا: من شنیده‌ام خدای تعالی یک ذره ناقابل را قبول می‌کند و ثواب جزیل می‌دهد؟

یوسف: خدا از پرهیزکاران و بندگان شایسته می‌پذیرد نه از دیگران.

زلیخا: اگر می‌فرمائید من اسلام آورده، دست از دین خود بردارم؟

یوسف: این موضوع با اراده و مشیت خداست و تو مختاری.

قرآن، اظهارات عاشقانه زلیخا را با یک کلمه مختصر که یک دفتر معنی دارد، تعبیر کرده به هَيْتَ لَكَ. ولی یوسف علیه السلام در برابر این اظهارات عاشقانه، سه جمله می گوید که جواب کامل و عذری موجه است:

۱- جمله: مَعَاذَ اللَّهِ، در این جمله کار زلیخا را از نظر خدا سنجیده، و خود را در پناه خدا قرار داده و می خواهد بگوید: این کار برخلاف رضای خداست. زن و مرد اجنبی در لذتهای جنسی آزاد نیستند. خصوصاً زنی که شوهر دارد. ثانیاً: از جهت دین هم اعتقاد نیستیم. ثالثاً: تو ای زلیخا، فانی در احساسات شهوانی شده‌ای، و من فانی در محبت و اطاعت خدا. تو در پست‌ترین درجه شهوات و من در بلندترین درجه عبودیت، و این کاری که می‌گویی نشدنی است.

۲- جمله: إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ. چون زلیخا معتقد به توحید و عقاید دینی نیست، به او می‌گوید حق شوهرت را باید حفظ کنی و من باید حق پذیرائی و نمک را حفظ کنم و احسان او را ندیده نگیرم. من دست‌پرورده نعمت اویم و باید شکرگزار او باشم نه خیانتکار به او. هر حیوانی نسبت به منعم خود وفادار است.

۳- جمله: إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. که مفاد آن معلوم است.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ^ط وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ^ع كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ

السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ*

ترجمه: و بطور محقق زلیخا قصد بدی به یوسف کرد و یوسف قصد زلیخا کرد، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، بدینگونه تا بدی وزشتی از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود. (۲۴)

نکات: جمله: **هَمَّتْ بِهٖ**، به معنی این است که زلیخا نسبت به یوسف **الطَّيِّبِ** قصدی کرد اما متعلق قصد ذکر نشده، و همچنین جمله: **وَهَمَّ بِهَا**، یوسف قصدی نسبت به زلیخا کرد که ذکر نشده چه قصد کرد؟. اما از سیاق عبارت معلوم است که قصد ایشان شهوترانی نبوده زیرا صریحا یوسف پیشنهاد او را رد کرد و زلیخا نیز که آخرین نقشه‌های خود را برای وصال و کامیابی به کار بست؛ از ساختن عمارت و نمایشات دلفریب و وسائل آسودگی خاطر یوسف و رفع نگرانی او، ولی در برابر همه این مساعی جز سردی و بی‌اعتنائی از یوسف **الطَّيِّبِ** چیزی ندید.

یوسف **الطَّيِّبِ** از این پرتگاه خطر، با فکر بلند و قدرت فوق‌العاده، خود را رها کرد، و بجای آنکه خود را ببازد و دل از کف بدهد و تسلیم هوی و هوس بشود، عذرهای موجّهی اظهار داشت. و در تاریخ عفت و مردانگی، او یک نمایش معجزه آسائی دارد. و از خود شجاعتی اظهار داشت که از شجاعت‌های پهلوانان جهان در نبردهای خونین، شگفت‌انگیزتر است تا جائی که برای زلیخا نصیحت نمود. همانطوریکه ناز و غمزه و دلربائی زلیخا در یوسف اثر نکرد، همانطور پند یوسف **الطَّيِّبِ** در زلیخا اثر نکرد.

در این میدان مبارزه، نبرد مهیب و حشمت‌ناکی در عین خلوتی انجام شد. در این عمارتی که به نیروی عشق ساخته شده و از در و دیوار آن جمال می‌بارد، از یک طرف آواز حزین دلخراش زلیخا سکوت عمارت را برهم می‌زد، و از طرف دیگر منطق و برهان یوسف **الطَّيِّبِ**.

در این فضای آرام، دو لشکر نیرومند مشغول مبارزه بودند: در یک جبهه امواج مهیب عشق، و در جبهه دیگر سپاه عفت و عصمت و نیروی مردانگی و عبودیت جای گرفته است.

میدان بر زلیخا تنگ آمد و دانست که به رضا و رغبت، حریف تسلیم نمی‌شود، و ممکن است همیشه در سوزِ عشق بسوزد، و دستش به دامان یوسف نرسد، و در حقیقت شکست خورد. و خواست تلافی کند و معشوق سنگدل خود را از میان بردارد و جان خود را خلاص کند. مختصر اینکه یا یوسف الکَلْبَلَاءُ را بکشد و یا کاری کند که او را رسوا کند، و به کتک‌کاری و یا مکر دیگری چنگ زند.

یوسف پاک نیز چون حریف را شکست‌خورده و در تغییر حال و احتمال حمله و خطر دید، فکر کرد که مقاومت در برابر او موجب رسوائی و خطر دیگری می‌باشد، و بواسطه برهان پروردگار که الهام باشد فهمید که باید میدان را خالی و فرار کند. این برهان پروردگار راهنمایی الهی بود که او را از خطر نجات داد.

بعضی نوشته‌اند که یوسف می‌خواست دامن خود را ملوث کند، دید زلیخا برای خاطر عمل زشت، پرده‌ای روی بت خود انداخت، یوسف از عمل او متنبه شد و راه عذر به دستش آمد و گفت: تو از بت بی‌شعوری خجالت می‌کشی، من چگونه از خدای حاضر و ناظر حیا نکنم؟! ولی به نظر ما چنین چیزی درست نیست زیرا: **وَهُمْ بِهَا** در لغت عرب به معنی قصد بد کردن است که کتک‌کاری و مقاومت در مقابل حمله باشد و همچنین: **هَمَّتْ بِهِ**، پس سعی در شهوترانی نبوده زیرا زلیخا سعی خود را برای شهوت کرده بود و نتیجه نگرفته بود دیگر **هَمَّتْ بِهِ** معنی نداشت جز تلافی شکست و حمله برای قتل و ضرب. و البته در تفاسیر چیزهائی نوشته‌اند که برخلاف تمجید الهی و تقوای یوسف و برخلاف ظاهر قرآن است.

بنابراین مقصود از: هَمَّتْ بِهِ، این است که زلیخا پس از ناامیدی از وصال، عشق او را تبدیل به یک کینه و عداوت شدیدی شد و قصد کرد که یوسف را بکشد و از رنج عشق او خلاص گردد. علی هذا قصد هرزگی و بی‌عفتی نبوده، ولذا لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ آمده که مقصود از سوء همان قتل و ضرب باشد. و مقصود از فحشاء، همان بی‌عفتی و ناپاکی باشد.

و اگر مقصود از «هَمَّتْ بِهِ» قصد قتل و عناد نباشد سوء و فحشاء به یک معنی می‌شود و برخلاف عطف است، زیرا ظاهر عطف اثنیّت را می‌رساند. ولذا باید گفت: ابدأ یوسف علیه السلام قصد زنا نکرد و فقط قصد حمله متقابل کرد، ولی فوری از حمله، منصرف شد برای فرار بالهام پروردگار و برهان پروردگار. و از این جهت حق تعالی فرموده: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. که اگر قصد هم‌خواهی کرده بود از مخلصین خارج بود.

و بُرَّهَنَ در اینجا وحی جدید بود.

پس وقتی خدا و زلیخا و عزیز و زنان مصر و یوسف، همه به پاکی و عصمت یوسف علیه السلام شهادت دادند، دیگر هیچ مفسری حق ندارد جمله: «وَهُمْ بِهَا» را به معنی قصد شهوت بگیرد:

أَمَّا شَهَادَاتُ يَوْسُفَ علیه السلام، چنانکه فرموده: «هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي» و «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ».

اما زنان مصر که گفتند: حَشَّ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ.

اما عزیز مصر آنجا که به زلیخا گفت: وَأَسْتَغْفِرِي لِدُنْيَاكَ

قبول کنیم که **وَهُمْ بِهَا**؛ هم بجماعها باشد، باز هم دلیل بر پاکی یوسف عليه السلام است. زیرا معلوم میل بشری داشته، منتهی برهان ربّ و نهی الهی او را بازداشته، و بصرف میل بشری گناه واقع نمی‌شود. بلکه به مقتضای دین، خود جلو میل نفس را گرفته است.

وَأَسْتَبَقَا الْآبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْآبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالَ هِيَ رَأَوْتَنِي عَنْ نَفْسِي * وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قَبْلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدٌّ مِّنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا * وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ *

ترجمه: و یوسف و زلیخا (برای رسیدن) به در (از هم) پیشی گرفتند و زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید و هر دو نزد در، آقای زلیخا را (شوهر او را) یافتند. زلیخا گفت: پاداش کسی که سوء قصد به خانواده تو کرده چیست؟ جز زندانی شود و یا شکنجه سختی کشیدن؟ (۲۵) یوسف گفت: این خانم مرا به خویش خوانده. و شاهدهی از بستگان زلیخا حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش رو دریده زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغگویان است (۲۶) و اگر پیراهن او از پشت سر سرتاسر دریده شده، زلیخا دروغ می‌گوید و یوسف از راستگویان است (۲۷) پس چون آقای او دید پیراهن یوسف از پشت دریده گفت: براستی این کار از مکر شما زنان است زیرا مکر شما بزرگ است (۲) ای یوسف

از این اعراض کن و بگذر، و ای زلیخا از گناه خود استغفار کن براستی که تو از خطاکاران بوده‌ای. (۲۹)

نکات: زلیخا در این بزمِ محرمانه هر چه سعی کرد یوسف را شکار کند، نتوانست. افکار پریشانی به او هجوم می‌آورد که نمی‌فهمید چه می‌کند. یوسف علیه السلام تمام پیشنهادات او را رد کرده، و چون تقاضای او را اجابت نکرد یک آتش کینه و اندیشه انتقامی در دل او بوجود آمد، و خواست موجودی که او را بیچاره کرده یکباره خورد و نابود کند.

چون عشق با ناامیدی توأم شود یک حس انتقام و کینه شدیدی تولید می‌کند. عشق از شدتِ هوای نفس و مخالف عقل است و کارهای عاشق عقلانی نیست. بعکس آن عفت از جنود عقل و کار او طبق دستور عقل است. و لذا زلیخا که در عشق خود نسبت به یوسف موفق نشد، قصد حمله به یوسف کرد. و حضرت یوسف علیه السلام بالهام الهی و امر عقل دید حمله کار خوبی نیست، و باعث رسوائی است، و لذا به طرف در فرار کرد.

آیه می‌گوید: هر دو بطور مسابقه و پیشدستی به سمتِ درب دویدند. مسلم است که قصد یوسف گریز بوده که از این بزمِ جنون‌آمیزِ عشق و پرتگاهِ مهیب فرار کند. حال زلیخا برای چه به طرف در می‌دود؟ مسلم است که چون یوسف فهمید زلیخا قصد اذیت او دارد، از پیش‌روی او دوید و زلیخا بدنبال او که مانع فرار او شود، و یا زودتر خود را به خارج درب برساند و فریادِ تهمتِ خود را درباره یوسف، بلند کند، و بدین وسیله از او انتقام کشد و این بود که زلیخا، یقئه یوسف را از پشت سر گرفت و کشید که خود را زودتر از یوسف به درب برساند، و یا او را به داخل بکشد و آزار کند و یا زودتر به خارج رود و جنجال برپا کند.

تهمت ناروا

زلیخا که تا دقیقه پیش، خود را داشت نثار قدم یوسف می کرد، اکنون با دیده پر از خشم و کینه به او نگاه می کند. و نقشه افتراء و تهمت به او را می کشد، تهمت بی ناموسی: یوسف جوانی است در سن هیجان و شهوت، زلیخا هم خانمی است بسیار زیبا، این جوان متمایل شده به خانم خود! و این تهمت چیزی است که مردم به زودی باور می کنند. یوسف هم که در اینجا غریب و بعنوان بنده زرخرد است. نه عشیره ای دارد که از او دفاع کند و نه استقلالی. و فقط در اثر امانت و درستکاری مورد توجه گردیده. اکنون این تهمت بکلی او را نابود می کند. زیرا به ولی نعمت خود خیانت ناموسی کرده که هیچگونه قابل عفو و اغماض نیست.

یوسف و زلیخا وقتی دم در هر دو نفر با وضع پریشان و نامناسب و نفس زنان رسیدند ناگهان تصادف عجیب این بود که عزیز مصر رسید و این دو با او روبرو شدند. زلیخا بی معطلی فریاد زد: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. عزیز مصر از این منظره و اقرار زلیخا هزار گونه اندیشه باطل در دل خود راه می دهد. شوهری که حق دارد کاملا بررسی کند و شدیداً یوسف را مجازات کند.

و ممکن است بگوئیم زلیخا این نقشه تهمت را کشید برای رام کردن یوسف. زیرا زلیخا بر شوهر خود عزیز مصر، تسلط کامل داشت. و این قبیل رؤساء زنانشان بر ایشان تسلط دارند. و زلیخا می خواست وقتی که عزیز تصمیم سوئی و مجازات شدیدی برای یوسف در نظر بگیرد و با او مشورت می کند، او واسطه شود، به شرطی که یوسف از او اطاعت کند و کام او را برآورد و خصوصاً در

زمان و مکانی که رابطه با اجنبی این قدرها زننده نباشد، و مانند بعضی از مردمان امروزه مطیع خانم زیبای خود باشند.

تبرئه یوسف

یوسف و زلیخا با رنگ پریده و پیراهن دریده و نفس زنان دم درب با عزیز مصر تصادف کردند. مگر زلیخا ملاحظه فرصت را نکرده بود؟ مگر نگهبانی دم درب نگذاشته بود؟ مگر این عشقبازی در منزل خصوصی خود که محل رفت و آمد عزیز نباشد، شروع نشده بود، چگونه این تصادف عجیب رخ داد؟

عزیز با این وضعیت کاملاً بدگمان و نگران شد. زلیخا با کمال بی حیائی، پیشدستی کرد و نسبت به یوسف اعلام جرم کرد.

یوسف که از حیا و شرم طبیعی نمی خواست زلیخا را رسوا کند، ساکت بود. ولی زلیخا یک زندان یا عذاب سختی برای یوسف درخواست کرد. یوسف ناچار شد از خود دفاع کند و لذا فرمود: **هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي**. که من تقصیری ندارم، زلیخا مرا به خود دعوت کرد.

عزیز که مدتها یوسف را آزموده و پاکی فطرت و بلندی نظر و مقام و صحت عمل او را سنجیده، چندان سوء نظری به او پیدا نخواهد کرد. ولی روی موازین محاکمه باید عمل کند.

عزیز در اینجا باید تحقیق کند و یوسف هم که در مجلس محرمانه و در همین مجلس محاکمه، شاهی ندارد، باید خدا کمکش کند. برای صدق یوسف **الكَافِرِينَ** در این حال شاهی از غیب رسید: یکی از بستگان زلیخا گفتگوی مؤثری کرد و آثار جرم را معین نمود.

آیا این گواه چه کس بود و از کجا آورده شد؟ بعضی گویند: اعجاز یوسف بوده و کودکی سه ماهه میان گهواره چنین گواهی داده، و این طفل پسر خواهر زلیخا بوده. بنابراین ممکن است این طفل در همان محفلِ سرّی زلیخا بوده. بعضی گفته‌اند: این گواه، مرد بزرگوار حکیمی بوده و از خارج منزل به همراه عزیز آمد و این قول درست‌تر به نظر می‌رسد زیرا شهادت طفل سه ماهه دلیل قطعی است، دیگر ذکر قرائن لازم نبود.

شهادتی که این مرد آداء نموده، یک دستور کشف حقیقت بوده که به عزیز داده که در محاکمات، بیان امارات و دلایل کشف جرم، بسیار اهمیت دارد. که در اینجا اگر پیراهن یوسف که در این بزم سری دریده شده، در صورتیکه یوسف مهاجم و زلیخا مدافع باشد، باید یقه از جلو دریده شود. و اگر زلیخا مهاجم و یوسف گریزان، و زلیخا او را تعقیب کرده، یقه او را از پشت سر گرفته و پیراهن از پشت سر دریده شده، بنابراین، اکنون که پیراهن از پشت سر دریده شده دلیل محکمی است برای قطع محاکمه. اگرچه در اینجا قرائن دیگر نیز بوده، از آن جمله:

۱- یوسف به ظاهر امر، عبد است، و عبد چنین تسلّطی ندارد.

۲- دویدن تند یوسف علیه السلام و نفس نفس زدن او برای خروج.

۳- زینت زلیخا و نبودن زینت در یوسف.

۴- ساختمان خلوت از طرف زلیخا.

۵- عنین بودن شوهر زلیخا.

۶- زیبایی فوق‌العاده یوسف.

۷- عدم تصریح زلیخا به جنایت.

در جمله: **وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا، كَلِمَةً: مِّنْ أَهْلِهَا** دلالت دارد که با اینکه شاهد از اقرباء و فامیل زلیخا بوده، ولی علیه زلیخا شهادت داده. پس یوسف عليه السلام صادق است.

در اینجا عزیز فهمید و یقین حاصل کرد که یوسف بی‌گناه است و فوراً او را تبرئه کرد. و زلیخا را مجرم تشخیص داد. ولی پاداشی درباره یوسف عليه السلام قائل نشد، فقط سفارش کرد از این قضیه صرف‌نظر کن و ندیده بگیر. و به زلیخا سفارش کرد توبه کن.

بنابراین، در محاکمه‌ای که انجام شد زلیخا شکست خورد و پاکی یوسف عليه السلام ثابت گشت. زلیخا نتوانست با تهدید و تهمت یوسف را رام خود کند. و عزیز مصر هم نخواست در اندرون خانه خود کش‌مکش باشد و باعث اوقات تلخی و ناراحتی و بگو مگو فراهم شود. و لذا به یوسف سفارش کرد که این موضوع را ندیده بگیر.

چگونه عزیز به فکر نیفتاد که در این موضوع چاره‌ای کند، مثلاً یوسف را از منزل خارج کند و به منزل دیگر ببرد و فکر نکرد بودن یوسف و زلیخا در میان آتش سوزان شهوت، مفاسدی دارد؟.

معلوم می‌شود در مصر باستان خیلی اهمیّت به مسئله ناموس نمی‌دادند و زنان تسلط کاملی بر مردان داشته‌اند.

حضرت یوسف عليه السلام می‌توانست پس از تبرئه خود، بر ضد خانم آلوده عیاش تبلیغ کند و آبروی او را ببرد و انتقام خود را از او بگیرد و البته خانم هم درصدد تلافی و عداوت برمی‌آمد. که در این صورت زندگی بر صاحب کاخ تلخ می‌شد. ولی چون عزیز گفت: **يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا. يَوْسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا.** یوسف هم دیگر درصدد تلافی برنیامد، و زندگی داخل کاخ، به حال عادی برگشت. ولی خانم افسارگسیخته

چنانچه آینده نشان می‌دهد برای کام‌گرفتن خود، باز درصدد توطئه و تهدید برآمد. ولی سرانجام موفق نشد.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتْنَهَا عَن نَّفْسِهِ ۗ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۗ إِنَّا لَنَرُلُهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * فَأَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِنًا ۖ وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا ۖ وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ۗ فَأَمَّا رَأْيُنَهُ أَكْبَرْنَهُ ۖ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا ۖ إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ *

ترجمه: و جمعی از زنان در شهر گفتند: زن عزیز با غلام خود مراوده و کامرانی می‌کند، این جوان دل او را از محبت خود شکافته و او را شیفته نموده، براستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم (۳۰) پس چون زلیخا مکر و بدگوئی آنان را شنید بسوی ایشان فرستاد ایشان را دعوت کرد و پستی برای آنان آماده ساخت (پس از آوردن و چیدن اقسام میوه‌ها) و به دست هر یک آنها کاردی داد و به یوسف گفت: بسوی ایشان بیرون بیا. پس، چون زنان او را دیدند او را بزرگ شمردند و (دل از کف داده و بجای میوه) دستهای خود را بریدند و گفتند: حَاشَ لِلَّهِ این بشر نیست، نیست این مگر فرشته کریمی. (۳۱)

نکات: آوازه جمال یوسف و عشق زلیخا در میان زنان مصر منتشر شد. عشق با اینکه مرموز و اسرارآمیز است ولی شعله‌های سوزانی دارد که با همه احتیاط کاری عاشق، باز از پرده بیرون می‌افتد. چون شوهر وفامیل زلیخا بواسطه پاره شدن پیراهن یوسف، قضیه را کشف کردند، کم‌کم این راز درونی به گوش زنان مصر رسید. طبع زن در این قضایا موشکاف است. خصوصاً زنان رؤساء که پول

زیاد در تحت اختیارشان می‌باشد و همواره به فکر زینت و عیش و نوش و آرایش و ذکر جمال و خوشگلی این و آن می‌باشند.

زلیخا که زنی با جمال و قهرمان زیبایی بود، در میان زنان اعیان مورد حسد بود، و در اینجا زمینه‌ای بوجود آمد که زنان از او عیبجوئی کنند و او را به باد مسخره گیرند. لذا این موضوع تازه و شیرین جوان زیبای عبرانی نقل مجالس ایشان شد.

زلیخای بیچاره که هنوز از درد عشق می‌سوخت، هدف ملامت و سرزنش زنان مصر که گردید که: وای چه زن بوالهوسی است! عاشق بنده و خدمتکار خود شده. او شوهر به این خوبی و مهمی دارد چرا دلباخته یک جوان غریبی شده؟! معلوم می‌شود او بوالهوس و گمراه است. و سخنان بسیاری از این قبیل، درباره او نقل می‌شد و دهان به دهان می‌گشت.

اول، این قضایا ورد زبان عده‌ای از زنان خواص بود مانند زن سفره دار و زن میرآخور و زن شرابدار و زن رئیس زندان. ولی کم‌کم زنان دیگر نیز آگاه شدند. زلیخا در مقام جواب برآمده تا اینکه چهل تن از زنان مصر را دعوت کرد:

پاسخ زلیخا به زنان مصری

زلیخا تصمیم گرفت به زنان مصر بفهماند من در دلباختگی خود به یوسف حق دارم و از ملامت ملامت‌کنندگان هراسی ندارم، زیرا اگر شما جای من بودید بدتر از من و بیچاره‌تر از من می‌شدید:

هر که تماشای روی چون قمرت کرد سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

با اینکه ملامت و سرزنش تلخ است و روح انسان را معذب می‌کند، اما در برابر عشق در عین تلخی لذت بخش است. شاعر گوید:

أجد الملامة في هواك لذية حبا لذكرك فإي لمنى اللوم

زلیخا در نظر گرفت به زنانِ مصر و ملامتِ ایشان جواب دهد، ولی با چه زبانی می‌توانست عذرِ موجهی بیاورد؟ خواست برای آنان بیان کند که شما حق دارید مرا ملامت کنید زیرا هنوز روی زیبای یوسف را ندیده‌اند. و بهترین جوابی که به نظر زلیخا آمد این بود که عده‌ای از زنان را دعوت کند و یک مرتبه یوسف را به آنان نشان دهد و جواب ایشان را کف مشتشان بگذارد، و لذا در وقتِ غیبتِ عزیز، چهل نفر از زنانِ بزرگ مصر را دعوت کرد و یک خوان ملوکانه گسترد و میوه‌های رنگارنگ در آن چید، و برای هر خانمی یک پستی گذاشت.

پس از آن، زنان حاضر شدند و خیلی میل پیدا کردند تا این جوانِ زیبا را که وصفش را شنیده‌اند به بینند و بلکه او را متمایل به خود کنند. و هر یک به خیالِ خود درصدد آنست یوسف را شکار کند و لذا با تمام آرایش در آن مجلس، مهیای دیدنِ رخسارهٔ یوسف گشتند.

زلیخا به دست هر یک از زنان کاردی داد که با آن، میوه صرف کند. و چون زنان کاردها را به دستی و میوه را به دست دیگر گرفتند، در این حال زلیخا به یوسف علیه السلام گفت رخ بنماید، و جمالِ دل‌آرای خود را در میان مجلس، تابان کند.

تا حضرت یوسف علیه السلام با آن چهرهٔ زیبا وارد شد و چشم زنانِ مصری به او افتاد همه خود را باختند و دل از کف دادند، و از کثرتِ جذابیّت یوسف، همه مجذوب شدند و از خود بی‌خود و به جای میوه دستهای خود را بریدند و زیباییِ اعجاب‌انگیزِ یوسف را بسیار بزرگ دانستند و حالشان حال وجد و شعفی شد که همه حیض شدند. و با دست و دامن خونین همه به ستایش او زبان بگشودند و «حَسْبَ لِلَّهِ مَا هَدَانَا بَشَرًا» گفتند.

گرش به بینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را
تو بدین جمال و خوبی اگر ز در درائی ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی

در تفسیر آیه: **أَكْبَرْنَهُ** ... نوشته‌اند که زنانِ مصری بدیدن یوسف **عليه السلام** حیض گردیدند. آری مشاهده جمال یوسف در زن، تحریک شهوت می‌کند، و در اثر آن ممکن است چنین شود زیرا نشاطِ شدید برای او فراهم می‌شود. گویند حضرت جواد وقتی در شب عروسی، وارد حجله زنش ام‌الفضل گردید، آن از کثرت خوشی و نشاط، حیض گردید.

به هر حال چون زنان مصری به خود آمدند، دستها را بریده و مجروح، دل از دست داده، خود را باخته و لباسهای شیک زرنگار را کثیف و خون آلود دیدند. لذا محشری برپا گردید.

نتیجه مجلس و نقشه زلیخا

مجلس زنان مصری همه از شاهزادگان و طبقه اول و خانمهای رؤسا بودند. این وضعی که به خود گرفتند قابل پرده‌پوشی نبود. فامیل‌ها و رفقای ایشان پرسش می‌کردند: خانم چرا دست شما مجروح شده؟ این چه وضع سر و لباسی است؟ یک هیاهو و جنجالی در شهر مصر برپا گردید. و مقصود زلیخا از دعوت و این مجلس چیزها بود:

- ۱- رفع تهمت از خود و خود را مظلوم و حق به جانب نمودن.
- ۲- به فسادکشیدن یوسف و آشناکردن او به عشق‌بازی و بازکردن روی او. که به خیال خود حیا و عفت را از او ببرد.

حیا و عفت در هر فردی یک غریزه و فطرت الهی است که او را از فساد و شهوات حفظ می‌کند. بزرگترین وسیله برای بی‌حیا و بی‌آبرو کردن افراد، محیط فاسد و معاشرت است.

آن مرز طبیعی که بین مرد و زن است با تشکیل مجالس مختلط و فسادانگیز شکسته می‌شود. بی‌پروائی و فساد موجب آلودگی است و مجالس مختلط و رقصهای مزدوج، از بین بردن و شکستن یک سدّ طبیعی و غرق الهی است.

اینها انسان را از قلعه امن و آسایش عفت و حیا خارج می‌کند و به میدان هرزگی و فساد و رنج وارد می‌سازد. انسانی که خدا به او جامه حیا و عفت داده و هر نوع پوشاکی که او را بپوشاند برایش فراهم ساخته نباید لخت و عریان میان خیابان سرگردان باشد. نباید جوانان و دوشیزه گان در اثر اختلاط بی‌عفت و بی‌حیا شده، در نتیجه به فساد مبتلا شوند.

زلیخا که در بزم محرمانه خود همه موانع را برداشته و بی‌پرده، خود را در دامن یوسف انداخته و هیت لک گفته بود. ولی جز سکوت و تنفر و حیا و عفت چیزی از یوسف ندیده بود، خیال کرده بود چون یوسف، جوان محجوبی است که مجلسهای طرب و عشقی را ندیده و لذت مستی را نچشیده، از این جهت حیا و عفت به خرج داده. حال می‌خواهد با این گونه مجلس زنانه کم‌کم یوسف را عادت دهد، و به دام بکشد و او را به بی‌عفتی وادار کند.

لوح پسر چون رخ او ساده بود منصرف از میل بت و باده بود

لذت مستی نچشیده هنوز کش مکش عشق ندیده هنوز

لاجرم از حجب جوابی نداد یافت خطابی و خطابی نداد

و لذا زلیخا زیباترین زنان مصر را دعوت کرده، بزم عیش فراهم نمود و

یوسف را در آن، شرکت داد.

زلیخا ابتدا می‌خواست به تنهایی از جمال یوسف بهره برد و از آفتاب و ماه آسمان هم دریغ داشت که چهره نازنین یوسف را در آغوش کشند. ولی دید این نعمت را به تنهایی نمی‌شود مصرف کرد و بازوی وی قدرت چیدن میوه از این درخت را ندارد. از این رو در فکر افتاد تا جمعی را با خود شریک کند. مسلک اشتراکی از همین جا سرچشمه گرفته! اشخاصی که به ذلت دنیا طمع و حریصند و نیروی رسیدن به آن را بطور اختصاص ندارند می‌خواهند با همدستی عموم اسب شهوات خود را برانند. ولی زلیخا نتیجه‌ای نگرفت و باز یوسف عفت بخرج داد.

۳- تهدید یوسف که به عزیز و سایر رؤسا بفهماند وجود یوسف موجب فتنه و فساد و جنجال است. و کاری کند و او را متهم سازد و به زندان افکند. و حاصل آنکه با اذیت و آزار به وصال یوسف برسد چنانچه از آیه ذیل استفاده می‌شود.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَلَقَدْ رَودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاَسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ * قَالَ رَبِّ اَلْسِجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي اِلَيْهِ وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَاَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ * فَاَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنْ بَعْدِ مَا رَاُوا الْاٰيٰتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ *

ترجمه: زلیخا به زنان مصری گفت: این است آن کس که درباره او مرا سرزنش می‌کردید، به یقین من به جهت کام از نفس او با او مراوده کردم او به عفت و عصمت چنگ زد، و البته اگر دستور مرا بجا نیاورد باید زندانی گردد و به خواری و ذلت بیفتد (۳۲) یوسف گفت: پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند، واگر کید و دام اینان را از من

نگردانی بدانها شیفته گردم و از نادانانِ گردم (۳۳) پس پروردگارِ او او را اجابت کرد و کید و مکرِ زنان را از او گردانید زیرا او شنوا و داناست (۳۴) و پس از این آیاتی که دیدند در فکرشان آمد که او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵)

تکات: چون زنانِ مصری از جهت دیدن جمالِ یوسف، خود را باختند و خود را خراب کردند، فوری زلیخا جوابِ ملامتهای مکررِ ایشان را با یک جمله بیان کرد که: این همان فرشتهٔ زیبایی است که مرا ملامت می‌کردید. لذا همهٔ زنان، ملامتهای خود را پس گرفتند و به او حق دادند و بطوری تسلیم او شدند که او راز دل خود را فاش کرد و آشکارا گفت که: من او را به خود دعوت کردم و او عفت و ورزید و اگر یوسف دعوت مرا انجام ندهد او را با خواری زندانی خواهم کرد. البته این سخن را به زنان گفت: تا یوسف بشنود و بترسد و در مقابل او رام شود.

آیا اعترافِ زلیخا را به این کار زشت، در مقابل آن همه زنانِ مصری به چه باید حمل کرد؟ آیا چرا عزیز مصر جلوگیری نکرده و چرا زنِ خود را تا این حد آزاد گذاشته؟ معلوم می‌شود رؤسای آنروز خیلی در بند عفتِ زنان خود نبوده‌اند.

اظهار علاقهٔ زنانِ مصر به یوسف

در اثر جشنِ زلیخا، علاقمندان و دلباختگانِ یوسف، زیاد شدند، و خطر شهوترانی در اطرافِ یوسف بوجود آمد. و همهٔ زنانِ اعیان خواستار او شدند. زلیخا که در آن مجلس علنا اظهار کرد اگر یوسف خواستهٔ مرا اجابت نکند زندانی می‌شود، زنانِ مصری سخنِ زلیخا را بد ندانستند زیرا فهمیدند که هر که یوسف را ببیند بی‌طاقت می‌گردد، و صبر و آرامش از کفش خارج می‌شود.

زنان مصری با همدستی زلیخا ویا زیرپرده شروع کردند به نامه‌نویسی و اظهار عشق به یوسف وملاقات او را خواستن. و هر یک نامه محرمانه به او نوشته و آرزوی وصال کردند. زلیخا از مهمانان خود تقاضا کرد که هر یک جداگانه یوسف را ملاقات کنند و از او درخواست کند که حاجت زلیخا را برآورد. ولی آن زنان هر کدام یوسف را ملاقات کردند، صحبت خود را به میان آوردند و یوسف را به خویش دعوت کردند. یوسف علیه السلام در میان یک گردبادی از شهوت زنان مصری افتاد و پرتگاه خطری در برابر خود دید، و لذا از صمیم دل به خدا پناه برد و به درگاه خدا نالید و درخواست زندان کرد و گفت: رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.

دید کزین بوسه فنا می‌شود بوالهوس و دل به هوا می‌شود
دید اگر لطف الهی از او دست نگیرد به خطا می‌شود
عظمت مقام حضرت یوسف علیه السلام و نیروی عقل او، از اینجا معلوم می‌شود که چنان مستحکم بود که شکست در اراده عقلانی و عفت‌ورزی او وارد نیامد.
عشق، نیروئی است شهوانی نفسانی و چنانکه در کتاب عشق و عاشقی تشریح کرده‌ام: عشق، شدت میل نفس است. و حکماء گفته‌اند: *العشق من فعل النفس*. افلاطون گفته: *العشق قوة غریزیه متولده من وساوس الطبع و أشباح التخیل*.

علی علیه السلام در خطبه: ۱۰۸ نهج‌البلاغه فرموده: *من عشق شیئا أعشى بصره، و أمرض قلبه، فهو ینظر بعین غیر صحیحة، و یسمع بأذن غیر سمیعة، قد خرقت الشهوات عقله*. از این بیانات معلوم می‌شود که عشق ضد عقل و منافی با اوست. و لذا شعرا بین عشق و عقل جنگ انداخته و آنرا ضد این می‌دانند. مثلاً مولوی در مثنوی می‌گوید:

عشق آمد عقلِ او آواره شد صبح آمد شمعِ او بیچاره شد
از درِ دل چونکه عشق آید درون عقل رخت خویش اندازد برون
عاشق از حق چون غذا یابد رَحیق عقل آنجا گم شود گم ای رفیق
کارهای عاشق عقلانی نیست. عاشق می‌خواهد خود را فانی کند و خود را بسوزاند و هر چه دارد نثارِ قدم معشوق نماید. ولی عقل این کارها را روا نمی‌داند. و هر نیروئی که در انسان است اگر مطیعِ عقل نباشد انسان را به فساد و هلاکت می‌کشاند.

بهر حال یوسف علیه السلام و عظمتِ نفس او موردِ اعجاب تمام عقلاء شده و یکی از معجزات است. و می‌توان دلیل بر نبوت او باشد. بعضی گفته‌اند: نتیجه‌ای که از این عفت و خودداری عاید یوسف شد این است که علم تأویل الاحادیث به او عنایت شد. ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست زیرا ما می‌گوئیم چون عقل یوسف کامل بود می‌توانست احادیث یعنی مشکلات را حل کند و تحقق یعنی تأویل مشکلات را در خارج به چه کیفیت پیش‌بینی کند.

و اینکه تأویل الاحادیث را به معنی تعبیر خواب گرفته‌اند آن نیز صحیح نیست، زیرا تعبیر صحیح از خواب نمودن باز دلیل عقل کامل است و عفت یوسف علیه السلام نتیجه عقل کامل و معرفت او بود. پس تمام این نتایج از عقل است. یوسف از شراره آتش شهوتِ زنانِ مصری و خانمهای اعیان هراسید. زیرا دانست اساس سعادت او را نابود می‌کند، و به خدا نالید و زندان تاریک را بر خوشگذرانی و شهوترانی ترجیح داد. و خدا خواست که او را حفظ کند، و لذا عزیز مصر و بعضی از زمامداران مصر را متوجه کرد که زنان و دخترانشان به یوسف علیه السلام علاقمند شده‌اند و باید جنجال شهوت را خاموش کنند. و لذا تصمیم گرفتند او را مدتی زندانی کنند.

یوسف عليه السلام عفت ورزید و موقتاً به زندان افتاد. ولی اگر شهوترانی کرده بود چند روزی در بهترین پارکها به عیش و عشرت می‌گذرانید و مانند سایر اهل عیش و نوش و حکام بود. و فرضاً اگر یک جوان هواپرست بود از روز اول که وارد منزل عزیز مصر شده بود به نظر شهوت به خانم او زلیخا نگاه می‌کرد، و همان دفعه اول که زلیخا می‌فهمید که یوسف او را دوست دارد، ناز می‌کرد و اظهار تنفر می‌نمود و به عزیز دستور می‌داد او را بیرون کند. و اگر پس از مدتی ماندن، زلیخا نسبت به او اظهار عشق می‌کرد و او خود را تسلیم شهوت زلیخا می‌کرد، در نتیجه چندی با این خانم به عیاشی می‌گذرانید و تا چندی که آب و رنگ جوانی داشت آلت اطفاء شهوت خانم بود، و سپس از او سیر می‌شد، و در نتیجه یوسف یک پیر غلام ننگین خائن دست خورده منزل خانم مصری می‌شود و چه عاقبت بدی در دنیا و آخرت داشت. ولی عفت ورزید و در نتیجه زندان موقت بهره‌هایی برد که از آن جمله:

۱- خوش‌نامی، و لذا در جهان، قهرمان عفت و عصمت شد، و هر کس به افتخار نام او کتابی نوشت. و از همه بهتر که خدا به نام او سوره‌ای به رسول خود نازل کرد و یوسف را مقتدای او نمود، چنانکه در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده: **فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ.**

۲- حق تعالی قصه او را **أَحْسَنَ الْقَصَصِ** خوانده و قصه او را **عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ** قرار داد.

۳- در کشور با عظمت و باستانی مصر، ریاست و زمامداری نصیب او شد.

۴- ملت مصر را از خطر قحطی و فنا نجات داد.

۵- خانواده و فامیل خود را از زحمت و سختی و گرسنگی و بیابانگردی

نجات داد و آنان را در تمدن و شهرنشینی وارد نمود.

۶- افتخار تاریخی برای بنی اسرائیل گشت، و خانواده یعقوب را در جهان سربلند نمود.

۷- سرمشق و حجت برای جوانان بشری و انسانی گردید که نتوانند عذری بیاورند و بگویند ما چون در محیط فاسد بودیم بناچار فاسد شدیم؟ به ایشان گفته می‌شود: مگر یوسف، گرفتار محیط فاسد نشد. پس چرا توانست خود را حفظ کند؟ مگر او بشر و جوان نبود که عفت او آوازه جهانی پیدا کرد.

۸- مورد سیاست و عذاب و شکنجه عزیز مصر نشد.

۹- از غضب حق و آتش دوزخ خود را حفظ کرد و به درجات صدیقین و انبیاء مرسلین نائل شد.

۱۰- علم حل مشکلات و تعبیر خواب و تحقق دادن واقعیات نصیب او شد. اگرچه آن اندازه از عفت و ورزی در خور قدرت مردم عادی شاید نباشد، ولی بطور یقین همیشه عفت و ورزی و پاکدامنی نتیجه‌های خوب دارد، ولی بی بندوباری و شهوترانی بعکس نتیجه‌های بد دارد.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرِنِي أَخَصِرُ حَمْرًا وَقَالَ
 الْآخَرُ إِنِّي أَرِنِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا
 نَرْنَكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا
 بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا
 يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ
 وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ
 اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ *

ترجمه: و با یوسف دو جوان وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من در خواب دیده‌ام خود را که برای شراب انگور می‌فشارم، و دیگری گفت: من در خواب دیده‌ام بر سر خود نان حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند، (ای یوسف) تعبیر و حقیقت خواب ما را بگو، زیرا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم (۳۶) یوسف گفت: طعامی بر شما نیاید که با آن ارتزاق کنید مگر اینکه قبل از آمدنش شما را به حقیقت آن با خبر کنم. اینها از چیزهائی است که خدا به من آموخته زیرا من رها کردم ملتی را که ایمان به خدا ندارند و به آخرت کافرند (۳۷) و پیروی کردم ملت و دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، برای ما روا نباشد که چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولیکن بیشتر مردم شکر نمی‌گزارند. (۳۸)

نکات: چون خبر مجلس عشقبازی پرشور زنان مصری بوسیله آنان که شرکت داشتند و بوسیله خدمتگزاران قصر، خارج، و در پایتخت منتشر شد و به گوش بعضی رسید، در محافل سیاسی و غیرسیاسی، بعنوان یکی از اخبار مهم گفتگو می‌شد. و لابد مخالفین عزیز و بلکه مخالفین دولت برای انتقاد و کوبیدن و حداکثر استفاده از آن، یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کردند. لذا مشکل عجیبی برای عزیز بوجود آمد و زلیخا نیز سرافکننده و شکست خورده از کار درآمد و برای خود و عزیز آبرویی نگذاشت.

قهر عزیز برای حفظ آبروی خود با عده‌ای مشورت کرد چه بکند که آبروی دولت نرود، و دیگر چنین قضایا تکرار نشود، و سه راه برای جلوگیری از رسوائی به نظر می‌آمد:

۱- مجازات بانوی شهوتران خودخواه که این سرو صدا را ایجاد کرده یعنی

زلیخا.

۲- کنترل مجالس و محافل و قدغن اکید که چنین سخن ذکر نشود و این کار ممکن بود به عکس نتیجه دهد.

۳- زندانی کردن غلام کنعانی.

طبق عدالت باید راه اول را انجام دهند ولی چون عزیز و سایر رجال دولت تحت تسلط بانوهای خود بودند عملی نشد. و راه سوم که همواره در دنیا مظلوم‌کشی رواج بوده سهلتر به نظرشان آمد. و از آنجائی که باید دعای یوسف علیه السلام اجابت شود، زندان کردن او عملی شد.

تقصیر یوسف چه بود جز پاکی و عفت؟! شاعر گوید:

بی‌گناهی، کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است
گناهان یوسف از این قرار است:

۱- غریب و بی‌یاور است.

۲- سالها با کمال درستی و نجابت کارهای داخلی عزیز مصر را انجام داده است.

۳- به بانوی کاخ به چشم خیانت نظر نکرده است.

۴- به هوسرانیهای خانم کاخ جواب منفی داده است.

۵- چون بانو به او بی‌پرده گفت: هَيْتَ لَكَ، او به صاحبخانه خیانت نکرده است.

۶- چون بانوی حرم عصبانی شد با او زد و خورد نکرده است.

۷- سفارش عزیز مصر را عمل نمود و از گناه بانوی خطاکار صرف‌نظر کرد.

۸- تهدید بانو در وی اثری نکرد.

۹- تن به شهوترانی با خانمهای مصری نداده است.

۱۰- علم و تقوی داشته است.

آری. پس از این همه نشانه‌های تقوی و نجابت، باز مصلحت دانستند او را زندانی کنند.

یوسف در نتیجه اراده جابرانه عزیز مصر و فشار زلیخا زندانی شد. معلوم نیست آیا مجلس محاکمه‌ای و قانونی ولو ظاهرسازی، در کار بوده یا خیر؟ از آیه استفاده می‌شود که نظر همه رؤساء، زندانی کردن یوسف بوده اگرچه ابتدا زلیخا وعده داد. و ممکن است محرک اصلی او بود و او فشار آورده است. زندانی کردن حضرت یوسف علیه السلام کار بسیار زشتی بوده. زندان یوسف محلی بوده که خائنین به دولت را در آنجا بازداشت می‌کردند. هنگام زندانی کردن یوسف دو نفر جوانی که نوشته‌اند شغلشان شرابدار و سفره‌دار پادشاه بوده نیز با او در آنجا بازداشت نمودند. شرابدار پس از تحقیق تبرئه شد و سفره‌دار به اعدام محکوم شد.

حادثه زندان حضرت یوسف

زلیخا زنان اعیان مصر را که دعوت کرده بود، پس از اتمام مجلس عیش و نوش از ایشان خواهش کرد که شما مرا یاری کنید و یوسف را راضی کنید که با من مهربانی و مرا اطاعت کند، وگرنه او را تهدید به زندان کنید:

زلیخا ز نو برگشادی زبان	چنین گفت کی بانوان جهان
شما تن به تن مرا خواهرید	زجان بر تن من گرامی‌ترید
ز راز من آگاه شد هوشتان	شنید این همه داستان گوشتان
شب و روز ترسم از این بود و باک	که گردد مرا پرده راز چاک
کنون چاک شد پرده راز من	پدید آمد انجام و آغاز من
چو شد راز من نزدتان آشکار	چو گل پیش چشم من اکنون چه خار

که در عشقِ یوسف چنان گشته‌ام
 تن و جانم از عشق آن حورزاد
 نکرد او دم مهربانی پدید
 کنون از شما هر یکی تن به تن
 به نزدیک یوسف به پیغام من
 مگر بشنود گفتگوی شما
 و گر نشنود هیچ اندرز و پند
 که در بند و زندانش چندان کنم
 بریزم گل حسن وی را ز بار
 پس آنکه به نوبت از آن انجمن
 که بانو به جان دوستدار تو است
 ز بهر تو خواهد همه جان خویش
 ز عشق تو در مصر شیدا شده است
 تو را نیست با وی دل سازگار
 زلیخا شکر بارد از گفتگوی
 همه نیکوان خاک پای ویند
 نباید همی کردند سرکشی
 و گر دل بتابی زگفتار او
 ازو بند و زندانت خواهد رسید
 همی گفت یوسف که: زندان رواست
 که بدخواه جان و روان گشته‌ام
 چه کشتی به دریای موج، افتاد
 به گیتی چو او سنگدل کس ندید
 همی هر زمان رنجه باید شدن
 از او صحبت جستن کام من
 شود خرم از آبروی شما
 دهدش بشارت به زندان و بند
 که آن پیکر پاک بی جان کنم
 بر او خواری آرم فزون از شمار
 شدند آن زنان پیش او تن به تن
 دلش روز و شب خواستار تو است
 به دست تو داد است سامان خویش
 میان زن و مرد رسوا شده است
 نخواهی که باشد زلیخات یار
 گهر بارد از وی گه جستجوی
 به فرمان و پیوند و رأی ویند
 که از سرکشی کس نبیند خوشی
 نگردی به گفتار او یار او
 بلای فراوانت خواهد رسید
 دلم سوی بند و به زندان هواست

اگر با زلیخا شوم ساخته
 بگو هر چه خواهی بکن گر رواست
 زنان چون شنیدند گفتار او
 ندیدند با او دل مهربان
 دلش سوی جز او گراید همی
 بدین ظن زنان جمله دیدند فرض
 جدا هر یک گفت: خواهی مرا
 همی گفت یوسف: مرا هیچ کس
 کسی کو گریزد ز خورشید و ماه
 بگفت این و سر کرد بر آسمان
 گوا باش بر من که زندان و بند
 مرا و شتر آید به زندان درون
 زنان بازگشتند از او ناامید
 به نزد زلیخای فرخ شدند
 بگفتند دل زو پیرداز پاک
 که او را سر مهر و پیوند نیست
 سخن از خدایست و بیم از خدای
 همی بند و زندان کند آرزو
 به زندان ورا چند گه بازدار
 چو یک چند ماند به زندان درون
 ز یزدان شوم پاک پرداخته
 که یزدان من، بر من و تو گواست
 ندیدند شایسته رفتار او
 بدیشان چنین آمد از او گمان
 به مهر زلیخا نشاید همی
 بدو خویشان جمله کردند عرض
 که معشوقه و دوست باشم تو را
 نشاید بجز مهر دادار و بس
 چگونه کند سوی اختر نگاه
 چنین گفت: کای کردگار جهان
 گزیدم بر این کار ناسودمند
 به زیر زنج دست کردن ستون
 شده رویشان چون گل شنبلید
 ز یوسف همه داستانها زدند
 مکن خویشان را به عشقش هلاک
 وزین داستان بر دلش پند نیست
 ندارد روانش سوی عشق، رای
 بس آشفته رایست و شوریده خو
 که فرجام، نرمش کند روزگار
 کند سختی و بی کسی آزمون

فراوان شفاعت فرستد تو را
 زلیخا چو بشنید گفتارشان
 چنین گفت پس ای شفیقان من
 یکی چاره خواهم کنون ساختن
 چو خواهم شما را به نزد عزیز
 به گفتار من بر گواهی دهید
 زلیخا سپس جامه بر تن درید
 طپانچه همی کوفت بر روی خویش
 خبر یافت زان بانگ وزاری عزیز
 به نزد زلیخا شتابید زود
 زلیخا چنین گفت: کی خیره مرد
 خریدید غلامی چنین بی خرد
 نکردی مر این بی خرد را ادب
 دگر باره امروز از این بد نشان
 بفرمای تا خوار و زار و نژند
 ببندند وی را به بند گران
 ببردند او را به زندان نژند
 عبادتگهی ساخت و آنجا نشست
 رخ و دیده بر خاک تیره نهاد
 کز اهریمن بد نگه داشتش
 به مهر و دل و جان پرستد تو را
 پسندید گفتار و کردارشان
 به سختی و غصه رفیقان من
 یکی کید و نیرنگ پرداختن
 ندارید خوارم، کنیدم عزیز
 وزین غم دلم را رهائی دهید
 خروش عظیم از گلو برگشید
 غریبید بسیار از درد خویش
 دلش را نه هُش ماند و نه حال نیز
 پرسید ازو گفت برگو چه بود
 مرا از تو رنج است و تیمار و درد
 مبادا کسی کو چنین پرورد
 از او لاجرم روز من گشت شب
 مرا تیره شد جان و بخت و روان
 مر او را به زندانِ ظلمت برند
 بماند دژم سال چند اندران
 نهادند بر پای او زود بند
 دل اندر نهاندار دادار بست
 سپاس جهان آفرین کرد یاد
 به چنگال ابلیس نگذاشتش

حضرت یوسف علیه السلام به جرم پاکدامنی و عفت، زندانی شد، و معلوم شد سرنوشت مردم مصر بسته به رأی و هوسِ خانمهای هوسناک است. و گناهکار بر بی‌گناه چیره شد، و یوسف عزیز زندانی گردید و روزگارِ دون‌پرور، مجرم را در ناز و نعمت و سرکشی رها کرد.

یوسف علیه السلام با دو تن از اعضاء مقصّر دربار زندانی شد. ملاحظت و زیباییِ یوسف علیه السلام، زندانیان را سرگرم نمود. زندان بوجود یوسف گلستان گردید. روی زیبای او با اخلاق نیکوی او باعث شد که هر کس وارد زندان شود بگوید: آنجا که توئی عذاب نبود. آنجا، نیکوکاری یوسف را هر کس می‌دید به او علاقمند می‌شد. آثار زهد و روحانیت نیز از او دیدار می‌شد، و لذا دو نفر مأمورِ دربار که تحصیل کرده بودند، بهتر مقام یوسف علیه السلام را می‌شناختند. این دو نفر فعلاً متهم به خیانت و در خطر اعدام واقع شده، و افکارشان مغشوش و در خواب و بیداری راحت نیستند، و می‌خواستند عاقبت کار خود را بدانند. و لذا خوابی که دیده بودند با این جوانِ روحانی در میان گذاشتند:

یکی از دو جوان، خواب‌دیده انگور می‌فشارد که شراب کند و دیگری خواب دیده که طبق نانی بر سر حمل می‌دهد و پرندگانی از آن می‌خورند. چون این دو جوان خواب خود را برای حضرت یوسف علیه السلام بیان کردند، حضرت یوسف علیه السلام قبل از آنکه خواب ایشان را تعبیر کند بنا کرد ایشان را به سوی توحید تبلیغ نمودن.

اولاً برای اینکه درست به وی اعتقاد پیدا کنند، آن حضرت یک معجزه‌ای که نشان نبوت بود به آنان نشان داد و فرمود: هر طعامی که برای شما بیاورند پیش از آنکه به دست شما برسد، از خصوصیات آن شما را خبر می‌دهم (لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا) بنابراین که ضمیر بتأويله به

طعام برگردد. ولی به نظر ما این خلاف ظاهر است و ضمیر به همان رؤیا برمی‌گردد. ولی چون طعام اقرب است احتمال داده‌اند که ضمیر به آن برگردد و مربوط به آن باشد. و در این صورت آن دو نفر از اینکه چنین غیبی از یک نفر زندانی بشنوند، بسیار تعجب کردند، و چون حضرت یوسف علیه السلام از خصوصیات آن طعام خبر داد و پس از آوردن طعام دیدند او راست گفته، علاقه‌شان به یوسف علیه السلام چند برابر شد. چون توجه ایشان جلب شد حضرت یوسف فرمود:

ذٰلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِ رَبِّيَّ "این از علموی است که پروردگار به من آموخته".

و روحانی باید در مقام تبلیغ سه چیز را مراعات کند:

اول: خوب است تصدیق‌نامه داشته باشد تا مورد اطمینان گردد. اگرچه معجزه حضرت یوسف علیه السلام تصدیق خدائی بوده، و هیچ ارتباطی با تصدیق نامه‌های دیگر ندارد.

دوم: باید به گفته‌های خود معتقد باشد و از روی عقیده تبلیغ کند نه برای پول. کسی که برای پول اسلام را ترویج می‌کند ممکن است دین دیگری پول بیشتری به او دهد و فردا مبلغ دین دیگر شود، و بعلاوه وقتی برای پول تبلیغ می‌کند چون مردم اکثراً طالب حق نیستند او نیز حق را بیان نخواهد کرد، و لذا قرآن می‌فرماید: «اَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ اَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ». یعنی: "پیروی کنید آنکه از شما اجر نمی‌خواهد و چنین اشخاصی هدایت‌یافتگانند". مفهوم آیه این است که آنانکه مزد می‌خواهند هدایتی نیافته‌اند تا دیگران را هدایت کنند. و البته انبیاء علیهم السلام هیچکدام برای هدایت مردم پول نمی‌خواستند. آری، هر کسی که برای پول و عظ و تبلیغ می‌کند ناچار تبلیغ او باید مطابق میل مردم و مستمعین باشد، و چون اکثر مردم از حق گریزانند او نیز سخن حق را نمی‌گوید. بنابراین، اجرت در مقابل منبر اگر مطالب دینی گفته شود حرام است، زیرا امر به معروف و نهی

از منکر مانند نماز عبادت است و در عبادت قصد تقرب به خدا واجب بوده، و کسی حق ندارد در مقابل عبادت پول بگیرد. و اما اگر در منبر مطالب غیردینی بنام دین باشد، آن به منزله کفر است و حرمت آن، شدیدتر است. حضرت یوسف علیه السلام برای اینکه حسن عقیده خود را بیان کند فرمود: **إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**. و با اینکه ملت مصر و خصوصا این دو نفر بت پرستند، و از ملت بی‌ایمانند، می‌بینند او صریح می‌گوید من از ملت خدانشناس بیزارم. این دو رفیق که سالها در محیط بت پرستی بودند قهرا در عقیده خود متزلزل می‌شوند و تا تردید و تزلزل پیدا نکنند به دنبال تحقیق و جستجو نمی‌روند.

سوم: مروج دین باید حسن سابقه و حسب و نسب پاکی داشته باشد زیرا روحیه مروج دینی اگر سرچشمه آن خون‌نژادی و رحم پاکیزه و شیر حلال باشد در مستمعین مؤثر است. ولذا حضرت یوسف علیه السلام به آن دو نفر فرمود: **وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ** و چون شرایط مبلغی مراعات نشده، بسیاری از مردم بی‌خبر از اسلام و قرآن، مبلغ شده و عوام بیچاره را به خرافات و موهومات عقائد سوق داده‌اند، و کار به جایی رسیده اگر کسی یکی از حقایق اسلامی را بیان کند، مردم او را کافر می‌شمرند. تا اینجا حضرت یوسف علیه السلام دو رفیقش را متوجه کرد که مرام توحیدی در دنیا موجود است، ولی هیچگونه انتقادی نکرد برای آنکه ذهن آنان را متوجه کند، و پس از این، شروع کرد به مقایسه بین توحید و شرک:

يَنْصَحِي السَّجْنَءَ رَبَّابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا

مِنْ سُلْطٰنٍ ۚ اِنَّ الْحٰكِمَ اِلَّا لِلّٰهِ ۚ اَمْرًا اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ ۚ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقِيْمُ
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ *

ترجمه: ای دو رفیق زندانی آیا چند ارباب جدا جدا بهتر است و یا خدای یگانه قهار (۳۹) شما نمی پرستید و نمی خوانید غیر خدا را مگر نامهایی که خودتان و پدرانتان نامگذاری کرده اید، خدا دلیلی بر آنها نفرستاده، حکمی نیست مگر برای خدائی که دستور داده جز او را نپرستید، دین پابرجا و راست همین است، ولیکن اکثر مردم نمی دانند. (۴۰)

نکات: حضرت یوسف علیه السلام فقط به اثبات توحید پرداخت که اصل و پایه تمام عقائد حقه همین یکی است. و دو دلیل برای آن ذکر کرد:

۱- اینکه عقیده صحیح باید رهبر به اتحاد و یگانگی باشد نه موجب تفرقه و جدائی. شما که غیر خدا را می پرستید و یا می خوانید و باب الحوائجها و معبودهای متعدد دارید سبب تفرقه و نفاق جامعه می شوید. شما ارباب متعدد قائل شده اید، و ارباب جمع رب است و ارباب متعدد غلط است. آیا ارباب متعدد بهتر است و یا خدای واحد قهار که خالق تمام این اربابها است. **ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرًا اَمَّ اللّٰهُ؟**

۲- معبودها و باب الحوائجها و ملجأهای شما مخلوقند. و شما نام معبود و اله روی آنان گذاشته اید و شما این عناوین را خود برای آنان قائل شده اید. شما و پدرانتان این نامها و عناوین را تراشیده اید و از طرف خدا و عقل دلیلی ندارد. یوسف علیه السلام با منطق صحیح و دلایل عقلی بین شرک و توحید مقایسه کرد. زیرا عقیده را نمی توان به کس تحمیل کرد زیرا عقیده تحمیلی و یا تقلیدی ارزشی ندارد. آیا سزاوار است انسان برای مخلوقی مانند خود کرنش و او را عبادت کند و از مخلوقی تملق گوید؟ البته خیر.

حضرت یوسف علیه السلام پس از دعوت به توحید، خوابهای ایشان را تعبیر نمود. از سخن گفتن حضرت یوسف با آن دو نفر معلوم می‌شود، آن دو نفر در عین حال که بت پرست بودند خدا را قبول داشته‌اند، زیرا آن حضرت به ایشان گفت: **ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**. آری تمام کسانی که در عبادات و حوائج خود توجه به غیرخدا دارند، چه بت پرست و چه آدم پرست، همه خدای قهار را قبول دارند، ولی تمثال یک پیغمبر و یا امامی و یا بنده صالحی را محترم می‌شمارند، و تا سرحد عبادت از او تقدیس کرده و وجود او را مؤثر در سعادت و خیرات خود می‌دانند مانند بت پرستان که می‌گفتند: «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، و خدای قهار را قبول داشتند. ولی حضرت یوسف علیه السلام پس از اثبات بطلان این کارها و عقاید، به ایشان فهمانید که فقط خدای واحد قهار فرمانروای هستی است و دیگری اثری ندارد نه در تکوین و نه در تشریح، و فرمود: **إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**. و فرمود: همان خدای واحد **أَمْرًا أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ**، او خود امر نموده که در نزد غیر او کرنش نکنید. و دین پابرجا و منطقی همین است که فرمود: **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**، ولیکن دکانداران دینی نگذاشتند مردم بفهمند. این است که فرمود: **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**.

**يَنْصَلِحِي السِّجْنَ أَمَا أَحَدُكُمْ مَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخِرُ فَيُصَلِّبُ
فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ^ع قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ* وَقَالَ لِلَّذِي
ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ
فَلَبِثَ فِي السِّجَنِ بِضْعَ سِنِينَ***

ترجمه: ای دو رفیق زندانی یکی از شما به ربّ خود (یعنی به سرپرست خود) شراب می‌نوشاند، و اما دیگری پس به دار آویخته شود و پرنندگان از سر

او می‌خورند، حقیقت امری که در آن فتویٰ خواستید چنین مقدر شده (۴۱) و به آنکه گمان نجات درباره خود داشت سفارش کرد که مرا نزد سرپرست و پروردگارت یادآوری کن، پس شیطان یادآوری نزد پروردگارش را از یاد او برد، پس یوسف چند سالی در زندان ماند. (۴۲)

نکات: حضرت یوسف علیه السلام پس از تبلیغ توحید، به تعبیر خواب پرداخت و گفت یکی از شما دو نفر ساقی پادشاه می‌شود و به او شراب می‌نوشاند و دیگری محکوم به اعدام می‌شود و بر دار می‌رود.

حضرت یوسف علیه السلام تصریح نکرد که آنکه بر دار می‌رود کدام یکی از ایشان است، و در تعبیر، اعدام را مؤخر انداخت برای اینکه ایشان افسرده نشوند. ولی ساقی به گمان خود درک کرد که او ناجی است. پس حضرت یوسف علیه السلام همان وقت تعبیر و یا وقت بیرون رفتن از زندان به او گفت: مرا در پیش پادشاه یاد کن، و بی‌تقصیری مرا تذکر ده، تا وسیله نجات من از زندان فراهم شود. و ضمیر **ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ**، برمی‌گردد به خود ساقی. یعنی خود ساقی گمان کرد که او نجات خواهد یافت. بعضی از مفسرین، ضمیر را به یوسف برگردانیده‌اند و ظن را به معنی علم گرفته‌اند، و این برخلاف ظاهر است. یوسف به وسیله ساقی خواست نجات خود را از زندان فراهم کند و این، اشکالی ندارد. بعضی‌ها خیال کرده‌اند این کار، برخلاف خدانشناسی و برخلاف توکل است، و روایاتی را نقل کرده و سند قرار داده‌اند. ولی به نظر ما تمام آن اخبار مجعول است. مثلاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرمود: از برادرم یوسف علیه السلام عجب دارم که چگونه به مخلوقی استغاثه کرد اگر این سخن را به او نگفته بود و از او درخواست کمک نمی‌کرد چند سالی در زندان نمی‌ماند! و بعضی روایت کرده‌اند که جبرئیل به یوسف نازل شد و گفت: یوسفا کی تو را زیبا و خوشگل‌ترین مردم خلق

کرده؟ یوسف گفت: پروردگارم. کی تو را از میان برادران، عزیز پدرت کرد؟ پروردگارم. کی تو را به توسط کاروان نجات داد؟ پروردگارم. کی تو را از سنگ پرتاب شده در چاه حفظ کرد؟ پروردگارم. کی تو را از مکر زنان مصری نگاه داشت؟ پروردگارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا می‌فرماید چه باعث شده که حاجت خود را به مخلوقی عرضه داشتی و فقط به من اظهار نکردی؟ اکنون برای این کلمه سالها در زندان بمان. پس یوسف در اثر این عتاب شروع به گریه و ناله کرد و در و دیوار زندان با او هم‌ناله شدند، تا زندانیان از گریه او پریشان شدند و با او قرار کردند یک روز بگرید و یک روز ساکت باشد. در آن روزی که ساکت بود چنان درد در دلش می‌پیچید که از روز گریه بر او سخت‌تر بود. و عجب این است که بعضی از مفسرین گول این روایات را خورده و به بزرگان خود بسته‌اند.

بهر حال این یوسف علیه السلام که فرمود: **أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ**، بی‌اشکال است، زیرا توسل به اسبابی ظاهری ممنوع نیست و برخلاف توکل نمی‌باشد. موحد کسی است که به اسباب ظاهری چنگ بزند، ولی مسبب‌الأسباب یعنی خدا را مؤثر بداند زیرا خدا این همه اسباب و وسائل برای بشر فراهم کرده، ما اگر خرمن خود را در میان آفتاب بگذاریم خشک شود آیا اشکالی دارد؟ و اگر برای بیمار خود، دکتر بیاوریم آیا برخلاف توحید است؟. طبق آیات: **«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»**، افراد بشر باید در رفع گرفتاری یکدیگر، تعاون کنند. می‌توان گفت وظیفه شخص بی‌گناهی که به زندان رفته این است که با تمسک به وسائل ظاهری، بی‌تقصیری خود را ثابت کند. یکی از وسائل ظاهری، گرفتن وکیل و یا تذکر به مردم خیرخواه است. حال یوسف کاری برخلاف انجام نداده تا مورد عتاب و خطاب الهی شود. مثلا اگر کاروانان مصر، دلوی در چاه انداختند برای

بیرون آوردن آب، و حضرت یوسف علیه السلام به آن چنگ بزند آیا برخلاف توحید است؟ و یا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد به دکتر مراجعه بکند آیا برخلاف توحید است؟ گمان این است که روایاتِ مجعوله را کسانی جعل کرده‌اند برای روضه‌خوانی و مجلس گرم کردن. توسل به وسائل، گاهی واجب می‌شود، منتهی این است که مردم موحد اسباب عادیه را آلات و ابزار از فیض الهی می‌دانند، ولی مؤثر در هر حال و هر چیز را فقط اراده الهی می‌دانند.

ساقی پس از بیرون رفتن از زندان، یوسف علیه السلام را فراموش کرد، قرآن گوید: **فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ** خدای تعالی به انسان قوائی داده و در باطن او گذاشته که دانشمندان بزرگ را متحیر نموده، از آن جمله قوه حافظه و ضد آن نسیان را قرار داده است.

قوه حفظِ خاطرات که هر کس به اندازه‌ای در باطن خود کتابخانه‌ای از یادداشتها و خاطرات خود دارد، و به وسعت معلوماتش، اطاقها و قفسه‌ها در ذهن خود دارد که در موقع حاجت، اوراق و صفحات آنرا احضار می‌کند، هر صفحه و سطر معلومی را، نظر می‌اندازد، ممکن است در این کتابخانه قرآن مجید و صدها کتب دیگر باشد. یکدستِ نامرئی بر صفحه خاطرات هر کس مسلط است که به مقتضای اوصافِ باطن و فطرتِ او متصل مشغول نقاشی و نوشتن است و نمایشی از پرده‌های مختلفِ زندگی در آنجا می‌نگارد. آیا این کتابخانه نامرئی کجاست؟ و کارکنان آن کیانند که در موقع حاجت در به روی انسان می‌کشایند و آنچه بخواهد جلو او می‌گذارند؟ این را قوه حافظه می‌گویند و بسیاری از آنچه در این کتابخانه بوده در اثر عدم توجه به کلی نابود و فراموش می‌شود. این کتابخانه نامرئی باطن انسان، دزدی دارد که گاهی کتابی و یا چیزی را می‌دزدد و می‌برد. در اینجا خدا دزد این کتابخانه را شیطان نامیده و

فرموده: فَأَنْسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ، یعنی شیطان به آن ساقی فراموشی داد که او به سرپرست خود بی‌تقصیری یوسف را بگوید. پس ضمیر انساه و ربه به ساقی برمی‌گردد. ولی بعضی طبق روایات مجعوله ضمیرها را به یوسف برگردانیده‌اند، و گفته‌اند: یوسف خدا را فراموش کرد و شیطان خدا را از ذهن او برد و در نتیجه در زندان چند سالی بماند. در حالیکه به نظر ما حضرت یوسف علیه السلام از این نسبت مبرا و مقام شامخ حضرت یوسف علیه السلام، عالی‌تر از این است. و دلیل بر اینکه ضمیر به ساقی یعنی لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ برمی‌گردد، این است که در چند آیه بعد فرموده: **وَأَذَكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ...** یعنی آنکه نجات پیدا کرده بود پس از مدتی که یادش آمد، به پادشاه گفت: مرا نزد یوسف بفرستید تا خبر تاویل خواب شاه را از یوسف بگیرم و بگویم. پس آن کس که فراموش کرده همان است که پس از مدتی یادش آمده. پس ساقی بی‌وفائی کرد، چون بی‌تقصیری یوسف علیه السلام را نزد سرپرست خود ذکر نکرد و فراموش نمود یادآوری کند و نکرد.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ
سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ يَتَأَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا
تَعْبُرُونَ * قَالُوا أَضْغَثُ أَحْلَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلِيمِينَ * وَقَالَ
الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ *

ترجمه: و پادشاه گفت: محققاً من در خواب می‌بینم هفت گاو فربه را که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشک می‌بینم، ای بزرگان دربار اگر تعبیر خوابم را می‌دانید درباره این خواب نظر دهید (۴۳) گفتند: خوابهای پریشان است و ما به سرانجام خوابهای پریشان دانا نیستیم (۴۴) و یکی از آن دو نفری که از زندان نجات یافته بود و پس از مدتی

به یاد یوسف افتاد گفت: من شما را به تأویل این خواب آگاه می‌کنم پس مرا بفرستید. (۴۵)

نکات: پادشاهان مصر در زمان حضرت یوسف علیه السلام مردمی دلیر و چادر نشین بودند که مصر را تصرف کرده و سلطنت می‌کردند، و لذا اهل مصر ایشان را ملعون و زورگو می‌دانستند. و چون منفور بودند و معلوماتی نداشتند، خیالات خود را که در خواب می‌دیدند، اهمیت می‌دادند، و پاره‌ای از امور در خواب بر ایشان مکشوف می‌شد. پادشاهی که فکرش اداره مملکت است، گرانی و فراوانی در نظر دارد زیرا صلاح مردم مربوط به همین دو چیز است. و چاق و لاغری گاوها و یا سبز و خرمی خوشه‌ها، در گرانی و ارزانی و قحطی و عدم قحطی، مؤثر می‌باشد.

در تورات سفر پیدایش باب ۴۱ خوابی که شاه دیده چنین می‌گوید: و واقع شد چون دو سال سپری شد فرعون خوابی دید که اینکه بر کنار نهر ایستاده که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت فربه گوشت برآمد بر مرغزار می‌چریدند، و اینکه هفت گاو دیگر بد صورت و لاغر گوشت در عقب آنها از نهر برآمد، به پهلوی آن گاوان لاغر به کنار نهر ایستادند و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند، و فرعون بیدار شد، باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید که اینکه هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی‌آید و اینک هفت سنبله لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آنها می‌روید سنبله‌های لاغر آن هفت سنبله فربه پُر را فرو بردند، و فرعون بیدار شد که اینک خواب است.

اما قرآن در یک عبارت کوتاه، تمام آنچه در تورات طول داده بیان کرده است.

ظاهر عبارت: **إِنِّي أَرَىٰ مِثْلَ مَا رَأَىٰ مِثْلَ مَا رَأَىٰ** می فهماند که شاه مصر مکرر این خواب را دیده زیرا یک مرتبه را رأیت می گویند. چون مکرر دیده اهمیت داده و در مقام استفتای از تعبیر آمده زیرا خواب مکرر موجب وحشت و اضطراب او شده بود. در آن زمان مصریان بت پرست بودند، و دانشمندان مروج بت پرستی دو دسته بودند: یکی حکماء و فلاسفه و دیگر ساحران و جادوگران. و اشراف و بزرگان دربار از این دو دسته انتخاب می شد، و لذا شاه به ایشان می گوید: **يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ**.

روحانیت آن زمان که به دست ایشان اداره می شده، مرموز بوده و یکی از وظائف ایشان تعبیر خواب بوده، باضافه بر عملیات سحر. و مردم بواسطه تعبیر، ایشان را با عالم غیب مربوط می دانستند. و بواسطه سحر برای ایشان قدرت فوق العاده ای قائل بودند یعنی معجزه. و لذا در زمان ما نیز چنین می باشند، تا می گوئی رسول و یا امام، اینان کسی را در نظر می گیرند که غیب بداند و معجزه بکند. و بهمین وسیله در آن زمان مردم را اغفال می کردند و مردم را مسخر خود می کردند، و کسی نمی توانست به کتابها و به مدرسه ایشان، دست پیدا کند. و مبنای کار ایشان حقه بازی و چشم بندی و پاره ای از خواص فیزیکی و بدست آوردن گیاهان که دارای خواصی باشد، بوده است، و تا هنوز هم وقت و پول مردم را می گیرند.

اینگونه امور در ضمن مطالب خرافی و کرامت دروغی وسیله تسخیر مردم بود و حتی به مردم خداپرست نیز تأثیر کرده چنانکه همان خرافات پس از نشر اسلام به صورتهای مختلف باقی مانده است.

فرعون زمان یوسف علیه السلام مانند فرعون زمان موسی، در این وقت فرستاد به دنبال همین دانشمندانِ درباری و خوابهای خود را به ایشان گفت. در جواب گفتند: اینها خوابِ پریشان است، و ما نمی‌دانیم.

ساقی شاه در این موقع به یاد یوسف رفیقِ زندانیِ خود و استادیِ او در تعبیر خواب، افتاد و به فرعون گفت: امروز به خاطر آمد آن زمانی را که شاه بر من غضب نمود و مرا با رئیسِ خبازان در زندانِ افواجِ خاصه حبس نمود، در زندان من و او در یک شب خواب دیدیم و غلامِ عبرانی در آن زندان با ما بود. من و غلام سردار افواجِ خاصه، خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او برای ما تعبیر کرد و بعینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد. پس مرا بفرستید تا یوسف را بیاورم تا خواب شما را تعبیر کند. لذا او را نزد یوسف علیه السلام فرستادند، و بالنتیجه مقدماتِ آزادیِ یوسف فراهم شد.

بهر حال فرعون، از خوابِ خود بسیار در وحشت بود و از دانشمندانِ درباری مایوس بود. و در این موقع ساقی وقت را غنیمت شمرد و بالحق قاطع گفت: اَنَا أُنبئکم بتأویلہ فآرسلون.

شاه از پیشنهاد ساقی خرسند شد و فوری فرمان داد تا ساقی به زندان رود. و تعبیر خواب را از یوسف سؤال کند.

از جوانمردی و بلندنظری یوسف همین بس که چون: این رفیق فراموشکار به وی احتیاج پیدا کرد و عاجزانه به وی مراجعت کرد، یوسف بدون آنکه روترش کند و از بی‌مهری او و دستگاه شکایت کند، با کمال خوشروئی به سخنان او گوش داد. او گفت: علمای دربار از تعبیر آن اظهار عجز کرده و فرعون را مایوس کرده‌اند، و من به یاد شما افتادم و شاه را از وجود شما و علم

شما آگاه نمودم. شاه مرا برای حلّ این مشکل به حضور شما فرستاده، و اینک منتظر بازگشت من است.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ
 وَسَبْعِ سُنبُلَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ*
 قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلًا مِّمَّا
 تَأْكُلُونَ* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِيلًا
 مِّمَّا تَحْصِنُونَ* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ*

ترجمه: یوسف ای بسیار راستگو ما را نظر بده درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشک، باشد که من به سوی مردم برگردم شاید ایشان بدانند (۴۶) یوسف گفت: هفت سال پی در پی زراعت می‌کنید پس آنچه را درو کردید در خوشه‌هایش واگذارید بجز کمی از آنچه می‌خورید (۴۷) آنگاه بعد از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را از پیش برای آن اندوختید بخورند مگر اندکی از آنچه که نگاه می‌دارید (۴۸) سپس بعد از آن سالی می‌آید که مردم، در آن، باران داده شوند و در آن (میوه‌جات و غیره را) می‌فشارند. (۴۹)

نکات: با آنکه یک فرد زندانی هر چه بیشتر به آزادی خود علاقه دارد که هر چه زودتر از فضای تنگ و خفه‌کننده زندان خلاص شود و از مجاورت جنایتکاران رها شود و از آزادی و فضای وسیع استفاده کند، حال برای یوسف گرفتار، بهترین فرصت پیش آمده با این حال سخنی نگفت. در حالیکه او می‌داند غیر از خودش کسی از عهده تعبیر این خواب بر نمی‌آید و فرعون با کمال بی‌صبری منتظر تعبیر خواب است، و اگر می‌گفت مرا آزاد کنید تا تعبیر کنم، مسلماً آزاد می‌شد، ولی این شرط را نکرد. زیرا:

اولا: اطمینان داشت که چون مشکل فرعون حل شود به ملاقات فرعون نائل خواهد آمد و مقدمه آزادی او فراهم خواهد شد.

ثانیا: حضرت یوسف علیه السلام نمی خواهد آزاد شود مگر پس از ثبوت بی گناهی خود. و لذا بعدا خواهد آمد که چون شاه او را برای ملاقات خواست، او گفت: اول از زنان تحقیق کنید، و بی گناهی من ثابت شود، سپس خدمت می رسم. و لذا آن حضرت تعبیر را در گرو آزادی خود نگذاشت.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من تعجب دارم از یوسف و صبر و کرمش، خدا او را پیامرزد چون راجع به تعبیر خواب از او پرسشی کردند، بی مضایقه پاسخ درست داد، و اگر من به جای او بودم به آنان خبر نمی دادم تا شرط کنم مرا از زندان خارج کنند.

بهر حال یوسف خیرخواه گفت: تعبیر خواب، این است که هفت سال فراوانی در پیش دارید که زراعت نیکو می آید، سپس هفت سال دیگر قحطی و خشکسالی شود که محصول و اندوخته های این هفت سال را تباه کند و به مصرف آورد، و پس از چهارده سال، محصول به حال عادی گردد. و پس از تعبیر خواب دستور داد که باید در این هفت سال فراوانی، زراعت بسیار کنید و آنرا در غلاف خوشه انبار کنید تا فاسد نشود و در سالهای قحطی آنرا مصرف کنید تا به فراوانی برسید. و اگر بخواهید مردم مصر در سالهای قحطی تلف نشوند باید این کار را بکنید.

فرق پیشوایان دین با زعمای دیگر

پیامبران و هادیان دینی در مقابل ارشاد و خیرخواهی، مزد و اجرتی نخواهند و محض رضای خدا و علاقه به اصلاح عمومی مردم، به راهنمایی می پردازند و می گویند: مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ. اکنون حضرت یوسف علیه السلام، هفت سال است

در زندان به حال غربت مانده و فعلاً محلّ احتیاج و طرف مشورت شده. بی‌مضایقه و بدون اینکه از او عذرخواهی کنند و از ستمهایی که به او شده جلوگیری کنند، تعبیر خواب را گفت. و بعلاوه آنان را از خطر قحطی آینده مطلع نمود و راه جلوگیری از این خطر را به آنان یاد داد. و دستور نگاهداری حبوبات را برای مدت قحطی توضیح داد. در صورتیکه اینها کار وزیر دارائی و کارشناسان عالی رتبه می‌باشد که در برابر حقوق هنگفت و مواجب زیادی که دارند باید این فکرها را بکنند. ولی حضرت یوسف علیه السلام در اینجا مجاناً بطور فداکاری برای جامعه بشریت، به منظور انجام وظیفه و خدمت به نوع از معلومات سیاسی و الهی خود دریغ نکرد. ولی خودبخود این عمل نیک و ارشاد با اخلاص اثر بخشید و به زودی شاه تشنه ملاقات او شد. این اثر اخلاص است:

تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
 اگر حضرت یوسف علیه السلام از اوّل چیزی درخواست می‌کرد، ممکن بود نتیجه معکوس شود چنانکه در موضوع تذکر ساقی تجربه کرده بود.

موضوع نگاهداری غله در هفت سال یکی از موضوعات علمی بسیار مهم است که در دنیای امروز برای این کار مؤسسات بزرگی بوجود آمده از قبیل اداره سیلو. ولی در آنروز که علم ساختمان به این اندازه پیش نرفته بود، بهترین وسیله همان انبارکردن در خوشه بود که یوسف علیه السلام دستور داد.

حضرت یوسف علیه السلام درضمن، یک تجارت مهمی نیز برای کشور مصر پیش‌بینی کرد که محصول هفت سال فراوانی را به قدری فراهم کنید تا در سالهای بعدش تمام کشور و مجاورین آن که محتاج خواهند شد و به بهای زیادی خریداری می‌کنند، در انبار موجود باشد. و نیز خاطر نشان کرد که باید

مقداری از این حبوبات را برای بذر پس از خشکسالی نیز نگاه دارید: **إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْتَسِبُونَ.**

این تدبیر برای جلوگیری از نابودی مَلْتِ مصر منحصر به فرد بود، و اگر آن حضرت چنین پیشنهادی را نمی‌کرد مگر پس از خلاصی خود و به زندان افکندن عزیز و زلیخا، می‌توانست و ممکن بود.

بدیهی است قدرت سیاسی و اقتصادی فرعون آنقدر نبود که چنین تدبیر عالمانه را استنباط و علمی کند.

حضرت یوسف علیه السلام چرا حبوبات را مورد توجه نظر قرار داد؟ زیرا حبوبات، ارزاق عمومی است و میوه‌های اشجار، حفظ حیات را برای عموم تأمین نمی‌کند، و از میان حبوبات گندم و برنج است که غلافی دارد و قابل ذخیره است و با بودن در غلاف فاسد نمی‌شود. و این طور بیان و پیش‌بینی که حضرت یوسف نمود، استنباط هر کس نبود.

فرستاده شاه از این تعبیر روشن، بسیار خرم و خوشحال شد و با لحنی گرم با یوسف خداحافظی کرد، و یوسف از او درخواست کاری نکرد که او به گوش شاه برساند. ولی شاه پس از شنیدن تعبیر بسیار به ملاقات چنین دانشمندی که از علمای درباری عالمتر است شوق پیدا کرد. و دانشمندان دیگر که از تعبیر عاجز بودند چون شنیدند چنین شخص دانشمندی ناشناس و در زندان بسر می‌برد برای دیدن این شخصیت نابغه بزرگ شائق شدند.

بدیهی است فرعون که از آنچه در خواب می‌دیده سخت وحشت داشته و در حال انتظار به سر می‌برد، از دیدن ساقی که شاد و خرم برگشته، امیدوار شد، و باتمام بی‌صبری شرح دیدار او را با یوسف خواست؟ ساقی هم مو به مو تعبیر را به عرض رسانید.

وقتی شاه بشنود هفت سال پی‌درپی در مصر قحطی خواهد شد پشت او خواهد لرزید و به فکر چاره خواهد شد. آری مقام مسؤولی که حفظ مملکت و نگهداری ملت با اوست حق دارد از چنین خبری وحشت کند. ولی وقتی که تدبیر حکیمانه حضرت یوسف علیه السلام را شنید، جانی در کالبدش دمیده شد. ولی تعجب، او را فراگرفت که این زندانی کیست که از تمام علمای مملکت عالم‌تر است؟ آیا چنین دانشمندی در مملکت من باید در زندان سر ببرد؟ آیا این نابغه بزرگ چه تقصیری کرده و چه کس باعث شده که او سالها در زندان دولت من بماند؟

چون از ساقی شنید که چندین سال قبل او را در زندان دیده است، خیلی عجیب به نظرش آمد که چرا چنین فردی در زندان مانده است؟ این مرد فوق‌العاده و بزرگ را باید بینم و به وضع او رسیدگی کنم و از فکر دوراندیش و علم سرشار وی استفاده کنم، و چرا تا به حال از وجود چنین شخصی به نفع ملک و ملت استفاده نشده است؟!

و معلوم است که سایر علمای درباری که چنین تعبیر قاطع و سیاست‌بلندی را شنیدند همه تشنه زیارت او شدند. اینان بیش از فرعون به عظمت او پی بردند و در محافل علمی همه جا سخن از تعبیر خواب فرعون و معبر زندانی است.

این تعبیر اعجاب‌انگیز بزرگترین خبر روز شده همه منتظرند که وسیله ملاقات این عالم ناشناس فراهم شود، تا از علم او استفاده کنند. این است که شاه به دنبال حضرتش فرستاد:

وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُونِي بِهِ ^ط فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَسْأَلُهُ مَا
بِالْاَنْبِسَاءِ الَّتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ* قَالَ مَا خَطْبُكُمْ اِذْ

رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ ۗ قُلَّ بِنَاحِشٍ بِاللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ۗ قَالَتِ
أُمَّرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكَنَانِ حَصَّحَصَّ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ ۗ وَإِنَّهُ لَمِنَ
الصَّادِقِينَ ۗ * ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ
الْخَائِبِينَ ۗ * وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي ۗ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۗ إِنَّ
رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۗ